وَاَقِمِ الصَّلوٰةَ اِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشَاۤءِ وَالْمُنْکَرِ

بفضل خداوند عالم و عالمیان و صانع کون و مکان در این زمان مسرت
اقران کتاب فیض نشان اعنی کتاب مستطاب شریف المسمی بزلال مقال جلد دوم
ابواب الجنان در مبحث صلوٰة محتوی بر مواعظ بالغهٔ
سدیده و مشتمل بر نصایح مؤثره و مفیده بالفاظی دلکش و هوش ربا و کلماتی
دلچسب و زیبا که کمند فهم فصیحان روزگار و واعظان شیرین گفتار تا ایوان رفیعش
نتواند رسید و سمند وهم شاعران بلاغت شعار تا میدان وسیعش نتواند دوید
الحق مضامین فیض آگینش فروزندهٔ دلهای مؤمنین و تشنه کان شراب معرفت
و یقین را بمصابهٔ ماء معین از مصنفات عالم عامل بحر لاساحل المصقع
الخطیب الواعظ المفلق الادیب فی ای المنیع والحسب الرفیع عالم العلیم الاغر
مولانا میرزا محمد رفیع الواعظ القزوینی تغمده الله بغفرانه
از مشاهیر فضلای کاملین و بلغای واعظین و علمای عاملین بود کتابش
ابواب الجنان بر حال فضل و علم و جلالت قدر او شهادت دارد الحق
که کتابی فارسی در بیان پند و نصایح باین فصاحت و بلاغت و خوبی عبارات
و لطف استعارات بمعرض تألیف نرسیده از مجلد اول ظاهر میشود که مشتمل بر

بر

بسم الله الرحمن الرحیم

زلال معانیکه از سرچشمه سار دل بجدول زبان جاری و بوستان جانفزای
دین و ایمان بآن آب پایدار تواند شد چه میتواند بود جز حمد و ثنای خدا
وندی جلت عظمته و عمت نعمته که سلطان روح را در مملکت بدن متمکن
ساخته بر چار بالش عناصر اربعه تکیه داده است و وزیر عقل را مهر ثبتی دل
بر گردن انداخته سر رشتهٔ تدبیر معاش و معاد در کف اختیار او نهاده اجزای
نسخهٔ وجود انسانی را برشتهٔ عمر دو زنده کانی شیرازه کرده سواد دلها را بمطالعهٔ
آن برای خواندن کتاب معرفت روشن میسازد و مرآت قلوب عباد را
بر تختهٔ سینها بسته جهة ارتسام صور حقایق بمصقل فکرت از زنگ ظلمهٔ
غفلت می پردازد و چراغ دل افروز سخن را در مشکوة دهن فتیلهٔ زبان
و روغن قوت ناطقه و شعلهٔ بیان از کارخانهٔ فضل و انعام اوست و
نهال قلم و خامه را در گلشن نامه برگ خط و شکوفهٔ لفظ و میوهٔ معنی بالهام
باغبان الهام او گلاب تلخ سخنان حق را با آتش دلسوزی از گل برگ
زبان ناصحان کشیده بر چهرهٔ خاطر گران خوابان فراش غفلت

ح روشن
نسخه بدل

و بی جزری می افشاند و آب مضامین دلنشین از برنش نقش و دلو سخن از چاه‌ها
فکرهای عمیق اهل تحقیق برآورده گلشن حسن اعتقاد عباد را بآن سیراب میگرداند
نرگس شهلای دو چشم بینا را در کده وی سرتاپا پرورده عالم را بآن در دیدهٔ
ارباب نظر گلستان کرده است و تاک نفس را بدار بست قوایم بدن کشیده
جهة شیرینی مذاق طبع سخن فهمان الوان عناب کلمه و کلام از آن بار بار
آورده کاتب قدرتش کاغذ روز را آثار صبح و مهرهٔ آفتاب کشیده
باقلم دست و پای کافهٔ انام بار قام تلاش معاش مرقوم می سازد
و فراش حکمتش کرزدک سرای عالم خاک را جهة آسایش قوی ❁
و حواس عامهٔ ناس پردهٔ زنبور ظلمت کشیده از مخمل مشکی شب فراش
خواب می اندازد و لیل و نهار دو فرد از دفتر حکمت اوست و خزان
و بهار دو فصل از کتاب قدرت او مشاطهٔ صنعتش عروس جهان را به
سرخاب و سفیدآب شفق و فلق آراسته سرمهٔ ظلمت لیل در دیده کشیده است
و زلف دراز روزگار را از توالی شهور و سنین چین چین ساخته جامهٔ
محرمات لیل و نهارش پوشیده نرگس سرمه چشم شب را سرمهٔ سیاهی ❁
داده و طاق ابروی فلک را وسمهٔ کبودی نهاده نسترن صبح

وریحان

و ریحان شام را در چارباغ فصول اربعه شگفتگی از جویبار قدرت اوست
و نرگس ماه و زنبق مهر را در نرگسدان غوری سپهر تازه که از آب حکمت
او در ساحت امکان بنای عمارت و زراعت بمصالح تدابیر معمار
ابداع او نموده و گلشن ازمنه و دهور را عرق بندی سنین و شهور
باغبان مشیت او فرموده و دایهٔ عطوفتش طفلان توأمان روز
و شب را از دو شمامهٔ پستان مهر و ماه شیر نور داده است ❁ و معلم
شفقتش کودکان عقل و رای بنی آدم را در دبستان عالم کتاب تجربه
در پیش نهاده و گل چینان حکمتش را از گلهای گوناگون بدایع صنع
هر برگی باغی است و سالکان راه معرفتش را در ظلمت حیرت از نور ظهورش
هر لاله چراغی باده پرزور معرفتش را هر سنگی شیشه ایست و نخل ظهور قدر
تش را هر خاری رشتهٔ زهی لطف و شفقت که مانده کان بی نام و نشان را
به ندای ففروا الی الله به کنف حمایت خود خوانده و حبذا کبریا و جلال
و عظمت که اوهام و عقول خاک زاده کان فضول را به دور باش
ما للتراب و رب الارباب از ساحت معرفت کنه خویشتن ❁
رانده کعبهٔ قربش از آن دورتر است ❁ که اکر انبار ان علایق و

و عوائق بی رفیقی شفیق توفیق او طی طریق عمیق آن تواند نمود و ایوان
آشنایش از آن رفیع تر که گران جران خاک دامن که عالم تعلق با کمند
وسیلهٔ وثیقهٔ عنایت او بر آن تواند صعود فرمود رفیق توفیق آن راه
بی پایان و کمند وسیلهٔ این ایوان سعادت بنیان چه تواند بود جز
اقتدا و اتباع سروری که نسبت هم جنسیتش سرمایهٔ افتخار آدمیان است
و سر خط بندگیش نامهٔ آزادی عالمیان و تک و پوی براقش گفتگوی تخت
جم را باد فراموشی در داده و حدیث مهر نبوتش سخن خاتم سلیمان را مهر خموشی
بر لب نهاده قلم انگشت قمر شکافش ید بیضا را چون قرص ماه خط کشیده
و ثعبان هیبت عصا کلیم از سطوات سیف جهان کشایش بغار نسیان در خزیده
آوازهٔ حسن یوسف اگر صیت ملاحت او نشنیدی در طلبش باطراف عالم ندویدی
و نسیم نفس عیسوی اگر بر گل و برلالهٔ اوصاف او نغلطیدی سبب حیات اموات — نگردیدی
مهر تابان از بی سایگی تن چون جانش سر قدر بر فلک افراخته و ماه نو را بسبب خم
ابروی مبارکش در عالم شاه ابرو ساخته گران قدری که تا پا از جهان پاک بعالم خاک نهاد
پشت دولت کسروی چون طاق والا شاکه تا علم نورش بر چرخ ظهور کشود برپا نخواست — کسری [illegible] شکست
شعلهٔ نار مجوسیت از ضعف چون آتشکدهٔ فارس فرو نشست از گلبن

صفات

صفات کمالش حسن خلق یک گل است و از گلشن عز و جلالش شب معراج یک سنبل نظر
همت بلندش برای گنج و مال هرگز بخرابهٔ دنیا نه پرداخته و نخل جسم ارجمندش عالم خاک را
اصلاً سایه بر سر نینداخته اعنی چراغ دودمان ابوالبشر پیش خرام شفیعان روز محشر سر چشمهٔ زلال
صدق و صفا حضرت خیر الوری ابوالقاسم ختم رسل محمد المصطفی صلعم

لمؤلفه ره

ای ز آب روی تو شرمندهٔ استغفارها   پشت بر کوه شفاعت خواهیت کردارها
تا نسیم خلق جان بخش تو بر عالم وزید   خار شد زد لها غبار ظلمت انکارها
از پی نظارهٔ آیین شرع انورت   برهم افتادند از دل تا زبان اقرارها
سایه تا از خاکبوس مقدمت محروم شد   از خجالت گشت پنهان در پس دیوارها

و بعد از سروری چنین وحی انتخاب و ماه آن آفتاب که می تواند بود جز آنکس
که نور شایستگی این منصب والا از جبین احوالش ساطع است و تیغ زبان بیان
محکمات کتاب الهی رشتهٔ شبهات سست و دهر معاندان او را قاطع شریان
سخن از شمع زبان مدیح سرایان او چراغان است و بساط هستی از گل های
گوناگون ذکر فضایل از حد افزون او گل ریزان از کتاب مردانگیش
در خیبر یک باب است و در اثبات جان فشانیش نکتهٔ لا فتی یک کتاب است
و از شمع و چراغ سیف و سنانش سرای دین و ایمان روشن و از آب

و هوای حنجر وکرزش فضای امن و امان کلش آز شهد شهادتش تلخی مرگ در مذاق
جانها شرین و از وعدهٔ دیدار کرامش زنده دلان مرده نفس واپسین رهبری که
از طلاق دنیا بتول عذرا را شیر بها داده سروری که در راه خدا سر داد و بر دوش
مصطفی پا نهاده شاهنشاهی که بر تخت علو همت بر بخشیدن خاتم سلیمان کرده دین
پناهی که بجهت احیای اموات قلوب از نفس هدایت اثر معجزهٔ عیسوی آورده عالیشانی
که پایهٔ اعتلا را از دوش مبارک مصطفی بمعراج رسانید والامکانی که زور کمند
دعایش آفتاب عالم تاب را برگردانید صف شکنی که از حیرت ضرب دستش بر تن دشمن زخمها
دهان باز ماندی عدو افکنی که حملهٔ زهره شکافش جان خصم بی باک پیچاره را
بمرک تن ناپاکش نشاندی گوهر محبتش از آن گران بهاتر است که جوهری
قیاس بمیزان نظر قدر شناس تواند سنجید و عرصهٔ مدارک و اذهان از هجوم دلایل
دلایل و براهین امامتش از آن تنگ فضاتر که شبهه در آن تواند گنجید سخن
سنجی تر از ادای حق مدائحش عاجز و شرمنده است و قلم مدعا پرداز در تقریر
مناقبش از جواهر معانی عرق ریز و سر افکنده اعنی حلال مشکلات ذات سرمایهٔ
سرور دلها و محیط علم و کمال سمندر آتش قتال شاه کشور تسلیم و رضا حضرت
امیر المؤمنین علی — لمؤلفه — علی مرتضی علیه و آله السلام

آن

وعده دیدار آن ... علاوه جایب ... اینست ... دیگر ... و مناقب ... قبلا ...

آن جهان بخشی که هرگز چون نفس کاسخا ... در کفش پیوند داد نهان شد از هم جدا
خطبه را از وی مسلم سربلندی در جهان ... سکه را بر خویش بالیدن زمام او بجا
از نگاه آرزوها خاطر او بسته چشم ... در نگاه شاهد دنیا ضمیرش پارسا
عشوهٔ دنیا و دستش نقد دل بردن نبرد ... پیر زالی چون تباید پنجهٔ شیر خدا

و بعد از آن حضرت گلشن شرع را باغبانی و قلعهٔ دین را پاسبانی و کشت طاعت را
فلاحی و کشتی نجات را ملاحی طریق حق را دلیلی و تبان شبهات را خلیلی بوستان را
سحابی و جهان آفرینش را آفتابی که میتواند کرد غیر اولاد اطهارش و ذریهٔ بررهٔ ایشان
که احوال آیهٔ وافی هدایت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا بر عصمت ایشان شهادت وارد و حدیث شریف مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ
سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَوَىٰ بر وجوب اقتفا و اقتدای ایشان
باواز بلند ندا می فرماید که اللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَتَسْلِيمَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَأَهْلِكْ أَعْدَاءَهُمْ
وَاجْمَعْنَا تَحْتَ لِوَائِهِمْ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ وَوَفِّقْنَا لِطَاعَتِهِمْ وَاعْفُ
عَنَّا بِعِزَّتِهِمْ وَاغْفِرْ لَنَا بِحُرْمَتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ
وَنِعْمَ النَّصِيرُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ — لمؤلفه رحمه — الطيبين صلوات الله عليهم اجمعين

یارب بفضل خویش گناهان ما بخش ❊ از تست جمله بخشش از ما خطا بخش
هرچند نیستیم سزاوار بخشش ❊ ما را بروح شاه رسل مصطفی بخش
ما در طریق بنده گیت گر پیاده ایم ❊ ما را بشه سوار عرب مرتضی بخش
جز سوختن اگرچه نباشد سزای ما ❊ ما را بنور سینه خیر النساء بخش
ما را که خسته است ز الماس غم جگر ❊ از بهر خاطر حسن مجتبی بخش
ما مجرمان که تشنه لب آب رحمتیم ❊ ما را بشاه تشنه لب کربلا بخش
یارب بآب دیده سجاد درد او ❊ گر درد بی غمی همگی را دوا بخش
در دوستی باقر و جعفر چو صادقیم ❊ ما را بآن دو پیشرو اولیا بخش
این نامه ها به گریه کاظم بشو ز جرم ❊ این جهلها بدانش علم رضا بخش
بر دامن تقی و نقی دست ما ببین ❊ ما را بآن دو سرور اهل سخا بخش
از عسکری است عاقبت کار ما حسن ❊ زین حسن اعتقاد بدیهای ما بخش
شد ز انتظار صاحب ما چشم ما سفید ❊ ما را بدرد دوری آن مقتدا بخش
زاین چار ده بس است یکی بهر عالمی ❊ ما را ز بهر خاطر هر یک جدا بخش
واعظ شکسته بر در ایشان چو استخوان ❊ او را باین شکستگی ای مقتدا بخش
کارش تباه و زرد ز حد بیش جرم کم ❊ حالش ببین و رحم نما و دوا بخش

باب

باب دوم از ابواب ثمانیه ابواب الجنان که هر

در نقش سرای خود ساز هر یکخشت ز هر بابش طالبان منزل نجات را یکی در بهشت و در غنیمت شمردن عمر و زنده گانی و صرف کردن آن در تحصیل سعادات آن جهانی و سفارش حفظ آن از تضییع و تلف و نگارش بر مصرف آن گنج باد آورد بی خلف و آنچه ملایم این کلام و مناسب این مقام باشد و در این باب پنج مطلب است **مطلب اول** در بیان شرافت عمر بی بهای آن **مطلب دوم** در بی اعتباری و بی بقائی آن و غنیمت شمردن آن **مطلب سیوم** در غفلت آدمی از قدر عمر و تنبیه وی بذکر مرگ و بیان تذکرات آن **مطلب چهارم** در بیان اینکه عمر را نیز چون سال چهار فصل است و دریافتن هر یک از آن فصول **مطلب پنجم** در بیان ذکر مصارف عمر بر سبیل تفصیل اما مطلب اول زمستان باد جوانی در باد مستان مایه زنده گانی مشغولان وضع دنیا سازی تماشائیان معرکه خیال بازی سنگین خوابان و نادم وقت کوچ گران باران بارگران مطالب پوچ هوا رسیده کان دلیو نفس و غل بارکشان غول بیابان طول امل بیهوده گردان کوچهای عیش و طرب هرزه خرجان زر و پول روز و شب گسسته مهاران بسته دل سر بهوایان پا در گل باطل پرستان حق ناشناس قدر ندانان جواهر انفاس خشک کرد کان

قیمت

ساحل نجات سر بسجر اداد کان آب حیات چه میدانند که هر دمی از زنده گی نکو هر
چنانست که به پادشاهی جهان توان فروخت چه جای شغلهای سهل و باطل و بازیچهای
کودکانه بحاصل دنیا که در نظر اهل دل و هوشمندان کامل بی اصل تر از موج سراب
و بی بقاتر از نقش بر آب است و تا پلنگ تیز چنگال اجل دست و گریبان نگردد و قریز
بازار جان نشود قیمت این جنس خطیر و بهای این گوهر بی نظیر معلوم نمی گردد و چون صرصر
نفسهای هرزه در خرمن زنده گانی بی بهار ابر باد داد و برق جانسوز اجل در مزرعه عمر بی
بدل افتاد طبیبان حاذق دست از مداوا کشیدند و یاران موافق دست از امید بریدند
کارد تلخ بقبض روح کشید و بجا پا شود دست از جان شسته کرد و چون نور نظر چون سحر مرد و رنگ
چهره چون گل آفتاب بیره پژمرد جوهر زبان در رو لخت و کان دهان از قفل خموشی بست
و دود دیگ دماغ با فسردن آتش زنده گانی از جوش پختن خیالهای خام فرو نشست تحویلدار تب
روزی خواران در کارخانه بدن با تمام رسید و مستوفی قضا نسخه بقا را از سفیدی کافور
و کفن پاک کشید اتباع بدن بسوزن اجل از باد نقش خالی گشت و پیمانه عمر را
آب بقا از سر گذشت کدخدای روح رخت تعلق از خانه جسد بیرون برد
در زبان قال و دم را بلسان حال سپرد و هاتف غیبی آیه یا س کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ
الْمَوْتِ بگوش هوش خواند و مسافر روح را به حکم فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ

لا

لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ ساعتی مجال درنگ نماند سیلاب عمر را
مرگ را بکاشانه بدن سر دادند و مار و مور گور بجای افعی طول امل بجان در تن افشاندند
انگاه آدمی ظلوم و جهول را مفهوم و معلوم گردد که چگونه گنجی شایگان داشته و چه نعمت
رایگان از دست گذاشته است **سعدی** و چه گونه گوهر گران بها باخته

سکندر که بر عالمی حکم داشت — در آن دم که بگذشت و عالم گذاشت
میسر نبودش کزو عالمی — ستانند و مهلت دهندش دمی
نگهدار فرصت که عالم دمیست — دمی پیش دانا به از عالمی است

چون هر دمی به از عالمی باشد که سلطنت تمام عالم بر آن منوط و تحصیل سعادت دینی
و دنیوی بر آن مشروط است هر دمش سرمایه کامرانی دو جهان است و هر نفسش شیرازه
کتاب جسم و جان هر روزش گلچینان گلهای گوناگون طاعات را باغی و هر شبش چونکه
راه تاریک باریک نجات را چراغی امواج در شورش جهت عبور از بحر پر شر و شور جهل غرق
هر یک سفینه ایست و سنین و شهورش بر اصعود بر قصر جهان گه دانش هر کدام زینه
بهرست تا توان چید و چه درهای خوشاب تسبیح و تهلیل که در آن بسر انگشت زبان بر رشته
نفس توان کشید در کتب معتبره چنانکه سابقا گذارش یافت مذکور است که جامع کرامات دینی
و دنیوی سلیمان نبی علیه السلام بصحرائی گذشت صحرائی که به حشمت و عظمت

به چه گلهای شاداب معنی گل در آن از شاخهای آثار صنع

دیده گفت لَقَدْ اُوتِیَ بْنُ دَاوُدَ مُلْكًا عَظِيمًا یعنی خدا تعالی به پسر داود پادشاهی
عظیم داده است باد این سخن را بگوش سلیمان رسانید از بساطی که بر آن نشسته بود باد آنرا
برداشته تا در نزد آن حراث فرود آمد به نزدیک رفت فرمود که اِنَّمَا مَشَیْتُ اِلَیْكَ
لِئَلَّا تَتَمَنَّى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ براه من بسوی تو آمدم که آرزو نکنی چیزیرا که بر آن قادر
نباشی بعد از آن فرمود که تَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ يَقْبَلُهَا اللّٰهُ خَيْرٌ مِمَّا اُوتِیَ بْنُ دَاوُدَ
هر آینه یک تسبیح که آنرا خدا تعالی قبول نماید بهتر است از آنچه به پسر داود داده و بطریق
دیگر نیز این عبارت جمله است لِاَنَّ ثَوَابَ التَّسْبِيحِ يَبْقَى وَمُلْكُ سُلَيْمَانَ يَفْنَى
ثواب تسبیح بماند و پادشاهی سلیمان فانی می شود و ممکن است که هر نفسی از انفاس
گرامی که بشماره خواهی و باد پیمائی میکند زر و ذره گوهر بیقیمت این سبحه که بهتر از
ملک سلیمانست آراسته باشد و هر ساعتی از ساعات عمر مشتمل بر چندین نفس و هر شبانه
روزی مشتمل بر چندین ساعت و هر ماه مشتمل بر چندین شبانه روز و عمر آدمی
مشتمل بر چندین سال است و سالی بر این قیاس و سایر اذکار و اوراد و ادعیه
و باقی عبادات از فرض و سنت به تفصیلی که در مطلب پنجم انشاء الله مذکور خواهد شد
پس عمری که بآن تحصیل این همه فضل و ثواب توان نمود و بچوگان هر نفسی از آن
گوی چندین سعادت چنین توان ربود کدام پادشاهی با آن برابری توان کرد

سعدی

سعدی هر یک نفس که سر زند از من بیاد دوست ✻ **کشمه ایست**
با آن کدام شاهی عالم برابر است ✻

و نیز هر یک از نعمتهای دنیا و ما یحتاج و ضروریات آدمی بدل و عوضی دارد که
حاجت گذاری وی با آن می شود غیر از عمر که آنرا بدلی و قائم مقامی نتواند بود
چنانکه شیخ بهاء الدین محمد ره بیان آنرا در نظم چنین فرموده

نظم

گر نباشد جامه اطلس ترا ✻ کهنه دلقی ساتر تن بس ترا
ور مزعفر نبود با قند و مشک — خوش بود دوغ و پیاز و نان خشک
ور نباشد شربه از زر ناب ✻ با کف خود میتوانی خورد آب
ور نباشد مرکب زرین لجام — میتوان زد پای خویش گام
ور نباشد دورباش از پیش و پس — دورباش نفرت خلق از تو بس
ور نباشد خانهای زرنگار ✻ میتوان بردن بسر در کنج غار
ور نباشد فرش ابریشم طراز — با حصیر کهنه مسجد بساز
ور نباشد شانه از بهر ریش — شانه بتوان کرد با انگشت خویش
هر چه بینی در جهان دارد عوض — زان عوض گردد ترا حاصل غرض
بی عوض دانی چه باشد در جهان — عمر باشد قدر عمرت را بدان

سبحان الله چه نادان دگو بیدن است آدمی که عمر بدین قدر و شرف و چنین چیزی بی عوض
دهد خلفا اگر بگیرم آنرا کسی بگنجهای عالم مشتری باشد مغرور شد و تا بکار کرده آنرا بهیچ از
دست داده و داغ غبن آنرا بر سینه خاطر نهاده چنانکه شاعری گفته مناسب دانسته ذکر نمودم

شعر عربیه

الدَّهرُ ساوَمَنی عُمری فَقُلتُ لَهُ ❊ ما بِعتُ عُمری بِالدُّنیا وَما فیها
ثُمَّ اشتَراهُ بِتَدریجٍ بِلا ثَمَنٍ ❊ تَبَّت یَدا صَفقَةٍ قَد خابَ شاریها

یعنی روزگار در مقام خریداری عمر من آمد گفتم نمی فروشم آنرا بدنیا و هرچه در آنست
بعد از آن عمر آنرا بتدریج اندک اندک رفته رفته و هیچ قیمت نداد خاسر و هالک
باد سودای چنین که فروشنده آن خائب و خاسر و ناامید گردید و صفقه دست
بهم زدن بایع و مشتری است در وقت سودا پس عبارت تبت یدا صفقة خالی
از لطافتی نیست **مطلب دویم** در بی وفائی عمر و بی بقائی آنست ❊
دل مرده کسانی که بر زنده کانی دنیا دل نهاده و در سایه این دیوار شکسته و خراب
بر خاطر جمع وا افتاده اند همانا نمیدانند که تار عمر عزیز بسی زود گسل و بی وفا ❊
و با این گرانقدری بغایت سبک خیز و بی بقا است شفق گون تار رنگ ❊
هستی گر قه رفته است و برق صفت تا جلوه ظهور نموده فنا ❊ پذیرفته است
قوت جوانیش از شعله خس بی اعتبارتر است ❊ و امتداد زمانش

ازمد

ازمد شهاب ناپایدارتر آمید صحبتش در دل پیندا آسانه نشیمه حبس است و رشته الفت
با کسی چون تار عنکبوت نه بسته گسسته ایام جوانیش چون شبهای بهار کم زنده کانی
و موسم پیریش سر درد و تر از آفتاب زمستانی گل صباحتش چون گل صباح نیم رنگ تر
و آب طراوتش از قطره شبنم بی درنگ تر زمان نوخطیش چون رنگ خضاب بی وفا
و زود گسل و دوران سفید روئیش مانند صبح کاذب بی اصل و باطل مدت
شبابش چون شدت مرض همه بی شعوری و نادانی و عهد پیریش چون ایام
نقاهت همگی ضعف و ناتوانی سمند تندروش به تازیانه اجل همیشه در تک
و تاز و طائر تیز پر و بال روز و شب پیوسته پرواز و لهذا جناب اقدس اعظم
سبحانی و آفریننده مرگ و زنده کانی چند جا در آیات بابرکات قرآنی
حیات بی ثبات دنیای فانی را به سبزه تمثیل و تشبیه فرموده که چند روزی
طراوت و خرمی دارد و بعد از آن رو بخشکی و زردی آرد از آنجمله در سوره
مبارکه کهف فرموده که وَاضرِب لَهُم مَثَلَ الحَیوةِ الدُّنیا کَماءٍ اَنزَلناهُ مِنَ
السَّماءِ فَاختَلَطَ بِهِ نَباتُ الاَرضِ فَاَصبَحَ هَشیمًا تَذرُوهُ الرِّیاحُ خلاصه
مضمون این کلام هدایت نظام بنابر یک احتمال آنکه زنده کانی دنیا مانند
گیاهی است که بآب باران نشو نما یافته ❊ و از غایت بالیده گی و قوت

درهم یافته باشد بعد از آن خشک و درهم شکسته کرد چنانکه باد ها آنرا متفرق و پراکنده سازد

قطعه

چون دانه دل بمزرع هستی کشته است   کآخر بنکند خوشه نه درهم شکسته است

هر دل که بسته اند بر او قوم مرده دل   دیگر نه زنده کانی دنیا چه بسته است

چنانکه سید و سرور عالمیان و چشم و چراغ آدمیان آنحضرت اقدس نبوی

در وصایای دل آرای هدایت انتمای که ابوذر غفاری رحمه الله را در آنها مشرف و

مخاطب گردانیده و بوساطت او فرائد فواید آنها بگوش هوش عامه ناس

رسانیده است که یَا اَبَا ذَرٍّ اِذَا اَصْبَحْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ وَاِذَا

اَمْسَيْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَمِنْ

حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ فَاِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ غَدًا الخ معنی اینکه

ای اباذر چون صباح کردی با خود گفتگوی شب مکن و زمانیکه شب کردی

با خود اندیشه و فکر صباح مکن یعنی آنقدر بر زنده گی اعتماد منما که تا شب خود را

زنده انگاری یا فردا از عمر خود شماری و فرا گیر بهره عبادتی از تندرستی و صحت

خود پیش از آنکه بکوفتی مبتلا کردی و ممکن و میسر نشود از ایام زنده کانی خود پیش

از آنکه بمیری از دست فرصت زایل شود چه بدرستیکه تو نمیدانی و دانا نیستی

که فردا نام تو چه خواهد بود آیا از جمله زنده کان شمرده خواهی شد یا از جمله

مرده کان و هم از آن سرور منقول است که احوال آدمی را در دنیا و بقای

او را در این عاریت سرا تمثیل نموده اند با احوال سواری که در روز گرمی براهی

رفته باشد و درختی بیند ساعتی در زیر سایه آن درخت سایه دار نشیند پس بعد

از آن براه خود گذارده و آن درخت را بگذارد و در مجموعه ورام منقول است که اسامه

بن زید روزی کنیزی بصد دینار بوعده یکماه خریده بود و این خبر بخدمت با سعادت

خواجه عالم علیه و آله الصلوة والسلام معروض گشته آنجناب این مضمون را فرمودند

که اَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ اُسَامَةَ اَنْ يَشْتَرِيَ شَيْئًا اِلَى مُدَّةِ شَهْرٍ اِنَّ اُسَامَةَ

لَطَوِيلُ الْاَمَلِ یعنی آیا تعجب نمیکنید از اسامه که چیزی بوعده یکماه گرفته بدرستیکه

هر آینه اسامه دراز امل است که بر زنده گی خود اعتماد دارد وَالَّذِي نَفْسِي

بِيَدِهِ مَا طَرَفَتْ عَيْنَايَ اِلَّا ظَنَنْتُ اَنَّ شُفْرَايَ لَا يَلْتَقِيَانِ حَتَّى

يَقْبِضَ اللّٰهُ رُوحِي وَلَا رَفَعْتُ طَرْفِي وَظَنَنْتُ اَنِّي وَاضِعُهُ

حَتَّى اُقْبَضَ وَلَا لَقِمْتُ لُقْمَةً اِلَّا ظَنَنْتُ اَنِّي لَا اُسِيغُهَا حَتَّى اُغَصَّ

بِهَا مِنَ الْمَوْتِ حاصل و محصل معنی اینکه قسم بآن کسی که جان من بدست

قدرت اوست چشم بر هم نزدم مگر اینکه ظن من بود که پلکهای چشم من بر هم نرسند

چرا یتیم قبض روح من خواهد کرد و چشم نگشودم که ظن من این باشد

باشد مرگ چندان امان نداد که بار دیگر چشم برهم نهم و لقمه نگرفتم مگر اینکه
ظن من این بود که مرگ او را در گلوی من خواهد گرفت و حضرت شاه اولیاء و
زندگانی بخش دلها یعنی جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی
از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند که بدین مضمون اَلْمُدَّةُ وَاِنْ طالَتْ
قَصِیرَةٌ مفاد این کلام و مراد آن امام همانا این است که مدة زندگانی
هر چند دراز باشد کوتاه است چه آدمی تا خبردار می شود تا آن مدة رفته و انتها
پذیرفته است و لهذا حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام با آنکه بنا بر روایتی که شیخ
صدوق رحمه الله در کمال الدین ذکر نموده که دو هزار و پانصد سال عمر کرد چون
وقت رحلتش رسید قابض ارواح جهت قبض روح مطهرش حاضر گردید آن جناب
در آفتاب بود ملک الموت سلام کرد آنحضرت جواب گفته از سبب ورود استعلام
نمود گفت آمده که قبض روح کنم فرمود میگذاری به سایه بروم گفت آری پس آن
حضرت از آنجا بسایه نقل نمود فرمود که یا مَلَکَ الْمَوْتِ کَاَنَّما مَرَّ بِی مِنَ الدُّنْیا مِثْلُ
تَحَوُّلِی اِلَی الشَّمْسِ یعنی گویا برمن گذشته است از دنیا مثل همین قدر وقت که از آفتاب
بسایه آمدم و مشهور است که جبرئیل امین از آن نبی کرین علیه السلام پرسید
که یا اَطْوَلَ الْاَنْبِیاءِ عُمْراً کَیْفَ وَجَدْتَ الدُّنْیا این مضمون را هم خود فرمود

لها بابان

لَهَا بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ اَحَدِهِمَا وَخَرَجْتُ مِنَ الْاٰخَرِ یعنی یافتم دنیا را هم
چون خانه که آنرا دو در باشد از یکدر داخل شدم و از دیگری خارج شدم
و نیز از فرائد فوائد درربی که غواص نظر از بحر زخار خطب حکمت آثار حضرت
مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام برآورده این کلام است که وَمَا بَیْنَ اَحَدِکُمْ
وَبَیْنَ الْجَنَّةِ اَوِ النَّارِ اِلَّا الْمَوْتُ اَنْ یَحُلَّ بِهِ یعنی اینکه نیست میان هیچکس از شما و میان
بهشت یا دوزخ پرده و حالت منتظره غیر مردن همینکه آدمی را حادثه ناگزیر مرگ نازل
شد از دروازه فنا بشهرستان عالم بقا داخل گردیده بهشت است یا دوزخ و آنرا دوری نباید
شمرد چه لحظه لحظه بعد آن کم می شود و دم بدم نزدیکتر میگردد چیزیکه نزدیک نی و
نفس کشیده نی نزدیکتر شود مدت آن عنقریب انجام میگردد و نهایت پذیرد مولوی گوید

زین جهان تا آن جهان بسیار نیست ** در میانه جز نقش دیوار نیست

حکیم غزنوی

دل از این عمر مختصر برگیر ** گرچنین عمر کس نیابد دهر
بیخ عمرت زمانه برکنده ** چون همه ابلهان تو فرخنده
هر شبی کان زمانه برتو شمرد ** روزی از زندگانی تو ببرد
جمله را سوی مرگ هست آهنگ ** دم زدن گام و روز و شب فرسنگ

چون بمنزل رسید مرد از راه ❊ آنکه از راه رفته شد آگاه

چون ره زنده کانیست طی گشت ❊ دیگر از پا نیاید آنچه گذشت

عمر بگذشت کی دهد ترو ❊ که بقا در قفا بود نیکو

اگر بستی بعمر و دل بهوس ❊ نیست این عمر غیر چند نفس

بر نفس عمر را چه بنیاد است ❊ زنده کانی تمام برباد است

سیمی

از خود ببر که نفس تو دیو پر بوش است ❊ غافل مشو که تیر قضا بر تو در کشش است

نصیحت علمی

هر مه نماید فلک اندر شفق هلال ❊ یعنی سمند عمر تو نعلش در آتش است

از بهر قطع نخل حیات تو روز و شب ❊ چون اره دو سر نفس اندر کشش است

مشعر

ماهم چون مشت خاکیم و نفس چون تند باد ❊ پر زدن هایش زبر هم سودن مژگان ما

طایر وحشی بود هر لحظه از زنده کی ❊ میوزد این باد تا یکذره نگذارد ز ما

توضیح این مدعا چنین شده که اشعاری چند در این معنی منسوب بامیر المؤمنین است دیدهٔ

إِذَا عَاشَ امْرُؤٌ سِتِّينَ عَامًا ❊ فَنِصْفُ الْعُمْرِ تَمْحَقُهُ اللَّيَالِي

وَنِصْفُ النِّصْفِ تَمْضِي لَيْسَ يَدْرِي ❊ لِغَفْلَتِهِ يَمِينًا عَنْ شِمَالِ

وَثُلْثُ النِّصْفِ آمَالٌ وَحِرْصٌ ❊ وَشُغْلٌ بِالْمَكَاسِبِ وَالْعِيَالِ

وَبَاقِي الْعُمْرِ أَسْقَامٌ وَشَيْبٌ ❊ وَشُغْلٌ بِارْتِحَالٍ وَانْتِقَالِ

حاصل

حاصل اینکه هرگاه عمر کسی فرضا شصت سال باشد نصف آن شب است که بخواب تلف میکند و نصف نصف دیگر که پانزده سال باشد ایام کودکی است که از نادانی راست را از چپ نمی‌شناسد و ثلث آن نصف که ده سال باشد ایام جوانی و وقت غلبهٔ آمال و آمانی است در تحصیل مال و کسب ما یحتاج و سامان وجه معیشت اهل و عیال صرف میگردد و ما بقی ابتلا به پیری و رنجوری و اشتغال بجز گنهها و سفرهای ضروری و این کلام متین بر فرض اینست که عمر انکس شصت سال باشد و کمتر و بیشتر از آن بر همین قیاس است و از حضرت سید کاینات و امیدوار حیات و ممات علیه السلام منقولست که أَكْثَرُ أَعْمَارِ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى السَّبْعِينَ و در بعضی از نسخ این عبارت ضمیمه آنست که أَقَلُّ مَنْ تَجَاوَزَهَا یعنی بیشتر عمر امتهای من در میانه شصت و هفتاد است و کم است کسیکه از آن درگذرد و بنابر این حدیث است اینکه ده سال از شصت سال تا هفتاد را عشرهٔ مشومه می‌خوانند ای دل نهاد توطن این معمورهٔ کهنه ویرانه و آی گران خواب چهار پایهٔ عناصر چهار کانه بر فرضی که در اکثر امت داخل بوده خود را باین هشتم رسانی و بار زندگانی را بصد خرثقیل از حضیض جوانی بر قلهٔ هشتم ثاف پیری کشانی اندیشه نما که هرگاه نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام چنانکه مذکور شد که زندگانی دو هزار پانصد سال را

بانتقال از آفتاب بسایه تمثیل نموده ولادت و وفات خود را بدخول از در خانه و خروج
از در دیگر تشبیه فرموده اند هشتاد سال چه قدر وقت خواهد بود که این همه خاطر بر آن
مطمئن داری و نیز ندای صدق انتمای آرام ربای کل نفس ذائقة الموت را صوت
و حرف می شماری خصوصا وقتیکه بیست و سی سال از آن ایام کودکی و جوانی و خلاصه
اوقات زندگانی است رفته و وداع نموده باشد و امید بازگشت دیگر در آن اصلا
نبوده باشد و نیز ظاهر است که اقلا بیست سال آخر آن نیز سراسر ضعف و ناتوانی
و نزد ارباب تمیز نه در عدد زندگانی است چه آدمی را عمر چون به نیجا رسید روز
بروز قوی و حواسش ضعیف و زبون و احوال مزاج درهم و دیگرگون میشود زاهد
قوت سامعه گوشه گیر و عزلت نشین و شاهد نور باصره مستور و پرده نشین میگردد و عنز
گرفتن عصا کاری از دست نمی آید و خود در طی طریق گوشه نشینی پا بای نمی نماید
معده از ضعف هضم غذا نمی تواند نمود و دندان از سستی گره لقمه را نمی تواند گشود
تن از ناتوانی جهت ضرورت حرکت بار خود بر دوش عصا می افکند و سر از بی تابی
برای گدائی دماغ پیش تریاک و کوکنار هر دم دهان وا میکند و با کمر خدائی
همخوابه رغبت و مباشرت را مطلقه می سازد و طبع کودک مزاج از رنگین آب
پشت بکنار ادرار و بول می پردازد

شیخ نظامی ره

بکی

هضم به تحلیل رفتن طعام گوارید

جماع را گویند ع

پس از پنجه نباشد تندرستی | بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار | چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار

و ده بیست سال دیگر در میان می ماند که تا نگاه کرده گذشته و پامال شاغل و ناکشته است

تا چشم بر هم زنی ز هم گسسته است | کوتاه که تار عمر تو تار نظاره است
بر لوح بقای دنیا نظر کنی | برگشتن نگاه تو عمر دوباره است

و این سخن مبنی بر اینست که بنای حیات تا هشتاد سال برپا باشد و سیلاب حوادث
متنوعه و امراض مهلکه از هم نپاشد و الا هر روز و هر شب و هر ساعت و هر نفس
ممکن است که غارتگر امراض با تیغ جان ستان مرگ بر سرت تازد و سرای جسم را
از متاع جان بپردازد و ریسمان پوسیده عمر را آنقدر استحکام نیست که یک نفس
دل بر او توان بست و دیوار شکسته حیات را آنقدر اعتبار نه که یک لحظه در سایه
آن توان نشست

آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست | پنداشت که مهلتی و تاخیری هست
تو میخ مزن که خیمه را خواهی کند | تو بار منه که بار را خواهی بست

الحاصل زندگانی آنقدر عزیز و گران بها و آنقدر سبک خیز و بی ثبات است
پس غایت نادانی و بلاهت و بی عقلی و سفاهت است که چنین چیزی عزیز را
که هر روزی از آن چوگان دگوی چندین فوز و فیروزی گنجی و هر ساعت

پامال ع

لمؤلفه

متنوعه نوع نوع شدن ع

آن توان نشست لمؤلفه

سرمایهٔ تحصیل صدگونه سعادت و بهر روز بر اقدر بدانسته صرف لاطائلی چند نماید
که نباید و نشاید و بکار دنیا و عقبی هیچکدام نیاید بلکه سرچشمهٔ توفیق دو جهان ازان منطمس
و بی‌آب خانهٔ دنیا و عقبی باآن منهدم و خراب گردد گاه سیلاب شراب را پای
دیوار عمر بسته پارهٔ ازان را که روزی باشی است بدینگونه از پا در انداز[د]
و گاه بازای خمار آن که مرگی بصورت زنده که و در دو جهان سورث خرج و شرمندگی
است گرفتار بود صبح و شامی باآن قدر و شرف باین نکبت ضائع و تلف سازد
گاه از پردهٔ قانون شریعت خارج آهنگ گشته رشتهٔ عمر را چون تار چنگ پایمال در آمد و
رفت نغمات شهوت افروز غفلت اندوز کنند و ساعتی از دایرهٔ شنونده کان غرض
بران بمقام مخالفت و عصیان در آمده پردهٔ گوش را مانند دف بطبانچهٔ ضرب و نطق
مغنیان از شایستگی بنده کی افکند شعلهٔ آواز مطربان دود از خرمن زنده کی
برآرد و بر غولهٔ ناله خواننده کان دست از زلف پر شکن انفاس گرامی بردارد
خورشید طلعتان ایام شریف بنظر بازی ساده رویان امرد فرود شد و به تماشای
رقص لولیان کمر بر لقاء چشم از مه جبینان شبهای بلند بالا پوشد و از سیاه
مستی خواب غفلت با خامهٔ دو زبان دو کاتب هیچ رقم با سعادت بر صفحهٔ بیاض سفید
دم ثبت نکرداند و بجهت دریافتن هوا و سیر شغق از کنج دهان سبز مینهٔ *

گلگون شام کام بوسهٔ فیض طاقتی نستانند بشومی امثال این امور سهل که پیشهٔ ارباب
جهلست یا محض کاهلی صلوات مفروضه را فوت یا از وقت تاخیر کنند و برای
سفرهای دنیای خسران مآل یا پاس منصبهای شوم سراسر وبال و امثال آن نهاکار دون
حج واجبی از این سال بآن سال افکنند و بر همین دستور روز و شب خود را صرف
امثال این امور کرده اند و سالها عمر عزیز را بغفلت و بطالت گذرانند و
اصلاً دیدهٔ تأمل بحال و مآل خود نگشایند و بهیچ وجه یاد مرگ و اندیشهٔ تهیهٔ
آن سفر پر خطر ننمایند و قتی خبردار شوند که مرض مهلکی گلوگیر گشت و کار از معالجه
و مداوا حکیم فلان و حکیم بهمان در گذشت یاران مهربان را تدبیری از دست
نیاید و کثرت صدقه و دعا دفع آن واقعهٔ عظیم ننماید متقاضی اجل را تاخیر
ساعتی نتوان راضی ساخت و تسلیم ودیعت حیات را بروز دیگر نتوان انداخت
ساعت حیات از دیگری دست گردان نتوان نمود و نقش زنده کی بکجهای عالم ابتیاع
نتوان فرمود پای پهنک مرگ را بکمند زوری نتوان گسیخت و ازان واقعهٔ ناگزیر
بجائی نتوان گریخت هر چند چشم امید بگردانند جائی بنظر نیاید و هر چند کوشش
هوش اندازند کسی شفاعتی و التماسی ننماید ناچار بدادن جان تن در دهند
و بطوق حکم قضا گردن نهند آنوقت معلوم شود و خواهند دانست

که عمر چه بوده و چه چیز از دست داده اند و با این فرصت تنگ و عمر پر شتاب
از چه گونه کارهای خیر و صواب غافل گشته و بچه وادیهای غافل و باطل افتاده اند و هم
آن چه فایده بحال کسی خواهد داشت و چه بار حسرت از دوش خاطر خواهد برداشت

نظم

کنون باید ای خفته بیدار بود — چو مرگ اندر آرد ز خوابت چه سود
کنون وقت تخم است اگر پروری — گر امید داری که خرمن بری
کنونت که چشم است اشکی ببار — زبان تا بکام است عذری بیار
همیشه نباشد روان در بدن — همیشه نباشد زبان در دهن

حضرت باری السماوات و خالق موت و حیات در سوره مبارکه منافقون فرموده
أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي
إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ حاصل مضمون این کلام
هدایت نظام آنکه نفقه کنید از آنچه روزی کرده ایم شما را گفته اند مراد اخراج زکوة
و سایر حقوق واجبه است پیش از آنکه بیاید یکی از شما مرگ پس گوید آنکس که خداوندا
چرا تاخیر نکنی مرا یعنی مرا تا اندک زمانی تا ادای زکوة و ادای آن نمایم و از جمله صلحا باشم ابن عباس
گفته که مراد از صلاح حج است وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
و هرگز تاخیر نکند خدای تعالی هیچ نفسی را از مرگ چون آید وقت مردن آن

وخدا

و خدای تعالی خبردار و واقف است بآنچه میکنند بندگان یا بآنچه میکنید ای بندگان
بنا بر آنکه تعملون خطاب باشد بقرائت حفص مخفی نماناد آن کسانیکه در ادای
زکوة و حقوق مفروضه مال تقصیر و در گذارش حج و ادراک سعادت آن تاخیر
نموده باشند در وقت حلول اجل و رحیل از دنیا و نزول آن واقعه زهره گداز
عظمی سؤال مهلت و آرزوی رجعت بدنیا می نمایند که تلافی ما فات پرداخته
ذمه خود را از آن فارغ سازند هرگز این مأمول صورت حصول و این استدعا
درجه اجابت و قبول نخواهد یافت و همچنان آه حسرت کشان و انگشت ندامت
بدندان گزان بدار الجزاء خواهند شتافت بعضی از مفسرین در طی تفسیر این آیه
این آیه آورده اند که چون پرده از پیش چشم محتضر برداشته شود و احوال آن نشأه
معاین و مشاهد گردد گوید یا ملک الموت یکروز مرا مهلت ده که در آن عذر کردارها
از خداوند خود خواهم و بسوی او توبه و بازگشت نمایم و توشه عمل صالح اندوزم ملک الموت
گوید فَنِيَتِ الْأَيَّامُ روزها فانی شده دیگر روزی نمانده گوید یکساعت تاخیر کن و مرا
مهلت ده ملک الموت گوید فَنِيَتِ السَّاعَاتُ ساعتها نیز فانی شدند پس در توبه بر او بسته شود
روحش بغرغره افتاده بسوی جهنم روانه گردد و غصه ناامیدی میخورد و آه ندامت میکشد
بر فوت شدن حج بهر تقدیر پس عاقلان در اندیشه و ملاحظه کننده کان روز پیش

می باید پیش از آنکه کار این جا انجامد و شاهد پرفن و پیمان شکن فرصت از آغوش
تصرف بیرون رفته سراپرده هستی خراب گردد و اعتمت شمرده کام دل از او ستانند
و بطناب اطناب زنده کالی جهه سفر عالم جاودانی بار اعمال صالحه بسته در وقت
کوچ که به نگاه حسرت و به اشک گوشه چشمی رسم وداع بازماندگان بجای آورد
و پا بر رکاب مرکب تخته تابوت میمنت نهج بگذارد و بکار خود نمی ماند

راست کن کار خود امروز که فردا چون تو ... گرم رفتن چه شد روی به پس نتوان کرد

حضرت سید انبیا و آگاهی ده بر پیر و برنا صلی الله علیه و آله از وصایای ابوذر ره
نیک منظر فرمودند که یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک
وصحتک قبل سقمک وغناک قبل فقرک وفراغک قبل شغلک وحیاتک
قبل موتک حاصل این کلام هدایت فرجام آنکه غنیمت دان پنج چیز را
پیش از پنج چیز جوانیت را پیش از آنکه به پیری دچار شوی تندرستی را پیش از آنکه
به بیماری گرفتار گردی و غنایت را قبل از آنکه تنگدستی پیش آید و بیکاریت را قبل
از آنکه شغل دنیوی رو دهد و زنده گانیت را پیش از آنکه مرگ در رسد و نقش وجودت
از لوح بقا سترده گردد مجملا گزارش بندگی و طاعات و صعود بر معارج مراتب
معرفت و کمالات بروجه دلخواه موقوف است بر وقت جوانی و صحت جسمانی

وکثرت

وکثرت مالداری و فرصت بیکاری و بقای زندگانی و چون این پنج نعمت بی بدل حاصل
و موجود و اضداد آنها معدوم و مفقود گردد کمال بیدردی و غافلی و نهایت بی باکی
و بی حاصلی است که کسی قدر آنها چنانکه باید نداند و در ادای شکر چنین نعمتهای عظمی
تقصیر نموده آنها را چنانکه شاید بمصرف نرساند چه بارهای گران ریاضات که بدستیاری
روز جوانی بر دوش توسن نفس سرکش اماره میتوان نهاد و چه صفهای آرزوها و هوسها
که در معرکه جهاد نفس به پامردی صحت و تندرستی شکست میتوان داد و از فیض بسیار کثرت
و ثروت بدست دهش چه گلهای دعای آمرزش که از جویبار دل و زبان بی برگان میتوان
چید و در صحرای فرصت و فراغ و بیکاری بیگمان کمند سعی چه شکار افکن چه گوهرهای
فرید دو جهانی میتوان گرد آورد و در بندر زندگی چه متاعهای نفیس نسیه توان کرد و از آنجا
با جهانها سود و عالم عالم کفایت رو بوطن اصلی که عبارت از دار الامان عالم بقاست
میتوان آورد و نیز آنسرور در وصایای مذکوره فرمودند ایاک والتسویف بامالک
فانک بیومک ولست بما بعده فان یکن غد لک فکن فی الغد کما
کنت فی الیوم وان یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم محصل مضمون
این مدعا اینکه حذر کن از تاخیر و اهمال در گزارش فرایض و سنن و اعمال
باین امید و خیال که زنده خواهی بود و وقت دیگر بآن قیام خواهی نمود

چه از ایام عمر همین امروز در دست است و ما بعد آن هنوز در غیب است و
مشخص نیست که از عمر تو خواهد بود یا نه پس اگر ترا فردائی باشد و بآن برسی در آن هم
شغل امروز باشی و اگر بفردا **لمؤلفه ره** نرسی پشیمانی بر تقصیر امروز نکشی

کار امروز مینداز بفردا زنهار
که بفردا چو رسی نوبت کار دگر است

و هم آن اشرف برایا در آن وصایا فرموده که یا اباذر کن علی عمرک اشح
منک علی درهمک و دینارک یعنی بر عمر خود حریص تر و بخیل تر باش تا بر درهم
و دینار خود ظرفه اینکه آدمی نادان درهم و دینار را که اغلب اوقات نصیب دیگران
و خود بی بهره از فوائد آنست بلکه آنرا عدو دینی و دشمن جانی و کثرت جمعیت آن و برا
شورش تفرقه و پریشانی است بنوعی تنگ در آغوش جا میدارد و با تمام همت بر محافظت
آن میکارد که اگر پیسه از آن بی مصرف گذرد عمرها داغ آنست و اگر درهمی از آن کم آید یا گم گردد
سالها در سراغ آن از حرص بر آن روز و شب در طلبش اکل و نوم را بر خود حرام می سازد
و از بخل در آن آتش فقر بر اهل و عیال را بر خرمن جان خود میاندازد
و عمرها باین عزیزی که سرمایه سعادات دو جهانی دین و دنیا و کاخ هستی او بآن
برپا است ایام و لیالی آنرا بهرزه گوئی و بیهوده نالی ضایع و تلف و بر سر دو سه گز زمین
یا پنج و شش دینار مال بی مآل ناچیز و بر طرف میگرداند و طمع زشت اش در آن

اصلاً

اصلاً قصوری نمی بیند و بر خاطر ظلمت سرشتش از آن ره گذر مطلقا غباری نمی نشیند
و جناب مستطاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطب بلاغت نظام خود
که در نهج البلاغه مذکور است در این مطلب فرموده اند که قد تکفل لکم بالرزق
وامرتم بالعمل فلا یکونن المضمون لکم طلبه اولی بکم من المفروض علیکم
عمله مع انه والله لقد اعترض الشک ودخل الیقین حتی کان الذی
ضمن لکم قد فرض علیکم وکان الذی فرض علیکم قد وضع عنکم فبادروا
العمل وخافوا بغتة الاجل فانه لا یرجی من رجعة العمر ما یرجی من
رجعة الرزق ما فات الیوم من الرزق رجی غدا زیادته وما فات
امس من العمر لم یرج الیوم رجعته ملخص مضمون صدق مشحون که هر کلمه آن
نفس سرکش اماره را عقیله و هر فقره اش چراغ پنهانی دلها را فتیله است آنکه
بتحقیق الله تعالی تکفل و تعهد روزی برای شما نموده بار تشویش آنرا از دوش خاطر شما
برداشته و بعمل صالح و ادای فرایض و تکالیف امر فرموده امتثال آنرا بر گردن اهتمام
شما گذاشته پس البته باید که طلب و اهتمام شما در آنچه خدا بآن ضامن شده است برای شما
پیشتر نباشد از طلب آنکه بر شما فرض گردانیده است کردن آنرا آیا اینکه چنین است
و شما را چنین باید بود بخدا قسم که هر آینه این امر یعنی بشک آمیخته شده و حقیقت آن

برشما است چنانکه گویا آنچه ضمان و تعهد آن بر شما شده بتحقیق که بر شما مفروض گشته و گویا
آنچه بر شما مفروض شده از شما ساقط کرده پس شتابید بعمل و بترسید از ناگهان آمدن اجل که
امید بازگشتن رزق هست آنچه امروز از رزق فوت کرده امید آن هست که فردا زیاده گشته
تدارک آن شود و آنچه دیر دراز **لمؤلفه** عمر فوت شده امید آن نیست که امروز برگردد

گفتم که مگر تخم هوس کاشتنی است — معلومم شد که جمله بگذاشتنی است
بگذاشتنی است ملک عالمگیر — الا فرصت که آن نگه داشتنی است

ودر امالی شیخ صدوق علیه الرحمه هم از آن والاجناب صلعم مرویست که در کوفه
چون ادای نماز عشاء آخره نمودی مردمان را سه مرتبه ندا فرمودی چنانکه اهل مسجد
شنیدی که یا ایها الناس تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل
فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل تجهزوا رحمکم الله وانتقلوا بافضل
بحضرتکم من الزاد وهو التقوی واعلموا ان طریقکم الی المعاد وممرکم علی
الصراط والهول الاعظم امامکم وعلی طریقکم عقبة کؤود ومنازل مهولة
مخوفة لا بد لکم من الممر علیها الی الحدیث حاصل معنی اینکه ای مردمان براق
سفری خود نمائید و مهیا برای سفر گردید خدا شما را رحمت کند که به تحقیق ندا داده
شده است در میان شما بکوچ پس چه جای لنگ کردن و تعلل و درنگ

نمودن

نمودن است در دنیا بعد از آنکه در آن ندای رحلت در داده باشند مهیا گردید که خدا
شما را رحمت کناد و بهترین آنچه در پیش شماست از بهر توشه و آن تقوی است و بدانید
که راه شما بسوی معاد و گذر شما بر پل صراط است و شما را هول اعظم در پیش است و بر سر
راه شما منزلهای هولناک است که ناچار شما از آنها گذر باید نمود وهب بن منبه
گوید که در دنیا زهد ورزیدم و دامان عیب را از خار زار شهوات آن برچیدم بدین
حرف که در توریة خوانده ام و آن اینست که یا من لا یتم له سرور و ذ یوم یا من
لا یؤمن علی وجه ساعة الجد الجد الحذر الحذر ای آدمیکه با تمام
نرسد برای او شادمانی روزی ای کسی که ایمن نیستی بر جان خود از نزول بلا و حلول
اجل و قضا ساعتی جهد کن یعنی در بندگی خدا و تهیه سفر عقبی و تیسیر پرهیز و بپرهیز یعنی
از محرمات و مناهی و **لمؤلفه عفی الله عنه** موجبات سخط الهی

جهد کن چند این چه وقت خفتن است — وقت خفتن نیست وقت رفتن است
در نبرد زمیگرود و می رود کو بگو — جستجو کن جستجو کن جستجو

گویند قومی از سلف روانه سفری گشتند و در آن راه بر صومعه راهبی گذر گشتند
عنان عزیمت بدان صوب تافتند و فیض بملاقات آن سالک طریق بندگی
یافتند و گفتند ما را سؤالی است اگر متوجه جواب آن خواهید شد

بعرض سانیم راهب گفت سَلُوا وَلاَ تُكثِرُوا فَاِنَّ النَّهَارَ لاَ يَرجِعُ وَالعُمرَ لاَ
يَعُودُ وَالطَّالِبُ حَثِيثٌ یعنی بپرسید اما در آن اکثار نکنید و سخن را طول ندهید
بدرستیکه روز چون رفت باز نمی آید و زنده گی که گذشت عود نمی نماید و طالب شتا
بنده که مرادش خود باشد یا طالب جان که اصلیش باشد حریص و شتابانست
گفتند فردای قیامت بنای کار خلایق بر چیست گفت بر نیتهای ایشان گفتند ما را
وصیتی فرما و نصیحتی کن گفت تَزَوَّدُوا عَلَى قَدْرِ سَفَرِكُم از دنیا توشه تقوی بردارید
بقدر سفر که در پیش دارید یعنی سفر عقبی این سخن گفت و سر بدرون صومعه کشید
اکنون مردان مرد و بیدار دلان صاحب درد و وارستگان بند الفت علایق و گسسته
گان کمند محبت خلایق قدردانان نقد زنده گی و لذت شناسان نعمت بینندگی بدینگونه
پاس عمر داشته ضبط اوقات خود نموده اند و بدین غایت از هر صرف نقود انفاس
گرامی احتراز کرده در صرف آن رعایت صرفه و ضبط میفرموده اند و ما سیه بختان
ابتر باد دستان خاک بر سر هفته هفته و ماه ماه و سال سال عمر عزیز بی خلف را در
کارهای و شغلهای باطل بیحاصل ضایع و تلف کرده اصلاً از آن باک نداریم و
از خسران عظمی چنین مطلقاً متأثر و غمگین نبوده از تأسف و ندامت آن
اشک حسرتی **لمؤلفه طاب ثراه** از دیده نباریم

شعر

شد عمر و نزد سر از دل افغان آهی هم   نکردی از پیش یاد دیده حسرت نگاهی هم

در امالی شیخ صدوق ره روایتی مذکور است که خلاصه آن اینست که شبانگاهی مالی
بخدمت امیرالمؤمنان و چراغ متقیان علیه الصلوة والسلام آوردند آنجناب فرمودند
این مال را تقسیم کنید یعنی بر مسلمانان بعرض رسانیدند که یا امیرالمؤمنین الحال شب است
این کار را بفردا اندازید فرمودند تَقبَلُونَ لِي اَنْ اَعِيشَ اِلَى غَدٍ یعنی متعهد میشوید
که من تا فردا زنده باشم گفتند این در دست ما نیست که ما تعهد آن توانیم کرد فرمودند
فَلاَ تُؤَخِّرُوهُ حَتَّى تُقَسِّمُوهُ یعنی پس آنرا تاخیر نکنید حالا بایید تقسیم نمائید پس شمعی
آوردند در همان شب آن مال را قسمت نمودند ای دل بیباک و ای مدعی عقل
و ادراک هرگاه وقت این سازنیها اینقدر تنگ و پیک اجل در قطع طریق زندگی
بدین غایت پرشتاب و بی درنگ باشد که هیچ وقت از بیم آن ایمن نتوان بود
و اندک کاری را از شبی تا بصباح تاخیر نتوان نمود چگونه کارهای عمده ضروری که سالکان
مراحل عبودیت را بسیار در کار و در سفر پرخوف خطر مرگ سرانجام آنها لابد
و ناچار است نگاه رنیده همیشه معوق میداری و از هر روز بروزی و از هر ماه بماهی
و از هر سال بسالی دیگر انداخته و در گذارش آنها بقدر سهلترین کاری از کارهای
دنیا سعی و اهتمام **لمولانا مؤلف الکتاب ره** لازم نمی شماری

از برای مال کشتن کوه صحرا تا بکی ٭ عمر را ضایع نمودن بهر دنیا تا بکی ٭
۲ واجب حج میکذارم حج سال دیگر تا بچند ٭ میدهم مال خدا امروز فردا تا بکی ٭
خشک کردن کشت طاعت از کرش محلی ٭ دادن آب زندگی بر سر صحرا تا بکی ٭

گویا خبر نداری که فرق چنان کم فرصت حوادث ایام جهت کوچ آیند تو از این منزل
و مقام دست بر تیغ جان ستان مرگ بازان و از هر طرف جلو ریز بر تو تازانست امروز
یا فردا است که بر سرت رسیده و طناب امل ترا با تیغ جانستان اجل بریده و میخ تعلقت را
خواهند کند و خرگاه جسمی که بستون جان چندین گاه برپا داشته بر سرت خواهند افکند و آن
لمولفه قدر امانت خواهند داد که نفسی توانی کشید چه جای اینکه بکارهای خود خواهی رسید

تن تو چیست یکی خیمه ستون شده جان ٭ طناب رشته روزی و میخ آن دندان
چو میخ کنده شد از تندباد وحشت غم ٭ دگر چه چشم اقامت ز خیمه ای نادان
فکند باد اجل خیمه بر سرت چون گل ٭ بروی خار علایق تو فرش گشته همان
ببر طناب تعلق دلا ز خیمه تن ٭ که بس قلندر زیست خیمه در ره جانان
دو مو شدی و نشد حرص و آز کم ٭ دو تا شدت قد و یکتا نگشت آل جهان
دگر مدار قوی دل چو چشم گشت ضعیف ٭ دگر مباش سبک سر چو گوش گشت گران
تمام کرد قضا نسخه حیات ترا ٭ که از سفیدی مو میکشد بیاض بر آن

قدت ز عصا گشته لام الف یعنی ٭ که نیست جای اقامت کهن سرای جهان

مطلب سیوم در غفلت آدمی از قدر و قیمت عمر و تنبیه وی بذکر مرگ و بیان
مذکرات آن مخفی نماناد که ما سبک مغزان گرانجان و سر هوایان کار خود مدار
از بطالت و جهالت پیشگی و از بی پروائی و غفلت همیشگی که منشأ آن تحصیل آرزو
های نفسانی و اشتغال بازیچهای این سراچه فانی است اکثر اوقات از آنچه مذکور
شد یعنی از بی بقائی عمر و غنیمت شمردن آن غافل و در تهیه وحشت اثری که همه را
در پیش است کاهل می باشیم و ناصح مهربانی که طبع کودک خصال شوخ چشم را
کاهی گوشمال هوش تواند مالید و داغ حظ چرب زبان شیرین بیانی که دلهای مرده
خواب غفلت برده را بفریاد بلند موعظه دلپسندی بیدار تواند گرداند یاد مرگ ۲ کردن حج
و آن واقعه عظما هوش ربا را بخاطر آوردن است که ما بیفکران بی شعور را
در ملاحظه عواقب امور متبصر و از مزبله پر مردار عفونت آثار دنیا متنفر
می سازد و بوادی اندیشه مآل و تدارک احوال می اندازد چنانکه در ارشاد
القلوب از حضرت سید کاینات و هادی طریق نجات صلی الله علیه و آله وسلم
مرویست که بجمعی از حضار خدمت سامی خود خطاب فرمودند اکثرکم ذکرت
منه اکیسکم یعنی آیا میدانید که عاقل ترین شما کیست گفتند نه یا رسول الله

فرمودند که اکثرکم ذکراً للموت واحسنکم استعداداً له یعنی عاقلترین شما
کسی است که یاد مرگ بیشتر کند و برای آن بهتر مهیا گردد گفتند وما علامة
ذلک یا رسول الله یعنی نشان این یاد مرگ با نشان خوب مهیا شدن برای او
چیست فرمودند که التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والتزود
لسکنی القبور والتاهب لیوم النشور یعنی نشان آن پهلو خالی نمودن از سرای
فریب دنیا است و توجه بسرای جاودانی عقبی و جهة سکنی در قبر با تهیه توشه کردن و برای
روز رستخیز مستعد گشتن و هم در آنکتاب از آن والاجناب ماثور است که اکثروا
من ذکر هادم اللذات فانکم ان کنتم فی ضیق وسعت علیکم فرضیتم
به فاثبتم وان کنتم فی غنی بغضته الیکم فجدتم به فاجرتم یعنی بسیار ذکر نمایید
و یاد کنید ویران کننده و باطل کننده لذتها یعنی مرگ را چه هر کسی که شما اگر در تنگی باشید
یعنی معاش شما به تنگی گذرد آنرا بر شما فراخ میکند یعنی صعوبت عسرت را بر طبع شما هموار کرده
و مرارت آنرا بمذاق جان گوارا و شما کار بگیرانند پس با آن راضی شوید و چون رضا بقضا
دادید ثواب یابید و اگر غنا و مالدار باشید یاد مرگ را در پیش شما زشت و زبون
میسازد پس جود میکنید و بدان اجر یابید و نیز در کتاب مذکور از سید و سرور
اولیا علی مرتضی علیه الصلواة والسلام منقولست که من علم ان الموت

مصیره

مصیره والقبر مورده وبین یدی الله موقفه وجوارحه شاهده طالت
حسرته وکثرت عبرته ودامت فکرته یعنی هر که بداند و تامل نماید که مرگ
بازگشت او خواهد بود و در گور ورود خواهد نمود و در پیش خدا خواهد ایستاد یعنی در
روز قیامت از برای حساب و اعضا و جوارح او بر کرده‌های او گواهی خواهند داد
و دراز شود حسرت او و بسیار گردد عبرت او و دائمی شود اندیشه و فکر او و در کتاب
مصباح الشریعه که از خرمن جواهر کلمات حضرت امام همام جعفر صادق ع خوشه است هر
سطری از آن در بالین دیده دلها خفته سرانگشتی مذکورات که ذکر الموت یمیت
الشهوات فی النفس ویقطع منابت الغفلة ویقوی القلب بمواعید الله
ویرق الطبع ویکسر اعلام الهوی ویطفی نار الحرص ویحقر الدنیا
وهو معنی قول النبی ص فکر ساعة خیر من عبادة سنة یعنی یاد مرگ می‌میراند
خواهشها را در دل و میکند بیخهای غفلت را و قوی میکند دل را بوعده‌های الهی و نازک
می‌سازد طبع را و می‌شکند علمهای هوا را و می‌نشاند آتش حرص را و حقیر می‌سازد دنیا را
و این معنی سخنی است که حضرت رسول فرموده که فکر یک ساعت بهتر است از عبادت یک سال و مراد
از فکر فکر کردن مردن و اندیشه در آنست و در کتاب کافی از حضرت سید عالم مرویست
اذا استحقت ولایة الله والسعادة جاء الاجل بین العینین

و ذهب الامل

وذهب الامل ورآء الظهر واذا استحقت ولاية الشيطان والشقاوة جاء
الاجل بين العينين وذهب الامل ورآء الظهر یعنی چون کسی شایستهٔ عنایت
ویار حضرت باری وسزاوار سعادت ونیکبختی شود اجلش پیش چشم او آید
وعملش پس پشت وی رود یعنی فکر مرگ واندیشهٔ روز پس او را در پیش خاطر ونصب ۲ نظرۀ
العین خاطر شود وامید زندگانی وتحصیل اسباب کامرانی در نظرش باطل واز خاطر
زایل گردد وچون کسی را استحقاق این بهم رسد که شیطان متولی هر کار وصاحب
اختیار او باشد وبدبختی وشقاوت قرین حال وی گردد امل پیش چشم وی آید
واجلش پس پشت او رود چنانکه توضیح آن شد پس عاقلان دور اندیش را که در
صدد اصلاح حال خویش وتنبیه نفس کافر کیش باشند ناچار است از برانگیختن این
تقریبات جهت دیدن یا شنیدن امری که مرگ را بیاد اندازد و روز شب آنرا منظور
نظر تامل سازد واز آن جمله تشییع جنازه است واز اعظم فواید که حضرت شارع را
در ترغیب وتحریص آن منظور است همانا این باشد که آدمی از دیدن بفکر خود افتد ۲ آن ۀ
ومتذکر گردد که برادر این آتش در کاسه واین روز در پیش است وشاید بدین
وسیله از مستی غفلت بهوش آید وتدارک احوال خود نماید چنانکه در کتاب
من لا یحضره الفقیه مذکور است که اذا دعیتم الی الجنائز الی ولیمة والی

جنازة اجاب الی الجنازة لانها تذکر امر الاخرة ویدع الولیمة فانها
تذکر الدنیا حاصل اینکه هر گاه مرد خوانده شود بطعام عروسی وجنازه در آن
وقت باید که جنازه را ترجیح داده بآنجا رود برای اینکه او امر آخرت را بیاد می آورد
وعروسی را واگذارد جهت اینکه او دنیا را بیاد می ساند وگویا برای همین جناب قدس
نبوی صلعم فرموده اند که اذا دعیتم الی الجنائز فاسرعوا واذا دعیتم
الی الاعراس فابطئوا یعنی زمانیکه خوانده شدید بطرف جنازه ها پس سرعت کنید
بر فتن وچون خوانده شوید بعروسیها در رفتن کاهلی نمایید ودر ارشاد القلوب از
براء بن عازب روایت شده که وقتی بحضرت رسول بودیم جنازه دید که دفن میکردند
پس مبادرت فرموده بشتاب بر سر آنجنازه رفته ایستاد وبعد از آن گریست چندانکه
جامه اش از اشک تر گشت پس از آن بجانب ما التفات کرده فرمود که ما حصلش اینکه
ای برادران از برای چنین روزی باید که عمل صالح کنند عمل کننده کان واز این روز
از حسرت وندامت آن حذر کنید وبرای آن اعمال صالح نمایید ومهیا کنید الحاصل مردمان
دیده ور وهوشمندان باخبر میباید که حضور جنائز را فوز عظیم شمرده در ادراک این سعادت
کوتاهی ننمایند وطبع کاهل روش ترا که تمیزش را که شنیدن حرف مردن ودیدن تابوت وکفن
بر او گران واز امثال این مجالس همیشه متنفر وگریزان میباشد بر آن زجر فرمایند

ولیکن باید که محض حضور و همراهی جنازه ننموده از دیدن آن خود را جزدار و دل م
ست را از بیهوشی غفلت هشیار سازند و از مشاهدهٔ آن محفل و مذاکرهٔ آن واقعهٔ
جانگسل باصلاح حال خود پردازند و با میل کاه عبرت سرمهٔ آگاهی به دیده در کشند
و با آب حیات آن مرگ عزیز دلهای مردهٔ خود را زنده بخشند و با اشک چشم تمنا
نقش آرزوها از لوح خاطر شویند و از بیچاره کی بازمانده کان او چاره کار خود جویند
و از دیدن کفن جامهٔ هوس خودآرائی را از بر کنند و از شنیدن بوی کافور
دل رنجور را از تب سرگرمی دنیا سرد کنند و بشور و فغان اهل ماتم خود را از
خواب غفلت بیدار سازند و به برداشتن جنازه بارگران تعلقات را از دوش بشرین
خاطر اندازند و بشعلهٔ آه آن دل سوخته کان خار و خس هوا و هوس را در هم سوزند
و از شمع نالهٔ آن مصیبت زده کان چراغ آگاهی در ظلمت سرای خاطر افروزند
و از دیدن غسالان دل مردهٔ خود را با آب نصیحت شست و شو دهند و بمشاهدهٔ
حفاران از خانه‌های منقش طلاکار دل بوحشت سرای تنگ و تار گور نهند در
وصایای حضرت اقدس نبوی صلعم که ابوذر غفاری را در آنجا مخاطب ساخته مرویست که
اباذر اتبع یعنی اینکه چون تشییع جنازه کنی باید که کار تو در آن فکر کردن و خضوع و خشوع
باشد و بدانکه تو نیز از پی او خواهی پیوست و در کتاب شریف کافی از پسندیده

ا۱

از حضرت ابی عبدالله منقول است که اذا حملت جنازة فكن كأنك المحمول
وكأنك سألت عن ربك الرجوع الى الدنيا ففعل فانظر ماذا تستأنف
ماحصل کلام اینکه چون جنازه برداری چنان باش و با خود چنان فرض کن که آن مرده
توئی و دیگران ترا برداشته بسوی تربت برند و گویا تو از خدای تعالی مسئلت کرده
که بار دیگر ترا بدنیا باز گردانیده است پس نظر کن که بعد از این عمر ترا چه صرف
خواهی نمود و طریق بنده کی **شعر عربیه** بتقدیم سعی چگونه خواهی نمود

یا صاحبی لا تغترر بنعیم ❊ فالعمر ینفد والنعیم یزول ❊
واذا حملت الی القبور جنازة ❊ فاعلم بانک بعدها محمول ❊

لمؤلفه رحمه الله

بشنو ز گذشتگان ترا گر گوش است ❊ میگیر عزای خود بسر گر هوش است ❊
امروز بدوش تست تابوت کسان ❊ فرداست که تابوت تو هم بر دوش است

و نیز از جملهٔ اخباریکه عالمیانرا بامثال این مجالس دعوت می نماید و گرسنه کان
نعمت مغفرت را بر خوان ادراک فضل و ثواب پیش از پیش تکلیف آن می فرماید
حدیثی که از جناب اشرف نبوی صلعم ماثور است و در کتاب من لایحضره الفقیه
مذکور است که التعزیة تورث الجنة یعنی عزا دادن اهل مصیبت باعث

دخول بهشت کردد و هم در آن کتاب از آن والاجناب مرویست مَنْ عَزّا
حَزِیناً کُسِیَ فِی الْمَوْقِفِ حُلَّةً یُحْبَرُ بِهَا یعنی کسیکه عزا دهد محزونی را پوشانیده شود
در موقف قیامت حله از حلهای بهشت که با آن خوشحال کردد و نیز در آن کتاب
از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که ما حصلش اینست کسیکه تبعیت و همراهی
جنازه کند بنویسد خدا تعالی برای او چهار قیراط از ثواب یک قیراط بسبب تبعیت
جنازه و قیراط دیگر برای نماز گذاردن بر آن و قیراطی بجهة انتظاری که کشد تا از دفن
فارغ کردند و قیراط دیگر برای عزا دادن و معنی قیراط در حدیث دیگر که هم در آن
کتاب از حضرت امام همام ابی جعفر علیه السلام منقولست و آن اینست که مَنْ مَشَی
مَعَ جِنَازَةٍ حَتَّی یُصَلِّیَ عَلَیْهَا ثُمَّ رَجَعَ کَانَ لَهُ قِیرَاطٌ فَإِذَا مَشَی مَعَهَا حَتَّی
تُدْفَنَ کَانَ لَهُ قِیرَاطَانِ اَلْقِیرَاطُ مِثْلُ جَبَلِ اُحُدٍ یعنی کسیکه با جنازه رود
تا بر آن نماز گذارد و بعد از آن برگردد او را یک قیراط از ثواب است و اگر با آن
جنازه رود تا دفنش نمایند دو قیراط و قیراط مانند کوه احد است بی خبرانیکه
اینگونه روز و شب در فراش غفلت بخواب ناز خفته دیگران باز اینکه در کل لای
علایق دنیا تا گردن فرو رفته اند و در تلاش تشییع و ترتیب جنازه مؤمنان کسالت
کاهل و در تحصیل این همه فضل و ثواب که شمه از آن مذکور شد بغایت راحل

باکی

می باشند و اگر گاهی بندرت جهة رعایت رسم تعارف با امثال این حجاب قرار
نماز بجه دارند و برای احتراز از طعن و ملامت مردمان طریق لجولی و تعزیه
دوستی بیهوده بر برداشتن هر قدمی کوه منتی بر او گذارند آن دو سه ساعت را از
بعیش و عشرت و بخند و صحبت میگذرانند و از آن واقعه ناگزیر اصلا استنباط عاقبت
کار خود نکرده مضمون صدق مشحون آیه فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ را بر خود
نمیخوانند سبحان الله چه دل سخت و غافل است آدمیزاد که از ابنای جنس خود دیگران را
می بینند که چون او صحیح و توانا و گوش شنوا بود و مانند وی میآمد و میرفت و کل
شب میخورد ناگاه بدرد سری از پا در افتاد و باندک عارضه پهلو بر بستر بیماری نهاد
و بعد از دو سه روز آواز افتاد که فلان بیچاره مرد و ودیعت حیات را بجای حشر
باز سپرد جمعی از العوز جمع شدند و باز ماندهگانش دو سه ساعت خروش بر آوردند و فریاد
آن کاشن یار پرورده اش را از جامه خواب مخمل بیرون کشیدند و از لباسهای حریر و الوان
عریانکرده بده گز کرباس پیچیدند از زن و فرزندانش جدا ساخته بر تخته پاره خشکی انداختند
یاران و دوستانش بدوشش کشیدند و به تعجیل تمام بموحشتی جا دوانیدند در گوری تنگ
و تار کردند و آنرا در آغوش پر مار و مور افکندند پس آشنا و بیگانه خاک بر او انباشتند
و از آن جا مراجعت نموده او را غریب و تنها گذاشتند چند روزی اهم بتقریب ترکه

و میراث ذکر وی کردند و بعد از آن چنان از خاطر ها رفت که گویا خود بیچاره را
هرگز ندیده بودند آدمی جاهل این جمله را می بیند و از این رهگذر غبار ملالی اصلا بر خاطرش
نمی نشیند و همان وقت در همان مجلس بهرزه گوئی و بهرزه خندی اشتغال دارد و
از چنین واقعه تا گر نیز مطلقاً بفکر خود نیفتاده آن را خواب و خیال می انگارد و جناب
اشرف نبوی ص فرموده اند که ملخص معنایش اینست که اگر شما میدانستید آنچه من
میدانم هر آینه کم می خندید و بر خود بسیار میگریستید و هر آینه بیرون میرفتید
بسوی از منزلها و خانها به بیابانها و بر اعمال خود میگریستید و اگر چهارپایان میدانستند
آنچه شما میدانید از مرگ گوشت فربه نمی خوردید یعنی از بیم مرگ و از غم آن لاغر
میشدند و میگداختند و بر طبق این حدیث شریف نبوی است آنچه از حضرت
روح الله علی نبینا و علیه السلام حکایت شده که بر شبانی گذشت که گوسفندان
خود را می چرانید و بره فربهی دید که بازی میکرد آن را گرفته بگوشش گفت اَلَمْ
تَعْلَمْ اَنَّكَ مَيِّتٌ نمیدانی بدرستیکه تو خواهی مرد بعد از آن حضرت عیسی براه خود
رفت در مراجعت همان بره را دید که ضعیف و ملول گردیده و از لاغری پوستش
بر پشت چسپیده احوال وی را از شبان سوال نمود و از سبب لاغری آن استفسار فرمود
شبان گفت نمیدانم غیر آنکه روزی که مردی بر این گذشت و این را گرفته چیزی بگوشش
گفت

گفت و از آن تا حال این چنین گذشته است که پی و مشهور است که چون گرگ گوسفندی را
از رمه ربوده و برد تا آن در نظر است گوسفندان دیگر از دنبال او می نگرند و از چرا
باز میمانند آدمی قسی القلب بد بهر در این معنی از گوسفندان و چهارپایان دیگر نیز
پس و اپس تر است که چون گرگ سترگ مرگ از رمه بنی نوع وی یکی را ابر دو پلنگ
تیز چنگال اجل گلوی حیات در روند ترا بچنگال امراض مهلکه تنگ فشرده هنوز کالبدش
در میان است که از او غافل و مشغول شهوات و لذات عاجل میگردد حکیم سنائی

مثل آدمی ست نادان   مثل مور چه است میدان ؛   آن یکی کشته ز هر پای دو آب   و آن دگر دانه می برد بشتاب

ایضا من حکیم السنائی

همه زنو که ز تو به پیش تو مرد   تو نه بری خوش تر اگه یار مرد   مردگان را بکل بَرزدی تو
تو نبری برد خوردی تو   خود ترا مرگ بسته کی گیرد   تو امیری امیر کی میرد

و بیزار از تذکرات امر خطیر مرگ تا گر نیز زیارت قبور رفته گان و با جهان جهان
حسرت در فراش خاک خفته گان است که آدمی بیهوش الهی را کلاب کاهی چهره
دل می فشاند و شورت نایره حرص و شهوت را در کانون طبیعت فی الجمله فرو
می نشاند چنانکه شفاعت خواه امت مذنب و شرافت بخش خاک پاک یثرب
حضرت اقدس نبوی صلعم فرموده اند که ذُودُوا مَوْتَاكُمْ وَصَلُّوا عَلَيْهِمْ

فان لکم فیه عبرة وسلموا علیهم زیارت نمایید مردگان خود و سلام کنید برایشان
ورحمت بفرستید و نماز گذارید برایشان مراد نماز میت باشد چه بدرستیکه شما را در ایشان
عبرتست یعنی از عبور بر قبور و ملاحظه احوال آن اسیران خاک شما را عبرتی حاصل میشود
و در دل غفلت سمات بفکر تدارک فایت افتد منقولست که مردی در خدمت آن طبیب امراض
قلوب از قساوت قلب خود شکایت مینمود آنحضرت او را بمشاهده قبور بر اعتبار یوم النشور
امر فرمود و نیز از آنسرور مرویست در خبرات که حاصلش اینست که زیارت قبور کن زیرا
آن آخرت را بیاد تو آورد و غسل مرده کن زیرا که مباشر بر آن شدن مثوبتی و موعظتی
رسا است و نماز کن بر جنازه که شاید ترا محزون سازد زیرا که حزین در ظل حمایت خدا است
و در فصل دویم باب اول گذارش یافت که وقتی داود نبی بمقام مر قبلی عبور نمود
و بعد از ملاقات پرسید که هرگز قصد گناهی کرده فرمود نه دیگر سؤال نمود که هرگز از
عبادت ترا عجب و غرور رسیده گفت که هرگز تا مل نیاد و خواهشمند لذات آن شده
نثاری کان واقع شده است داود فرمود فما اذا انقطع اذا کان ذلک چون خواهش
دنیا بهم رسد چه کنی و آنرا چگونه از خود دفع نمائی فرمود باین دره میروم و از آنچه در آنجا است
عبرت میگیرم داود هم بآن مکان رفته دید تختی از آهن نهاده و کاسه سری و استخوان
پوسیده چند بر آن افتاده و لوحی از آهن هشته و بر آن نوشته که من فلانم

هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا نمودم و هزار دختر را بکارت بردم عاقبت کار
فراش و سنگ بالینم گردید و کرمان و ماران همنشینم گشتند پس کسی که مرا ببیند باید که فریفته
عمر دو دنیا نشود و نظیر این حکایت است آنچه نقل کرده اند که یکی از سلاطین روم صفت عمارت
قبه آن رصاص را شنیده و آرزومند دیدن او گشته بود تا وقتیکه او از دار الملک خود
بعزم دیدن او نهضت کرد و طی آن مسافت بعیده نمود گنبدی عالی دید بصورت مجسمی
بر آن تعبیه گشته و بر آن خطی نوشته که کل ملک یزول ملکه الا الله العلی
الکبیر یعنی هر پادشاهی ملک او زایل و سلطنت او باطل و فانی میگردد جز الله
تعالی که از علو شان و بزرگواری دست زوال از دامن جلال او قاصر است هر که
داخل این قبه نتواند شد تا مراد که گنبد پادشاه فرمود تا آنرا از آن مقام بزحمت تمام
کنده دری پیدا شد پادشاه بدرون آن قبه رفته قبری دید عظیم و بر آن لوحی گذاشته
و بر یک طرف آن خطی نگاشته باین مضمون که بترس از موت و تعجیل کن پیش از فوت
مرگ بزبان آسانست چاره آن بطاعت و فرمان برداری کن که ملک الموت
بر فرمان برداران مهربانست و بر جانب دیگر آن لوح پندی چند نوشته که ذکر آن
در اینمقام مناسبتی ندارد لهذا ترک آن شد و بعد از آن مواعظ نوشته که ای بنی آدم
این قبر لام بن عامر است که سالها پادشاهی کرد و هزار شهر بحیطه تصرف در آورد

و هزار دختر نکاح نمود چاره مرگ نتوانست کرد هر که بیند باید که عبرت گیرد و نیز
حکایت نموده‌اند که در حضرموت خانه یافتند از سنگ تراشیده و در آن تختی زرین نهاده
و بر آن شخصی عادی عظیم افتاده و بر لوحی این بیت نقش کرده **بیت**
اِعْتَبِرْ بِی اَیُّهَا الْمَغْرُوْرُ بِالْعُمْرِ الْمَدِیْد   اَنَا شَدَّادُ بْنُ عَادٍ صَاحِبُ الْقَصْرِ الْمَشِیْد
یعنی بر من نظر کن و عبرت گیر ای آنکسیکه بعمر دراز مغروری من شداد بن عادم صاحب
قصر گچ کاری یا کوشک بلند مفسرین در تفسیر وَ بِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَّ قَصْرٍ مَّشِیْدٍ که در سوره
حج است ذکر کرده‌اند که این چاه خداوند آنرا بئر معطله خوانده از این جهت است که اهل
آن هلاک گشته و آن معطل مانده در دامن کوه حضرموت است و قصر مشید در قله
آنکوه اتفاق افتاده و بانی آن عاد ثانی است که او را منذر گویند ای اصل از زیارت
قبور مسلمین و مشاهده و حضر یاد گورخانها چنین دلهای غفلت پیشه را پند متین
و موعظه دلنشین است و چنانکه حضرت خیر قبل فرمود دانا دل را از گرد هوسهای
بی‌حاصل دنیا میفشاند و نیز آن شهوات دنیا را در کانون طبیعت فرو می‌نشاند
و از مرغبات زیارت قبور حدیثی است که از سرور اخیار ماثور و در جامع الاخبار
مذکور است که مَنْ مَرَّ عَلَى الْمَقَابِرِ وَ قَرَءَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَحَدَ عَشَرَ مَرَّةً
ثُمَّ وَهَبَ اَجْرَهُ لِلْاَمْوَاتِ اَعْطَى اللّٰهُ مِنَ الْاَجْرِ بِعَدَدِهِمْ کسی که بگورستانی گذرد و یازده

بار

بار قل هو الله احد بخواند و ثواب آنرا بمرده گان هبه نماید خدای بعدد آنمرده
گان اجر و ثواب بوی عطا فرماید و نیز در آنکتاب از احمد بن محمد روایت نموده که
گفت من و ابراهیم بن هاشم در قبرستانی بودیم ناگاه ابراهیم بر سر قبری آمد و بقبله
نشست و دست بر آن نهاد هفت بار انا انزلناه را خواند بعد گفت که حدیث نمود مرا صاحب
این قبر که محمد بن اسماعیل بن بزیع باشد که مَنْ زَارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَقَرَءَ عِنْدَهُ
سَبْعَ مَرَّاتٍ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ وَ لِصَاحِبِ الْقُبُوْرِ یعنی هر که زیارت کند قبر مؤمن را
پس بخواند نزد آن هفت بار انا انزلناه را بیامرزد خدا ایشان را او را و صاحب آن قبر را و این
حدیث شریف در کتاب من لا یحضره الفقیه از مهر سپهر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا
علیهما السلام منقولست و از کیفیت زیارت قبور و دعا و سلام بر ساکنان آن وحشت
آباد بسیار و مسطور در ارشاد القلوب مرویست که حضرت اقدس نبوی چون داخل
قبرستان گردیدی باران این سخنان دردآمیز زحمت انگیز از زبان حکمت بیانش بر
تربت المتوطنین دیار غربت باریدی که اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَیَّتُهَا الْاَبْدَانُ الْبَالِیَةُ
وَ الْعِظَامُ النَّخِرَةُ الَّتِیْ خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْیَا بِحَسْرَتِهَا وَ حَصَلَتْ فِیْهَا بِحَزْمِهَا اَللّٰهُمَّ
اَدْخِلْ عَلَیْهِمْ رَوْحًا مِنْکَ وَ سَلَامًا مِنَّا وَ مِنْکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ یعنی سلام
بر شما باد ای بدنهای کهنه گردیده و استخوانهای پوسیده که از دنیا با حسرت رفته و از آن

بالکلیه جدا گشته باید خداوندا داخل شا بر ایشان راحتی از جانب خود و سلامی را از
قبل با خود ای رحم کننده ترین رحم کننده کان و در کتاب من لا یحضره الفقیه هم
از آنسرور ع در خبر است که چون بر قبور عبور نمودی فرمودی السلام علیکم من
دیار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی سلام بر شما از شهر
قوم مؤمنین و بدرستیکه ان شاء الله ما از دنبال بشما خواهیم پیوست و از جناب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنکتاب روایت نموده که چون داخل
گورستان شدی این کلمات هوش ربا عقل زدا ابر زبان مبارکش جاری نمودی
یا اهل التربة و یا اهل الغربة اما الدار فقد سکنت و اما الازواج
فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت فهذا خبر ما عندنا فلیت شعری
ما عندکم ملخص آنکه ای ساکنان خاک و ای غریبان این مغاک اما خانهای
شما پس بتحقیق مسکن دیگران شد و اما زنان شما پس بتحقیق منکوحه دیگران
گشتند و اما مالهای شما پس بتحقیق در میان دیگران منقسم گردید و این خبر است
که نزد ماست ای کاش میدانستم در نزد شما چه خبر است بعد از آن ملتفت
باصحاب گشته فرمود که اگر اذن داده شدی ایشان را در جواب گفتن هر آینه در جواب
گفتندی ان خیر الزاد التقوی بدرستیکه بهترین توشها پرهیزکاریست و در کافی

از عمرو

از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر ع در گو
رستان بقیع بر قبر مردی از شیعیان گذشتیم آنحضرت بر سر قبر وی توقف نمود و فرمود ۱۲ اهل ع
اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک
ما یستغنی بها عن رحمة من سواک و الحقه بمن کان یتولاه یعنی خدا
رحم کن بر غریبی او و بپیوند ده بهمه ارواح مؤمنین یا ملائکه یا اعمال صالح وحدت
او را حاصل آنکه غم تنهائی از او زائل کن و انس ده وحشت او را و توجه کن بسوی
او از رحمت خود آنچه مستغنی گردد بآن از رحمت غیر خود و ملحق ساز او را بکسیکه دوست
میداشت او را یعنی او را امام و مقتدای خود میدانست و نیز در کتاب کافی از عبد الله
سنان مرویست که گفتم بحضرت ابی عبد الله ع که بر اهل قبور چگونه سلام باید کرد فرمود
نعم میگوید که السلام علی اهل الدیار من المؤمنین انتم لنا فرط و نحن
ان شاء الله بکم لاحقون حاصل یعنی آنکه میگوئی سلام و رحمت بر اهل این
دیار از مؤمنان و مسلمانان شما پیشرو مائید و ما نیز از دنبال بشما خواهیم پیوست
و در کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه نیز مذکور است که ذر پسر ابوذر رحمه الله
وفات یافت ابوذر دست بر قبر وی گذاشت قال رحمک الله یا ذر والله
ان کنت بی بارا و لقد قبضت و انی عنک لراض ما بی فقدک و ما علی اما والله

وما علی من غضاضة وما لی الی احد سوی الله من حاجة ولولا هول
المطلع لسرّنی ان اکون مکانک ولقد شغلنی الحزن لک عن الحزن علیک
والله ما بکیت لک ولیکن بکیت علیک فلیت شعری ماذا قیل لک
حاصل معنی اینکه رحمت کناد الله تعالی ترا ای ذر بخدا قسم که بدرستیکه تو با من نیکوکار
بودی و هر آینه بتحقیق که تو وفات نمودی در حالیکه البته من از تو راضیم
و نیست مرا هیچ کس غیر خدا تعالی احتیاجی و اگر نمی شد هول مطلع و خوف
و وحشت مرگ می بود هر آینه مسرور و شادمان میگشتم از اینکه من بجای تو باشم
و هر آینه بتحقیق که مشغول ساخته است مرا اندوه بتو یعنی در غم اینکه آیا احوال تو
در آن عالم چگونه باشد غم مفارقت ترا از خاطر من برده است بخدا قسم من نه
گریستم برای تو ولیکن گریستم بر حال تو ای کاش میدانستم که در آن عالم تو چه
گفتی و بر تو چه گفته شد بعد از آن گفت اللهم انی قد وهبت له ما افترضت علیه
من حقی وهب له ما افترضت علیه من حقک فانت احق بالجود منی
خداوندا بدرستیکه من بتحقیق بخشیدم باو آنچه را که فرض و واجب کرده بودی برای او از حق
تو هم سزاوارتری بجود و بخشش از من و در مجموعه ورام مذکور است که حضرت امام
همام جعفر بن محمد علیهما السلام شبها بود که شب بگورستان رفته خطاب

میفرمود

میفرمود که یا اهل القبور ما لی اذا دعوتکم لا تجیبونی یعنی ای ساکنان قبرها
چیست مرا از اینکه دعوت میکنم من شما را جواب نمیدهید مرا بعد از آن فرمود که حیل
بینهم و بین الجواب وکأنی اکون مثلهم حاصل معنی اینکه در میان ایشان
و جواب حایل و حاجزی بهم رسیده یعنی قدرت بر سخن کردن ندارند تا جواب
من گویند و گویا می بینم که من مثل ایشان خواهم شد و بعضی از هوشمندان چون بر قبرستان
مشرف گردیدی و انتقام پر حسرت را بدیده عبرت مشاهده کردی گفتی که ما احسن
ظاهرک انما الدواهی فی باطنک یعنی چه نیکو است ظاهر تو و وقایع و سختیها
همگی در باطن تست و دیگری شبها بگورستان رفتی و خطاب بمردگان کردی
و گفتی ای اهل قبور متیم فیا موتاه و عاینتم اعمالکم فوا عملاه یعنی شما مردید
و دوره حیات را بسر دید و همه کرده و افعال خود را معاینه کردید و
یکی از آگاه دلان با شعور در وقت یاد مرگ یا دیدن قبور میگفت که یا اماه
لیتک کنت عقیما ان لابنک حبسا فی القبر طویلا ومن بعد ذلک
منه رحیلا حاصل اینکه ای کاش ای مادر من تو نازاد بودی و مرا نمیزائیدی
بدرستیکه پسر تو در گور تیره مدت دور و دراز محبوس خواهد شد و بعد از آن از
آنجا بعرصه جزا رحلت خواهد نمود و عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه

بصفت هوشمندان اتصاف و بر قبح افعال دشمنان خاندان رسول و آل و
اعتراف داشت چون پا بگورستان نهادی و نظرش بر قبر آبا و اسلاف
خود افتادی این مضمون ادا کردی که این پدران من بنی امیه اند که در این
قبور غنوده اند گوئی هرگز با اهل دنیا در لذت و عیش شریک نبوده اند یعنی
چنین که بر خاک افتاده اند و مار و مور روی ایشان نهاده عقوبتهای اعمال بر ایشان
فرود آمده و بلا و محنت آن جهانی در ایشان استحکام یافته این سخنان میگفت
و هزار هزار قطره اشک حسرت از دیده می بارید و نعمان بن منذر که از اعاظم سلاطین
عرب بود روزی سواره بر مقبره عبور نمود یکی از اهل هوش از زبان حال آن گویندگان
الا یا ایها الرکب علی الارض مخبون   کما انتم کنا و کما نحن تصیرون ❀ خموش آباد این بیت را بر نعمان خواند ع
یعنی خبردار شوید ای جماعت سواران که بر روی زمین میروید ما نیز چنان بودیم
الحال شمائید و شما چنین خواهید شد که الحال مائیم و بعضی از هوشمندان شبها
بر خموش آباد گورستان رفته باواز بلند گفتی یا اهل القبور من انتم ای اهل
قبور شما کیانید و همان خود در جواب گفتی که ملخص معنی اینست ما پدران و
خواهران و مادران و برادرانیم و ما دوستان و همسایکانیم و مخلصان و یارانیم
نرم کرد ما را آسیای بلا و خورد بدنهای ما را سنگ و خاک این محنت سرا و از

بعض

قبیل این کلمات جانور زرد اندوز و از انبیا و اوصیا و صلحای امت و از
مردم نیکو سیرت و روشن بصیرت در مخاطبه اهل قبور در کتب خلف و سلف
بسیار مذکور است پر ظاهر است که امثال این کلمات در حقیقت با اموات نیست
چه ایشان قابل خطاب و قادر بر جواب دادن نیستند بلکه این گفتگوها در حقیقت با خویش
و مراد از آن تنبیه خود و آگاه ساختن نفس کافر کیش است و از معظم زیارت قبور ۲ فوائد ع
چنانکه سابقاً نیز مذکور شد همانا این فایده است پس سزاوار آنست مرد کار
نفس شوخ چشم جاهل را آگاهی بدیدن این گلزار و چیدن گلهای اعتبار ساختن چند به تماشای
گلها گوناگون احوال ساکنان آنجا مشغول ساخته از فکرهای جانکاه دنیای شوم باز آورد
دیدن هر لاله از دل سیاه خود نالد و بر انگشت هر سبزه دیده بعبرت را از خواب
غفلت مالد و از عبور بر سنگها مزار نفس اماره را سنگسار سنگ ملامت سازد و از
مرور بر قبرها و دخمه ها خود را به فکر تعمیر خانه زمین و آخرت اندازد و از سرمه هر لحدی
رمد دیده دل را معالجه نماید و از آینه بدن هر کو صورت احوال خود را مشاهده فرماید
و از صورت هر قبری بعضی دقیقی پی برد و از مصراع برجسته هر لوح طبع سخن فهم را بشور آورد لمؤلفه

سوی گورستان گذاری کن که خوش نوم بهشت   سبزه هر سو خط یار گل رخ سیمین بر است
بسکه پرها باز گل صد برگ حسرت کشته اند   سر نهاده بر زمین در هر قدم شاخ زر است

هر طرف آرامگاه دلدادهٔ شوخ | هر قدم گرد کف سرای نو عروس دلبریست
بر زمین در دامنها از بس نگاه افتاده‌اند | چشم دل گر واکنی هر جاده عقد گوهریست
گوش هوش مردمان از پنبهٔ غفلت پر است | ورنه هر نقش مزار واعظی در منبریست
بر جنون دل نهاد و این جهان بقا | هر مزار نو خطی از سبزهٔ تر محضر گوهریست
آنکه دایم میکند جان از پی زر یافتن | عبرتی زین کاخ ویرانش به از گنج زریست
گرد واعظ ذکر مرگ و فکر مرگ اما نکرد | مرگ پنداری همین حق از برای دیگریست

و لیکن در زیارات قبور میباید که صاحب فرهنگان کامل مانند شوخ و شنگان جاهل نباشند
که هر نگاه معابر را عشرتگاه نفس کافر قرار داده چنانکه در اکثر بلاد متعارفست که هر هفته
روز معین بر سر آنجا میروند و تماشای بازیگران و حقه بازان که در آن معرکه هنگامها
سراپا چشم و گوش محو گشته را میکردند و صاحب مذاقان بی آبرو بعد گوره طلب جستجوی ٢ ساخته اند
فرزندان مسلمانان را از هر سو بنظر در آورده چشم در دنبال ایشان میگذارند و شاهد بازان
شوخ و شنگ با جامهای سرخ و زرد و نیم رنگ در هر گوشه با شاهدان پیچاپیچ بازار
هنگامهٔ راز و نیاز در میان میدارند جمعی بی باک بر قبور آن غریبان خاک نشسته
بجای تلاوت قران بلغو و هذیان می پردازند و گروه گروه در آن مقام پر از دود
حلقه بسته در عوض ماتم گریه که باید بر روزگار خود نمایند بقهقههٔ خنده آواز

بلند

بر

بلندی سازند و اصلاً از آن عزیزان خاک شرم و حیا و از آخر کارهای خود بیم
و پروا نمیدارند و نمیگویند که در زیر پا که درین فاصله چه خبر و چه صحبت و در آن
شکافهای زیر شکاف چه ولوله و چه وحشت است ابنای جنس ما نیند که با خاک
تیره یکسان شده اند اقران و امثال ما یند که نالهٔ پر حسرت شان بزبان حال
از فلک گذشته گردن کشانند سر بگریبان مذلت کشیده تخت مردانند به
سنگ صعوبت اجل نرم گردیده سرو قدانند هیزم صفت در آتش نیستی قد قد
بر سر هم افتاده نازک تنانند مانند برگ گل در خاک فنا ته در ته در زیر زمین
بر روی هم نهاده آزادانند هیچ و پوچ گشته دلشادانند در آتش حسرت برشته
جهان کشایانند در برگ خود بسته فرمان روایانند تاسف نافرمانی نشسته شیر
شکارانند سر در زنجیر امواج بلا کشیده میدان دارانند بسوراخ تنگ فنا در خزیده
صاحب نظرانند سرمه صفت در چشم خاک خفته سخن ورانند مانند زبان در کام زمین
نهفته عالمانند اجزای وجود کتابشان در هم پاشیده کاتبانند گزلک مرگ رقم
ذکر شانرا از صفحهٔ روزگار تراشیده چرب زبانانند شمع صفت مغز جان شان بشعلهٔ مرگ
گداخته شیرین کلامانند موران گور جسم زار شانرا خانهٔ زنبور ساخته گله پرداز دستانند
اجل خاک در کاسهٔ سرشان کرده خشک مغزانند آتش فنا دود از نهاد شان

برآورده خود فروشانند شکسته متاع خود را بجا خریده اند و آن پوشانند جامه
کفن نخوت شان کلبند کرده ده از نهادی طریق زنده کی دیجی مر اسم بنده حضرت علی
مسئولست که محصل معنی آن اینست هر که خندد بر جنازه خار کرداند او را خدا تعالی
روز قیامت در حضور خلایق و دعایش مستجاب نمی شود و هر که خنده کند در
قبرستان و باز کرد از آنجا گناه بر وی مثل کوه احد باشد و هر که بر آمرده کار
و برای ایشان طلب مغفرت و مرحمت نماید از آتش دوزخ نجات یابد و در کتاب اهر رحم
کافی از حضرت نبوی مرویست اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ کَرِهَ لِی سِتَّ خِصَالٍ وَکَرِهَهُنَّ
لِلْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِی وَأَتْبَاعِهِمْ مِنْ بَعْدِی یعنی خدا تعالی برای من مکروه
داشته شش خصلت را و من نیز برای اوصیای خود از فرزندان من و پیروان ایشان
بعد از من مکروه داشته ام آن للمؤلفه آن خصال خندیدن را در میان قبورها شمرده اند
به بدمستی سر تراچه کار این روزگار خم تو دایم از سبک بی همان چون پسته خندانی
و عارفی هوشمند در این مقام چه درست و دلپسند گفته تَضْحَکُ وَلَعَلَّ
کَفَنَکَ خَرَجَتْ مِنْ عِنْدِ الْقَصَّادِ تو میخندی و شکفتگی میکنی و ممکنست که کفن
تو از پیش گاذر بیرون آمده باشد للمؤلفه و در دکان کرباس فروش باشد
در این ماتم سرا از غفلت ای جاهل چه میخندی سرا چون دل عزیز مرده ای غافل چه میخندی

چو بلبل بذله گویانند زیر پا چه میکوبی گل آسا خنده رویانند زیر گل چه میخندی
اجل گلچین زمین دامان گلچین تو نی چون گل بروز خود چو گل خون گریه کن ای دل چه میخندی
نهنگ مرگ پیشاپیش و موج عمر پا در پی شکسته کشتی و دریا است بی ساحل چه میخندی
شب هستی گذشت و روز مرگ آمد چه میخوابی رهت بسیار صعب و کار بس مشکل چه میخندی
بهم ناید لب از شادی ترا چون گل همیشه زر اگر از حق نمیرنجی از این باطل چه میخندی
به حالت گریه آید هر زمان ابر بهاران را تو با این کشت کار خشک بی حاصل چه میخندی
گل غفلت بود در پیش عاقل خنده بی جا تو واعظ میشماری خویش را غافل چه میخندی
الغرض بکمال بی دردی و بی پروائی و نهایت بی شعوری و سر بهوائیست که در
چنین جائی که خلق کثیر از صغیر و کبیر پادشاه و گدا بیگانه و آشنا شریف و دنی محتاج
و غنی عالم و جاهل ناقص و کامل زشت و زیبا پیر و برنا با جهان جهان آرزو و حسرت
و عالم عالم تأسف و ندامت در زیر پا خفته و هر یک بزبان فصیح حال با بی فکران
و بی مآل را پندی و موعظتی گفته باشند آن یک از شدت عذاب و نکال شمه
مذکور سازد و این یک از حسرت ملک و مال فصلی پردازد آن یک از گران
باری وزر و وبال شکوه نماید و این یک از تهی دستی عمل دست تأسف
بهم ساید آن از بیوفائی دنیای بی بقا گوید و این یک از مواخذات

آنجهانی کر هر گاهی جوید آن یک دوست نا امیدی از رحمت بر خاطر پر حسرت گذارد
و این یک ناله یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله را از دل پر آه و فغان بر آرد
اینکس اصلاً ملتفت آنها نشود و آنهمه فریاد و خروش گوینده کان خموش آبادرا
بگوش هوش نرساند و هم چنان زبان هرزه نالش در ذکر خانمان و دل خاراسایش
در فکر باغ و دکان بود خود را دمی از آن فارغ نسازد و در تدبیر سرانجام ضروریات
خانه ویرانه لحد که سالها و قرنها پیچد و بیچه در آن بسر باید برد و خاک ماکول
مور و را و عصا و دهور باید خورد نپردازد از آنجا که به حسن مآب و مبدأ بخشش نهایی
ثمرات خواب حضرت اشرف نبوی منقولست که محصل مضمون بلاغت مشحونش این
است قبر هر روز با آدمیان ندا و پنج سخن ادا می نماید اول اینکه من خانه غربتم
با خود انیسی بیاورید دوم اینکه من خانه تاریکم با خود چراغی بیاورید سیم اینکه
من خانه خاکم با خود فرشی بیاورید چهارم اینکه من خانه با مارم با خود تریاقی
کم چاره زهر آن نماید بیاورید پنجم من خانه بی برگم با خود گنجی که شما را از رنج آن
رهاند بیاورید عرض کردند یا رسول الله مونس قبر چیست فرمودند که تلاوت
قرآن مونس قبراست و نماز شب چراغ آنست و عمل صالح فرش آنست
و صدقه یعنی مالی که در راه خدا به درویشان دهند زهر و تریاق

آن

آنست و کلمه توحید یعنی گفتن لا اله الا الله گنج آنست و در بعضی از روایات این
مضمون مذکور است که چون جنازه آدمی را بر لب گور نهند بگوش هوش وی این
ندا در دهند محصل اینکه ای فرزند آدم از آبادانی برای این ویرانه چه توشه مهیا
کرده و از توانگری برای این مفلسی چه با خود آورده و از روشنائی بیا برای این ظلمت
سرا کدام چراغ با خود برداشته آدمی تیره روان کار خود مدان اکاش صد یک
این تلاش که در باب رونق معاش مینماید جهت معاد خود نیز نمودی و چنانکه صبح و
شام برای سرانجام اسباب خانه گذر و دیگر نشیمن بیگانه است بی خور و خواب
و در آتش اضطراب میباشد گاهی هم در فکر ما یحتاج گور که بعضی از آن در این
حدیث مذکور شد بودی و لیکن ما جهل پیشگان غافل را در این خاکدان بی
حاصل نه چنان پای دل به گل فرو رفته که تا دست گیری عنایتی پا براه آگاهی
توانیم نهاد و در طریق بنده کی قدم از قدم توانیم برداشت فاسئل الله العنایة
و التوفیق لقطع مراحل هذا الطریق العمیق مجملاً زیارت غافلانرا امری ضرور
و از ادویه مجربه دلهای رنجور است و اهتمام بعضی از سالکان راه و زنده دلان که
در این باب بحدی بوده که گاه و بیگاه ملازم و مجاور آن تربت گامیبوده و وقت
را هولناک مرگرا سرانگشت عبرت به نفس اماره زشت سیرت می نموده اند

درحکایتی از مجموعه درآمده که تمام آن مفصل در مجلس دوم باب اول گذارش یافته مذکور است
که وقتی ذوالقرنین بسمند عزیمت جهان کشائی سوار و آسمان کردار با لشکر و حشم
انجم شمار بر گرد عالم دوار بود بر قومی گذر کرد که عارض احوال ایشان بزیور بس اطوار
غریبه پسندیده آراستگی داشت و از آنجمله قبرها کنده بودند و هر صباح بر سر آن قبور
رفته و آن مقام را از خس و خار و گرد و غبار رُفته بگذاردن نماز اشتغال می نمودند
و ذوالقرنین بعد از دریافت ملاقات پادشاه ایشان از اسرار آن امور عجیبه
و اطوار غریبه یکیک استفسار میفرمود و او در جواب سخنان سنجیده و برای هر کدام
وجهی پسندیده میگفت تا در سبب کندن آن قبور این مضمون ادا نمود که غرض
ما از آن اینست که چون از دنیا مارا آرزوئی و املی بهم رسد دیدن آن قبور
آنرا از دل ما دور سازد و خاطر مارا از آن آرزوها پردازد و بعد از اتمام آن
سخنان کاسه سر انسانی بر آورده باسکندر نمود و گفت میدانی این کاسه سر کیست
گفت نه فرمود کاسه سر پادشاهی است که خدایتعالی او را سلطنت و فرمانروائی
بر اهل زمین داده بود و بر خلایق ظلم و ستم میکرد بدآن سبب خدایتعالی سزای
و شمار اعمال او را داد و در آخرت جزای آنها بر کنارش خواهد گذاشت بعد کاسه سر دیگر
برداشت گفت یا ذالقرنین میدانی این سر کیست گفت نه فرمود سر پادشاهی است

که بعد از آن پادشاهی یافت و از ظلم و تجبر پادشاه سابق متنبه گشت و از آن طریقه
ناشایست بر تافت و با جناب الهی تذلل و فروتنی ورزید و سالک طریقه عدل
و داد گردید و او نیز چنین شد که می بینی و خدایتعالی عمل او را بر و شمرد تا در
آخرت پاداش آنرا باو خواهد سپرد و بعد از آن اشاره بکاسه سر اسکندر
نموده گفت ای ذالقرنین این کاسه سر نیز چنین خواهد شد و در کتاب کمال الدین
حکایتی شریف شبیه این حکایت ذکر کرده و در طی اعداد اطوار غریبه آن
قوم چنین آورده است که قبرهای مرده های ایشان در ساحتهای درهای
خانهای ایشان بود و اسکندر از اطوار ایشان متعجب گشته از سبب هر یک
سؤال نمود از آنجمله گفت سبب چیست که گورهای مرده های شما در ساحتهای درهای
خانهای شما است گفتند که فَعَلْنَا ذٰلِکَ عَمْداً لِئَلَّا نَنْسَی الْمَوْتَ وَلَا یَخْرُجَ
ذِکْرُهُ مِنْ قُلُوبِنَا یعنی اینرا عمدا کردیم که مردنرا از یاد خود فراموش نکنیم و یاد
آن از دلها بیرون نرود و هم در کتاب مذکور حکایتی است که محصل آن اینست
اسکندر بر پیری گذشت که کلهای مرده گان را پشت و رو میکرد و انید و بنظر
تفحص در آنها می نگریست اسکندر با لشکر توقف نموده از سبب آن استفسار
فرمود پیر گفت لَا اَعْرِفُ الشَّرِیفَ مِنَ الْوَضِیعِ فَمَا عَرَفْتُ فَاِنِّی اُقَلِّبُهَا

مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً یعنی میخواهم کاشکی سر بزرگان را از خوردان بشناسم و از
فرومایگان و بلندپایگان فرق نمایم و نمیتوانم و حال آنکه بیست سال است
در این کار هستم اسکندر از آنجا روانه گشت و گفت مَا أَرَاكَ عَنَيْتَ بِهَذَا أَحَداً
غَيْرِي یعنی بهمین مقصد میکنی **میر معصوم** با این گفتار کسی را غیر از من

این خورد و بزرگی که بنام انسانند　　در دست زمانه همچو انگشتانند
امروز اگر بلند و پستی دارند　　فردا چو بخوابند همه یکسانند

گویند یکی از چابک روان طریق فنا و دست و پا داران معرکه جهاد نفس و هوا
بحکم مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا در خانه خود قبری کنده بود و هر گاه دلمردگی و قساوت
قلبی در خود میدید و نفس دغل در گزارش وظایف بندگی کاهلی میکرد و بدرون
آن قبر رفته چون مرده کفن میخفت و بسوز و گداز با زبان عجز و نیاز میگفت
رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ این سخنی است که باری تعالی در سوره
مؤمنون از کفار حکایت فرموده که در وقت مرگ خواهند گفت و استدعای
بازگشت بدنیا خواهند نمود تا بتدارک مافات و تلافی تقصیرات پردازند
سخن آنکه ارشاد نمود بعد از آن با خود خطاب میفرمود ای نفس اینک مسئول تو
مبذول گشته دست رد بر سینه مدعای تو نهاده اند و بار دیگر ترا رخصت رجوع

بدنیا

بدنیا داده اند برخیز و دامن سعی بر میان جان استوار ساز و در کار خود مردانه بود
به تلافی مافات پرداز مرد باشعور باید که بر همین دستور هر شب که خواب بروی
زور میآورد و پا بر فرش خواب میگذارد آن خواب را خواب مرگ و آن بستر را
بستر لحد با خود تعقل نموده گوید ای نفس شوم انگار مرده و نقد دم را بر دامن عدم
شمرده و نیز خواب برادر مرگست و ممکن است که از این خواب برنخیزی چه بودی
اگر یک امشب هم مرا از عمر باقی بودی و خدا تعالی فردا را نیز بر عمر من افزودی
تا آنچه نکرده ام کردمی و فی الجمله خود را از تقصیرات برآوردمی و چون صبح چشم
گشاید و خود را زنده مشاهده نماید گوید ای نفس الحمد لله آنچه میخواستی صورت
بست و مامول بر وجه دلخواه بحصول پیوست اکنون باید که قدر زندگی امروز را
پنجم چنانکه شاید دانی و آنرا نیز چون ایام گذشته به بطالت و نافرمانی نسپاری

دم را بناز دار غنیمت شمار عمر　　آنانکه رفته اند هلاک همین دم اند

دیگر از جمله تذکرات مرگ که آدمی بآن از مرض و هنگام غفلت بهبودی
می تواند یافت بیماریها و رنجوریها است از این جهت که کاخ سست تنم
اساس حیات در وقت جریان سیلاب امراض و علل ناپایدار تر
و انهدام آن نزدیک بکار تر است و معالجات اطبا هر چند حاذق

باشند همیشه موثر و نافع و سبب دفع اجل نه اما ز امانع و دافع نمی باشد بلکه تدابیر
شان اگر خطا می افتد و مزید علت میکردد و اگر در چارهٔ مرگ بیچاره نبودندی دفع
آن از خود نمودندی و اگر میتوانستندی قلع آن نمود با هر نحو بودی علاج کردندی
پس لقمان کو و افلاطون کجا است و بقراط چه شد و جالینوس کجا رفت و بوعلی

سینا چرا نیست

طبیبان را مگر این نکته حل نیست — که در ته شیشه داروی اجل نیست
اگر خود علم جالینوس دانی — چو مرگ آید بجا لینوس مانی
چو عاجز وار باید عاقبت مرد — چه افلاطون یونانی و چه کرد

بر قبر طبیبی نعمان نام این شعر بیت را نقش نموده بودند و هی هذه

قَدْ قُلْتُ لَمَّا قَالَ لِی قَائِلٌ — قَدْ صَارَ نُعْمَانُ اِلیٰ رَمْسِهِ
فَاَیْنَ مَا یُوصَفُ مِنْ طِبِّهِ — وَحِذْقِهِ فِی الدَّاءِ مَعْ حَدْسِهِ
هَیْهَاتَ لَا یَدْفَعُ عَنْ غَیْرِهِ — مَنْ کَانَ لَا یَدْفَعُ عَنْ نَفْسِهِ

خلاصهٔ مضمون اینکه گفت مرا گوینده که نعمان مرد و بخاک رفت پس گفتم
گو و چه شد از طبابت و حذاقت و حدس او که وصف میکردند هیهات
محالست که مرگ را از دیگرے دفع تواند کرد کسیکه از خود دفع آن نتوانست نمود پس
هر گاه مرضی پیش آید و مداوای طبیبان حاذق اعتماد را نشاید احتمال مردن

و از آن

و از آن مهلکه جان نبردن قریب الوقوع خواهد بود صاحبان عقل صحیح و خداوندان
رای سلیم حاشا که در چنین وقتی اندیشهٔ مرگ غافل و همچنان دل بستهٔ توطن این
کهنه سرای عاجل باشند و هر لحظه گونه خاطر از خود مایوس را نباخته دریغ و افسوس
نخراشند و اگر از آن بیمارے عافیت نیز یابند مدتهای مدید از آن متاثر و دوام
نا کثر هر مرگ را بسبب عروض مرگ متذکر نبوده بتدارک احوال خود نشتابند
مجملا هر یک از امراض و علل بیجران و درد اجل اخریست و جهت دفع خون غافلند
جهل و غرور بر رگ دلهای رنجور نشترے چنانکه حبیب حضرت اله و طبیب علت
های حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اَلْحُمّیٰ رَائِدُ الْمَوْتِ تب پیشرو
رو مرگ است نیز از آنسرور مرویست که اَلْاَمْرَاضُ وَالْاَوْجَاعُ کُلُّهَا بَرِیدُ الْمَوْتِ
وَرُسُلُ الْمَوْتِ فَاِذَا جَاءَ الْاَجَلُ اَتیٰ مَلَکُ الْمَوْتِ بِنَفْسِهِ فَقَالَ اَیُّهَا الْعَبْدُ
کَمْ خَبَرٍ بَعْدَ خَبَرٍ وَرَسُولٍ بَعْدَ رَسُولٍ وَکَمْ بَرِیدٍ بَعْدَ بَرِیدٍ وَاَنَا الْخَبَرُ
لَیْسَ بَعْدِی خَبَرٌ وَاَنَا الرَّسُولُ لَیْسَ بَعْدِی رَسُولٌ اَجِبْ رَبَّکَ طَائِعًا
اَوْ مُکْرَهًا فَاِذَا قَبَضَ رُوحَهُ وَتَصَارَخُوا قَالَ عَلیٰ مَنْ تَصْرُخُونَ وَتَبْکُونَ فَوَاللهِ
مَا ظَلَمْتُ لَهُ اَجَلًا وَلَا اَکَلْتُ لَهُ رِزْقًا بَلْ دَعَاهُ رَبُّهُ فَلْیَبْکِ الْبَاکِی عَلیٰ نَفْسِهِ
فَاِنَّ لِی عَوْدَاتٍ حَتّیٰ لَا اُبْقِیَ مِنْکُمْ اَحَدًا حاصل این خبر آرام سوز وحشت

اندوز اینکه مرضها و دردها همه فرستاده کان و پیغام گذاران مرگند پس چون اجل
در رسد ملک الموت خود آید و بگوید ای بنده بسا اخبار و فرستگان و قاصدان
از مرگ پی در پی بتو آمد من آخرین آن خبرها و فرستگانم اجابت کن خواه خود را
خواهی نخواهی پس چون قبض روح نماید اهل وی خروش و فریاد بر آرند عزرائیل
گوید بر که گریه میکنید بخدا قسم من بر او ستمی نکرده ام و روزی او را نخورده ام بلکه
او را خداوند خود خوانده پس کسیکه بر او گریه باید بر خود گریه نماید چه مرا بسیکه مر
بمیان شما باز خواهم آمد تا اینکه از شما هیچ یکی را نمیگذارم پس سزاوار آنست که
آدمی امراض و علل را از الطاف خدای عز و جل شمرده به ورود هر یک از آن
قاصدان صادق القول خود را خبردار و آمادهٔ نزول آن واقعهٔ ناچار مهیا سازد و هر در ورا
از شربت ناگوار اشفاق حکیم علی الاطلاق دوائی سودمند و هر علتی را شربتی مفید دیده بسند
دانسته حکیمانه بمعالجهٔ امراض کشندهٔ باطنی پردازد و حرارت تبها را دل سرد نمودار از
سرگرمی خواهشهای دنیا خنک و گرانی شبها خاطر نشند را از اخلاط اندیشهای فاسد
سبک کند و الم صداع را صندل دردسر شغلهای بی حاصل داند و آزار معده را گلقند
شدت دلگیریهای دنیا خواند و علت ذات الجنب از زهرهای نفسانی پهلو خالی سازد
و بمرض ذات الصدر مادهٔ وسواسهای شیطانی را از سینه برکند بکوفت یرقان خود را

از

از زرد روئی انفعال و زجرها اند و به تقریب خفقان تنگی مجال نفسهای باز پسین را
بخاطر رساند و بسبب باشرهٔ بزرگیهای پوچ این عبرت سر از سر نهد و از مرض خناق
واقعهٔ ناگزیر مرگ گلوگیر فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ را بیاد آورد و الی اصل با سقام
و آلام جسمانی خود را دل بنهاد مرگ و برای سفر عقبی فکر و ساز و برگ باید کرد و بار گران
علائق دنیویه را روز بروز سبک ساخته هنگام کوفتن طبل رحیل سبکبار رو براه
باید آورد و چه نیکو گفته اند کَمَنْ لَا یَسْتَعِدُّ لِمَوْتِهِ فَمَوْتُهُ فَجْأَةً وَاِنْ کَانَ صاحب
فِرَاشِهِ سَنَةً یعنی کسیکه مهیای مرگ نشود و همچنان در بستر کار خود ساخته نمیرد چنان
که بغتةً مرده باشد اگرچه یکسال در بستر بیماری خفته باشد و شیخ طوسی رحمه الله
در امالی از نور دیدهٔ اهل خرد حضرت جعفر بن محمد ع روایت نموده اِذَا اشْتَکَی
الْعَبْدُ ثُمَّ عُوفِیَ فَلَمْ یُحْدِثْ خَیْراً وَلَمْ یَکُفَّ عَنْ سُوءٍ لَقِیَتِ الْمَلَائِکَةُ
بَعْضُهَا بَعْضاً فَقَالَتْ اِنَّ فُلَاناً دَاوَیْنَاهُ فَلَمْ یَنْفَعْهُ الدَّوَاءُ چون بنده
و بعد از آن صحت یابد و احداث عمل نیکی نکند و از کار زشتی دست برندارد فرشتگان شود
که حافظان او بند با هم ملاقات نموده گویند فلان کس را مداوا نمودیم او را فایده
نکرد یعنی این کوفت برای او بمنزلهٔ دوائی بود که شاید بان از درد بیدردی عافیت
یابد و احوالش باصلاح آید اثر نکرد و آنرا از این غفلت و جهالت باز نیاورد

نا مختلف نیست ۱۲

برد روی ترا ایدل بپردَردِ دوانی | اما چه کنم در تو اثر نیست دوا را ۱۲

دیگر از جمله تذکرات مرگ که با وجود آنها از مرگ فراموشی نشان کمال غفلت و بیهوشی است پیری آثار آنست مثل سفیدی موی و شکنج رو و ضعف باصره و کندی سامعه و تغییر بشره و ریختن دندان و خمیده گی قامت و امثال اینها چه هر یک از آنها نیز از جانب مرگ خبری صحیح و بر نزدیکی وقت رحیل دلیلی صریحست

لمؤلفه

ای صاحب تاج دیگری و رباجی | با تیر قضا چه چاره جز آماجی
شد موی تو پنبه قد کمان این ز فرست | یعنی که اجل میکندت حلاجی

و له ایضا

هان کار بکن راست که شد قامت خم | بگذر ز سر غرور بردار قدم
سر و پشت خمیده قد و هم رفته دو چشم | بگرفته ترا بیکی خواب عدم

و بر همین قیاس است علل و اسقامیکه در کبر سن بر بدن غالب و پیرانرا مصاحب شان روزی جان در یک قالب میباشد چون تنگی نفس و درد کمر و سستی زانو و خارش بدن و امثال اینها و پیرانرا گمان اینکه این گونه امراض از قبیل سایر امراضیکه در جوانی عارض میگشت علاج پذیر و قابل مداوا و تدبیر است و از این جهت هر روز در پی حکیمی و طبیبی و در خیال ساختن معجونی می باشند و نمیدانند که هر یک از این علل پیک اجل را بمنزله چکاکست

کبر

که بر تن فرو برده و دیگر آنرا از بدن جدائی و دیگر پیمان حیات را از آن رهائی ممکن نیست و اگر فرضا بعضی از آن با استعمال دوا و دو سه روز تخفیف یابد باز عود نماید

شعر

اِنَّما کانَتِ السَّبعونَ عُمرَکَ کُلَّه | لَدا آنَکَ اِلّا اَنْ تَموتَ طَبیبٌ ۱۲
ولا رسید چو عمرت بشصت درد ترا | بغیر اینکه بمیری دگر طبیبی نیست ۱۲

و در زبور داود ع مرویست که مَنْ بَلَغَ السِّتّینَ اِشْتَکیٰ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ یعنی هر که بشصت سال رسید بیمار گردید بدون مرضی و علتی و نیز گفته اند که پیری بیماریست که عیادت آن نکنند و مصیبتی است که تعزیت آن ندهند من سلامان (?)

و از ابیات جامی

مرد پیری عمر او هشتاد سال | از حکیمی ضعف حال خود سؤال
گفت دندانم ز پیری گشته سست | باید از وی لقمه خائیدن درست
چون نگردد لقمه نرم در دهان | هضم آن بر معده می آید گران
هضم در معده چو باشد ناتمام | قوت اعضا چه سان بخشد طعام
منتی باشد ز تو بر جان من | گر بری این سستی از دندان من
گفت با آن پیر دانشور حکیم | کی دلت از محنت گیتی دو نیم
چاره ضعف پس از هشتاد سال | جز جوانی نیست وان باشد محال
گر از این هشتاد چل وا پس روی | رشته دندان تو باشد قوی

[illegible]

مرد عاقل و خردمند کامل آن صاحب توفیق است که چون آثار مذکوره را خود
مشاهده نماید طبع کودک خصلت را از بازیچهای طفلانه دنیا بازآورده در دو سه روز
دیگر که از عمر باقی بوده باشد لحظه از کارسازی ویران کبری سفر عقبی نیاساید از
سفید کردن مو فکر تابوت و کفن کند و از ریختن دندان طمع از زنده گی کند و از ضعف ۲ دندان ۳
چشم مرگ را بچشم خود بیند و از گرانی گوش بانگ ندا الرحیل شنید بناخن قد خمیده گوش ۴
گره دلبستگی دنیا را از رشته جان کشاید و با سر انگشت عصا خوابگاه خاک را بهر اقدام
به نفس سرهوا نماید و از درد کمر پیوسته کمربنده گی بر میان جان بسته دارد و از
سستی زانو همواره بخت نفس سرکش را عقال بر زانو گذارد و مجملا هر یک از
علل و اسقام مذکوره که لازم سن پیری است کهنه سرای تن را شکستگی نمایان
و بر انهدام آن دلیلی واضح و عیان است و با وجود این دلائل از خود غافل
بودن و سامان سرای دیگر که بعد از خرابی این بنا بکار آید نه نمودن
کمال بی نوری و نهایت بی شعوری است و یکی از قدما در اهتمام تمثیلی بس
تمام ذکر کرده **ابیات مفیده** و فرموده است

چرا ز قافله یکس نمی شود بیدار | که رخت عمر به یکبار می برد طرار
بلی همیشه همی گفت راز با خانه | مشو خراب بنا که مرا بکن اخبار

بی

شبی که خانه بناکه بر او فرود آمد | چه گفت گفت کجا شد وصیت بیار
نه گفتمت خبر مکن تو پیش از افتادن | که چاره سازم و من با عیال خود بفرار
خبر نکرده تو انجا نه حق صحبت کو | فرو فتادی و کشتی مرا بزاری زار
جواب داد مر او را فصیح آن خانه | که چند بار خبر کردمت بلیل و نهار
بهر طرف که دهان را گشادمی بشکاف | که شد زمان در افتادنم ز پا هشدار
همی زدی بدهانم ز حرص خشتی گل | شکافها همه بستی سراسر و دیوار
ز هر طرف که دهان را گشادمی بستی | ز خشتم بسخن پس چه گویم ای معمار
بدانکه خانه تن است رنجها چو شکاف | شکاف رنج بدارو گرفتی ای بیمار
مثال کاه گل است این مرورده معجون | الا تو کاه گل اندر شکاف می افشار
دهان گشوده تنت تا بگوید زخم | طبیب آید و بندد بر آن ره گفتار

دیگر از جمله تقریبات یاد مرگ عیادت بیماران است چه عاقل متامل از
ملاحظه احوال ایشان متذکر این معنی میگردد که دنیا چنانکه جناب حضرت امیرالمؤ
منین ع در صفت آن فرموده اند که دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ یعنی دنیا خانه
درد و محنت و مکان رنج و زحمت است و آدمی بیچاره را از آن
مفری نیست و چون تواند بود که گفته اند که آسمان چون کمان است

وبلاها چون تیر بلاها و زمین آماج گاه و آدمی نشانه و الله تعالی تیر انداز و هر گاه چنین باشد
بچه می‌توان گریخت و در دفع آن از خود چه حیله می‌توان انگیخت پس آدمی در چنین
سرائی که از در و دیوارش بلا می‌بارد و اصلاً پناهی دیگر هیچ گاهی ندارد و دل
بر صحت مزاج و قوت هنگام بستن و از انواع علل و اسقام به خاطر جمع نشستن
کمال بی‌خردی و نادانی است و نیز قوام بدن این کس چون بیماری بگوشت
و پوست و خون و باخلاطی که سبب عروض امراض میگردد مشحونست و
ممکن است که بسبب یکی از آن اسباب باطنی یا خارجی این کس نیز در آن بیکی
بر مرضی و رنجی گرفتار گردد و ممکن است که آن مرض موت باشد و خلاصی
از آن نداشته باشد و آنگاه وقت تدارک مافات بیگاه و دست از سرانجام ۲ امکان
سفر دور و دراز عقبی کوتاه خواهد بود و پس اهل بیدار دل سزاوار آنست که پیش از
ابتلا بدرد و بیدرمانی چنین چاره سازد و برای کارسازی روز پسین دست بکار برد

تا دست رسست اصطناع فرصت کن ترسم دگرت دست بجائی نرسد

دیگر از جملهٔ متنبهات نوم غفلت و مذکرات مرگ کم فرصت ویرانهاء عمارتهای
قدیم که هر یک بارگاه ملوک ذی شأن یا کلبهٔ گدایان و درویشان بوده و در هر کدام ۲ بی‌نشان
از بنی نوع انسان مدتی مدید زندگانی کرده آن یک لخت جان را بر سر تعمیر قصر و ایوان

گذاشته

گذاشته و این یک دو روزه دنیا را در بست و از خود می‌پنداشته بر در آن سرای
سرها از روی تذلل بر خاک مالیده و در درون این منزل بسیار فقیر تنگدل از
بینوائی نالیده و آن گل زمین چه گلریزانها و چراغانها مشاهده کرده و این کف
خاک چه شبهای تاریک چراغ بروز آورده و از آن حصار چه صداهای گیر و دار بر فلک
بلند گشته و از این خانمان چه نالهای الامان از سپهر گردان در گذشته و از تنگی این
این فضا چه جانها و دلها از غصه کاسته و برای افزونی آن عرصه چه غبار فتنهها در میان
دوستان برخاسته و اکنون راعی اجل همه را گله‌وار به بیغولهٔ عدم رانده و از این
باغ و بستانها و قصر و ایوانها بر سر گور جلکی مانده کم ترکوا من جنات و عیون الخ

رباعی

آن قصر که با چرخ همی زد پهلو ... بر درگه آن شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای ... بنشسته همی گفت که کوکوکوکو

دل بستگان دار غرور و خوش نشستگان این ویرانهٔ پرمار و مور را انتباه لازم
و ضرور است که بحکم حدیث شریف تفکر ساعة خیر من قیام لیلة که مذکور
شد گاهی بر خرابها و آثار گذشتگان گذر زنند و بدیدهٔ تأمل ساعتی بر آن در و دیوار
های شکسته درست نگرند و نقش بهوارا پیش خوانند و این نوای را بگوش
هوش رسانند که کجا رفتند آنانکه درین مکانها ساکن بودند و این در و دیوارها

بعد شوق و ذوق بنا نمودند و سستی اساس عمر را بهیچ نشمرده اند و در استحکام
این بناها قدم سعی و اهتمام فشرده اند و در ساختن این سراها و خانها خانهٔ دین
خود را خراب ساختند و در تحصیل این آجرها و سنگها چو بها بر پشت و پهلوی
بیچاره کان نواختند و برای نشیمنها ایستاده کیها نمودند و در اجرای این قناتها
دامن حیات را به گل و لای کدورات آلودند و تا ساختن این حصارها چو از
حصار گبر دبسی مناهی کردیدند و از افراختن این برجها برج صفت گردن
مباهات بر کشیدند و برای این درگاهها در آشنائی حق را بستند و جهة
این دهلیزها صبح و شام در دهلیز سرای میر و وزیر منتظر نشستند چه شد این
قوم و کجا رفتند این جماعت همانا مردند و از این خانمانها تمتعی چنان
نبردند ای غافل تو نیز انسانی و در خلقت با ایشان یکسانی فرداست که
سیل دمان مرگ بی امان خشت وجودت را نیز از خانمان تن خواهد کند
و به پهن دشت عالم فنا خواهد افکند چنانکه نه نامت ماند و نه نشان و نه
معرفت باشد نه استخوان

لجناب المؤلف

جمشید کو سکندر گیتی ستان کجاست
وآن حشمت جلال ملوک کیان کجاست
تاج قباد و تخت فریدون نگین جم
طبل سکندر علم وکاویان کجاست

این

این بانگ از منار سکندر رسد بگوش
دارا چه شد سکندر گردون مکان کجاست
واگردهاست طاق مداین و هم بام
فریاد میکند که انوشروان کجاست
گردد ز گنبد هرمان این صدا بلند
آن کو بنا نهاد مرا در جهان کجاست
هر میل چل منار زبانی است در خروش
گوید بصد زبان که جم کشورستان کجاست
بر فرد فرد خشت خورنق نوشته بود
نعمان آن دور و به صف چاکران کجاست
ابدل رهت به شهر نشابور گر فتد
آنجا سؤال کن که الب ارسلان کجاست
گر بگذری بدخمهٔ سلجوقیان بگوی
سنجر چگونه گشت ملکشاهیان کجاست
فرداست بلبلان همه با صد فغان شور
خواهند گفت واعظ شیرین زبان کجاست

[illegible]

مطلب چهارم

در ذکر هر یک از فصول و اوقات عمر آنچه مناسب هر مقام باشد بدان ای رفیق طریق دین انصرک الله وایانا بکحل الیقین چنانکه سالها را چهار فصل می باشد مدت زنده کانی را نیز چهار فصل است اما فصل اول در آغاز تولد است تا بیست سالکی و این بمنزلهٔ فصل بهار است که رطوبت بر مزاج غالب باشد و نو نهالان ابدان را در بوستان وجود اغصان جوارح واعضا و اوراق حواس و قوا روز بروز می بالد و قوت میگیرد و شکوفهٔ قابلیت استعداد تعلم دمبدم شکفتکی و طراوت و شادابی می پذیرد

غصن شاخ

فصل دویم از بیست سالگی تا چهل سالگی که ایام جوانی است و این بمثابهٔ
فصل تابستان است که حرارت مزاج و مرتبهٔ کمال و سموم آرام سوز هوا و هوسها
بیرون از حد اعتدال است و آثار سعادات دوجهانی و هنرها و کمالات
نفسانی که حاصل بوستان وجود انسانی همانست می باید که از قوة بفعل آمده
بشادابی و حلاوتی که ذایقهٔ قبول پسند در روز بروز از آن بحصول پیوندد
فصل سیم از چهل سالگی تا شصت سالگی که سن کهولت است و این
بمنزلهٔ فصل خریف است که میوهٔ گلوسوز خاطرخواهی من بعد از آن بوستان نمی
خیزد و اوراق حواس و قوی بر شاخسار جوارح و اعضا روز بروز خشک و پژمرده
گشته بقعر مرور سنین و شهور فرو میریزد **فصل چهارم** از شصت سالگی
تا آخر عمر است و آن بجای فصل زمستانست که مزاج در نهایت برودت
و حرکات اعضا و کارکنان سرای بدن در کمال صعوبت از سردردی ایام دیده و
طبیعت را اشک ریزان و دندانست و از خنکیهای دوران جو پارهٔ نظر را از شیشهٔ عینک
یخ بندان اما از تولد تا بیست سالگی که اکثر آن ایام کودکیست اگرچه آدمی در اکثر آن
اوقات برای اینکه هنوز آشنائی و شناسائی آفریده کار خود به نحویکه شاید نرسیده
و بجهت ناتمامی حجت و عدم استعداد و اسباب و مقدمات تکالیف که

عبارت

عبارت از فهم و خرد و تشخیص هر نیک و بد است قابل بندگی چنانکه باید نه
گردیده است حضرت خداوند عالم او را معاف داشته و بار تکلیف بر دوشش
نگذاشته و لیکن از غایت شفقت و مهربانی برخی وجهی را ولی و مربی
وی ساخته و باغبانی گلشن احوال او را به کردن اهتمام ایشان انداخته تا
در گزارش بندگی جاهل و ناقابل و نهال طبعش ناهموار و بیحاصل برنیاید و آزاد
عبودیت روز بروز عارف و بینا و درست و دلش رفته رفته بخدمت آن درگاه
آشنا گردد لهذا زمرهٔ مکلفین از جانب شرع و دین مامورند براینکه کودکان
خود را از باب تمیز کلمتین شهادتین و آداب نماز و روزه تعلیم کنند و ایشان را
بگذاردن آن زجر امر نمایند به نحویکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
ماثور و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است و حاصل معنیش اینست که
بدرستیکه ما یعنی اهل بیت امر میکنیم کودکان خود را بنماز در پنج سالگی پس
شما امر می نمائید کودکان خود را به نماز در هفت سالگی و ما امر میکنیم کودکان
خود را بروزه در هفت سالگی بقدر آنچه طاقت آن داشته باشند از روزه
نصف روز یا بیشتر یا کمتر پس چون گرسنگی یا تشنگی بر ایشان غالب گشت
افطار می نمایند تا به روزه گرفتن عادی باشند و طاقت آن بهم رسانند

پس شما امر میکنید کودکان خود را بروزه چون نه ساله شوند بقدر آنچه توانند
از روز روزه داشت پس چون گرسنگی و تشنگی برایشان غالب باشد افطار نمایند
و در همان کتاب شریف از حسن بن قارون نقل است که گفت از حضرت
امام ابا الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم یا از آنجناب پرسیدند و من شنیدم
از مردیکه جبر و زجر میکند فرزندش را بگذاردن نماز و او نمیگذارد مراد
و مقصود آنکه این زجر و جبر در شرع چه گونه است آن عالی جناب ع
فرمودند که کَمْ اَتیٰ عَلَی الْغُلامِ یعنی چند سال از عمر آنجوان گذشته است
عرض کردم هشت سال فرمود که سُبْحانَ اللّٰهِ یَتْرُکُ الصَّلوٰةَ یعنی پسر
هشت ساله نماز را ترک کند عرض کردم یُصِیبُهُ الْوَجَعُ یعنی از نماز گذاردن
او را الم و آزار میرسد فرمودند که یُصَلِّی عَلیٰ نَحْوِ ما یَقْدِرُ یعنی باید که نماز
کند بر نحویکه تواند مخفف نماید که آزار نکشد و نیز در آن کتاب از علی بن فضال
منقول است حدیثی که ما حصلش اینست که از حضرت ابیعبدالله یا ابی جعفر
علیهما السلام شنیدم میفرمودند چون پسر بسه سال رسید بر او باید گفت
که بگو لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ هفت بار بعد از آن واگذاشت تا سه سال و هفت ماه و
بیست روزش تمام شود پس باید که او را بگویند که بگو مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ

ابیعبدالله یعنی جعفر صادق یا ابیجعفر یعنی امام محمد باقر است صح

هفت

هفت بار و باید واگذاشت تا چهار سال تمام شود بعد از آن باید گفت او را
که بگو صَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ و آله هفت بار بعد از آن بایدش واگذاشت تا پنج سال
تمام شود بعد از آن بایدش گفت که دست راستت کدام و دست چپت
کدام است چون این را دانست رویش بقبله گردانیده بایدش گفت سجده
نما بعد از آن باید واگذاشت تا هفت سالش تمام شود پس بایدش گفت
که رو و دستهایت را بشو چون شست بایدش گفت که نماز کن بعد از آن وا
گذارد تا نه سالش تمام شود بعد از اتمام نه سال تعلیم وضو بایدش کرد و بر
آن باید زد اگر اطاعت نکند و امر بنمازش باید نمود و بر سرش باید زد پسر
چون وضو و نماز را آموخت می آمرزد خدای تعالی پدر و مادر او را انشاالله
مجملا اگر چه جناب سبحانی اطفال و صبیان را از کوتاهی قامت عمر تشریف تکلیف
نپوشانیده لیکن از سعادت بنده که خود را بالمره نیز محروم نه گردانیده اما
عهد جوانی که خلاصه اوقات زنده کانیست و حواس و قوی در کمال صحت اند
و مزاج و جوارح و اعضا در نهایت قوت شکوفه قابلیت ثمر کمال بسته و بوستان
حیات چنانکه باید بحاصل نشسته و زمین فرصت قابل کاریدن کاری و آب
روان جاری سمند همت سریع و میدان فرصت وسیع شکار مطالب

خوشخو و کمند قوت در بازو خنگ آن جوان بختی که کیران کوشش را بر بوی
نحوی فلاح در این میدان کرم عنان سازد و جذاذ دست و پای دار که بجد
نظر تامل در این شاخسار از زندگی تندرو آن اعتبار هر لحظه شکاری اندازد
و خوش آن سعادت قرینی که بر سر این خوان رنگین هر دم نعمت خوشگوار فیض
بکام جان رساند و خرم آن پاکیزه روزگاری که در لب جوی زندگانی زدل شوی
این ایام جامهٔ طبیعت را از کثافت اخلاق ذمیمه پاکیزه گرداند و مقبل آن
زنده دلی که بفوت هر وقتی از آن اوقات از غصه بمیرد و نیکبخت آن مرد
سخی که بر سر بردن هر دمی از آن گرد نی از عمر خود گیرد و پهلوان آن
راه رو دیگه بزور جوانی دامن همت را از خار خواهشهای نفسانی رهاند و بلند پرواز
آن سرافرازیکه به دو بال شب و روز اوقات سعادت اندوز خود را به اوج
مرتبهٔ مقربین رساند و خوشوقت آن هوشمندیکه در این بزم دلپسند ساغر
هوش آور لذت بندهگی الهی را بشراب تمام خمار ارتکاب مناهی که نزد جهال
باب گشته از دست ندهد و فرخ آن نیک روزیکه با غوای غولان هوا و هوسها
که لازم این سن می باشد قدم از منهج قویم دینداری بیرون نه نهد و زرین چنگ
آن صاحب فرهنگی که نقود انفاس عمر گرامی را در این بندر به خرید نفایس احکام

سعادت

سعادت دو جهانی رساند و به روز آن پرهیزکاریکه در کنار انهار این لیل و نهار
هر ساعت نهال خوش ثمر طاعتی نشاند شیخ صدوق رحمة الله علیه در کتاب خصال
از سرمایهٔ جوان بختی دفرها درس روز شنی جناب قدس محمدی صلعم روایت
نموده که فرمودند سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ
هفت کس در سایهٔ عرش الهی خواهند بود در روزیکه جز سایهٔ آن سایه نباشد
یعنی در روز قیامت از آنجمله جوانی را شمرده اند که از کودکی در بندهگی خدا
گذرانیده باشند و در مجموعهٔ ورام مرویست که مَا مِنْ شَابٍّ يَدَعُ لَذَّةَ الدُّنْيَا
وَلَهْوَهَا وَيَسْتَقْبِلُ شَبَابَهُ طَاعَةَ اللهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللهُ أَجْرَ سَبْعِينَ صِدِّيقًا
يَقُولُ اللهُ تَعَالَى أَيُّهَا الشَّابُّ الْمُبْتَذِلُ شَبَابَهُ أَيِ التَّارِكُ شَهْوَتَهُ
أَنْتَ عِنْدِي كَبَعْضِ مَلَائِكَتِي یعنی هیچ جوانی نیست که لذت دنیا و لهو و لعب
آنرا واگذاشته با وجود سن جوانی و هوسهای نفسانی روی بطاعت خدای
آورده باشد مگر اینکه عطا کند خدا بتعالی او را اجر هفتاد صدیق و خدا بتعالی
بوی گوید ای جوان جوانی خود را برای کار فرمودی و ترک شهوتهای
خود با خواهشهای جوانی نمودی تو نزد من مانند بعض فرشتگان منی بعض نسخ

جوانا رهِ طاعت امروز گیر   که فردا جوانی نیاید ز پیر

فراغ دلت هست و نزدی تن — چو میدان فراخ است گوئی بزن

من آن روز را قدر نشناختم — بدانستم اکنون که در باختم

سرمستان بادهٔ غرور جوانی و تهی دستان مایهٔ شعور و کاردانی که اوقات شریف ایام شباب را بلهو و لعب و خورد و خواب در می بازند و کار جوانی را به وقت پیری می اندازند و همی پندارند که همیشه جوان و صاحب تاب و توان خواهند بود هرچه امروز از ایشان فوت میگردد فردا تدارک آن می توانند نمود اما نمیدانند که در روز دیگر گوش از شنیدن و چشم از دیدن باز می ماند و قوت پا از رفتن می ماند و گرفتن از دست نمی آید و تن از جان سیر می شود و جان از تن دلگیر میگردد و طایر هوش از آشیانهٔ سر می پرد و غنچهٔ دل حسرت شکفتن را بگور میبرد با این احوال برای روز پسین چه کار از پیش میتوان برد و با این دست و پا طریق بندگی پروردگار چگونه میتوان سپرد

لجناب المؤلف

تا جوانی روی برزن کن که ده روز دگر — از عصا این قوت پا دست گردانیدنی

ولیکن اکثر جوانان این زمانه را این سخن بفهم بیگانه و بگوش افسانه می آید تا نور نگاهشان از عینک یا بر سنگ نیاید و نخل سرکش قامت شان در پیش عصا

کردن

گردن کج ننماید اذعان **نظامی گنجه** اذعان این مقال نخواهند کرد

جوانی بر سر کوچیست دریاب این جوانی را — که کس هرگز نمی بیند دوباره زندگانی را

خمیده پشت زان گردند پیران جهان دیده — که اندر خاک می جویند گم کرده جوانی را

لمولانا مؤلفه

بکام خویش نچیدم گلی ز باغ جوانی — نکرده است مرا بهره غیر داغ جوانی

در این دو روزه ببین فکر خود که هست میسر — تهیهٔ سفر مرگ به چراغ جوانی

صد حیف که ما پیر جهان دیده نبودیم — روزی که رسیدیم بایام جوانی

جوانان صاحب شعور را لازم و ضرور است که اوضاع پیران شکسته را مرآت صورت احوال خود ساخته پیش آمد کار خود را از آن مشاهده و استنباط نمایند و بحکم حدیث شریف نبوی صلوات الله علیه و آله که اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ الخ الحدیث که گزارش یافت در این دو روزه که توسن قوت در زیر ران و رفیق توفیق هم عنان آفتاب اقبال طالع و طریق بندگی بالغ توشهٔ قوت روح دلخواه و خادمان قوی و حواس همراه کاروان سالار پیش از پیش و دلیلان آثار ائمهٔ اطهار علیهم السلام پیشاپیش است خود را به منزل نجات برسانند و در وقت پیری و شکستگی که دست بجای طلب

بجای دُرِّ در حرمان بدو اینرسد سر انگشت دست بدندان نخایند و آنچه بسمت
تحریر یافت مبنی بر آنست که اجل کم فرصت اگر امان دهد و آدمی به پیری
رسد و الا کدام روز است که این سیل دمان گلبن حیات نوجوانی را از زمین
هستی بر نمیکند و کدام ساعتست که ارهٔ دوسر این لیل و نهار سرو قامت خوش رفتاری را
از پا در نمی افکند کدام پیر است که داغ صد جوان در دل ندارد کدام پدر است
که از درد فراق چندین فرزند خوناب حسرت از دیده نمی بارد سخن اکابر است
که بجوانی غره مشو که نارسیده میوه بسا میوهٔ خام از درخت می ریزد

نظم

کسی چه داند کز جوانان پیشتر پیران روند ... می نشاید یک کمان در خاک چندین تیر را

آدمی نادان چه میداند که از جملهٔ ایشان نخواهد بود و ادراک زمان کهولت
و پیری خواهد نمود مرویست که حضرت روح الله که بر جوانان کذشتی گفتی
كَمْ مِنْ زَرْعٍ لَمْ يُدْرِكِ الْحَصَادَ یعنی بسا کشتی که بدرو نرسید و چون بر پیران
مرور نمودی فرمودی مَا يُنْتَظَرُ بِالزَّرْعِ إِذَا أَدْرَكَ إِلَّا أَنْ يُحْصَدَ
چون کشت رسید حالت منتظره نیست جز آنکه درو کرده شود پس جوانان را
دل نهاد حیات سست بنیاد بودن و برای سرانجام مهام سفر عقبی بایام
پیری که بآن رسند یا نرسند پشت کرم نمودن غلط و خطا و ناشی از فریب و تغریر

نقل

نقل **لِمؤلِّفه طابَ ثَراه** دغاست

به پیری از چه رو می افکنی کار جوانی را ... چه میدانی که سلخی هست تا زنده کانی را

تازه گل گلشن عصمت و سپند آتش تقوی و خشیت حضرت یحیی بن زکریا علی
نبینا و علیه السلام که در آغاز جوانی روی رغبت از لذات دنیای فانی برتافته
و در سن خوردی بحکم وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا مرتبه بزرگی دریافته بود وقتی
به بیت المقدس که علما و عباد آن زمان در آن اجتماع داشتند رفته طریقه
آن قوم را در عبادت و مبالغهٔ ایشان را در ریاضت مشاهده فرمود که پیراهنها
از مو و کلاهها از پشم چنانکه رسم ایشان بوده در بر و بر سر داشتند و غلها
بر گردن نهاده طرف دیگر آنرا بر دیوارها بسته بودند نسیم عنایت خاص بر
ساحت سراپا اخلاصش وزیده و آتش طاقت سوز خوف الهی در کانون
درون پاکش شعله ور کردیده نزد مادرش رفت و گفت ای مادر برای من
پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف که به بیت المقدس رفته با احبار و رهبان
بعبادت اشتغال نمایم گفت چندان صبر کن که حضرت زکریا باز آید و با او
در این باب مشورت کنم پس چون زکریا آمد او را از سخن یحیی ع و اراده
او خبر داد آنحضرت از غایت شفقت و مهربانی متوجه آن ربوده خاطر

کشته فرمود یا بُنَیَّ مَا یَدْعُوکَ اِلیٰ هٰذَا وَاِنَّمَا اَنْتَ صَبِیٌّ صَغِیْرٌ یعنی ای
پسرک من چه چیز ترا بر این امر داعی نموده و حال آنکه تو کودک خورد سالی
حضرت یحیی ع فرمود یا اَبَتَاهُ اَمَا رَاَیْتَ مَنْ هُوَ اَصْغَرُ مِنِّیْ سِنًّا وَقَدْ ذَاقَ
اَلْمَوْتَ ما حصلش اینکه ای پدر ندیدی از من کوچکتر آن نیز شربت مرگ را
چشید یعنی مرگ برای هر خورد و بزرگ هست و هر پیر و برنا را ازین شرب
بی قرار حلت میباید طی طریق بنده که را معوق داشتن و کار خود را
امروز بفردا واگذاشتن وجهی نداشته باشد پس حضرت زکریا تصدیق
قول وی کرده والدهٔ ماجدهٔ یحیی را بافتن جامهٔ مو و کلاه پشمین که در آن
امت لباس اهل عبادت و مرتاضین بود امر فرمود پس مادر سرانجام
آنها نموده آن ذل سرد ملابس دنیا و آن سرگرم افسر آتش خشیت و تقوی
ملبس آنها کرده مانند آفتاب با دل پر تب و تاب به طرف بیت المقدس
شتافت و گوهر پاکش در سلک زهاد و عباد آن مقام فیض ناک انتظام یافت
تا آنکه اثر درشتی آن لباس پلاسی و شال بتن نازک گلبرگ مثالش
رسید جسم شریف و لطیفش از آن ریاضت و آزار نزار و ضعیف گردید
روزی بر خود نگریسته از ملاحظهٔ آن حال و مشاهدهٔ آن لاغری

وهزال نالان و گریان شد خداوند قادر متعال جل شانه و عظم سلطانه
بحضرت یحیی علی نبینا و علیه السلام وحی فرستاد که یا یَحْییٰ اَتَبْکِیْ مِمَّا قَدْ
نَحَلَ مِنْ جِسْمِكَ وَعِزَّتِیْ وَجَلَالِیْ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَی النَّارِ اِطِّلَاعَةً
لَتَدَرَّعْتَ بِدِرْعِ الْحَدِیْدِ فَضْلًا عَلَی الْمَنْسُوْجِ خلاصه معنی اینکه ای
یحیی آیا میگریی از لاغری جسم خود سوگند بعزت و بزرگواری خودم
که اگر یکبار بر آتش جهنم مطلع گردی هر آینه پیراهن از آهن در بر خواهی
کرد یعنی چه جای پیراهن بافتهٔ مو یا پیراهن پلاس پس حضرت یحیی چندان
گریست که اشک چشمش دو گونه روی انور ویرا خورده سوراخ شد و دندانهای
مبارک آنحضرت ظاهر گردید این خبر بوالدهٔ وی رسیده نزد نور دیدهٔ اش
آمد و احبار و رهبانان اجتماع نموده حضرت یحیی علیه السلام را از آن
حالت اخبار نمودند گفت ادراک آن نمودم جوانان ظریف
خوش لباس و نقاشان در و دیوار جسم خاکی اساس که پیوسته
آیینهٔ خودبینی در پیش دارند و قطع نظر از آرایش معنی و حسن سیرت نموده
همگی بر اصلاح ظاهر و ساختن صورت میگمارند چه شود اگر اندکی تأملی
در این حکایت هوش ربا بچشم دل کشا نمایند و اطوار ناشایسته

خود را با احوال آن بند از خود گسسته فی الجمله موازنه فرمایند دل خانهٔ
خراب گرانخواب را چشمی بمالند و بر غافلی و بی حاصلی خود بسوز و زار گریند
و نالند و با خود گویند که ای نفس رونده کان این راه و بندگان
این درگاه در بندگی خدا از خود بدینگونه بی خبر بوده اند که ادراک
چنین ننموده اند خاکت بسر که تو در پرستش خود از خدا این همه
بی خبر باشی و بی قراران پر پیچ و تاب و پرهیز کاران با آتش
خوف کباب را از دل رقیق اشک چون عقیق آنقدر بر چهرهٔ دو دیده
که گوهر دندان از صدف دهان نمایان کرده روی سیاه تو از
غایت بدبختی و نهایت دل سختی هرگز بناخن حسرت گونه هم نخراشیده
ریاضت کیشان حق شناس به لباس پلاس دگر با بس میساخته اند
و تو گرم طبع پدر در تن نازپرور ترا بجامهٔ طلا باف و حریر آموخته
دیده و رن باریک بین از پیچ و تابهای دین رشته صفت تن خود را لاغر
کرده اند و تو این دل سوزن مثال برای تن آرائی پیوسته چشم بر جامهای
فاخر دوخته مردان مرد برای درد دین همه تن دل بوده اند و تا دو تو
نامرد در لاف آن سراپا زبان و حاجیان درد در راه دین از جان

میگذشته اند

میگذشته اند و تو خود دین بجهة رعایت تن از ایمان گذشتهٔ گذشته

لمؤلفه طاب ثراه

نه دل پی دین ترا حزین میباشد نه رخ ز نیاز بر زمین می باشد
نه چهره همچو کاه نه زرد چو کاه از حق مگذر بنده کی این می باشد

القصه حضرت زکریا فرمود یَا بُنَیَّ مَا یَدْعُوکَ اِلٰی هٰذَا اِنَّمَا سَاَلْتُ
رَبِّی اَنْ یَهَبَکَ لِی لِیَقُرَّ بِکَ عَیْنِی یعنی ای پسرک من چه چیز ترا باین
همه رنج و تعب دائمی و باعث میگردد بدرستیکه من برای همین از
خداوند خود درخواست نمودم که ترا ابن عطا نماید که چشم تو روشن
گردد حضرت یحیی گفت که مرا تو باین امر کرده حضرت زکریا فرمود کی
عرض کرد تو گفتی که اِنَّ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ لَعَقَبَةً لَا یَجُوزُهَا اِلَّا الْبَکَّاؤنَ
مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ حاصل معنی آنکه بدرستیکه میانه بهشت و دوزخ گریوه
و سده ایست نمیگذرد او را مگر بسیار گرنیده گان از ترس خدا زکریا
فرمود آری چنین است پس جد و جهد کن که کار تو غیر از کار منست
یعنی حال تو قسم دیگر است باری حضرت یحیی برخواسته مدرعهٔ خود را
افشاند که روانه شود مادرش وی را گرفت و فرمود اذن میدهی

که دو پاره نمد برای تو مرتب سازم که دندانهای ترا مستور نموده بپوشاند
و هم رطوبت اشک تر چند یحیی علیه السلام راضی گشته مادر دو پاره نمد
ترتیب داد و بر روی آن جراحت بست دیگر باره آنقدر گریه نمود
آنها تر شد پس یحیی آستین زده آنها را فشرد چنانکه اشک از میان
انگشتان مبارکش فرو ریخت زکریا از دیدن آن احوال جگر که از طاقت
پرداز متوجه درگاه بی نیاز شده گفت که اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا اِبْنِی وَهٰذَا
دُمُوعُ عَیْنَیْهِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ یعنی خداوندا این پسر و فرزند
منست و این اشک چشمهای اوست و تو رحم کننده ترین رحم
کننده کان هستی و حضرت زکریا هرگاه میخواست که برای بنی اسرائیل وعظ
فرماید و بزلال نصایح دلپذیر غبار غفلت از چهرهٔ ضمیر شان بشوید بطرف
راست و چپ منبر می نگریست اگر یحیی حاضر بود زبان بحرف جنت
و نار نمیگشود روزی بدستور سابق بنی اسرائیل را موعظه میفرمود که
حضرت یحیی آمده سر خود را به عبائی پیچیده در میانهٔ مردم نشست
حضرت زکریا ملتفت راست و چپ گشته یحیی را ندید پس آغاز سخن
کرده فرمود که حَدَّثَنِی حَبِیْبِی جَبْرَئِیْلُ عَنِ اللهِ تَبَارَکَ اِنَّ فِی

جهنم

جَهَنَّمَ جَبَلًا یُقَالُ لَهُ السَّکْرَانُ فِی اَصْلِ ذٰلِکَ الْجَبَلِ وَادٍ یُقَالُ لَهُ
الْغَضْبَانُ یَغْضَبُ لِغَضَبِ الرَّحْمٰنِ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی وَفِی ذٰلِکَ الْوَادِی
جُبٌّ قَامَتُهُ مِائَةَ عَامٍ وَفِی ذٰلِکَ الْجُبِّ تَوَابِیْتُ مِنَ النَّارِ وَفِی
تِلْکَ التَّوَابِیْتِ صَنَادِیْقُ مِنْ نَارٍ وَفِی تِلْکَ الصَّنَادِیْقِ ثِیَابٌ
مِنْ نَارٍ وَسَلَاسِلُ مِنْ نَارٍ وَاَغْلَالٌ مِنَ النَّارِ محصل معنی اینکه
حدیث کرد مرا دوست من جبرئیل از خدایتعالی که بدرستیکه کوهی
در جهنم است آنرا سکران می نامند و در بیخ آن کوه وادیست که آنرا
غضبان میگویند یعنی خشمناک برکسانیکه خدایتعالی برایشان خشمناک
باشد و در آن وادی چاهی است که عمق آن صد ساله راه است
و در آنجا تابوتها است از آتش و در آن تابوتها صندوقها است از آتش
جامها و لباسها از آتش در آن صندوقها است و زنجیرها و غلها است
از آتش چون حضرت یحیی وصف سکران بدین دستور سماع نمود
طوفان بی تابی و شور از تنور درون پر شورش جوشیدن گرفته
سر بر داشت و واغفلتاه من السکران گفته و بیقرار رو بصحرا نهاد
پس حضرت زکریا از مجلس وعظ برخاسته نزد مادر یحیی رفت فرمود

برخیز و یحیی را جستجو کن بدرستیکه من به تحقیق بیم آن دارم که دیگر او را
نبینی الا مرده کنایه از آنکه از بی تابی هلاک شود پس مادر بیرون رفته
در طلب یحیی میگشت تا بر جمعی از جوانان بنی اسرائیل گذشت گفتند ای
مادر یحیی بکجا میروی گفت میخواهم فرزندم را جستجو نمایم که ذکر آتش دوزخ
نزدش شده و از این جهت شوریده وار بیرون رفته پس از آن به نزد طلب
یحیی با او متفق گشته روانه گردیدند تا به شبانی رسیدند آن ضعیفه گفت
ای راعی جوانی که از او گذا دیدی عرض کرد همانا یحیی بن زکریا را می جوئی
فرمود آری او پسر منست سخن آتش جهنم نزد او مذکور شده لهذا آشوریده
وار بیرون رفته شبان گفت همین ساعت من او را در فلان موضع
واگذاشتم پاهای خود را در آب گذاشته و سر و چشم بسوی سما برداشته
همی گفت وَعِزَّتِكَ یَا مَوْلَایَ لَا ذُقْتُ بَارِدَ الشَّرَابِ حَتَّى أَنْظُرَ
إِلَى مَنْزِلَتِي مِنْكَ یعنی سوگند بعزت تو ای مولای من که آب خنک و خوشگوار
نچشم تا منزلت و مقام خود را که در نزد تو دارم مشاهده و معاینه نمایم
القصه آن ناتوان سرگشته آن یگانه گوهر گم گشته را یافته نزدش
رفت و سرش را گرفته بمیان دو پستان نهاد و وی را بخدا قسم داد

که با او

که با او بخانه رود حضرت یحیی علیه السلام ناچار فرمان بردار گشته با وی بمنزل آمد
مادر گفت کندن مدرعهٔ مو و پوشیدن مدرعهٔ شال که نرم تر از آنست بخدمت
عرض کرده قبول نمود و طعام عدسی برای او طبخ و مهیا نموده آن جناب تناول
فرمود پس خوابید و چنان خوابش برد که برای نماز بیدار نشد می تواند
بود که مراد بعضی از نماز های مندوبه شده که از او فوت شده باشد
پس در عالم خواب ندائی بوی رسید که یَا یَحْیَى بْنَ زَكَرِيَّا أَرَدْتَ دَارًا
خَيْرًا مِنْ دَارِي وَجِوَارًا خَيْرًا مِنْ جِوَارِي یعنی ای یحیی اراده نمودی
سرائی بهتر از سرای من و جواری نیکوتر از جوار من پس آن مرد
دیده بیدار و تپید آتش بیقراری از جای جسته عرض کرد یا رب أَقِلْنِي
عَثْرَتِي إِلَهِي فَوَعِزَّتِكَ لَا أَسْتَظِلُّ بِظِلٍّ سِوَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ یعنی
خداوندا درگذر از من لغزش مرا ای معبود من قسم بعزت تو که در هیچ سایه
در زیر سقفی مقام نمی نمایم بغیر از بیت المقدس دیگر باره مدرعهٔ موئین را که
عبارت از پلاس باشد گرفته پوشید مادر بوی در آویخته همانا
می خواست که او را از رفتن ممانعت و مماطله نماید زکریا علیه السلام فرمود
دَعِيهِ فَإِنَّ وَلَدِي قَدْ كُشِفَتْ لَهُ عَنْ قِنَاعِ قَلْبِهِ وَلَنْ يَنْتَفِعَ بِالْعَيْش

ملخص معنی اینکه واگذار او را که پردهٔ از پیش دل او گشوده گشته البته منقطع
بعیش نمیشود یعنی از زندگانی و تن آسانی بهره نمی برد پس حضرت
یحیی ع همان مدرعه درشت در بر و کلاه صوف بر سر به بیت المقدس
رفته با جمع احبار مشغول بندگی حضرت پروردگار گردید مضمون
این حکایات از حدیثی استخراج شده که از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله
مأثور و در کتب معتبره چون امالی شیخ صدوق و مجموعه ورام مذکور است
و نیز آورده اند که حضرت یحیی از ایام صبی تا وقت رحیل از دار فنا
هرگز بی گریه نبود و پیوسته دو جوی سرشار از چشمه سار دیدگان
اشکبارش بر گلزار رخسار مبارکش جریان می نمود و در اوان
کودکی چون بکودکان میرسید که در کوچه ها مشغول لعب و بازی
بودند و او را نیز ترغیب بازی مینمودند می فرمودند که من از برای بازی
و لعب و لهو مخلوق نشده ام بلکه ما را برای امر دیگر آفریده اند
چون به حد بلوغ رسید و نهال وجود گرامیش در ریاض جوانی قد کشید
هم چنان زار و گریان و شب و روز در آتش جانسوز خوف کباب و بریان
می بود گفته اند ای یحیی تو هرگز دامن زندگی به لوث نافرمانی آلوده نکرده بلکه اندیشه

او را تیز نموده و همیشه در گذارش طاعت و عبادات کوشش نموده سبب گریه
چیست فرمود هر چند طاعت من بسیار باشد بعبادت ابلیس نمیرسد
و چون او از سابق در علم الهی شقی بود آن طاعت و عبادت آنرا فایده
نه بخشید و من از عاقبت کار میترسم که مبادا از جملهٔ اشقیا بشوم الحاصل
جوانان کامل خرد و دریافتگان سود و زیان نیک و بد ایام جوانی
بر مآل و امانی را چنین گذرانیده و نهال هستی خویشتن را در این
گلشن بخون جگر و آب دیدهٔ تر تا حاصل فوز و فلاح بدین گونه رسانیده
اند بر اقداح راح ریحانی راحتهای نفسانی بدین دستور آستین استغنا
افشانده و خار خار نرمی لباس را بدرشتی جامهای پلاس بدین نهج
فرو نشانده از گلهای گوناگون هوسهای دنیای دون بدین طریقه
چشم رغبت پوشیده اند و در ربایندن دامان جان از خارستان
خواهشهای این جهان بدین غایت کوشیده **لمؤلفه ره**

آنان که از میان بکناری خزیده اند — از گفتگوی هر چه جز او لب گزیده اند
از دام کاب بال هما کرده اند رم — در خرقه چون کبوتر چاهی خزیده اند
دامن بدست خار علایق نداده اند — چون باد گر چه بر گل و ریحان وزیده اند

در یادلان عشق زنجیرین اهرو کون یکدانه گوهری غم او را کم زنده اند ❁
و نیز از جملهٔ حکایاتی که جوانان کودک خصلت شوخ طبیعت را سرمشق
خط بندگی و خضر سیرت سرچشمهٔ دل زندگی میتواند گشت حکایتی
است که از بهلول منقول است که گفت روزی در بعضی از شوارع بصره جمعی
از کودکان دیدم که گردکان بازی میکردند و کودکی از کنار در ایشان
مینگریست میگریست با خود گفتم همانا این کودک گردکان ندارد که با
ایشان بازی میکند از حسرت آن چنین میگرید باو گفتم چرا میگریی
اگر میخواهی برای تو گردکان میخرم تا تو نیز با کودکان بازی کنی نظر سوی
من کرده گفت که یا قلیل العقل ما خلقنا للعب یعنی ما ای کم خرد برای
بازی خلق نشده ایم گفتم پس برای چه کار آفریده شده ایم گفت برای علم
و عبادت گفتم این سخن از کجا فرا گرفته بارک الله فیک گفت از قول
خدای عز و جل که فرموده است أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا وأنكم
إلينا لا ترجعون گفتم ترا حکیم و دانا می بینم مرا موعظه کن مؤثر و مختصر
پس این ابیات را خواند ❁ أرى الدنيا تجهز بانطلاق ❁
مشمرة على قدم وساق ❁ فلا الدنيا بباقية لحي ❁ ولا حي

على الدنيا

على الدنيا بباق ❁ كأن الموت والحدثان فيها ❁ إلى نفس الفتى
فرسا سباق ❁ خلاصهٔ مضمون اینکه دنیا را می بینم که ساق خود را بر
مهیای رفتن شده است پس دنیا برای هیچ زنده پاینده نیست و نه هیچ زنده در دنیا
۲ چوران تک باقی و برقرار گویا مرگ و حوادث آن بسوی جان آدمی چو اسپند
در دویدن بر هم پیشی میگیرند بعد از آن نظر بسوی آسمان افکنده بدست
اشاره مینمود و اشک از دیده گان بر صفحهٔ رخسار می ریخت و همیگفت
یا من إليه المبتهل یا من إليه المتكل ❁ یا من إذا ما آمل یرجوه
لم يخط الأمل حاصل معنی آنکه ای آن کسیکه بسوی اوست تضرع و زاری
بندگان و ای آنکه بر اوست توکل و اعتماد ایشان ای آنکسیکه چون امید داری
امید از او داشته باشد آن امید خطا نمیکند و البته بحصول می پیوندد و چون
کلام او بتمام رسید بیهوش افتاد سرش را بکنار گرفتم و خاک از رویش ستردم
چون بهوش آمد گفتم یا بنی ترا چه شد تو کودکی خورد سالی و بر تو گناهی
نوشته نشده گفت إليك عني يا بهلول إني رأيت والدتي توقد
النار بالحطب الكبار فلا توقد إلا بالصغار وأنا أخشى أن أكون
من صغار حطب جهنم یعنی ای بهلول از من دور شو بدرستیکه من مادر

خود را دیدم که آتش می افروخت با هیزم بزرگ و آن آتش در نمیگرفت
مگر بهیزم ریزه و من میترسم که از هیزمهای ریزه جهنم می باشم بهلول گوید چون
ازاین سخن فارغ شد من بیهوش در افتادم چون بهوش آمدم نظر نمودم کسانی
کرده آنکودکرا با ایشان ندیدم از ایشان پرسیدم که این پسر کیست گفتند مگر
نشناختی او را گفتم نه گفتند از اولاد حسین ابن علی ابن ابی طالب علیهم السلام
است میتواند بود که آن کودک هر والا و آن کودک بزرگ نمایی از اهل عصمت
و کرامت و از جمله نجوم زاهره فلک امامت باشد و بنا بر این عبارت
اِنّی رَاَیْتُ وَالِدَتِی تُوقِدُ نَاراً بِالحَطَبِ الکِبَارِ اَلَا آخِرِهٖ
خالی از اشکال نیست چه نابالغ از مواخذه الیم و عذاب فارغ است
و دفع آن بدو طریق امکان دارد یکی اینکه بیلوغ رسیده و مکلف باشد
و بهلول او را کودک خرد سال من باب مبالغه خوانده باشد چنانکه متعارفست
که جوانان کم سن را میگویند که تو هنوز کودکی غرض بهلول این باشد
که بر تو هنوز آنقدر وقت نگذشته که ارتکاب گناهی نموده و دامن حیات را
بلوث معصیتی آلوده باشی این همه خوف و گریه برای چیست و مراد وی
از جواب مذکور اینکه میترسم نافرمانی کرده باشم و مرا با کم سنی و جاهلی

زاهره یعنی روشنی ده

معاف نداشته بدان معذب سازند و در آتش جهنم که بحکم وقودها النار
والحجارة آدمیان هیزم مانند نسبت من بسایر اهل معاصی همچو نسبت
هیزم خورد باشد بهیزم درشت دوم اینکه خوف وی از عذاب یا از
تکلیفی باشد که کودکان نابالغ را در عقبی خواهد شد چنانکه بسیاری از اخبار
بر آن ناطق است والله اعلم و بهر حال تأمل در حکایت مذکوره
و تفکر در آن معانی نجیبانه مستی موسم جوانی را خوب عقابی و جوانان
سر بهوا و کودکان بازی گاه دنیا را نیکو گوشمالی است و در کتاب
شریف کافی حدیثی که درد بیدردی جوانان را دوای شافی است
مذکور و خلاصه مضمون آن اینست که حضرت خاتم انبیا و پیشوای
هر پیر و برنا علیه السلام با مردمان نماز صبح گذارده بود که در مسجد نظر شریف
بجوانی افتاد که سر خود را حرکت میداد و بجانب اسفل مایل می ساخت
یعنی از ضعف و ناتوانی یا از بیخوابی شب و غلبه نعاس که بفارسی پینکی گویند
رنگش زرد گشته و بدنش لاغر گردیده و چشمهایش فرو رفته آن برگزیده
سبحانی بر لطف و مهربانی زبان گشوده فرمودند که کیف اصبحت یا فلان
یعنی چگونه صباح کردی ای فلان گفت صباحی کردم یا رسول الله در حالتیکه

صاحب یتیم سید مختار از آن گفتار عجب آمده از حقیقت یقین استفسار فرمودند
جوان این مضمون ادا نمود که یقین من یا رسول الله حالتی است که مرا حزین
و غمگین کرده و شبها خواب از من برده و روزها در شدت گرما تشنگی غلبه نموده
یعنی بسبب روزه پس بی رغبت گردیده نفس من از دنیا و ما فیها چنانکه گویا می بینم
عرش خداوند خود را که برای حساب وا داشته شده و خلایق برای حساب
محشور گردیده و من یکی از ایشانم و گویا من می بینم اهل بهشت را که در
بهشت تنعم میکنند و همه ایشان بر تختها تکیه زده اند و گویا اهل آتش را مشاهده
می نمایم که در آن معذب اند و فریاد میکنند و گویا الحال میشنوم فریاد و خروش
اهل آتش را که در گوش من گذر میکند پس آنجناب صلی الله علیه و آله خطاب
باصحاب نمودند که این بنده ایست خدای تعالی دل او را با ایمان روشن
ساخته بعد از آن متوجه آن جوان گشته فرمود الزم ما انت علیه یعنی بر این
حالتی که هستی میباش و دست از آن بر مدار جوان گفت دعا کن برای من
یا رسول الله که شهادت نصیب من شود با تو یعنی در رکاب تو باشم و با
دشمنان دین جهاد نموده با این سعادت فایز گردم پس آنحضرت این دعا را
در حق آن نموده زمانی چندان نگذشته که در بعضی از غزوات با پیغمبر

بیرون رفته یعنی از شهر با آن سفر سعادت اثر یا از صف قتال بمعرکه جهاد
مبارزت نمود و بعد از نه نفر که شهید شدند با آرزوی خود رسیده ادراک
بلند درجه شهادت نمود و او دهم آن نه نفر بود و نیز یکی از رواة حکایت
نموده که در کوهساری جوانی را دیدم رنگ رخسارش شکسته و زرد گشته و چشمهایش
بگانه چشم فرو رفته اعضایش مرتعش و لرزان و اشکش بر صفحه رخسارش
ریزان گفتم چه کسی گفت بنده از آقای خود گریخته گفتم چرا بمولای خود باز
گشت نمی نمائی و طریق معذرت نمی پیمائی گفت عذر محتاج بحجت است چه
عذر گوید کسیکه سراپا تقصیر و ذلت است گفتم متوسل بکسی شو که نزد وی شفاعت
تو مقبول گردد و شفیع تو باشد گفت همه شفیعان از او میترسند و جرئت دم زدن
نزد وی ندارند گفتم مولای تو چه کس است گفت مولای من آنکس است که
از خوردی پیوسته پرورده نعم او بودم و چون بزرگ شدم نافرمانی او نمودم
هر چه بمن وعده کرد وفا کرد و هر چه برای من ضامن شد بعمل آورد و با اینهمه
لطف و احسان که از او دیدم در پیش نظر وی عصیان او ورزیدم و آخر تا
از حسن افعال او و قبح اعمال من گفتم با جان خود مدارا کن که مبادا باشد که
آتش خوف ترا بگدازد و هلاک سازد گفت در آتش خوف او سوختن مرا بهتر است

که شاید وی بآن از من راضی و خشنود گردد غرض از عرض امثال این حکا
یات و مراد از ایراد اینگونه روایات آنست که جوانان شوخ و شنگ
و مغروران با در و دیوار در جنگ هرزه خرجان نقد زندگی و قدرنداناان
فرصت بندگی که ایام جوانی را بهوسهای نفسانی میبازند و عمر گران بها را
برنگ آمیزی مندیل و قبا صرف میسازند و دل و دین را بتقطیع اسب مندیل دستمال
درزین داده اند و در جهاد مردآزمای دشمن دل با نفس و هوا پا داده اند
نگاه عبرت شان همه صرف نظربازی میشود و فرصت کارساز ایشان تمام خرج
تن آرائی و خودسازی میگردد و جوانی شان همین در پوشش است
و مردانگی شان منحصر در کفش بدانند که جوانان عاقل روزگار دیده جوانی
مستعجل را صرف چه نموده اند و طریق بندگی را بقدم اهتمام چه گونه پیموده اند مستعجل شتاب کننده
حبائل علائق دنیا را بقوت دین و تقوی چون گسسته اند و راه یاجوج حبائل جمع حبل
آرزوها را بسد محکم اساس استادگی در پاس دین بچه طریق بر خود یعنی
بسته اند دل پژمرده شان جز بزعفران شکسته رنگی نخندیده و خاطر
غم پرورده شان از زرد و سرخ جهان بوقلمون جز چهره کاهی و اشک کاهی
گلگون لب نپسندیده و در بزم زندگی جز شراب بندگی کیفیت نشده

و جم از

و جمتر از غیر جامه زنهار کوهر نگار اشک چشم نپوشیده تا توسن
نفس سرکش را بلگام منع از حرام چنین رام گردانیده و سمند همت بلند را
بمهمیز پندهای عبرت انگیز از خندق جهان فتنه خیز بچه گونه جهانیده
اند تا مگر از کرده های ایشان کرده بردارند و دل بی غیرت را بر سر غیرت
آرند و نه گویند که ما را هنوز عهد جوانی و مرغ طبیعت را وقت بال
افشانی است چرا جوانی را پیرانه در بازیم و در عمری که خود را موی سیاه
چند روز بعیش و عشرت گذرانیم و لب بر لب دختر رز نهاده کام دل
از روزگار ستانیم و چون سیر کردیم در توبه باز و روزگار دراز آنگاه
تلافی گذشته ها آسانست و با توبه و انابت عصیان و طاعت یکسان
اگر جوانان ضایع روزگار جاهل بهمین تصور فاسد و خیال باطل
خود را فریب داده و پای جرئت از حریم ادب عبودیت بیرون
نهاده اند و بطلان این تصور بر صاحبان تأمل و تفکر از چند وجه
ظاهر است اول اینکه از اخبار و آثار صادقین علیهم السلام بوضوح
رسیده چنانکه در اوائل باب اول اینکتاب مفصلاً مذکور گردیده
که در دل هر بنده نکته سفیدی هست و از ارتکاب گناه در آن سفیدی

نکتهٔ سیاه هم میرسد اگر توبه کرد آن سیاهی زایل میشود واگر در گناهان
اصرار ورزید آن سیاهی می‌فزاید تا آن سفیدی را می‌پوشد و چون
آن سفیدی پوشیده شده صاحب آن هرگز بخیر بازگشت نمیکند یعنی
توفیق توبه دیگر نمی‌ماند پس جوانان لاهی را در ارتکاب مناهی چندین
مصر بودن و بگفتار بی کذب و خلاف ائمهٔ اطهار التفات نکرده
در توبه و تلافی بوعدهٔ نفس دروغگوی لافی اعتماد نمودن از عقل و شعور
بغایت دور است دیگر اینکه بعمر و زندگانی که شمهٔ از بی‌وفائی و بی‌اعتباری
آن در مطلب ثانی گزارش یافت چه اعتماد است که عاقل هوشیار یک
نظر از چشم چشمداشت ثبات و قرار از آن داشته باشد چه جای آنکه
مدت جوانی را بکام دل گذرانیدن و جان خود را از آفات و عاهات و
امراض و حوادث گوناگون از حد افزون که از در و دیوار روز
کار میبارد رهانیدن و بهزار زحمت و خون دل خود را بسر منزل
پیری رسانیدن و بعد از آن خود را بوادی توبه و انابت افکندن و خاک
خار شهوات را که سالها در زمین طبیعت ریشهٔ محکم ساخته یک یک
برکندن و رفته رفته خود را بخدا و بطریق بندگی آشنا ساختن و ترک

مرده بقضای امانات و ادای حقوق خالق و خلایق پرداختن اینها همه آرزوهای
دور است که از هزاران یکی را روزی میگردد **لمؤلفه طاب ثراه**

ای آنکه تمام آرزو و هوسی — طفلی مستی بخیلی خود چه کسی
گوئی که به پیری چو رسم توبه کنم — ترسم که جوان روی به پیری نرسی

گویند یکی از سیاه‌مستان بادهٔ غفلت پیوسته بلهو و لعب مشغول بود بامید آنکه
چون نزدیک رفتن شود و علامات مرگ ظاهر گردد توبه کند زندگانی را
بمعصیت و نافرمانی صرف نمود تا روزی در بازار بجز میرفت تختهٔ از سقف
افتاده و میخی آهنی بقدر چهار وجب که در آن نصب بود بر سر وی آمد چنانکه از زیر
زنخش سر برآورده همان لحظه بعالم عقبی شتافت و فرصت توبه و انابت
که آن همه عصیان بامید آن میکرد در نیافت پس بلاهای زمینی و آسمانی دم بدم که
بیخبر و ناگهانی از این قبیل بسیار است که آدمیان اصلاً احتمال آن بخود
راه نمیدهند چون سوختن و غرق گشتن و از بام افتادن و نحو ذلک
چنانکه کم هفته و ماهی است که چندین از اینگونه سوانح و حوادث دیده یا شنیده
نشود و از سوانح غریبه که در این نزدیکی غدار دنیای دون از مشیمهٔ نکون
زاده و مؤلف را از شخصی که این واقعهٔ غریبه تا او وقوع یافته و استماع افتاده

اینست که شخص مذکور حکایت کرده که با یکی از شوریدگان جنون شباب
که شور غرور منهی بنیز در دماغ داشت آشنا بودم و وی همانا سرگرم محبت
زنی بود و چون آن زن شوهری بود برای گرفتن کام دل همیشه انتظار
غیبت او میکشید و طلب فرصت مینمود تا آنکه شیطان ابله فریب لعین که
عاقله این قوم سفینه شقاوت قرین است این راه پیش وی نهاده بود
که در باغی تمهید ضیافتی و جشنی باید نمود و شوهر آن زن را نیز با آن مجمع تکلیف
باید فرمود آنگاه او را مشغول صحبت یاران باید ساخت و به بهانهٔ کاری خود را
از آنجا بخانهٔ او رسانیده تحصیل مراد باید پرداخت القصه باین قصد روزی
در باغی بزمی آراسته و مرا نیز با آن مجمع خواسته بود پیش از آنکه صحبت در گیرد
و آن خیال بی صورت صورت وقوع پذیرد با اقتضای نشاهٔ بادهٔ پر شر و شور
که با شراب مستی شباب همزور داد نیز پهلوان پای تخت ابلیس بنجابت از جهت
خدا مرد چوب بلندی گرفت و بطریق خشت که باصطلاح این زمان جریده
گویند بجانب من انداخت و گفت تو نیز بگیر و بجانب من بینداز من هم
برداشته بجانب او انداختم مجملاً بهمین طریق آنچوب را باهم انداختیم و چند مرتبه
وی چابکی نموده آنرا در هوا بگرفت در این اثنا بخاطرش رسید که تیر را

نیز بهمین طریق در هوا میتوان گرفت پس فرمود تیر و کمان آوردند
و بدست من دادند فرمود که تیر بمن بینداز که من بگیرم هر چند از آن
حرکت ابا و از آن خدمت استعفا نمودم قبول نکرد چون مرد بزرگی بود
و در آن بسیار ابرام می نمود و جز فرمان بردار چاره نداشتم و تیری چند
با احتیاط بسیار گاه از یمین گاه از یسار انداختم در عالم آب آن حرکت در نظر
وی ناصواب نمود آغاز بدمستی و پرخاش کرده فرمود مرا زدن من بتیر
ــ ریختم کمان و تیر را انداختم و از آن کج نهاد همچون تیر از کمان گریختم ملازمانش بحکم او
من فرمان داده در باغ بمن رسیدند و مرا گرفته نزد وی کشیدند آلی کر
هر چند عجز کردم مفید نیفتاد دیگر باره تیر و کمان را بدست من داده خود
در مقابل ایستاده فرمود که اندیشه مکن و بینداز و سینهٔ مرا نشان ساز
و ببین که چگونه او را میگیرم با این همه مبالغه باز من احتیاط نموده بالای
سر او را در نظر گرفتم و شصت گشادم دید که تیر من بلند میگذرد و جستن نمود
که بگیرد دست قضا پیش دستی کرده آنرا بر حلقوم وی زد چنانکه از پس سر
در گذشته تراز و گشت و از پای در آمده بعد از چند روز در گذشت القصه
شامت آن ارادهٔ نامردانه وی را به تیر بلای ناگهانی چنین گرفتار ساخت

و شحنهٔ عزت الهی آن مغرور بیباک را بسعی و تلاش خود بدینگونه بر خاک
هلاک انداخت **للمؤلف قدس سره و رحمة الله علیه**

خدنگ بدسگالی را نشانی غیر از خود | نباشی چون سبب با خود کند دشمن بد روا داری

ما حصل اینکه روزگار فتنه بار اینگونه بلاها و تیرهای ناگهان بقصد جان آدمی بیچاره پیکان در ترکش بسیار دارد بر فرضی که کسی از همه آنها مسلم جهد ممکن است که غافل بمرض شدید عقل زدای و تب سوزان هوش ربای دوچار گشته روز اول چنان بی‌شعور گشته و خواهد شد که دیگر فرصت توبه و وصیت نیابد شعور
چنانکه کرات مشاهده شده است پس جوانان جاهل چرا این فکر نکنند که از این قسم مردن خود از آدمی دور نیست و اگر چنین میریم و با این آلودگی راه شهر پاکان را پیش گیریم نه توبه و انابتی که با آن امیدوار توان بود و نه آه سرد ندامتی که پشت با آن گرم توان نمود نه زبان استغفار که با آن معذرتی گوئیم و نه دیدهٔ اشکبار که دامن آلوده با آن شوئیم نه رنگ خجلتی که پرده بروی زشتی اعمال تواند کشید و نه عرق انفعالی که جاری مجرای آبروی رفته تواند گردید نه مدد آه سحرگاهی که خط بطلان بر ارقام گناه تواند بود نه سوز نالهٔ نیم شبی که در روز سیاه مرگ چراغی تواند نمود

نه نماز

و نه نماز و روزه که تحفه درگاه صمدی را شاید و نه ورد و دعای هر روزه که از آن خجلت ترحم نیفزاید اگر با این سامان و با این حال بمیریم چه سازیم و چه خاک بر سر کنیم و چه خاکستر بر فرق بریزیم **للمؤلف ره**

ای آنکه همیشه در پی خوابی و خورد | یا در زر زرد و خوردی و برای زر و برد
ننگت بادا اگر چنین خواهی رفت | خاکا بسرت اگر چنین خواهی مرد

دیگر آنکه بر فرضی که از تیرباران حوادث مذکوره مستخلص گشته و از عقبات آفات روزگار سلامت گذشته بسر منزل پیری رسد و توبه و انابتی که مکنون ضمیرش بود صورت پذیر گردد و هیهات هیهات که ادراک مرتبه بلند آن را نیک بخت سعادتمندی تواند نمود که از آغاز جوانی پیوسته پاس نیکنامی داشته و در وادی زندگی از شارع بندگی قدم بیرون نگذاشته باشد سبحه ذکرش بگشایش فکر زاهدی کاکل هرگز نگسسته و دیدهٔ شرمش بسوی شاهدان و امردان گرم تنگر نشده باشد دست پارسائیش دامان نامحرم نسوده و دامن پاک نهادش به ننگ و باد نیالوده باشد و چون ادراک مرتبه جوانی که با این صفات متصف باشد تواند نمود آورده اند که در بهشت هیچکس بدرجه جوان عابد نرسد چنانکه سابقاً گزارش یافت [illegible] صدیق

بوی کرامت میشود و نزد خدا تعالی منزلت او مانند منزلت بعضی از
فرشتگان است ثمرهٔ این کلمات و نتیجهٔ این مقدمات آنکه عهد جوانی
بسیار عزیز و شریف و آنرا بدیوانگی و مستی و لهو و لعب و تن پرستی گذرانیدن
غبنی بس فاحش و خسرانی بغایت عظیم است حضرت کریم متعال و حکیم بر آورنده
لا یزال کافهٔ جوانانرا از مستی هوسهای جوانی که بحکم حدیث نبوی که الشباب
شعبة من الجنون یعنی جوانی قسمی است از دیوانگی عاقل هوشیار و از عمر
برومند و زندگانی با ثمار سعادات دو جهانی حظی با بهره مند و برخوردار گرداناد
بالنبی و آله الأمجاد اما سن کهولت که در عمر شریف بجای فصل خریف است
حصنی است که بشهرستان عالم باقی به مراحل بیشتر و قباحت ارتکاب قبایح
و فسوق در آن بمراتب بیشتر است چه در این وقت فراش ناتوانی بساط
جوانی چیده هوسهای جوانی را از عرصهٔ خاطر روز بروز برمیچیند و آتش جانسوز
شهوتهای نفسانی که به بار قوت جوانی شعله ور گشته دم بدم ارتند فرو نشیند

شیخ نظامی گوید

نشاط عمر باشد تا به سی سال	چهل چون شد فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی	بصر کند و بیر نیرد پای سستی

بلی آری

خریف یعنی خزان
کهولت پیری ع

پس ترک مناهی و ملاهی در این وقت آسانتر خواهد بود و مرتکب آنرا
مواخذه بیشتر خواهند فرمود چنانکه در امالی شیخ صدوق از حضرت
اقدس جعفری مرویست که ان العبد لفی فسحة من امره ما بینه
و بین اربعین سنة فاذا بلغ اربعین سنة اوحی الله عز
و جل الی ملائکته انی قد عمرت عبدی عمرا فغلظا و شددا و
تحفظا و اکتبا علیه قلیل عمله و کثیره و صغیره و کبیره
خلاصه آنکه بنده تا چهل سالگی نرسیده در او وسعتی است کار بر او تنگ
نمیگیرند پس چون بچهل سالگی رسید . خدای عز و جل وحی میفرماید بفر
شتگانش یعنی چهار فرشته که حافظان و ضابطان اعمال اویند که بدرستی که
من بتحقیق عمر دادم بندهٔ خود را عمری یعنی قدری معتد به از زندگانی
بوی عطا کردم پس من بعد سخت گیری کنید کردار او را و نیکو حفظ
و ضبط نمائید و بنویسید کم و بیش و کوچک و بزرگ عملش را و در
مجموعهٔ ورام از ابن عباس روایت نموده که من بلغ الاربعین
و لم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار یعنی کسیکه بچهل سالگی
رسید و خیر او بر شر او غالب نگردید یعنی نیکیش بر بدی زیادتی

نکرد پس باید که مهیای جهنم رفتن گردد و از بحر زاخر دو جهان مفاخر حضرت
امام محمد باقر رض منقول است که اذا بلغ الرجل اربعین سنة نادی
منادٍ من السماء دنا الرحیل فاعدّ زادا یعنی چون عمر کسی بچهل سال رسد
منادی از آسمان ندا کند که کوچ نزدیک شد پس توشه مهیا کن لیکن آدمی
غافل و جاهل نه چندان بقیل و قال شغلهای بی حاصل باطل گرفتار است
که گوش هوش باین ندای الهی تواند داد و بمقتضای آن عمل نموده
بفکر تدارک احوال و اندیشه مآل خود تواند افتاد للمؤلف قدس سره

گوش هوشت ز پنبه غفلت — گشته پر ورنه جار بر جار است
کاینک ای رهروان راه عدم — صبح شد وقت بستن بار است

پس آدمی چون باین سن رسید و باد خریف ایام کهولت بر گلشن
حیات وزیدن باید که هوای جوانی را از سر بیرون کرده نخل وجود را از قید
از بار علایق دنیوی سبک سازد و سر برگ هوسهای نگارنگ نفس
شوخ شنگ را مانند برگ خزان روز بروز از خود افشاند تا بسیار بی برگ
سفرة ۲ مرگ ناگزیر پردازند و گلهای پر آب و تاب آرزوهای شباب را چون گل
جعفری بسر در دو لی ذا سوختگی در هم سوزد و چهره بی آبرو را مانند

لاله خطائی از انفعال بیحاصلی برنگ خجالت برافروزد و چون تاج
خروسان از زوال آفتاب عمر آتش بی تابی بر کند و مانند زلف عروسان
از خجالت طول آمال با اشک خونین سر انفعال پیش افکند طبع سرکش
گردن فرازش چون گلهای خیری روز بروز طراوت شکستگی و افتادگی
پیش کرد و شعله آتش حرص و آزش چون حرارت تموز از دم سرد فصل خزان
کهولت رفته رفته انطفا پذیرد و از نشستن دندانها کار آخرت خود محکم
سازد و از آثار سفید موئی بتحصیل سفید روئی عقبی پردازد و اما انسان
ظلوم و جهول از آن کم بخت تر و دل سخت تر است که از رهگذار رفتن جوانی
که گل سر سبد باغ زندگانی است غباری بخاطرش نشیند و در وقت دو مو
که گرگ و میش صبحگاه پیری و روز مرگ است بساط عشرت بزم شبانه را
بر چیند بلکه اگر مرگ را معاینه ببیند چشم از آن می پوشد و خود را هنوز در آغاز
جوانی انگاشته همچنان در تهیه اسباب عیش و کامرانی بجان میکوشد للمؤلف

تن ز پیری پاشید فکر و پوشش آن میکنی — ریش جو گندم شد و اندیشه نان میکنی

و اما پیری که شام عمر را بمنزله فصل شتا و هنگام سرد گشتن دل از دنیا است ۲ زندگانی حق
آدمی را در آن دیگر بالکلیه در بر روی هوای نفس باید بست و در گوشه

شکستگی واکنده کی باید دامن شغل بنده کی بیچیده لرزان لرزان متنالم کرده باید نشست و این وقت را از باب سایر اوقات شمردن و آن را به غفلت و تن آسانی بسر بردن هردم از ندامت کرده پشت دست بدندان نه کرندین و هر لحظه برای فوت فرصت آه حسرت از دل کشیدن و هر روز کر سعی و کد تلافی تقصیرات پرون از حد نه بستن و هر شب زار زار شده حال با الی سر اسیمه از جامهٔ خواب بنده کی بر جستن و کریان کریان رو بر خاک تذلل نسودن و لرزان لرزان عفو زلات خود را از درگاه کریم آمرزگار مسئلت نه نمودن غایت بلاهت و سفاهت و نهایت بدبختی و شقاوت است چه آدمی مرا در این سن وقت از آن تنگ تر است و هر سه روز باقی مانده در رفتن از آن بیدرنگ تر که دیگر غافل توان بود و طرفة العینی در تدارک احوال تأخیر و اهمال توان نمود از سرمایهٔ فرصت آنقدر نمانده که از نیراق کیری عمر آخرت زیاده آید و کسی آنرا صرف استراحت تن پروری نماید از روز بکه از بهر از پس کوچه کودکی و هیچ مدانی بعرصهٔ خودشناسی و جوانی پا نهاده و سلطان فرمان فرمای شرع شریف زیر ابتاج و باج تکلیف سربلندی داده با تقاضای جهالت و نادانی و اشتغال لهو و لعب و شهوات نفسانی همیشه کار آخرت

خودرا معوق داشته و از امروز بفردا و از جوانی به پیری گذاشته که چون بایام پیری رسم تائب گشته چنین و چنان خواهم کرد و خود را از زیر بار تکالیف شرعیه خواهم برآورد ندانم که در پیری صرصر ممات را وقت هبوب و آفتاب حیات را نزدیک غروب است خود را بچه چیز بازی میدهی و راضی میسازد و کارهای آخرت را دیگر بکدام وقت می اندازد سخن قدما است که طفلی بستی جوانی مستی پیری سستی پس خدا را کی پرستی مولوی

این و این ای راه رو بیگاه شد ⁂ آفتاب عمر و جان سوی شد ⁂

این دو روزک را که فرصت است زود ⁂ پر افشانی بکن از راه جود ⁂

این مکو فردا که فرداها گذشت ⁂ رو در شو بیدار کین شبها گذشت

جهد کن ای تیره جان تیره بخت ⁂ زانکه در پیش است راه سخت سخت

سال بیگه گشت و وقت کشت نی ⁂ جز سیه روئی و فعل زشت نی

هان چراغ خویش روشن ساز زود ⁂ پیش از آن کز سر تو آرد مرگ دود

در آمالی شیخ صدوق ره از سید الساجدین و شرافت بخش زین

العابدین [illegible]

در زمان حضرت اقدس نبوی صلعم رویست که مَنْ اَحْسَنَ فِیْمَا بَقِیَ مِنْ عُمْرِهٖ لَمْ یُوَاخَذْ بِمَا مَضٰی مِنْ ذَنْبِهٖ فَمَنْ اَسَآءَ فِیْمَا بَقِیَ مِنْ عُمْرِهٖ اُخِذَ

[illegible]

یا اولی الالباب حاصل اینکه هرکس در باقی عمر خود نیکی و اعمال صالحه بکند
او را آنچه گذشته است از گناهان مواخذه نمی نماید و کسیکه در باقی عمر خود
بد کند و عملهای زشت کند او را بهمه گناهان خواه اول و خواه آخر مواخذه فرمایند
و در مجموعه ورام از اکمل اولیا و اول اوصیا حضرت علی مرتضی علیه التحیة
والثنا منقول است که بقیة العمر المرء لا ثمن لها یدرک بها ما فات
و یحیی بها ما امات یعنی بقیه و تتمه عمر آدمی قدر و قیمتی ندارد که بآن
آنچه فوت گشته از اعمال صالحه و حسنات تدارک میتوان نمود و آنچه ۲ ازاو
میرانیده و تاخیر کرده اند چون دل با آداب و سنن یا باخلاق و اطوار متحجر
میتواند بآن زنده کرده باصلاح آورد **للمؤلف طاب ثراه**

کند تلافی تقصیر ندامتها — که کار عمر کند مد آه حسرتها

و در بعضی از کتب اخبار بنظر رسیده که هرکه عمر را باد دهد و جوانی را
در معصیت صرف کند و در پیری پشیمان شود و گوید یارب خدای تعالی
گوید لبیک عبدی دیر آمدی اکنون که پیر و ضعیف و بیچاره گشتی
و همه از تو گریختند آمدی لیکن باکی نیست من ترا خریدارم و گناهانت را
بیامرزم و بمقاصد رسانم زهی فضل و کرم بی حد که بنده

جاهل

جاهل بی خرد باین مدت زنده که باشد و در نافرمانی و اطوار عمر را
بارتکاب معاصی سیاه میگرداند و در آخر آن که دست قوتها از همه چیز
کشته و آتش شهوتها بآب سرد پیری فرو نشسته با جهان جهان گناه و عالم
عالم تقصیر بدرگاه غفران آید و بیرا میخوانند و او هیچیک از آن کردارها منظور
نداشته در جوابش لبیک عبدی میگوید و بزبان مرحمت و شفقت دلجوئی
نموده نوشتجات سیئاتش را بآب عفو و مغفرت میشوید **رباعی**

هرچند که طاعتت سقیم است سقیم — هرچند گناه تو عظیم است عظیم
هرچند سزای تو جحیم است جحیم — نومید مشو خدا کریم است کریم

و از حضرت سید المرسلین و مخاطب بخطاب و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین منقول است که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال من و بحق
احتیاج خلق بمن که من شرم میدارم از بندگان و کنیزان خود که در اسلام
پیر شده باشند که ایشانرا عذاب نمایم بعد از آن آنحضرت گریستند سبب گریه را
پرسیدند فرمود که از آن میگریم که حق تعالی از بندگان شرم میدارد و بندگان
از او شرم نمیدارند الحاصل چنانکه حضرت کریم متعال از موی سفید
پیران کهن سال شرم میدارد که ایشانرا معذب سازد پیران نیز باید

که از عظمت و جلال خداوند خود شرم نموده نفس پیر جاهل را از اعمال ناشایست
نالایق لا طائل باز آورند و قدم جرئت و جسارت من بعد بجرایم مخالفت و
نافرمانی حضرت او نگذارند زنار علایق نفسانی را گسسته آئین مسلمانی را
چنانکه باید بجان در پذیرند و شکستگی ظاهری و باطنی ایام پیری را درست
باز نبرداشته هوسها و خواهشهای جوانی را در پایان عمر از سر نگیرند و پوشیده
نیست که عمر گرامی را بلهو و لعب باختن و شوخ چشمی و بازی گوشی را
شعار خود ساختن بعد از سن کودکی در همه اوقات عمر از آدمی زشت
و ناخوش است و در ایام پیری زشت تر و ناخوش تر از حضرت اقدس نبوی
مرویست که إنّ الله یبغض ابن السبعین فی وتیرة ابن العشرین
یعنی خدای تعالی دشمن میدارد هفتاد ساله را که بطرز و طریقه بیست ساله باشد
و نیز از آن سرور در خبر است که خیر شبابکم من تزیّی بزیّ کهولکم
و شرّ کهولکم من تزیّی بزیّ شبابکم یعنی بهترین جوانان شما جوانیست
که بطور پیران باشد و بدترین پیران شما آنکه بطرز جوانان بود للمؤلف

زشت باشد مشرب طفلانه با موی سفید　　شوخی از پیران بود چون غنچه از بید سفید

واقف اسرار خاطر جل شانه در سوره شریفه فاطر فرماید که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه

من تذکر

من تذکر و جاءکم النذیر خلاصه مضمون اینکه آیا عمر ندادیم شما را آن ۲ الذی یوعد
قدر که آگاه تواند شد در آن کسیکه خواهد که آگاه شود مرویست که این توبیخ
و ملامتی است بهژده ساله گان را و بعضی گفته اند که این عتاب با چهل ساله گان
است و بهر تقدیر هرگاه هژده ساله یا چهل ساله که خود را نشناخته و باصلاح حال
خود نپرداخته باشد مستوجب ملامت باشد پس حال پیر جاهلی که هفتاد و هشتاد
سال فرس نفس را در میدان هوس جلوه داده و اصلا بفکر تلافی و بازگشت
نیفتاده باشد چه گونه خواهد بود للمؤلف قدس سره

ای پیر بطبع تیز کامی تو هنوز　　و اندر طلب عشرت جامی تو هنوز
موی رخ تو بعمر کمتر از تست　　و پخته سفید گشت خامی تو هنوز

و در ارشاد القلوب روایت کرده إنّ لله ملکا ینادی ابناء الستین
عدّوا انفسکم فی الموتی یعنی بدرستیکه خدای را فرشته ایست که ندا میکند
ای شصت سالگان بشمارید خود را در مردگان یعنی خود را واصل مرده گان
دانید و بند علایق دنیا و اندیشه های باطل آنرا از خود بگسلانید و هم در کتاب
مذکور از شافع یوم المنشور مأثور است که إنّ لله ملکا ینزل فی کل
لیلة وینادی یا ابناء العشرین جدّوا و ابناء الثلثین لا تغرنکم

الحیوٰة الدنیا وابناء الاربعین ماذا اعددتم للقاء ربکم وابناء
الخمسین اتاکم النذیر وابناء الستین زرع آن حصاده وابناء
السبعین نودی لکم فاجیبوا وابناء الثمانین اتتکم الساعة وانتم
غافلون محصل اینکه بدرستیکه خدا را فرشته ایست که هر شب از عالم بالا فرود
میاید و ندا میکند که ای بیست سالگان بکوشید و ای سی سالگان زندگی
دنیا شما را فریب ندهد و ای چهل سالگان برای روزیکه با خدای خود ملاقات
خواهی کرد چه مهیا کرده اید ای پنجاه سالگان بشما ترسانندہ میاید و محتمل که
مراد پیریست چنانکه در کریمه وجاءکم النذیر بعضی گفته اند و ای شصت سالگان
وقت درویدن کشتهها رسید و ممکن است که مراد از کشت اعمال باشد
و ای شصت سالگان بمثابه کشتی اند که زرد و خشک گردیده و زمان درویدن
آن رسیده است ای هفتاد سالگان ندا کردند مر شما را پس اجابت نمائید
ای هشتاد سالگان ساعت معهود و موعود یعنی وقت مرگ آمد و شما
غافلان و بی خبر اید مجملا چون سراسر خیابان جوانی و گلگشت
گلها گوناگون عیش و کامرانی بر سر آمد و آدمی به نردبان شصت سالی بام
بلند پیری که گریوه مرگ در زیر پا و سواد شهر پاکان در نظر است برآمد

کاری

کاری که در این وقت از وی سزاوار و لایق و با احوال و مناسب و موافق
است تذلل و تضرع بدرگاه الهی است و از زلات و تقصیرات گذشته ندامت
و عذر خواهی روز مرگ را عینک آسا همیشه در پیش نظر داشتن و در چارسوی
روزگار عصا صفت قدم بشماره برداشتن چون نوزکان خود را از بیهوده
گردیها پا بدامن کشیدن و مانند دست دعای خویش از بیم کردهای ناصواب
بر خود لرزیدن و چون گوش خود در برگ سخنان بی حاصل دنیا بستن
و مانند گوهر دندان خویش بروز خود گریان نشستن از پیری عابد پرسیدند
که از دنیا ترا چه آرزو مانده است گفت چند روزی هم زیستن و بر گناهان
خود گریستن   لمؤلفه نظم   عطر الله مضجعه و قدس سره

دیده چون شبنم برین گلزار عبرت باز کن   گریه بر انجام کار خویشتن آغاز کن
چشم رفت و گوش رفت عقل رفت هوش رفت   ای دل آمد آخر مرگست چشمی باز کن
استخوانت گشت چون نی ناله از دل بر آر   قامتت شد چنگ قانون فغان را ساز کن ۲ کن چه

هوش مندی در مجالس خود موی سفید را دید و از صبح صادق بیاض مو نزدیکی
روز سیاه مرگ بر وی روشن گردید خطاب با قارب و عشایر نموده گفت که
قد ذهبت لکم شبابی فهبوا الی شیبتی مراد اینکه من جوانی خویش را

حرف شما ساختم و آن ایام ولیالی کرام را بالفت و صحبت شما در باختم
اکنون شما این چند روز پیری را بمن گذارید که در گوشهٔ نشینم و فکر توشهٔ
خود بینم الکا خانه نشین و عزلت گزین گردیده باقی عمر را صرف بندگی نمود
گویند یکی از مستان بادهٔ پر زور جوانی پیر رعشه داری را در کمال ناتوانی دید
گفت یا شیخ الیس لک ان تموت یعنی میخواهی بمیری و از رنج پیری برسے
گفت نه گفت چرا گفت برای اینکه عهد جوانی و شر در آن یعنی جهل و غرور
لازمهٔ آن میباشد گذشته و ایام پیری و خیرات آن یعنی شکستگی و آمدن
نفس که در این وقت آدمی را هم میرسد مانده است و من هر گامی نشینم
ذکر خدا میکنم و هر وقت برخیزم شکر او قیام مینمایم باین دو صفت خود را
شاد میدارم و آنرا از غنیمت میشمارم **لمولفه علیه رحمة الله**
بریخت بر خاک و هوس صاف شرابم شاید این ته جرعه فردا شرح رو سازد مرا
طرفه اینکه آدمی را در اینوقت که میباید تمام گسستگی و وارستگی باشد سراپا
پیوستگی و دلبستگی میباشد و در این فصل که بیخ حرص و شهوت را از زمین
طبیعت باید کند تخم هوسها و آرزوها را در آن زمین میپاشند چنانکه برگزیدهٔ
پیر و جوان و نور دیدهٔ هر دو جهان حضرت رسالت پناه صلعم فرمود

یهرم ابن آدم و یشب فیه خصلتان الحرص و الامل یعنی
فرزند آدم پیر میشود دو خصلت در او جوان میگردد یکی حرص و دیگری امل
گویا بیچاره آدمی بی عقل در اینوقت از روزن آیینهٔ دیدهٔ خود در اندیشه و
بلکشت کهنه سرای هشتاد و هفتاد ساله بدان درست مطلع نگردیده و نمیداند
که وقت از هم پاشیدن است نه جمع کردن و از آن و این تراشیدن بلکه روز
پیش فرستادن احمال و اثقال است نه بر سر گور خود گذاشتن از املاک
و اموال زمان از همه عالم رمیدن است نه از پی مظالم دویدن هنگام
دل از خود برداشتن است نه در طلب دنیا جان بر سر گذاشتن چه
اکابر گفته اند که الهرم دهلیز العدم پیری دالان سرای نیستی است
۳ منهادی ع که چون آدمی پا در آن یکدو گام دیگر که داخل آن سرا میشود برابر با هزار
سال است پس در چنین وقتی تنگ به یک نفسی و چشم زدنی در کارسا
زیها کاهلی و درنگ نباید نمود و برای سرانجام مهام فوت ضروری در
آن بید است و پائی همه تن دست و پا و با آن بی چشمی و بی گوشی سراپا
چشم و گوش خواهد بود **لمولفه طاب ثراه نظم**
بکن با نفس کافر دست پا و دست تا کار توانایی خود آرا دست با تبر ها دار

سراپا چشم باید شد کنون چون شاخ بادامت   در این پیری که چشم رست گیری از عصای
حلالست آن زمان خواب فراغت بر تو گر رفتی   تو آن کاروان عمر را یک لحظه وا داری
حضرت یگانه بی مثل و نظیر و غمخوار بر صغیر و کبیر جل شانه بتفضل و کرم بی منتهای
خود همه کودکان را از عمر برخوردار و جمله جوانان را از مستی هوس هشیار و عامه
کهول را از خواب غفلت بیدار و کافه شیوخ را از بند حرص دام رستگار
کرامت نماید و همگنان را بعون عنایت بی غایت خویش دل سرزنده گی
و سرگرم بندگی ساخته از جهالت و بطالت دنیا و ندامت و خجالت عقبی
محافظت فرماید **مطلب پنجم** در ذکر مصارف عمر بر سبیل تفصیل یعنی
بیان امری چند که آدمی را پیوسته مشغول آنها باید بود و آن نقد زنده
گانی آنچه روز بروز و ساعت بساعت از خزانه کرم سبحانی بوصول رسد
صرف آنها باید نمود و بر رای دقیقه یاب خداوندان فهم و ذکا و هوشمندان
براه و رسم سخن آشنا معروض میدارد که این چند مطلب که از کارخانه توفیق
جناب الهی تشریف اتمام پوشید و ذمه قلم صدق رقم از دین وعده آنها
فارغ گردید در حقیقت تمهید چند بود برای این مطلب که اکنون در پیش است
چه از آنها اولاً آن بظهور رسید و معلوم گردید که زندگی چه قدر عزیز و بها است ۲ اولاً

وثانیاً

وثانیاً اینکه چه مقدار سبک خیز و بی بقا است وثالثاً اینکه آدمی را بتوسط
یاد مرگ همیشه متذکر بی اعتباری آن باید بود ورابعاً اینکه فضول و اوقات
آنرا از تضییع و اتلاف نگاه داشته در مصارف شایسته صرف باید نمود
بعد از تحریر این مطلب و تذکیر این مراتب چون هر کس را ضرور است که آن
مصارف را با فضل و ثواب و حدود و آداب هر یک چنانکه باید داند تا کمر شوق
بر میان جان بسته در بندر دنیا نقد فرصت را از زر و جرت بخرید متاع
سعادت ادراک آنها رساند لهذا دلال چرب زبان سودا بهم رسان
خامه بیان از هر جنس امتعه نفیسه لبسته و از هر قسم آن دسته از خزاین
کتب معتبره احادیث ائمه طاهرین و از نتایج مصنفات متقدمین و متأ
خرین به پیشگاه این اوراق برآورده در نظر خریداران مشتاق جلوه
میدهد تا هر کرا توفیق مساعدت و اقبال یاری نماید با نقد حیات از دل
و جان بخریداری قیام فرماید و چون انواع و اقسام آن بیش از آنست
که همگی در تنگنای این باب تواند گنجید از آن چهارده قسم که اهم است
پیش نهاد خاطر فاطر ملیا زد و این مطلب را بچهارده مجلس مطابق فصل آخر
باب اول مرتب گردانیده و در هر مجلس انشاء الله بذکر قسمی از آن

پرداز ز روا امیدهای از فضل و عنایت حضرت باری عز اسمه آنست که این
فرد پایه تنگ مایه را در ادای حق هر مقام بار آورد و در طی این طریق عمیق از هر گونه
لغزشی نگهدارد فرماید حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر ❁

مجلس اول در تحریص بر طلب علوم دینیه و کسب معارف یقینیه افضل
معارف زنده کانی است و اجزل مثوبات جاودانی و در آین مجلس
چند مقصد است **مقصد اول** در ذکر وجوب طلب علم و بیان احتیاج
بآن بر جاهلان عامی و سوختگان آتش خامی که اهل طبعان طریق تحصیل
علوم و کم بختان از نعمت فضیلت آن محروم نرسیده کان منزل رسیده کی
و نفهمیده کان مزه فهمیده کی طفل خوبان بازیچهای این جهانی و گریز
پایان مکتب حق شناسی و خداد انی که با چندین ذوق خود آرائی بعریانی
از قبای زیبای دانش تن در داده اند و با اینهمه دعوی آزاد کی و خود آرائی
بطوق ننگ بیکمالی و بی هنری گردن نهاده همواره همت بر خورد و خواب
و تحصیل مال و اسباب می گمارند و پیوسته سر بر سر طعام و شراب و قدم
بر قدم بهایم و دواب میگذارند لذت در نهار شان همین خوردن و خفتن
است و صحبت باعتقاد شان منحصر در مزخرف و بیهوده گفتن با گوش

هوش

هوش هر گز در تماشا هوا معرفتی بدست نمی آورند و با چراغ شعور همیشه در تاریکی نا
دانی بسر میبرند مخفی نماند که علم دین عمارت بنده کی و عبادت را بمثابه اساس ست
و سرای جنت فزای آشنائی جناب الهی را بمنزله کمر پاس که بی حصول آن قصر عزرا
باوج قبول نمیتوان افراشت و بدون دخول در آن قدم در بار گاه قرب حق نمیتوان
گذاشت چه کردن هر کاری را لابد دانستن آن کار است و طلب هر مقصدی را
از سراغ طریق آن ناچاره و هر گاه اعمال و اشغال جزئیه چون نجاری و حدادی باشد
کردی و استادی محتاج باشد و نساج و حلاج در آموختن آن بی علاج کلاه
دوزی بی معرفت آن سر بکنرد و نقاشی بدون تعلم صورت نپذیرد و این کار عظیم
بزرگوار یعنی بنده کی جناب آفریده کار که مردان مرد در آن در مانده و در طی طریق
آن فرخوی عجلت از جبین بیفشانده اند بی معرفت الهی و علم با داب عبودیت آن ع عرق النجوبل
در کار نجوی که اول پسند د چه گونه صورت می بندد و جمعی که بی بیدرفته معرفت و نوشته
علم طریق عمل می سپارند و با کوری جهل و نادانی قدم بر راه باریک شرع و بنده کی
جناب سبحانی میگذارند از جمله کسانی اند که صاحب دین حنیف و معلم دبستان
تکلیف حضرت اقدس نبوی ﷺ مذمت ایشان نموده و بزبان وحی ترجمان
در باره این فرموده است که مَنْ عَمِلَ عَلٰی غَیْرِ عِلْمٍ کَانَ مَا یُفْسِدُ اکثر

يمّا يُصْلِحُ يعني كسيكه عمل بي علم كند آنچه فاسد و تباه ميسازد بيش از آنست
كه اصلاح مي نمايد و مرشد طريق هدايت حضرت شاه ولايت عليه الصلوة و السلام
نيز از اين جماعت شكايت كرده و فرموده است كه قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلانِ
مِنَ الدُّنيا عالِمُ اللِّسانِ فاسِقٌ وَرَجُلٌ جاهِلُ القَلْبِ ناسِكٌ هذا
يَصُدُّ بِلِسانِهِ عَن فِسْقِهِ وَهذا يَنْسُكُهُ عَن جَهْلِهِ فَاتَّقُوا الفاسِقَ
مِنَ العُلَماءِ وَالجاهِلَ مِنَ المُتَعَبِّدِينَ اُولئِكَ فِتْنَةُ كُلِّ مَفْتُونٍ
ملخص اينكه هر كس را از اهل دنيا پشت مرا بريدند يكي مردي كه بزبان عالم و باحكام
دين ناطق باشد و خود بمقتضاي آن عمل نكرده نامقيد و فاسق بوده دوم
مردي كه بدل جاهل است و از علم و آداب شريعت خبر ندارد و بي بصيرت طريق
عمل پويد و آن يك منع ميكند و دفع مينمايد بزبان ملامت خلق را از فسق خود
يعني چون مردمان آنرا با آن علم و دانش مي بينند كه ارتكاب فسوق ميكند
قبح آن در نظر ايشان برطرف ميشود و اين يك دفع مينمايد بعبادات خود نقص
و لوم را از جهل خود يعني چون عبادت او را با آن جهل و ناداني مشاهده ميكنند
نقص جهل و قبح آن در نظرها هموار ميگردد پس بترسيد و بپرهيزيد از فاسق
علماء و جاهل اهل عبادت كه اين جماعت سبب گمراهي خلق اند و از جناب

مستطاب

مستطاب جعفري در كتاب كافي در مذمت اين قوم جاني مأثور است كه العامل
عَلى غَيْرِ بَصيرَةٍ كَالسّائِرِ عَلى غَيْرِ الطَّريقِ لا يَزيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلّا
بُعْداً خلاصه معني اينكه عبادت كننده بي بصيرت و علم بحدود و آداب آن
چون راه رويست كه بر غير راه مقصد ميرفته باشد كه چندانكه تند ميرود از مقصد
دورتر گردد و بر طبق اين روايات است حكايت آن دو برادر كه در زمان پيش
بودند يكي عالم كه بقدر مقدور تحصيل علم و عمل مينمود و ديگري جاهل كه طريق
زهد و عبادت بقدم سعي مي پيمود و پيوسته بر سر اين دو حالت ميان ايشان
منافسات ميبود تا آنكه مدتي از هم جدا گرديدند و بعد از آن كه بهم رسيدند برادر
زاهد يك چشم خود را بسته بود برادر عالم از سبب آن استفسار كرد گفت براي آن بسته
ام كه دنيا را بيك چشم بينم و از آن مرا ثواب باشد برادر عالم گفت در اين خطا
كرده چه اگر چنين بايستي خداي تعالي ترا دو چشم ندادي و اكنون مرا خبر ده
كه در وقت وضوي نماز چشم خود ميگشودي يا نه گفت نه وليكن دست برروي
اين خرقه كه بر چشم بسته ام ميماليدم گفت چند گاه هست كه چنين كرده
گفت چهل سال يا كم و بيش گفت نمازهاي خود را اعاده كن و نيز از مناسبات
اينمقام حكايتي مرويست كه در زمان حضرت امام جعفر بن محمد صادق عليه السلام

جانی گناه کننده

مردی بود که عوام و جهال تعظیم او مینمودند و تمجید خصال وی را می‌ستودند چنانکه
آنحضرت را خواهش ملاقات او در خاطر مبارک بهم رسید تا آنکه او را در موضعی
دید که خلقی از عوام بر گرد وی جمع شده بودند آنحضرت در گوشه‌ای ایستاد و روی
انور خود را پوشید که وی او را نشناسد و در ایشان نظاره میفرمود و آن مرد که
حیله‌ساز بود و روباه‌بازیها میکرد و آن قوم را بدام فریب خود در می‌آورد
تا آنکه از ایشان جدا شده رفت و آن جماعت عوام نیز متفرق گردیده از پی
کار خود رفتند حضرت امام علیه السلام از دنبال وی میرفت و آن مرد هیچ درنگ
نکرد تا بخبازی رسیده او را غافل کرده دو گرده نان از دکان وی دزدیده
از آنجا درگذشته بشخصی رسید که انار داشت او را نیز غافل ساخته دو انار بدزدید
از نزدش برداشت آنحضرت از آنها متعجب میبود و همچنان به اثر وی
میرفت تا گذارش به بیماری افتاد آن دو گرده نان و دو انار را پیش وی نهاد
و رفت تا در بیرون شهر به بقعه‌ای رسیده در آنجا ساکن گردید آنجناب پیش
رفته با وی تکلم نمود و این مضمون ادا نمود که ای بنده خدا هر آینه من
وصف تو شنیدم و خواهان ملاقات تو گردیدم پس با تو ملاقات کردم
ولیکن دیدم از تو چیزی که دل مرا مشغول ساخته یعنی از فکر آن فارغ

نمیگردم

نمیگردم و من ترا از آن می‌پرسم تا آن از دل من زائل شود گفت آن
چیست امام علیه السلام آنچه دیده بود تقریر نمود آن مرد گفت تو کیستی فرمود مردی ام
از فرزندان آدم و از امت محمد صلی الله علیه و آله دیگر باره مبالغه کرد گفت
بگو کیستی فرمود مردی ام از اهلبیت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت از کدام شهری فرمود
مدینه گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب
علیهم السلام هاشمی فرمود آری گفت سودی ندارد ترا شرف و اصل تو
با جهل تو به آن چیزی که شرف یافته به آن و ترک علم جد و پدر خود تا آنکه
نکنی و مذمت نمائی چیزی را که باید فاعل آنرا ستود فرمود چیست آن یعنی
آنچه اسناد جهل آن بمن کردی کدام است گفت قرآن فرمود چه چیز است
از قرآن که من به آن جاهلم گفت قول خدای عز و جل که مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ
إِلَّا مِثْلَهَا یعنی هر کس کار نیکی کند مر او راست ده مثل آن و هر که کار بدی
کند پس جزا داده نمیشود مگر بمثل آن و من چون دو گرده نان و دو دانه
انار دزدیدم چهار گناه شده و چون آنها را تصدق نمودم چهل حسنه شد
چهار از آن جمله به ازاء آن چهار گناه کم شد سی و شش حسنه دیگر برای من ماند

آنحضرت فرمود ثکلتک امک ای تو جاهلی بکتاب خدا آیا نشنیده که خدای تعالی فرماید
که إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی اینست جز این نیست که قبول میکند خدای
تعالی از متقیان بدرستیکه تو وقتیکه دو گرده نان دزدیدی دو گناه شد دیگر دو انار
دزدیدی آنهم دو گناه شد و وقتیکه آنهارا بغیر صاحبش دادی بی اذن صاحب
آنها چهار گناه دیگر بر آن افزودند نه چهل حسنه و آنحکایت از روایتی استخراج
شده که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع از حضرت امام جعفر صادق علیه
منقول است و بعد از نقل این حکایت آنحضرت فرمودند که بِمِثْلِ هَذَا التَّأْوِيلِ
الْقَبِيحِ الْمُسْتَنْكَرِ يَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ یعنی بمثل این تأویلات زشت
و ناخوش خود گمراه میشوند و دیگرانرا نیز گمراه میکنند الحاصل بی بادی علم بوادی
عمل افتادن و خود سر پا براه بندگی نهادن منشاء چنین غلطهای
رسوا و منتج اینگونه ضلالتهای عظمی میگردد پس کافهٔ عباد را که بصنوف عبادات
مکلف و بتشریف این کرامت مشرف اند ناچار است که در تحصیل علوم دینیه
و بذل جهد در آن خود را بهیچ وجه معاف ندارند و بی چراغ دلفروز معرفت
پای سعی بساحت اقامت آن نگذارند **شیخ اوحدی ره**

علم بالست مرغ جانترا ❁ بر سپهر آن برد روانترا ❁

دل بی علم چشم بی نور است ❁ مرد نادان ز مردمی دور است
نیست آب حیات جز دانش ❁ نیست باب نجات جز دانش
دین بدانش بلند نام شود ❁ دین بی علم کی تمام شود

از قلزم مواج علوم و هادی منهاج آداب و رسوم اعنی حضرت اقدس
نبوی صلعم در کافی مرویست که طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ أَلَا إِنَّ اللَّهَ ٢ مُسْلِمٍ
يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ یعنی طلب علم بر هر مسلمانی فرض است که بترک آن معذب
و معاقب میگردد آگاه باشید بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد طالبان
علم را و نیز در کافی از سر کردهٔ افاضل و اکارم و سرچشمهٔ انهار معالم امیر المو
منین ع منقول است که أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ
الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ
الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمِنَهُ الخ الحدیث
ملخص مدعا اینکه ای مردمان بدانید که کمال دین در طلب علم و عمل بآن است
و آگاه باشید که طلب علم بر شما واجب تر از طلب مال است مال را خداوند عالم
در میان شما قسمت نموده و برای هر یک آنچه میباید مقرر فرموده و برای
شما ضامن گردیده است که آنرا بشما واصل سازد و عنقریب بآن وفا نماید

و علم نزد ایشان یعنی علم مخزون و مضبوط است و تحقیق که شما مأمور گشته
اید بطلب آن از ایشان پس طلب کنید آنرا و در همان کتاب شریف
از خازن کنوز حقایق حضرت امام جعفر صادق ع مأثور است که
لَوَدِدْتُ اَنَّ اَصْحَابِی ضُرِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِالسِّیَاطِ حَتّٰی یَتَفَقَّهُوا
یعنی هر آینه بدرستیکه من دوست میدارم که بر سرهای اصحاب من تازیانها
میزده باشند تا تحصیل علم من نمایند و فی کتاب المذکور عن مفضل ابن عمر روا
یت کرده که سَمِعْتُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ عَلَیْکُمْ بِالتَّفَقُّهِ
فِی دِیْنِ اللّٰهِ فَلَا تَکُوْنُوْا اَعْرَابًا فَاِنَّ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ فِی دِیْنِ اللّٰهِ
لَمْ یَنْظُرِ اللّٰهُ اِلَیْهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَمْ یُزَکِّ لَهٗ عَمَلًا حاصل مضمون اینکه
بر شما باد تفقه و اکتساب علم در دین خدا و مباشید مانند عربان صحرای
که احکام دین نمیدانند چه بدرستیکه هر کس تحصیل علم دین نکند خدا تعالی
به نظر رحمت و شفقت بسوی او نه نگرد در روز قیامت و هیچ عملش را
پاکیزه و پسندیده نگرداند و فیه عنه علیه السلام روی که لَا یَقْبَلُ اللّٰهُ
عَمَلًا اِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ الخ الحدیث یعنی قبول نکند خدا تعالی هیچ عملی اکثر طریق
بدانستن گزارش آن و نیز در کافی مذکور است که از معلم فرایض و سنن

حضرت ابی الحسن علیه السلام پرسیدند که هَلْ یَسَعُ النَّاسَ تَرْکُ
الْمَسْئَلَةِ عَمَّا یَحْتَاجُوْنَ اِلَیْهِ مخص اینکه آیا جایز است مردمانرا که ترک
سؤال کنند و آنچه محتاجند بآن یعنی از احکام دین فرمودند نه مجملاً
هر صاحب توفیق که پرتو آفتاب عنایت بر ساحت دلش تافته و مذاق
جانش چاشنی مزه دین دریافته است نخواهد و آرام نگیرد تا مرض جهل را
بدوای و کوری دل را بتوتیای رساند و باین عصا راه نمای هدایت
اندوه را از چاهسار مخاطرات شبهات بسلامت گذراند مرغ دلش
روز و شب در هوای جانفزای طلب در پرواز باشد و سمند همتش
گاه و بیگاه بر نشیب و فراز این راه در تک و تاز موج حصیر کنج عزلتش
در تحصیل علم از چین چین بر ناز خوبان طناز خوشتر آید و دود چراغ
مدرسه اش در دیده شوق از مرغوله زلف تابدار سلسله مویان بهتر
نماید طایر هوششش پروانه وار بر گرد چراغ عالم افروز عنایت الٰهی
همیشه طیار باشد و گلچین شوقش را من حافظه در کنف چار چمن کتب
اربعه حدیث پیوسته سیار سکندر خیال جهان پیمایش در ظلمات
مسودات خطوط آب حیات معانی را در جستجو بوده و سلیمان حزم دراز

طایر مرغ
طیار بسیار پرواز کننده
سیار بسیار سیر کننده
گردش کننده ٤

دانش در وادی تحمل تشنجات باموران خرد نسا همواره در گفتگو صاحبان درد و
طالبان مقصد یقین در یافتن راه حق و نجات خویش شهر بشهر و دیار بدیار می
گردیده اند و کوه و صحرا و خشکی و دریا را بقدم سعی و کوشش میمنوردیده اند از هر
عالمی حکمتی آموخته اند و از هر نور دانشی چراغ بینشی افروخته اند و با هر صاحب
هنری طریق خدمتی میسپرده و از هر نکته سنجی سر گنجی میبرده اند سرگذشت سلمان
فارسی رحمه الله و انواع شدائد و ریاضتی که آن بزرگ در راه دین و ادراک سعادت
خدمت حضرت خاتم النبیین صلعم کشیده در انجام ذکر کرده و عندلیب شوریده
حال شیرین زبان خامه را در گلزار تذکار آن حکایت بر سر شوق گفتار آورده است
تا مگر چراغ آگاهی غافلان را روغنی و آتش شوق افسرده کالان را دامنی نماید و آن
حکایت غفلت گداز زنگ آمیز دل پرداز بر سبیل اجمال و ایجاز اینست که سلمان رح
از ابنای دهاقین شیراز بود و روزبه نام داشت و پیوسته در طلب علم دین و
جست و جوی طریق حق و یقین همت میگماشت طالب صحبت علما و رهبانان
هر زمان می بود و تلاش ادراک خدمت حضرت اقدس محمدی صلعم مینمود و تقریب
اطلاع او بر نبوت آنسرور و منشاء اشتیاقش به دریافت خدمت آن برگزیده
این بود که در مبادی حال روزی که قوم وی آنروز را عید میگرفتند با پدر

خود میرفت گذارش بر صومعه افتاد مردی از آن صومعه ندا میداد که اشهد
ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله از شنیدن
آن ندا و ذکر آن نام زنگ از دل زدا نور ایمان بر دلش تافت و دوستی سید لولاک
در خاطر حق پذیرش قرار و رسوخ یافت تا از غلبهٔ شوق کار بجائی رسید که خو
ردنی و آشامیدنی بر وی گوارا نمیگردید چون بمنزل خود عود نمود نوشته دید که
در سقف خانه آویخته بود از مادرش سوال نمود که این نوشته چیست گفت
ای روزبه چون از عیدگاه باز گشتیم این نوشته را آویخته دیدیم یعنی پیش بود
و من بر حقیقت آن اطلاع ندارم پس تو نزدیک آن مکان مرو که پدرت ترا میکشد
سلمان صبر کرد تا شب در آمد و پدر و مادرش خوابیدند آنگاه برخاسته و نوشته
را برگرفته دید در آن مرقوم گشته که بسم الله الرحمن الرحیم هذا عهد
من الله الی آدم انه خالق من صلبه نبیا یقال له محمد یامر بمکارم الاخلاق
و ینهی عن عبادة الاوثان یا روزبه ائت وصی عیسی فآمن و اترک
المجوسیة حاصل معنی اینکه بنابر نسخهٔ متن که بصحت اقرب و بتقریر انسب است
اینکه این عهدیست از جانب الله تعالی با آدم که از صلبش پیغمبری خلق خواهد کرد
که او را محمد گویند و او امر خواهد کرد مردمان را بصفات نیکو و نهی خواهد نمود

از پرستش بتان ای روزبه بیابان زده جانشین عیسی پس ایمان بیار و ترک دین مجو
سیت کن و سلمان قبل از خواندن آن کتاب زبان عربی را عارف نبود خدای
تعالی آن روز باز فهمیدن عربیت را بوی کرامت فرمود القصه سلمان از خواندن
آن عهدنامه بیهوش گشته آتش شوقش از آن سر کشیدن و کلش حسن عقا
دش بالدین گرفت پدر و مادرش بر آن اطلاع یافتند وی را گرفته در چاه عمیق
انداختند و گفتند از این عقیده برگرد و اگر نه ترا بقتل رسانیم سلمان گفت هر چه
خواهید بکنید که هرگز دوستی محمد از سینهٔ من نمیرود و مدتی در آنجا محبوس بود
و بقرص چند که گاهی بوی دادند تعیش مینمود تا آنکه مدت حبس دور و دراز کشید
پس دست استغاثه بحبل المتین دعا که متمسک افتاد لکان چاهسار هر گونه
مصیبت و بلا است زده گفت که یا رب انک حببت محمدا و وصیه الی
فجی و سیلته عجل فرجی و ارحنی مما انا فیه حاصل مضمون اینکه الهی
بدرستیکه محمد و جانشین او را محبوب من ساخته و دوستی ایشان را بر دل من
انداخته پس بحق منزلت و مرتبت او بزودی مرا فرج و گشایش از این محنت
براحتی و آسایشی کرامت فرما کمند این دعا بر کنگرهٔ عرش اجابت بند گشته
شخص سفید پوشی در قعر آن چاه نزد وی آمده گفت برخیزای روزبه و دست سلاز
گرفته

متمسک یعنی چنگ زده شده

گرفته او را بآن صومعه رسانید سلمان چون بآن مقام رسید بلبل ناطقه را بر
شاخ زبان بنوای اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح
الله و ان محمدا حبیب الله مترنم گردانید دیرانی از بالای دیر برد
مشرف گردید گفت تو روزبهی گفت آری گفت بالا بیا الحاصل وی را بدیر برد
ده سال تمام آنجا بود و خدمت دیرانی مینمود تا اینکه بوستان هستی دیرانی
بانقطاع آب زندگانی رو بخشکی نهاد و نخل بقایش بارهٔ گداز سیل دنهار ازپا
در افتاد در وقت احتضارش سلمان گفت مرا که میگذاری گفت کسیکه
قائم مقام من باشد نمی شناسم مگر راهبی در انطاکیه پس چون باو ملاقات کنی
از من وی را اسلام برسان و این لوح را باو تسلیم نما و لوحی بسلمان داده وفات
یافت سلمان به تغسیل و تکفین وی پرداخته مدفونش ساخت و از آنجا روانه
گشته خود را بانطاکیه رسانید و همچنان نزد صومعهٔ راهب بگفتار این کلمات
گویا گردید که اشهد ان لا اله الا الله الخ دیرانی از فراز آمد بر برد مشرف
گردید و پرسید که تو روزبهی گفت آری وی را بدیر در آورده ده سال دیگر خدمت او نمود
تا آنکه او را نیز وفات رسید سلمان گفت مرا که میگذاری گفت کسیرا نمی شناسم
که آنچه من گویم او هم گوید مگر راهبی در اسکندریه پس چون نزد او روی از من او را

سلام برسان واین لوح را بوی ده چون وفات نمود سلمان او را غسل داد
ودفن کفن نمود و از آنجا لوح را گرفته رو باسکندریه آورد و بصومعه آن راهب رفته
همچنان اینکلمات برزبان جاری ساخت که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاَنَّ عِیْسٰی رُوْحُ اللّٰهِ وَاَنَّ مُحَمَّدً حَبِیْبُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
او نیز از دیر بروی شرف گشته پرسید که تو روزبهی گفت آری او را بالا برده
دو سال کامل دیگر بخدمت او اشتغال نمود و چون او نیز وقت رحیل شد
سلمان گفت مرا بکه میگذاری گفت در دنیا کسی را نمی شناسم که بمقاله من
قایل باشد و وقت آن شده که محمد ابن عبدالله بن عبدالمطلب متولد گردد
پس اگر او را دریابی از من سلام برسان واین لوح را بوی ده القصه سلمان
بعد از تجهیز وی لوح را برداشته از آنجا بر آمد با جمعی رفیق شد و ایشانرا گفت
ایقوم خوردنی و آشامیدنی مرا کفایت کنید تا من خدمت شمارا کفایت
نمایم ایشان قبول کردند پس چون وقت اکل ایشان شد گوسفندی را گرفته
بستند و چندان زدند که مرد آنگاه بعضی از آن را کباب و پاره از آن بریان
کردند و سلمانرا نیز بخوردن آن تکلیف نمودند سلمان امتناع نموده گفت
من پسر دیرانیم دیرانیان گوشت نمیخورند آن گروه بدبخت را آنگه شمار بحث

آمده وبیرا زدند نزدیک شد که هلاکش سازند یکی گفت دست از وی بردارید
تا شراب حاضر شود و او از آن نخواهد آشامید یعنی چون شراب نیز نخورد آنگاه با وی هرچه
خواهید بکنید و چون شراب حاضر شد او را نیز بشرب آن تکلیف نمودند گفت من نیز
پسر دیرانیم دیرانیان شرب خمر نمی نمایند پس او را ببستند و قصد کشتن وی کردند
سلمان گفت ایقوم مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم القصه اقرار
به بندگی یکی از ایشان کرده آنکس او را از آن مجمع بیرون برد و بمردی یهودی
بسیصد درهم فروخت یهودی از قصه وی استفسار نمود سلمان سرگذشت خود را
برطبق اظهار نهاده گفت مرا گناهی نبود غیر آنکه محمد و وصی او را دوست میدارم
یهودی گفت من ترا و محمد را دشمن میدارم آنگاه سلمانرا از خانه بیرون آورده ریگ
بسیار بر در خانه وی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح این ریگها تمام از این موضع برنداشته
باشی هرآینه ترا بقتل رسانم حضرت سلمان آنشب ناچار بدشواری آنکار
تن در داده ریگ میکشید تا آنکه طاقتش طاق گردید پس دست بسوی آسمان بر
داشته بهمان دعا که گزارش یافت زبان گشود و نجات خود را از قبله حاجات
مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی برانگیخت آن ریگ را از آن مکان
برکنده بمکانیکه یهودی گفته بود ریخت چون صبح شد یهودی دید که آن ریگ باتمام

آنجا نقل شده گفت ای روزبه تو ساحر بوده و من نمیدانستم هر آینه ترا از این
ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسحر هلاک کنی پس او را از آنجا بیرون کرده به پیرزنی
سلیمه نام فروخت آن زن سلمان را بسیار دوست داشت و او را باغی بود او را
بوی گذاشت که از میوه آن آنچه خواهد خورد و ببخشد و صدقه نماید الی حاصل سلمان
مدتی بحسب مشیت جبار در باغ ماند و پیوسته دیده آرزو دیش در جستجوی گوهر مقصود
بهر سو میدوید و شب و روز زمان فرصت را در انتظار طلوع آفتاب عالمتاب
وجود محمدی صلعم میگذرانید تا آنکه روزی هفت نفر دید که میآمدند ابری
بر سر ایشان سایه افگنده تا داخل باغ شدند و آن ابر همچنان با ایشان
حرکت میکرد سلمان از آن علامت دریافت که می باید پیغمبری در میان
ایشان باشد و آن هفت نفر یکی سید انبیا صلعم بود و دیگری علی مرتضی
و ابوذر و مقداد و عقیل پسر ابوطالب و حمزه پسر عبدالمطلب و زید پسر حارثه
پس ایشان از خرماهای زبون آن نخلستان تناول می فرمودند سید عالم
و آن بهترین نتیجه وجود آدم می فرمود که کلوا الحشف ولا تفسدوا واعلوا القوم
شیئا خرمای زبون بخورید و بصاحبان باغ ضرری مرسانید سلمان چون
آن دید طبقی رطب مرتب برداشت و آورد و نزد آن صدر نشین مهمانسرای

وجود

وجود گذاشت و گفت این صدقه است و با خود اندیشید که اگر در میان ایشان
پیغمبری هست صدقه نخواهد خورد و باین نشان راه بآن گنج نهان خواهم
برد پس حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود بخورید و خود از آن
میل نفرمود و جناب مستطاب حضرت امیرالمومنین ع و عقیل و حمزه نیز
بدستور از آن امساک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان
پیغمبری است پس رفته طبقی دیگر از رطب سامان داده آورد و پیش
آنسرور نهاده گفت این هدیه است آنحضرت دست مبارک دراز
کرده فرمود بسم الله بخورید پس همگی دست دراز نمودند و از آن رطب
اکل نمودند سلمان گفت این هم نشان دیگر است بعد از آن سلمان
بر قفای آن پشت پناه امت گردید میخواست که خاتم نبوت را که آن
نیز از علامات آن مهر سپهر فتوت بود معلوم گرداند و صحیفه حسن
عقیدت خود را بآن مهر انور رساند سرور عالمیان مکنون خاطر سلمان را
دانسته فرمود ای روزبه خاتم نبوت را میطلبی عرض کرد آری آنحضرت کتف
مبارک خود را گشود و مهر نبوت را لوی نمود سلمان را از دیدن آن
نشان رسالت آن والا شان چنانکه باید خاطر نشان گردید گواهی داد

که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ عِیسٰی رُوحُ اللّٰهِ وَاَنَّ
مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَبِیبُ اللّٰهِ در صحیفهٔ صحیحهٔ وجود حضرت ختمی
پناه با آن مهر خدا از ذوی ببثوت رسیده در قدم آنحضرت افتاد و پای
مبارکش را بوسید آنجناب فرمودند ای روزبه نزد آن زن برو و بگو که محمد
پسر عبدالله میگوید که این غلام یعنی سلمان را بما میفروشی سلمان این پیغام
بوی رسانید زن گفت نمیفروشم مگر بچهار صد نخله که دویست آنها نخل خرمای
زرد باشد و دویست نخل خرمای سرخ چون این جواب بعرض آنجناب رسانید
فرمود برخیز یا علی و این نواتهای خرما را همگی جمع کن حضرت علی علیه السلام
برخواسته آنها را کاشت و آنجناب را حضرت رسول صلعم فرمود تا آنها را آب
داد هنوز تا حجره نرسیده بود که آن نخلها رسته نشو و نما یافتند و شاخ بر شاخ بافتند
پس سلمان را از آن زن فرستاد که بیا و نخلات خود را تصرف نما و غلام را تسلیم نخلات جمع نخل
کن چون این پیغام بزن رسید بیرون آمد آن نخلات را دید گفت ترا بخدا
نمی فروشم مگر بچهار صد نخله که همگی آنها زرد باشد جبرئیل از آسمان نازل گشته
بالهای خود را بآن نخلها مالید و تمام آنها زرد گردید آنحضرت دیگر باره سلمان را
فرستاد و آن پیغام داد آن زن بدبخت دل سخت را با آب دیدن معجزه چنان

نخل

نخل ایمان از زمین دل سر نکشید و کام جانش از طلب قرار برسالت حضرت
سید اخیار شیرین نگردید و گفت به خدا سوگند که یک نخله از این نخلات نزد من
از محمد و از تو بهتر است القصه خواجهٔ عالم آن بختیار فرخ فال بلند اقبال را خریده
بتاج و تاج سعادت غلامی خود سرافرازی فرمود آنگاه ربقهٔ بندگی را از رقبهٔ
آن آزاد نخلستان فرخندگی برداشته و برا سلمان نام نهاد پوشیده نماند که
که علما و مورخین قصهٔ سلمان را مختلف ذکر کرده اند و طریق بیان آنرا باقدام
هر کدام به روشی پیموده اند و آنچه سمت تحریر پذیرفت بر طبق روایتی است که
شیخ صدوق در کتاب شریف کمال الدین ایراد فرموده است الحاصل مردان
مرد و صاحبان درد جستجوی دین را این چنین سلوک داشته و در طریق
طلب این همه رنج و تعب بر جان خود گذاشته اند تا خود را بسر منزل تحقیق
رسانند و از سرگردانی بیابان جهل و نادانی رهانند در سودای این کار از
شهر و دیار بریده تعلق میکنده اند و برای جلای آئینهٔ باطن جلای وطن
نموده خود را بغربتهای افکنده اند سواد شام غربت را سرمهٔ دیدهٔ بصیرت
ساخته اند و پیه چشم را جهت افروختن چراغ معرفت با آتش ریاضت
اسغار میگداخته اند و قومی کم بخت بیخرد و جمعی بیباک نامقید در

۲ سال گفت که اگر کند که نزد من نیز نکو ورز با محمد هم بودن بهتر و محبوبتر است از تو دار هر چه بود دارد یعنی ازمال و جان

شهر و بلد از خانهای خود تا در خانهٔ علما قدم باز رنجه نمیدارند و به تحقیق مسائل
دینیه حتی احکام طهارت و نماز را که هر شبانه روزی چند بار بآن مأمورند بقدر
سهل ترین امری از امور دنیا ضروری نمی شمارند کند دماغان جیفه مال که
دماغ آن دارند کی از گلزار معرفت بوئی برند و شکم داغان حسن ساخته
کنندهٔ پیر دنیا را کی بخاطر میرسد که بجز خداداد خوبان دلکش معانی بنظر خریداری نگرند

صائب ره

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی	تو شور این نمکدان را چه دانی
ترا نشکسته در پا نوک خاری	عیار نیش مژگان را چه دانی
ترا با اطلس و مخمل بود کار	قماش گلعذاران را چه دانی
تو در آئینه محوی چون سکندر	مقام آب حیوان را چه دانی
ترا در زر طلای خانه بر دست	نشاط پای کوبان را چه دانی
نیفتاد است از دست تو جامی	تو قدر خاک پیران را چه دانی
تو در صید مگس چون عنکبوتی	شکار شیر مردان را چه دانی

و در نسخهٔ بعضی سبب این رباعی از حکیم سنائی است

دیگر از جملهٔ حکایاتی که مذاکرهٔ آن علیلان مرض کشندهٔ بی دردی را دوا،
و سرگشتگان بیابان جهل را بطریق طلب رهنما میتواند شد حکایت ابو سعید

غانم

غانم کشمیری هندیست که شیخ کلینی در کتاب شریف کافی ذکر نموده که حاصل
مضمون آن اینست که ابو سعید مذکور گفت که در هند شهری معروف بکشمیر
داخل بودم و یاران من چهل مرد بودند که جمله قرائت کتب اربعه توریة
و انجیل و زبور و صحف ابراهیم می نمودند و در طرف یمین پادشاه بر بالای
کرسیها جلوس میفرمودند و ما در میان قضا میکردیم و احکام دین ایشان را
بایشان می آموختیم و در حلال و حرام فتوی میدادیم و مردمان از پادشاه
تا رعیت بما بازگشت داشتند وقتی باهم ذکر پیغمبر خدا یعنی محمد رسول الله کردیم
پس گفتیم که این پیغمبری که در کتابها مذکور است کار او بر ما مخفی مانده و بر ما واجب
است که احوال او را تفحص و آثار وی را تجسس نمائیم رأیها بر این متفق گردید که
من طریق سیاحت پیمایم و دیار بدیار جستجوی اثر او نمایم القصه من از کشمیر بیرون
رفتم و مال بسیاری با خود داشتم پس دوازده ماه سیر کردم و گردیدم تا نزدیک کابل
رسیدم جماعتی از ترک براه زنی بر سر راه من آمدند و مال مرا گرفته و زخمها
شدید بر من زدند و تا کابل مرا تعاقب نمودند پادشاه کابل را چون اطلاع
بر خبر من افتاد مرا به بلخ فرستاد و حاکم بلخ داود ابن عباس بن ابی اسود
بود چون خبر من باو رسید و بر آوارهٔ من واقف گردید که من از هند بطلب دین

ذکر [illegible]

بیرون آمده ام و زبان فارسی را آموخته با علما و اصحاب کلام مباحثه کردم
کس فرستاده مرا بمجلس خود احضار فرمود و علما را برای من جمع نمودند و با من مناظره
کردند و من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خود بر آمده ام تا طلب پیغمبری
نمایم که صفت او را در کتابها یافته ام داود بن عباس گفت که پیغمبری وصف
او را در کتابها دیده کیست و نام او چیست گفتم نام او محمد است گفت او
پیغمبر ما است پس از شرایع و احکام دین او سؤال نمودم مرا از آنها اعلام
نمودند گفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما معلوم نیست که آن محمد است
که شما وصف میکنید یا نه باز مرا اعلام کنید که او کجا است تا پیش او روم و از علا
مات و دلالاتیکه نزد ما است ویرا سؤال کنم اگر همان باشد که من میجویم
ایمان آورده طریق اذعان در پویم گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی اذعان یعنی گردن نهادن ۱۲
و جانشین او کیست گفتند ابوبکر گفتم نسبتش بگویید گفتند از قریش است
گفتم او را با محمد شما چه نسبت و قرابتست و آن ابوبکر کنیت اوست نامش چیست
گفتند عبدالله بن ابی قحافه گفتم این پیغمبر نیست که من میجویم چه خلیفه او
برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان
اوست و این پیغمبر را بر روی زمین ذریتی نیست غیر اولاد آن مرد که جانشین

دیگر

و پدر اولاد اوست چون این سخن از من شنیدند از جا در آمده بر من شوریدند و
گفتند ایها الامیر این مرد از شرک بر آمده بکفر در آمد مال و خون او حلال است گفتم
القوم من مردی ام و دینی دارم من از این دین دست نمیدارم تا آنکه دینی از دین
خود قوی تر دانم و نمی بینم من وصف این پیغمبر را در کتابهائیکه خدای تعالی بانبیای
خود فرستاده است یافته ام و برای همین از بلاد خود هند عزت و منزلتیکه داشتم
ترک نموده بر آمده ام که جستجوی او نمایم و این شخص که شما ذکر او کردید چون متفحص
احوال گردیدم یعنی نشانها و اوصاف او را از شما پرسیدم آن پیغمبری نبود
که وصف او در کتابها شده پس آن قوم دست از من باز داشتند و خنجر زبانها را
در غلاف خموشی گذاشتند و عامل کس فرستاده مردی را که حسین ابن ابی اسکیب
می گفتند طلبید و او را گفت که با این مرد هندی مناظره و مباحثه کن حسین گفت
اصلحک الله نزد تو علما و فقها هستند و ایشان بمناظره و مباحثه
او داناتر و بطریق او بیناتر اند گفت با او مناظره کن چنانکه میگویم ترا و با آن
که او را بخلوت بری و با وی طریق عاطفت و ملایمت پیش گیری القصه بعد از
آن که با حسین مزبور گفتگو کردم گفت آنکسیکه طالب اوئی همین پیغمبر است
که این جماعت وصف او نمودند و لیکن در باب خلیفه وی غلط کردند

و نه چنان است که ایشان گفتند و این پیغمبر محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن هاشم و وصی او علی بن ابی طالب بن عبد المطلب و او شوهر فاطمه
بنت محمد است و پدر دو گوشوارهٔ عرش حسن و حسین ع نواده محمد است
ابو سعید غانم گوید که چون این سخن شنیدم گفتم الله اکبر این همان کسی است
که من در طلب او بودم پس بازگشته نزد داود بن عباس رفتم گفتم ایها الامیر آنچه
میجستم یافتم و گفتم که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس وی با من نیکویی و صله نمود و حسین ابن اسکیب را بتفقد من سفارش
فرموده من نزد حسین مذکور رفتم تا با وی انس گرفتم و آنچه محتاج بآن بودم
از نماز و روزه و فرائض و سنن از او آموختم پس باو گفتم که ما در کتابهای
خود خوانده ایم که محمد علیه و آله السلام خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری
نیست پس فرمان فرمای از جانب خالق بعد از وی وصی و وارث و جانشین او
و بعد از آن وصی نیز با وصی اوست و همچنین لا یزال این امر در اعقاب و آل
ایشان جاریست تا دنیا منقضی گردد پس وصی وصی محمد کیست گفت حسن ع
و بعد از او حسین ع بعد از آن اوصیا و اوصیا را شمرد تا به صاحب الزمان ع
منتهی گردید بعد از آن مرا از غایب گشتن آنحضرت خبر داد اعلام نمود پس مرا

همت

همت جز بر این مصروف نگردید که طلب ناحیهٔ مقدسه نمایم یعنی به سرمن رای
که آن آفتاب عالمتاب را آن رخ نستجاب احتجاب نهفته روم و سفر کنم و غزا
دو وکلاء آنحضرت جهان پناه را ملاقات نمایم راوی گوید که غانم مذکور در سنهٔ دویست
شصت چهار سال وارد قم شد و با اصحاب ما یعنی شیعه یان قم صحبت داشت و با ایشان
ببغداد رفت غانم حکایت نمود که بعد از بغداد بقادسیه رفتم و تهیهٔ نماز کرده
میکردم و ایستاده بودم و در آنچه قصد طلب آن داشتم تفکر می نمودم که ناگاه
شخصی آمد و گفت که تو فلان کسی و نامی که در هند بآن موسوم بودم مذکور ساخت
گفتم آری گفت اجابت کن مولای خود را پس با او رفتم تا آمد بسرائی و بوستانی
ناگاه او را یعنی یکتا گوهر محیط جهان و چشم و چراغ عالم و عالمیان حضرت صاحب الزمان
را دیدم نشسته پس بزبان هندی گفت خوش آمدی ای فلان چونست حال تو
و چه گونه گذاشتی فلان و فلان را تا آن چهل نفری که در کشمیر بودند همگی را تعداد
نمود و از احوال یکان یکان ایشان سؤال فرمود بعد از آن مرا در باب آنچه
رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما گذاشته بود اخبار نمود و همهٔ این
سخنان را بزبان هندی ادا فرمود بعد از آن گفت اراده کرده که امسال حج
کنی با اهل قم گفتم آری ای سید من فرمود با ایشان حج مکن و امسال

۲۶۴ سنه

بازگرد و سال آینده حج کن بعد از آن همیانی که پیش وی بود بجانب من انداخت
و فرمود که این را خرج خود کن و داخل مشو در بغداد بسوی فلان یعنی پیش
آن مرد و او را مطلع مساز بر امری یعنی آنچه دیدی از وی گوید بعد از آن که این
فتوح او را رد نمود و ادراک چنین سعادتی فرموده بود بجانب قم مراجعت کرده
نزد ما آمد پس خبر رسید که یاران ما یعنی اهل قم که بسفر حج رفته بودند از عقبه برگشتند
بسبب عروض حالی که از قطاع طریق یا غیر آن وصول بکعبهٔ مأمول ایشان میسر
نگشت از فلان گروه معهود باز گشته اند و غانم از آنجا بجانب خراسان رفته
سال دیگر ادراک حج نمود القصه هندی از دین بیگانه با کفر همخانه سمند بخت را
بتازیانهٔ ترک عزت در طلب دین بهر سو تاخت تا برهنمونی قاید توفیق
از هند ظلمت غوایت خود را بعراق روشنائی هدایت انداخت برای دین و ایمان
قطع نظر از ملک و مال اعتباری چنان نمود و جهت وصول بسر منزل رستگاری
آن جهانی تحمل چندین خسارت مالی و آزار جانی نمود شرم باد مسلمانی را که در
دیار اسلام زاده و اسباب نجاتش آماده و آیهٔ عنایتش بشیر توفیق هدایت
پرورده و خوانسالار رحمتش سفرهٔ پر نعمتی چون آئین شریعت در پیش گسترده
و نعم گوناگون فنون علوم در اطباق اوراق بر آن چیده و چشم ادراک

دولت

دولت نوالش جهت تناول آن نعمت الوان عطا گردیده است مع هذا
دیدهٔ رغبت از آن پوشیده طلب جیفهٔ دنیا را وجه همت میسازد و آتشهای
طیبات این موائد را بنیزار خواری غصهٔ دنیا و آزار خائی سخنان بیهوده
آن در میبازد

لمؤلفه ره نظم

یاران کشند حسرت این بادهٔ ترا
پیش لبت ساغر از سر نمیکشی

و سبب این بی رغبتی و منشاء این بی سعادتی اینست که چشم آرزویش به
زر بی سرخ و زرد و چرب و شیرین دنیا شاده و کام جانش هرگز لذت نعمت
فهمیده کی در نیافته طبع کودک خصالش غیر جوز و مویز ملک و مال ندیده و مذاق
عقل پر اختلالش با شیر و شکر دانش و کمال آشنا نگردیده اگر دماغ ادراکش از این
گل بی خار بوئی کشد و مذاق شعورش از این حلوای بی درد اندکی چشد حاشا که
دست طلب از آن تواند کشید و معدهٔ خواهشش از آن سیر تواند گردید و لهذا
حضرت اقدس نبوی علیه السلام فرموده اند که مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ
طَالِبُ الدُّنْيَا وَطَالِبُ الْعِلْمِ یعنی دو پرخوارند که هرگز سیر نمیشوند یکی طالب
دنیا و دیگری طالب علم

رباعی

یکچند چراغ آرزو را پف کن
قطع نظر از جمال هر یوسف کن
زین شهد یک انگشت بکام همت

[illegible]

ای اهل طالبان کعبهٔ نجاح و مقصد فلاح را در این راه سر قدم ساختن و لشکر
کشان اعمال صالحه را در معرکهٔ مرد آزمای جهاد نفس اماره نخست علم علم برافراختن
ضرور و ناچار است و بحکم حدیث مشهور که اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّین
شهر بشهر و دیار بدیار در طلب علم دین گردیدن و از بحر دانش هر دانائی گوهر
پر بهای بر رشتهٔ حافظه کشیدن بغایت لازم در کار است **مولوی روم**
در بدر میگرد میر و کو بکو ❁ ❁ ❁ ❁ جستجو کن جستجو کن جستجو ❁

مقصد دویم در بیان فضل و شرف علم و ثواب طلب آن بر راست
سنجان میزان نظر و قیمت شناسان جواهر هنر معلوم است که صفت
خجسته علم گوهر وجود گرامی آدمی را بمثابهٔ آب است و بر آسمان علو شان
جناب انسان بمنزلهٔ آفتاب آدمی بجمال این کمال از بهایم و دواب جدا
و ممتاز میشود و بآب روی این هنر در محفل هستی بر همه مقدم نشین و بر بزم
قرب الهی سرافراز میگردد و در ارشاد دیلمی از برگزیدهٔ سبحانی و سرچشمهٔ زلال
کمالات جهانی حضرت نبوی صلعم حدیثی منقول است که حاصل معنی
آن اینست که طلب علم فرض است بر هر مسلمانی پس بجوئید علم را از مکانش
و اقتباس نمائید آنرا از اهلش یعنی از خاندان عصمت و کرامت که مهابط

وحی الهی و عارفان اوامر و نواهی اند یا از علمای شیعه و پیروان ایشان که احکام
دین را از ایشان آموخته و از دریوزهٔ آن درگاه سرمایهٔ دانش اندوخته اند علم را
فرا گیرید که بدرستیکه آموختن علم برای رضای خدا حسنه است و طلب آن عبادت
است و مذاکره بآن تسبیح است و عمل کردن بآن جهاد است و تعلیم آن بکسیکه
آنرا نداند صدقه است و بذل آن بکسیکه اهل و مستحق آن باشد وسیلهٔ قرب الهی است
برای آنکه علم سبب دانستن حلال و حرام است و منار و علامات راه بهشت است
و مونس در وحشت است و مصاحب در غربت و تنهائی است و سخن گوئی
در خلوت است و دلیل بر سستی و سختی روزگار است و سلاح بر دشمنان است
و آرایش نزد دوستان است و بلند مرتبه میسازد خدای تعالی بآن قومی را پس
ایشانرا در طریق خیر پیشرو میگرداند که خلائق اقتباس آثار ایشان می نمایند
و بافعال ایشان هدایت می یابند و برای و عقل ایشان رجوع و عمل مینمایند
و رغبت میکنند فرشتگان در دوستی ایشان و ببالهای خود ایشانرا مسح میکنند و در نماز
خود بر ایشان برکت میفرستند و استغفار میکنند برای ایشان هر تر و خشکی
حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چرندگان صحرا و بدرستیکه علم زندگی
دلهاست از جهل و روشنائی دیده هاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف

میرساند بنده را بمنازل اخیار و بمجالس ابرار و بدرجات بلند در آخرت و در دنیا
و فکر در آن برابری میکند بنماز و روزه و درس گفتن و خواندن آن برابری
مینماید بایستادن بعبادت با آن اطاعت و عبادت خداوند متعال میکنند و با آن
صله رحمها بجا میآورند و علم امام و پیشوای عمل است و عمل تابع اوست ملهم میشوند
نیکبختان و محروم میگردند از آن بدبختان پس خوشا حال کسیکه خدا تعالی محروم
نگرداند او را از علم و نصیب خود را از آن دریابد **مقصد سیم** در مرتبت و شرافت
علم بر ثروت و مال و سایر امور اعتباریهٔ دنیای بی اعتبار سریع الزوال که اهل دنیا
اینهمه با آن مباهات دارند و کل سرسبد مفاخر خود میشمارند همین بس که خداوند
جلیل در وصف این قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ میفرماید و شأن آنرا بکلمهٔ
وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ستوده است آورده اند
که وقتی بنی اسرائیل از جور و بیداد جالوت که پادشاهی بس جبار ستمکار بود بجان رسیدند
از پیغمبر خود که حضرت اشموئیل علیه السلام بود طالب پادشاهی و سالاری گردیدند که
سرکرده گی او بجنگ و دفع جالوت پردازند و با پایمردی و دست تعدی آن ظالم
از گریبان جان خود کوتاه سازند حضرت کریم بنده پرور بدعا اشموئیل پیغمبر سؤال
ایشانرا مقبول داشت و طالوت را بپادشاهی ایشان معین کرده تاج این کرامت

بر فرق وی گذاشت و چون طالوت از اولاد آن قوم بود و مال و ثروتی نزد آنها نداشت
بنی اسرائیل از پادشاهی وی بر الکاره بودند و در آن استبعاد مینمودند چنانکه جناب مستطاب سبحانی
بوحی آسمانی در سورهٔ بقره از آن اخبار میفرماید که وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ
بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا الآیة خلاصهٔ مضمون اینکه گفت به بنی اسرائیل پیغمبر ایشان
که بدرستیکه خدا تعالی بتحقیق که برگزیده برای شما طالوت را بپادشاهی گفتند چگونه او را میرسد
پادشاهی بر ما و حال اینکه ما سزاوارتریم بپادشاهی از او یعنی از جهة نسبت چه گفته اند
که نبوت در سبط لاوی بن یعقوب میبود که حضرت موسی و هرون از آن سبط بودند
و پادشاهی را سبط یهودا داشتند که حضرت داود و سلیمان علیهما السلام از ایشان بودند و طالوت
از آن دو سبط هیچکدام نبود بلکه از سبط ابن یامین بود و دیگر گفتند که داده شده است
طالوت را وسعتی در مال یعنی پادشاه را مال و خزانه میباید و او مرد فقیر است و اینکار را
نمی شاید پیغمبر ایشان در جواب گفت که بدرستیکه الله تعالی برگزیده است او را بر شما
یعنی این امر از جانب اوست و او بمصالح امور داناتر است و افزوده است او را وسعتی
در علم و جسم یعنی اگرچه بزرگزاده و مالدار نیست اما باین دو صفت که اشرف از آنها
است اتصاف دارد چنانکه گفته اند که او در زمان خود بحسب علم و دانش از بنی
اسرائیل بیش و در جسامت و توانائی از همگنان در پیش بوده و تایید خدای

تعالی ملکش را بهر که میخواهد یعنی ملک ملک اوست بهر که خواهد دهد وکسی را نرسد که
که انگشت اعتراض بر آن نهد و خدای تعالی صاحب وسعت و دانائی است
یعنی از مال آنچه داند او را در کار و امر پادشاهی را از آن ناچار است بوی خواهد داد
صاحب علم اولین و آخرین جناب مستطاب امیر المؤمنین در حدیث کمیل که نزد
اهل تتبع مشهور و در کتب معتبره مذکور است و در بیان شرافت علم بر مال فرموده
اند که یَا کُمَیْلُ اَلْعِلْمُ خَیْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ یَحْرُسُکَ وَاَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَالْمَالُ
تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ یَزِیدُ عَلَی الْاِنْفَاقِ یَا کُمَیْلُ الْعِلْمُ دِینٌ یُدَانُ اللّٰهُ
بِهِ یَکْسِبُ الْاِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِی حَیَاتِهِ وَجَمِیلُ الْاُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ
یَا کُمَیْلُ مَاتَ خُزَّانُ الْاَمْوَالِ وَالْعُلَمَاءُ وَالْبَاقُونَ مَا بَقِیَ الدَّهْرُ
فِی اَعْیَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَاَمْثَالُهُمْ مَوْجُودَةٌ حاصل اینکه ای کمیل علم بهتر است
از مال چه علم پاس تو دارد و تو پاس مال داری و دیگر اینکه مال را خرج کردن
کم میکند و علم بخرج کردن زیاد میگردد ای کمیل علم طاعتی است که بآن طاعت
گذاری خدای تعالی میشود و بآن کسب میکند آدمی طاعت را در وقت حیات
و ذکر جمیل و نام نیک را بعد از وفات ای کمیل خازنان اموال و صاحبان
ثروت مردند و از ایشان اثری باقی نیست و اهل علم تا روزگاران باقی

باشند

والباقون [illegible] الدهر [illegible] باقون

باشند پاینده خواهند بود اگر چه خود از میان خواهند رفت اما نقوش و آثار آنها
در دلها خواهد ماند کما قال الشاعر مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند الی آخر
زینت جاه و مال بر چهره احوال چون رنگ غازه مستعار و بی بقا و شرافت
علم و کمال مانند زلف و خال بر عارض ذات مستدام و پابرجاست جمال کمال
نه حسن خداداد یست که بر نخوری و پیری باطل شود و فضیلت دانش نه نوشته ایست
که به گزلک مرگ از صفحه روزگار زائل گردد و قبل از این گذارش یافت که یکی
از ملوک بر سقراط که بعلم و دانش در عالم علم و به ترک و تجرید مثل او در روزگاران
کم بود گذر نمود آن بیدار دل در بستر آسایش و بیعلائقی خوابیده و تنور نگاه بینش
چون دل آگاه از غبار مکاره عالم فتنه بار چشم التفات پوشیده بود سر بالا برآورد
سقراط برخاسته از آن همه حشمت و شوکت پروا ننموده و بلوازم تعظیم و تکریم
که از رعیت نسبت بملوک متعارف است قیام نکرده اصلا التفات باو ننمود
پادشاه گفت مرا نشناختی که بشرائط بنده گی نپرداختی گفت نه ولیکن در تو
طبع چهارپایان می بینم چه لگد زدن کار ایشان است پادشاه گفت با من
چنین گستاخانه سخن میکنی و حال آنکه تو مرا از جمله رعایا و بنده گانی سقراط گفت
نه چنین است بلکه تو بنده گان مرا بنده چه من بر نفس و هوا حاکم و امیرم

گزلک بمعنی قلم تراش است

و تو ایشان را محکوم و فرمان پذیر پادشاه از آن گفتار متنبه گشته آغاز خود
ستائی کرد که من پادشاه زمان و از اولاد شاهان و خسروانم و جهانی مرا مطیع
و فرمان بردار و عالمی در زیر نگین و اختیار من است گنج و گوهر این و لشکر
و حشم چنین سقراط گفت آنچه شمردی جمله عاریه و امور عارضیه و نسبی اعتباریه اند
و لنفس را از آن کمالی و دیگرا از آن جمالی حاصل نمیگردد و اگر خواهی صدق این
مطلب و گفتار بر تو ظاهر و آشکار گردد بیا تا من و تو هر دو جامه ها را از بر کنیم و به
تو ی این گرداب رویم و با هم گفت و گو کنیم تا علم و جهل و کمال و نقص هر یک
ظاهر شود پادشاه از این سخن سخت خجل گشت و از آنجا در گذشت و این نحو
دلنشین متین منطبق است بر کلام منظومی که منسوب است بجناب امیر المؤمنین

شعر عربیه

عِلْمِی مَعِی اَیْنَمَا قَدْ کُنْتُ تَتْبَعُنِی ۞ قَلْبِی وِعَاءٌ لَهُ لَا جَوْفُ صُنْدُوقٍ
اِنْ کُنْتُ فِی الْبَیْتِ کَانَ الْعِلْمُ فِیهِ ۞ اَوْ کُنْتُ فِی السُّوقِ کَانَ الْعِلْمُ فِی السُّوقِ ۲ معی ع

یعنی علم چون مال نیست که در اندرون صندوق باشد و از این کس جدا و در معرض
فنا باشد بلکه جای علم در دل و همه جا همراه است و در خانه و بازار از این کس جدا
نمیشود و هم در این مطلب از آن استاد بیشه علم و ادب این دو بیت منقول است

شعر رضینا

رَضِینَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِینَا ۞ لَنَا الْعِلْمُ وَلِلْاَعْدَاءِ مَالٌ
فَاِنَّ الْمَالَ یَفْنٰی عَنْ قَرِیبٍ ۞ وَاِنَّ الْعِلْمَ یَبْقٰی لَا یَزَالُ

علیه السلام

یعنی راضی شدیم به قسمتی که خدای تعالی میان ما و دشمنان کرده که ما را علم و بایشان
مال داده است چه مال عن قریب بفنا مقرون و علم باقی و از زوال مصون است
و در منهج الصادقین آورده که حضرت سلیمان نبی را مخیر ساختند میان علم
و مال و ملک او علم را اختیار نمود پس ببرکت علم مال و ملک را بوی ارزانی داشتند
و مخفی نماند که علم نه همین اشرف از مال و جاه است که از زخارف دنیا و از عواری
این عاریه سرا اند بلکه افضل از همه عبادات و اجزل از سایر حسنات است

عواری جمع عاریه است ع

چنانکه نور دیده بینش و بدر فلک دانش حضرت اشرف نبوی صلعم فرموده اند
مَا عُبِدَ اللّٰهُ بِشَیْءٍ اَفْضَلَ مِنْ فَقَاهَةٍ فِی دِینٍ هیچ عبادتی خدا را فاضل
تر و بهتر نیست از فقاهت و دانشوری در احکام دین و هم آنسرور صلعم فرموده اند
که فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ عَلٰی سَائِرِ الْکَوَاکِبِ
یعنی زیادتی عالم بر عابد مثل ماه شب چهارده است بر ستاره گان و هم
آن عالیجناب فرموده اند که یَشْفَعُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ثَلٰثَةٌ الْاَنْبِیَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ
ثُمَّ الشُّهَدَاءُ یعنی اذن شفاعت که می یابند روز قیامت سه جماعت اند

پیغمبران بعد از آن علما بعد از آن شهدا و از این حدیث شریف مکرراً معلوم است که
در این کرامت بعد از مرتبهٔ انبیا مرتبهٔ علمای کرام و در محفل قرب حضرت باری
عالم بر زمرهٔ شهدا مقدم نشین است و چون چنین نباشد که در آثار آمده که مداد
العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی آنچه علماء بآن کتابت میکنند چون
مرکب و امثال آن فاضلتر است از خونهای شهیدان و در امالی شیخ صدوق ره
از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اذا کان یوم القیمة
جمع الله تعالی الناس فی صعید واحد و وضعت الموازین فتوزن
دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء
حاصل مضمون اینکه چون روز قیامت شود جمع سازد خدای تعالی مردمان را در سر زمینی
و ترازوها گذاشته خونهای شهدا را با مداد علماء چنانکه مذکور شد وزن نمایند پس مداد
علما بر دماء شهدا راجح آید و شرافت و رجحان مداد علما بر دماء شهدا بهمانا از این
جهة باشد که علم احکام دینی بآن منقول شده و ممکن است که مدتها آن نوشته بر صفحهٔ
روزگار مانده و جمعی کثیر را از تیه ضلالت رهانیده بمصر هدایت رساند و این سعی
جمیل در تقویت دین بیشتر از سعی مجاهدین دخیل است و در کافی از حضرت قدسی
نبوی صلی الله علیه و آله منقول است که من سلک طریقا یطلب به علما سلک الله

به

به طریقا الی الجنة و ان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به
و انه یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الارض حتی الحوت
فی البحر و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر
و ان العلماء ورثة الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما و لکن
ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر حاصل معنی اینکه کسیکه
براهی رود که طلب علم کند خدای تعالی او را براه بهشت برد و بدرستیکه فرشتگان
بالهای خود را فرو میگذارند برای طالب علم از روی رضا و خوشنودی یعنی با وی
تواضع و تذلل نمایند یا باین معنی که بالهای خود را در زیر قدم وی گسترانند تا او بر آن
رود و بدرستیکه طلب آمرزش میکنند از برای طالب علم ساکنان آسمان و زمین
حتی ماهیان در دریا و زیادتی عالم بر عابد مانند شب چهارده است بر سائر نجوم
و بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند چه میراث پیغمبران دینار و درهم نیست بلکه علم
است که بایشان رسیده پس هر که فرا گرفت چیزی از علم فرا گرفت نصیبی وافر یعنی
از فضل و شرف و این حدیث شریف در امالی شیخ صدوق ره نیز سمت ذکر یافته
و هم در کافی از ابی جعفر علیه السلام مرویست که عالم ینتفع بعلمه
افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که بعلم خود عمل کند بهتر است

از هفتاد هزار عابد و فی الامالی للصدوق رح روی عن النبی صلعم که المؤمن اذا مات
و ترک ورقة واحدة علیها علم تکون تلک الورقة یوم القیمة سترا
فیما بینه و بین النار و اعطاه الله عز و جل بکل حرف مکتوب علیها
مدینة اوسع من الدنیا سبع مرات و ما من مؤمن یقعد ساعة
عند العالم الا ناداه عز و جل جلست الی حبیبی و عزتی و جلالی لا
سکننک الجنة معه ولا ابالی ملخص مضمون اینکه مومن چون وفات نماید
و یک ورق که علم با آن نوشته شده باشد گذارد آن ورق روز قیامت پرده میشود میان
او و آتش دوزخ و عطا کند خدا تعالی بهر حرفی که بر آن نوشته شده باشد شهری که
وسیع تر باشد از دنیا هفت بار یعنی در بهشت و هیچ مومنی یک ساعت نزد عالمی ننشیند مگر
اینکه خدای تعالی ندا کند او را که نزد دوست من نشستی قسم بعزت و جلال من که
هر آینه ساکن گردانم ترا در بهشت با او و باکی از این ندارم می تواند بود که مراد
این باشد که از این کرامت که در حق تو کنم نقصی بملک من نمیرسد و در ارشاد
دیلمی از حضرت سید عالم صلعم منقول است حدیثی طویل که از جمله فقرات آن اینست
که ثلث یستغفر لهم السموات والارضون والملئکة واللیل والنهار
العلماء والمتعلمون والاسخیاء یعنی سه طایفه اند که طلب آمرزش میکنند

برای ایشان آسمانها و زمینها و شب و روز و فرشتگان یکی علما دوم
طالبان و یادگیرندگان علم و سیوم صاحبان سخا و هم در کتاب ارشاد از
آن مرشد طریق رشاد علیه السلام منقولست که طالب العلم افضل عند الله
من المجاهدین والمرابطین والحجاج والعمار والمعتکفین والمجا
ورین و یستغفر له الاشجار والبحار والنجوم والنبات وکل شیء
طلعت علیه الشمس یعنی جویای علم بهتر است در نزد خدا تعالی از جهاد
کنندگان و از کسانیکه برای جهاد مکان امید ارند و از حج کنندگان و عمره آورنده ۲ اسب
کان و اعتکاف کنندگان و در حرم خدا مجاور شوندگان و طلب آمرزش
میکنند برای طالب علم درختان و دریاها و ستارگان و گیاهها و هر آنچه آفتاب ۲ و با دگاو ابرگا
بر آن تابد و در همان کتاب از قاید منهج خیر و صواب حضرت امیر المومنین علیه السلام حدیثی
منقول است که حاصل مضمون آن اینست که چون طالب علم پیش عالم نشیند بجهت
آموختن علم خدا تعالی برای او هفتاد در از رحمت گشاید و بر نخیزد از نزد او
مگر مثل روزیکه مادر او را زاییده باشد و عطا کند خدا تعالی بهر حدیثی که تحصیل نماید
او را عبادت یکساله و بنا کند برای او بهر ورقی شهری که برابر دنیا ده هم در آن
کتاب از آنجناب این مضمون مرویست که چون روز قیامت شود جمع کند خدای

تعالی علما را پس گوید بایشان که ای بندگان من و حضرت فقرهٔ چند بیان فرمودند که از آن
جمله اینست که فَابشِروا فَاِنَّکُم اَحِبّائی وَ اَفضَلُ خَلقی بَعدَ اَنبیائی یعنی
مژده باد مر شما را بدرستیکه شما دوستان منید و بهترین خلق منید غیر از انبیاء من وا
بشِروا فَاِنّی قَد غَفَرتُ لَکُم ذُنوبَکُم وَ قَبِلتُ اَعمالَکُم وَ لَکُم فِی النّاسِ شَفاعَة
مِثلَ شَفاعَةِ اَنبیائی وَ اِنّی عَنکُم راضٍ وَ لا اَهتِکُ سُتورَکُم وَ لا اَفضَحُکُم
فی هذَا الجَمعِ بشارت باد شما را بدرستیکه من تحقیق آمرزیدم گناهان شما را و قبول کردم عملهای
شما را و مر شما راست در میان مردمان شفاعت پیغمبران من یعنی چنانکه انبیا در شفاعت
مأمور و مأذون اند شما نیز در شفاعت مأذونید و بدرستیکه من از شما راضیم و پرده های
شما را نمی درم و در میان این جمع شما را رسوائی نمی سازم و هم در خبر است که ابوذر رحمه الله بشرف
خدمت حضرت رسالت پناه عرض کرد که یا رسول الله تَشییعُ جَنازَةِ العابِدِ
اَحَبُّ اِلَیکَ اَم مَجلِسُ العِلمِ یعنی جنازهٔ عابد حاضر گشتن و تشییع آن نمودن نزد تو
محبوب تر و خوش تر است یا مجلس علم آن سرور این مضمون ادا فرمود که یا اباذر
یک ساعت نزد مذاکرهٔ علم یعنی در جائیکه گفتگوی علم شود نشستن محبوب تر است
نزد خدا تعالی از هزار جنازه های شهیدان و یکساعت نزد مذاکرهٔ علم نشستن
محبوب تر است نزد خدا تعالی از بر خواستن هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز

گزارد

گزارد و یکساعت نزد مذاکرهٔ علم نشستن محبوب تر است نزد خدا تعالی از هزار
غزوه یعنی جهاد و قرائت همه قرآن ابوذر گفت یا رسول الله مذاکرهٔ علم بهتر است
از قرائت همه قرآن حضرت فرمودند که یا اباذر یکساعت نزد مذاکرهٔ علم نشستن
بهتر است پیش خدای تعالی از خواندن همه قرآن دوازده هزار بار شبانه روزی بر شما باد
بمذاکرهٔ علم چه بدرستیکه بعلم میشناسند حلال را از حرام و کسیکه بیرون آید از خانهٔ
خود برای اینکه التماس و طلب بابی از علم کند نویسد خدا عز و جل برای او بهر قدمی
ثواب پیغمبری از پیغمبران و عطا کند او را خدا تعالی بهر حرفی که می شنود یا نویسد شهری
در بهشت و طالب علم را دوست میدارد خدا و دوست میدارند ملائکه و پیغمبران
و دوست نمیدارد علم را مگر کسیکه سعادتمند باشد و خوشا مر طالب علم را روز قیامت
یا اباذر نزد مذاکرهٔ علم یکساعت نشستن بهتر است برای تو از عبادت یکساله که روزش بروزه و شبش
بشب خیزی بنماز گذرد و نظر بروی عالم بهتر است برای تو از عبادت یکساله و آزاد
کردن هزار بنده اِلی آخِرِ الحَدیث و اما اخبار و آثار در مطلق فضل و ثواب طلب علم
بیش از آن وارد است که تنگنای این مجلس گنجایش ذکر تمام آنها داشته باشد لهذا
بذکر بعضی اکتفا میشود در ارشاد القلوب از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که
مَن مَشی فی طَلَبِ العِلمِ خَطوَتَینِ وَ جَلَسَ عِندَ العالِمِ ساعَتَینِ

وتعلّم من العلم کلمتین اوجب الله له جنّتین یعنی کسیکه رود از برای طلب علم
دو کلام و بشنود نزد عالم دو ساعت و آموزد از علم دو کلمه واجب گرداند خدای تعالی
برلو دو بهشت و معاجین اینگونه مضامین که مبتدیان تحصیل چنین ثوابهای
جزیل اقوی دماغ جبت وجود بی اشتهای نعمتهای گوناگون این قسم فضل
و ثوابهای از حد افزون را بجای فلاسفه و نوشدارو است در حقیقهای کتب
اخبار و آثار اهل بیت اطهار بسیار است تجربها آن هوشمندی که روز چند باستعمال
این ادویه علت زدا و صحت فزا خود را از درد بیدردی طلب ماند و خوشوقت
آن صاحب توفیقی که بچراغ جهل سوز دل افروز دود چراغ مدرسه از ظلمت نادانی
خود را بر منزل ادراک چنین سعادتهای جاودانی رساند فرخ فال آن صاحب
اقبالی که سکندر آسا به حسن تدبیر ارسطوی عقل کامل کوشش به تسخیر ممالک علم و دانش
افراز دو زنده دل آن عاقلی که خضر صفت در ظلمات سوادات کتب معتبره بدلالت
توفیق از آب حیات تحقیق خود را زنده و پاینده سازد شیرین کام آن صاحب اتفاقی
که در چارباغ کتب اربعه معتبره حدیث بدست شعور از شاخسار سطور اثمار خوشگوار
معارف چیند و ارجمند آن خردمندی که بشرافت علم دین در محفل قرب جناب
سبحانی با زمره والذین اوتوا العلم درجات بر مسند کرامت دو جهانی نشیند

و ذلک

و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نماینده طریق نیک و بد و بخشاینده نور
عقل و خرد جل جلاله و عم نواله سرگشتگان تیه جهل و ضلال را بر منزل کسب علم و علم عمل
کمال هدایت و کافه لب تشنگان بیابان حرمان را از سرچشمه ادراک این همه فضل
و ثواب بی پایان سقایت فرماید بمنه و کرمه **مقصد چهارم** در بیان آنکه
چنانکه عمل بی علم در کار است علم را نیز از عمل ناچار است و ذکر صفاتی که اهل علم را
از دانش صفات آنها مقدس و اخلاقی که به لباس تخلق آنها ملبس باید بود بر
خداوندان بصیرت معلوم است که اهل علم و کمال در میان عوام و جهال بمثابه
بینایانند در میان کوران و چنانکه از مردم بینا نظر به کوران در راه بچاه افتادن
یا از جاده راست که موصل بمنزل مدعاست بیرون رفته سر به بیابان سرگشتگی
و آوارگی نهادن قبیح تر است از اهل علم نیز نسبت بجهال در طریق بنده که از بی پروایی
و سر هوائی به تیره چاه ارتکاب گناه افتادن و باغوای غولان آرزوهای
دراز از شارع مستقیم شرع انور که بسر منزل رستگاری راه براست عدول نموده
رو به بیابان بی پایان فکر ملک و مال نهادن شنیع تر است و موجب ملامت شنیع زبون
عقلا بیشتر چنانکه امام افضل قرین علم و عمل اخی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در بعضی از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند که یا ایها الناس اذا علمتم

فَاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ فَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ الخ

خلاصهٔ مضمون اینکه ای مردمان چون دانستید عمل کنید بآنچه دانسته اید تا شاید هدایت یابید بدرستیکه عالمی که بخلاف علم خود عمل نماید مثل جاهل حیرانیست که از جهل خود رهائی نیابد بلکه حجت بر وعظیم تراست و حسرت این عالم که بعلم خود عمل ننماید پاینده تر و درازتر است از حیرت این جاهل که در جهل خود متحیر است و

ایشان هردو هالک اند و نیز در کافی در ذیل حدیثی که از انجیل نقل شده مذکور است ۲ حیران و هـ

که فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ لِصَاحِبِهِ إِلَّا كُفْراً وَلَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً یعنی بدرستیکه علم چون بمقتضای آن عمل کرده نشود نمی افزاید صاحبش را مگر بحسب کفر و دوری از خدای تعالی یعنی غیر از این هیچ چیز از آن علم بهره ندارد

حکیم سنائی ره

نه از آن لغت است بر ابلیس ... که نداند همین یمین ز یسار

زآن بر او لعنت است کاندر دین ... علم دارد بعلم نکند کار

و هم در کافی از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست حدیثی که ملخص مضمون آن اینست که علما بر دو گونه اند یکی عالمی که بعلم خود عمل میکند و دویم که بعلم خود ۲ و این رستگار است صحیح

عمل

عمل نکند و این هالک است و بدرستیکه اهل آتش هر آینه متاذی میگردند از بوی عالمیکه ترک علم خود کرده بمقتضای آن عمل نکند و بدرستیکه سخت ترین اهل آتش بحسب ندامت مردیست که بنده را بخدا بتعالی خوانده باشد و او او را اجابت نموده باشد وازوی در پذیرفته فرمانبرداری الله تعالی کرده باشد پس خدای تعالی داخل گرداند آن بنده را در بهشت و آن خواننده را بآتش بسبب ترک علم و پیروی هوا و هوس و خواهش نفس و طول امل اما پیروی هوا پس منع میکند و بازمیدارد از حق و طول امل فراموش گرداند آخرت را شرم باد عالمی را که دیگری به برکت علم و هدایت او راه بسر منزل نجات برد و خود از علم خود منتفع نگشته در درکات آنجهانی و از نکبات شقاوت و نافرمانی بدرجات بلند جاودانی بدیده حسرت نگرد حکیم سنائی

چو علمت هست خدمت کن چو بی علمان که زشت آید ... گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا

۵

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب ... چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

و نیز در آن کتاب آورده که حضرت سامی منقبت ابی عبدالله ع بحفص ابن غیاث خطاب فرمودند که معنایش اینست که آمرزیده می شود برای نادان هفتاد گناه

پیش ازآنکه آمرزیده شود برای دانا یک گناه آری حاصل فاسق عالم از فاسق جاهل
بدبخت‌تر و در روز حساب مؤاخذه و حساب او سخت‌تر است و قطع نظر از آثار و
اخبار مذکوره در دیدهٔ عقل و نظر بصیرت عیب و بسیار عیب است که کسی در راه بندگی
با دیدهٔ روشن آگاهی هر قدم بجای ارتکاب گناهی برافشرد و بدوستی حرص و آز دوام
دور و دراز از فراز کوهسار ارجمندی و شرف علم بمغاک بیدینی و بیباکی و وادی
دنیاداری و ناپاکی در غلطد و با چراغ عالم‌افروزی چنین بر سر گنج نجات راه
نیابد و با مرکب جهان‌پیمای چنین به منزل رستگاری نشتابد و به پر و بال علم ۲ این ج
و عمل مرغ دلش با اوج ادراک مرتبهٔ مقربین پرواز بلند نکند و به دو بازوی گشادهٔ
و کردار و قوت ایمانی خار بن هوسهای نفسانی را از زمین خاطر نکند با سرمایهٔ
خطیر علم در شهر زندگی بخرید متاع بندگی نپردازد و با تاج و منهاج دانش
و لشکر مهیای توانایی جوارح و اعضا در معرکهٔ جهاد نفس دغل رایت حسن
عمل نیفرازد پس این طبقهٔ عالیمقدار را لایق و سزاوار آنست که بعلم خود مغرور
نبوده و بدانش تنها اکتفا ننموده ادراک مرتبهٔ بلند سعادات عمل را نیز همواره
وجه همت گردانند و به باغبانی در دین در گلشن احوال شجر سعادت علم را
بسر و برگ گزارش عمل پیوند نموده ثمر روح‌پرور آنرا که عبارت از لذات کامرانی

آنجهانی

آنجهانی است بکام دل و مذاق جان رسانند و با گنج علم رنج عمل ایمان پذیرند
و از ترتیب این دو مقدمه نتیجهٔ رستگاری کونین گیرند آئینه‌وار از روشن‌دلی بند قبای
فقر تن در دهند و فتیلهٔ کردار با دود چراغ مدرسه بآتش سوختگی و برشتگی گردن
نهند بر سر خوان شیر و شکر علم و عمل را از نعمتهای الهی دانند و در ساحت وسعت ۲ توفیق ح
فرصت بمعمار علم و کارگری عمل ایوان سعادت‌بنیان ایمان را با وج کمال
رسانند و بجاروب لغاتش مذاکره خار و خس هوا و هوس را از خانهٔ دل روبند
و بمطراق سرافکندگی وقت مطالعه افعی جان‌ستان طول امل را سر کوبند از
آئینهٔ هر کتابی صورت احوال خود را بدیدهٔ عیب‌جوی بینند و از طپانچهٔ هر ورقی
در مکتب‌خانهٔ دار تکلیف با ادب نشینند و از جداول سطور آب تأثیر به گلشن
ضمیر گشایند و در چشمه‌سار حروف خیسانیدهٔ جسم و جان را در مشق جنون
بعکرهای دنیا شستشو نمایند به شبنم نقاط گلزار حسن سیر را تازه و تر سازند
و با رهٔ تشدیدات تحمل کردن کشتی نفس مغرور را از پا در اندازند بجلبانگ مواعظ
و حکم و اوامر و نواهی سراپا گوش شوند و از وصف بهشت و دوزخ و وعد
و وعید الهی همواره مقیم برزخ امید و بیم گردند الحاصل مقصود اصلی از طلب علم
دین تهذیب اخلاق و اصلاح حال خود و دیگران است و پوشیده نیست که هیچ

طبقه را از طبقات خلق تهذیب خلق و تنزه از معایب غرور ترا از این قوم عالیمرتب
نیست چه عامه اهل هوش و شعور در اکثر امور نظر بر این گروه عالیشان دارند
و در طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان میگذارند و هرگاه اخلاق ایشان
حمیده و اطوار ایشان پسندیده باشد خلقی از میامن دیدن محاسن ایشان
نیکوکار و بزلال برکات تتبع ملکات شان پاکیزه روزگار خواهند گردید و اگر اوضاع
ایشان زشت و ناصواب و سلوک شان نه بر منهج ثواب و قانون سنت
و کتاب بود ۲عالمی از آن فاسد و زبون و بشقاوت دو جهانی مقرون خواهد گشت ۲احوال
حاصل آنکه زشتی اعمال عوام و جهال حکم نجاست خشک دارد که از ایشان تعدی
نمیکند و اثر آن بدیگری نمیرسد و ناخوشی احوال اهل علم و مردم دانشور مانند
نجاست تر است که خلقی از ملاقات آن پلید و ناپاک میشوند و در ناپاکی دلیر و بی
باک میگردند و لهذا سر حلقه زمره پاکان جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام
در حدیث قَطَعَ ظَهْرِی رَجُلانِ مِنَ الدُّنیا که در اوایل این مجلس سمت
ذکر یافت عالم چنین را عالم اللسان گفته یعنی علمش همین در زبان است
و دلش را از آن خبری و باطنش را از آن اثری نیست و در حق این جماعت
جمعی که بعلم طریق عمل می سپارند و در آخر حدیث مذکور فرموده که این جماعت

مردمان را گمراه می سازند و از طریق خیر و صواب دور می اندازند و در کافی از نور
دیده خواص و عوام حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست حدیثی که خلاصه
مضمون او اینست چون دیدید عالم را که دنیای خود را دوست میدارد متهم
دارید او را بدین خود یعنی بدگمان شوید باو و در امور دینیه اعتمادی
براو منمائید چه بدرستیکه هر که چیزی را دوست میدارد محافظت و رعایت
آن میکند یعنی ممکن است که برای طلب دنیا دست از امور دینیه بردارد
و از سر گرمی طلب آن پا از جاده حق بیرون بگذارد و در همین خبر از آن
سرور روایت شده که وحی نمود خدا تعالی بحضرت داود ع که مگردان میان
من و میان خود عالمی را که مفتون بدنیا باشد باین معنی که او را در طریق
بندگی من قدوه و پیشوا مدان و واسطه وصول بدرگاه من مگردان
که او ترا از راه محبت من باز میدارد چه بدرستیکه عالمان چنین قطاع طریق
و راه زنان بندگان منند که مرا می جویند و راه بندگی من میپویند بدرستیکه
۲ حلاوت صح سهل ترین آنچه بایشان خواهم کرد اینست که ۲مناجات خود را از دلهای
ایشان بر میکنم مجملاً جناب سبحانی علمای شیفته دنیای فانی را قطاع الطریق
راه بندگان خود خوانده و خاک چنین ملامتی بر تارک ارجمندی

ایشان افشانده است از این جهت کاروان عامهٔ عباد بشومی پیروی
این قوم کج نهاد قدم از راه راست صلاح و سداد بیرون می نهند و متاع
گران بهای تقوی و دین داری و شرف کرامت ورع و پرهیزگاری را از دست
میدهند و سایر صفات ذمیمه نیز براین قیاس است پس زمرهٔ علما و طالبان
این مرتبهٔ علیا را از ذمائم اخلاق پیراستگی و بمحامد صفات آراستگی از سایر
مردمان ضرورتر است و از عظائم اخلاق ذمیمه که خارخار آن سالکان این
طریق را اکثر دامنگیر میباشد و لنگ تفرقهٔ جمعیت خاطر علم و عمل شان را
از هم می پاشد حب جاه و ریاست در امور رائق و فائق و مراجع خلائق
بودن است که از اعظم مهالک و مسالک عباد و احکم حبائل فریب دنیای
مکر نهاد است **بیت** ⁂ دام مکری زال دنیا را چو حب جاه نیست
طرهٔ مرغول این غدار هم مشکل است ⁂ چنانکه در اکثر ایشان خارخار آن
گل کرده آخر بظهور می آید بلکه در آغاز پیری رشحات آثار خواهش آن از ظرف
باطن شان تراوش مینماید و برای وصول این مقصد طریق کسب کمال
میسپارند و دود چراغ مدرسه جهت آن می خورند که دود مشعل در دماغ
دارند برای عروج باوج منصب بتحصیل پر و بال اوراق [illegible] رند و سطور

نوشتجات

نوشتجات و کتب را نردبان ایوان دولت دنیا می سازند کور سواد را رو
شن میکنند که روی مهم و منصبی بآن ببینند و از مسائل فقهی آن قدر می آموزند
که بر مسند قضا و فتوی نشینند رجوع بکتاب شان برای مرجع خلق بودن است
و پیش رفتن کارشان جهت پیشوائی مردمان نمودن زبان خودستائی
شان جز دوال کوس شهرت فضیلت نیست و در انبان معرفت شان غیر
زاد راه طلب جاه و دولت نه و در کافی از حضرت امام همام ابی جعفر علیه السلام
در حق این قوم باطل و عالم نمایان جاهل منقول است که مَن طَلَبَ العِلمَ
لِیُباهِیَ بِهِ العُلَماءَ اَو یُمارِیَ بِهِ السُّفَهاءَ اَو یَصرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّاسِ
اِلَیهِ فَلیَتَبَوَّء مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ اِنَّ الرِّیاسَةَ لاتَصلُحُ اِلّا لِاَهلِها
یعنی هر کس طلب علم کند جهت آنکه مباهات کند بر علما یا مجادله و بحث کند با سفها
که بر گرداند بآن روهای مردم را بسوی خود یعنی ایشان را معتقد خود سازد
و لوای مرجعیت افرازد پس باید که نزول نماید در نشیمنی که برای او مهیا گشته
در آتش بدرستیکه ریاست و سروری صلاحیت و شایستگی ندارد مگر برای اهلش
همانا مراد امام هر زمانست که از جانب حضرت خالق بسالاری کافهٔ خلائق
معین گردیده آوازهٔ کوس فضل و دانش بمغارب و مشارق رسیده است

دیگر آرزوهایم اخلاق و سیر که بر چراغ دل‌افروز دانش و هنر بمثابهٔ باد صرصر است خوا
هش ملک و مال و دوستی سیم و زر است و این صفت طالبان علم را قبل از حصول
علم و ادب و وصول بسر منزل مطلب که سد راه طلب می‌باشد و بعد از آن سر و برگ
عمل الکه برگ و بار شجر سعادات ثمر علم است به تیشهٔ اندیشهٔ مال و تلاش تحصیل آن
درهم میتراشد و نیز علم با عمل عبارت از اینست که از احکام دین و آداب شریعت
آنچه بنظر اطلاع وی درآید کمر اهتمام بر میان جان بسته بمقتضای آن قیام نماید
و از آنجمله شیفتهٔ زخارف دنیا و فریفتهٔ دلربائیهای این بیوفا نگشتن و مانند نوز
نظر از این مزبلهٔ مردار پاک پاکیزه گذشتن است چنانکه بسی از آیات بابرکات قرآنی
براین سخن گویا و بسیاری از اخبار هدایت آثار ائمهٔ اطهار مثبت این مدعاست
آیهٔ کریمهٔ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ را خواندن و در کل ولای خواتر
آن همچو خر فرو ماندن با دعوی دانش چون میسر میگردد و حدیث حُبُّ الدُّنْيَا
رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ را مطالعه نمودن و بمال و ثروت دنیا دیدهٔ رغبت گشودن
با معنی فهمیده کی چگونه صورت می‌پزیرد

لمؤلفه ره

آجل خواهی بگو عاجل چه ردی	منزل جوئی چو خر با این گل چه روی
گر طالب علمی طلب دنیا چیست	حق میطلبی از پی باطل چه روی

و در کافی از قدوهٔ اهل دانش و زبدهٔ آفرینش حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و
آله حدیثی مرویست که خلاصهٔ مضمون آن اینست که دو گروه تشنه‌اند که
سیر نمیشوند طالب علم و طالب دنیا پس کسیکه اکتفا نمود از دنیا بر آنچه حلال
کرده است خدا تعالی برای او سالم ماند و هر که فرا گرفت آنرا از غیر حلال هلاک
گردید مگر اینکه تائب شود و هر که اخذ کرد علم را از اهلش و عمل بعلم خود نمود رستگار
شد و هر که اراده کرد بآن دنیا را یعنی بقصد حصول دنیا و وصول بشهوات
آن نمود پس دنیا نصیب اوست دیگر از فضل و ثواب جاودانی و درجات
بلند آن جهانی بهره ندارد و هم از آب گلشن دانشوری جناب جعفری علیه السلام
منقول است ملخص معنی اینکه هر که خواهد که طلب حدیث کند برای نفع دنیا
او را در آخرت نصیبی نباشد و هر کس بر آن ارادهٔ خیر آخرت نماید عطا کند
خدای تعالی برا و خیر دنیا و آخرت را

لجناب المؤلف طاب ثراه

علم بهر کمال باید خواند	نه بسودای مال باید خواند
قاضی مرده ماند از او صد باغ	دل پر از درد و اندرون پر داغ
سروَرانی که پیش از این بودند	در سلف پیشوای دین بودند
ثمر بد نکو نه زیستند که او	ده سلمان و باغ بود ز کو

مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عم

در آثار آمده که چون دستور ارباب جاه و دول و فارس مضمار علم و عمل
سلمان فارسی رحمه الله بحکومت مداین متعین گشت و روانه آن صوب
گردیده به حوالی آنجا رسید اهالی آنکشور از وصول آن نیکو سیر خبر یافتند و از
سر شوق با قدم اخلاص فوج فوج باستقبال آن بنده خاص شتافتند
مردی دیدند بر دراز گوشی سوار بی خیل و حشم و بی چاکر و خدم گفتند ای شیخ
امیر ما را کجا گذاشتی گفت امیر شما کیست گفتند امیر ما سلمان فارسی مصاحب رسول
خدا گفت امیر را نشناسم لیکن من سلمانم و امیر نیستم آن جماعت چون او را
شناختند خود را از مرکب انداختند و اسبها پیش کشیدند و مستدعی سواری
وی گردیدند گفت دراز گوش برای من بهتر و موافق تر است الحاصل
چون داخل شهر گردید خواستند که او را در دار الاماره فرود آورند گفت من
امیر نیستم مرا بدار الاماره چه کار پس به بازار رفته در دکانی نزول کرد
صاحب دکان یتیمی بود طلبیده آنرا از او استیجار نموده و در همانجا نشسته
بامر قضا و رتق و فتق مهمات اشتغال فرمود و از سامان دنیا و اسباب تجمل
آن خانه بر دوش طریق توکل زیر اندازی بود که در آن می نشست و مطهره
چیزی که برای نماز با آن طهارت می کرد و عصائی که در رفتن تکیه بر آن می نمود

نداشت

نداشت وقتی سیلابی بشهر افتاد مردمان از هر طرف آغاز وا ویلاه و وا هولاه
میکردند و سیلاب صفت فریاد و خروش بر آوردند آن یک وا ویلاه و وا مالاه
میگفت و آن دیگری بمشتعب ناله و آواز آه جگر سوز جگر مستمعان را می سفت سلمان
رضی الله عنه برخاست آن زیر انداز را بر دوش و آن مطهره و عصا را بر دست
گرفته بر بالای بلندی آمد و فرمود که هکذا ینجو المخفون یوم القیمة
یعنی همچنین نجات می یابند سبکباران در روز قیامت و آورده اند که چون
وجود ارجمند آن بنده حق بین را عارضه مرض الموت روی نمود در آن پاکیزه
از خرابه گلشن عالم خاک سبکبارتر از نکهت گل بهمراهی نسیم رحمت الهی برای
جاودانی توجه میفرمود یکی از آشنایان بعیادت وی رفته گفت یا سلمان
خود را چه گونه می یابی سلمان گریست سبب گریه را پرسید گفت بخدا سوگند که گریه
من نه از غم دنیا و دلبستگی آنست و لیکن برای اینست که رسول خدا صلعم
فرموده که باید کفایت معاش و گذار شما از دنیا مانند توشه سواری باشد
همانا مراد اینست که چنانکه سوار زیاده از آنچه خود را بمنزل رساند توشه
بر نگیرد و آدمی نیز باید که در طریق زندگی بقدر کفاف اکتفا نموده زیاده
از آنرا در نه پذیرد میترسم که از این حد تجاوز کرده باشم این سخن میفرمود

و در خانه بر کرد دی غیر مطهره و عصا و تغاری و کاسه چوبی نبود و در روایتی
چنین است که مارا پیغمبر ص فرمود که باید نزد شما غیر از زاد راهگذاری بیش نباشد
من میروم و چندین چیز میگذارم حساب کردند بقیمت نیم دینار بود که بحساب
این زمان قریب بهفصد دینار باشد صاحب زهد و پرهیز کاری و قناعت
و کارسازی بنده خاص حضرت باری ابوذر غفاری رحمه الله بجدی بود که
چون طایر جانش از قفس تنگ جهان پریده در روضه جنان پر و بال شوق
گشود دیگری را از مال خود دیرا کفن نمود منقول است که وقتی چهار درهم در
قبضه تصرف خود دید گفت زود تر این را نفقه کنم که مبادا بمیرم این بماند
و نیز آورده اند که شخصی سیصد دینار بغلام خود داد و برای آن سر حلقه آزادگان کرام
فرستاد و به آن غلام عهد کرد که اگر ابوذر این مبلغ را قبول کرد ترا آزاد
غلام چون آن مال را آورد وی قبول نکرد غلام گفت قبول کن که آزادی
من در اینست ابوذر گفت که تو آزاد میشوی لیکن من بنده میگردم مجملاً
سلمان و ابوذر که از عظمای علمای این امت بودند چون میدانستند که
بمال و منال دنیا هیچ نه بسته در رشته تعلقاتش چون تار نگاه بچشم زدنی
گسسته است آن یک به توسن نفس اماره چنان سوار گشته بود که به

توسن یعنی اسب

امارت

امارت مداین از خر سواری ابا نمی نمود و از حساب روز شمار آنقدر
حساب می برد که بهفصد دینار مال دنیا را زیاد میشمرد و آن دیگر دل از
تعلقات دنیای دون پر فسون بنوعی برکنده و جامه زنگارنگ هو
سهای جهان نیرنگ را چنان از بر کنده بود که جز خلعت زیبای کفنی که
حله بهشت رضا و تسلیم است تن در نداد و وحشی غزال طبع نیکو خصالش
از شهر بند الفت خلایق به بیابان ترک علایق رمیده بفریب دنیای مکر
شعار پابدام انقیاد و خوش آمد صیاد پیره آن روزگار ننهاد و سایر
افاضل دین و علماء ورع دیندار آئین نیز سالک همین مسلک میبوده اند
و اگر برای معاش گاهی بالضرورت تلاش میکرده اند از حد توسط و
اعتدال و سنن قانون شرع و ملاحظه حلال و حرام تجاوز نمی نموده اند شرم
باد اخلاف آن اسلاف و هم پیشگان آن فرقه حمیده اوصاف را که از
طریقه مردان حق تخلف ورزیده بی ضرورت از پی دنیای باطل دوند
و از اوج نسبت این سرفرازان بلند همت خود را افکنده قارون مثال
بفکر اندوختن گنج و مال فرو روند از طول آمال بر غرض علم و کمال افزایند
و به هوس در و گوهر در بحر مسایل علمی تعمق نمایند برای پختن خیال ۲ فکره

خام دنیا دماغ مباحثه سوزند و بهوای جستن مال و ثروت چراغ مطالعه افروزند
و پوشیده نخواهد بود که مراد خامه بصدق روش در این ملامت و سرزنش نه
آن کسانند که ضرورت فقر و احتیاج ایشان را بر طلب دنیا داعی و جهت پریشانی ۲ دفع ج
و عسرت همت شان در تحصیل وجه معیشت ساعی باشد بلکه مراد جمعی اند
که رزاق حقیقی ایشان را وسعت در معاش داده و ابواب سایل و زر بر روی
ایشان کشاده است خجلت و انفعال از اهل و عیال نمی کشند و زهر طعن
پریشانی از ناکسان و ادانی نمی چشند و باین قانع نگشته طلب یادتیها
مینمایند و چشم ورع از حلال و حرام پوشیده دیده طمع را بر اموال ایتام و
غنیمت مسلمین میکشایند مور حرص شان از گندم وقف سیری نمیداند
و مار امل شان از سنگ سرزنش شرع رو نمیگرداند هر که دعوی کند علم
و فقاهت را بالتماس کردن وصایت پیش اندازند و هر کسی را ودیعه
باشد کردن بدعوی امانت و دیانت بر افرازند برای کشودن راه منافع
خود را بکام جور پیشه بندند بجهت تحصیل قطار و مهار بارکشی ورز و بال ظلمه را
بر خود پسندند این قوم ناخردمند که باطوار ناپسند خود عالمی را فاسد
و جنس خطیر بی نظیر دانش را بامثال این حرکتها در بازار روزگار کاسد میسازند

نعوذ

نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و قطع نظر از آنچه
سمت ذکر یافت با نعمت عظمای فهمیدگی و دانش که خداوند عالم باین قوم
معظم داده و با متاع گران بهای علم و هنر که در خزائن خواطر ایشان تنگ تنگ
بر هم نهاده است کمال بی انصافی است که بآن راضی نگشته چشم بر متاع قلیل
۲ سیاه ج دنیا گردانند و بتلاش حرص و آرزو دست انداز امل دور و دراز سرمایه
دلخوشی و اعتبار مردم دنیادار را که عبارت از اختصاص و امتیاز داری است
هم از دست ایشان ستانند مقتضای عدل و انصاف اینست که بداد
خدا خورسند گشته دنیا را باهل دنیا گذارند و برای امری اعتباری بی اعتبار
فانی دست از سعادت جاودانی بر ندارند بهوای باغ و بوستان از گلگشت
چمن همیشه بهار بی برگی دلگیر نباشند و برای ده و مزرعه تخم سعی در زمین بی
حاصل نپاشند و از سر هوائی نفس دنیا طلب پا بر دولت خداداد علم و ادب که
پادشاهان را میسر نیست نزنند و بهمرنگی الوان پوشان شوخ و شنگ خلعت
فاخر فقر و درویشی را که بطراز اَلْفَقْرُ فَخْرِی مطرز است از سر نکنند از نان بنا
بآنقدر که از اهل و عیال خجلت نبرند و از اقران و امثال ذلت نکشند اکتفا
نمایند و بجهت خودآرائی بجامه چرک دنیائی تن در نداده در طریق تحصیل آن

قدم سعی نفرسایند چه این فرقهٔ گرامی بزینتی چون علم و دانش سرافراز
و از سایر زینتها مستغنی و بی نیازند بلکه بی زینتی از ایشان زیباتر و کهنگی
جامه و دستار خوش نماتر است

لمؤلفه

هرچند قبا درشت تر زنده تر است | بر قامت اهل علم زیبنده تر است
علم و هنر آب چشمهٔ توفیق است | در ظرف سفال آب خوشآینده تر است

وله قدس سره

زینت اهل صفا آمده عریان بدنی | زده فانوس دم از نور زیک پیرهنی
بعد مردن بتن مرد خدا بر در هست | جامهٔ زیست برازنده تر از بی کفنی
تار و پود تن زارت چو زهم خواهد ریخت | گو قبا قطنی و مندیل نباشد فتنی
می شود چون کفن از خون تو گلبند هنوز | نازک اندامی و تن پرور و گلبدنی
نیم رنگ است لبی جامهٔ هستی غم نیست | نبود جامه اگر سوسنی و یاسمنی
شعله هرگز نشود جاب لپستی اهل | روشنانرا نبود میل بدنبای دنی

دیگر از اخلاق ناپسند که این طایفهٔ ارجمند خصوصاً تازه نهالان گلشن فضل
و حال و نو کیسگان نقود علم و کمال را تنزه از آن بغایت ضرور است صفت
خبیثهٔ عجب و غرور است که در پیش سوختگان پخته کلام نشان خامی است

و در کیش کاملان تمام عیار برهان ناتمامی و در نظر آدم سیرتان ابلیس لعین
را کاسه لیسی است و در دیدهٔ روشن بصیرتان چهرهٔ کمال را لکهٔ پیسی هرچند
گوهر عظم و دانش در میزان نظر بینش بغایت قیمتی و گرانبها و صاحب خود را
شرافت بخش و کرامت افزا است ولیکن این قیمت و بها با علمی است که
قرین عمل باشد و از آنجمله تزئین بآرایش فروتنی است و طهارت از آلایش
مادمنی و در دکان خودستائی و خودفروشی را القفل خموشی لبستن و آئینهٔ
خودبینی و خودپسندی را بسنگ سخت گیری بانفس درهم شکستن و با
توانگری گنج دانش درویش نهاد و فقیر منش بودن با شایستگی مسند صدر
نشینی تلاش صف نعال گزینی نمودن سرمهٔ صفت نور چشم جلوه گشتن و
همان شیوهٔ خاکساری را داشتن و آفتاب مثال تاج سر عالمی بودن و سر
بپای همه گذاشتن و در کتاب شریف کافی مذکور است که نبی مکرم حضرت عیسی
مریم را حواریین که پیوسته بشرف خدمت آن حضرت فایز بودند و همواره
از آن بحر زخار معالم اعتراف مکارم مینمودند گفت یا معشر الحواریین
مرا بشما حاجتی است آنرا روا کنید گفتند قضیت حاجتک یعنی روا باد
حاجت تو یا روا است حاجت تو یا رسول الله پس برخاست و پای

قوله صف نعال شیب ترین جای که کفش نهند گویند
...

ایشان را شرمی بایشان کنید که کنّا نحن احقّ بهذا یا روح الله
یعنی ما باین خدمت سزاوارتریم و بایستی که ما خدمت شما می کردیم پس فرمود که
إنّ أحقّ النّاس بالخدمة العالم إنّما تواضعت هكذا لكي
تواضعوا بعدي في النّاس كتواضعي لكم یعنی سزاوارترین مردمان
بخدمت کردن عالم است بدینگونه تواضع برای همین کردم که شما تواضع
کنید پس از من در میان مردمان چنانکه من برای شما تواضع کردم بعد از آن حضرت
عیسی ع فرمودند که بالتّواضع تعمر الحكمة لا بالتّكبّر وكذلك في السّهل
ينبت الزّرع لا في الجبل یعنی با تواضع معمور میشود حکمت و علم نه
بتکبر و همچنین بر زمین نرم میروید کشت نه در کوه و زمین سخت و در کافی
از امام سدره مقام ابی عبدالله علیه السلام مرویست که اطلبوا العلم
وتزيّنوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن تعلّمونه العلم وتوا
ضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تكونوا علماء جبّارين فيذهب باطلكم
حاصل اینکه طلب علم نمائید با علم و طلب او بصفت حلم و وقار آراسته گردید
و برای استاد خود تواضع و فروتنی کنید و علمای جبار و صاحب استکبار ۲ شاگرد ع
مباشید که اگر چنین باشید پس میبرد باطل شما حق شما را تحمل مراد این

باشد

باشد که هرگاه جبار و گردنکش باشید و هرچه گوئید اگرچه باطل باشد خواهید
ترک کردن از پیش برید و کسی رد آن نتواند کرد سخنان حق شما نیز در آن
باب مضمحل و از درجه اعتبار ساقط و نازل گردد و هم در آن کتاب از جناب
ولایت مآب حضرت علی علیه السلام منقول است که لا تكون السّفه
والغرّة في قلب العالم یعنی سبکی و تندی و فریب شیطان خوردن
بعجب و خودپسندی در دل عالم نباشد یعنی عالم واقعی که اثر علم به تحقیق
در کرده و مقتضای آن را بجان پذیرفته باشد مجملاً شمه ذمیمه کبر و غرور در منافی
فهمیده که شعور و صفت ناپسند خودپسندی از اهل علم و مردم دانشمند
بغایت بعید و **لمولانا مؤلف ره** دور است ؛
۲ غرور ع شاخیست از درخت حماقت کبر ؛ خود را کسی ز نافهمی کم نمیکند ؛
چون در مجلس باب اول این کتاب فرائد این فوائد با بنان قلم سرشته
رقم انتظام و صورت این مطلب دلپذیر بر خامه حسن تقریر بر تیز زبان
بیان و تحریر ارتسام یافته در این مقام بهمین اکتفا می نماید **دیگر**
از رذائل صفاتی که دامان ضمیر منیر این قوم عالیدرجات گاهی بلوث
آن آلوده می باشد صفت حسد است که دل را از امراض عسر العلاج

جایگاه و سبب آن هیجان خلط سودای مال و جاه است و اکثر از این
جهت همدیگر را قبول ندارند و پیوسته برد قول هم و هتک حرمت یکدیگر
همت میگمارند با یوسف حسن سیرت هم برادرانه سلوک سر میکنند و نخل
اعتبار یکدیگر را ازکرباصفت بارهٔ ناهموار حسد و خورده گیری از پا در می افکنند
برای پختن نان خود به آتش تنور حوصلهٔ هم می پردازند و جهت بالیدن
نخل اعتبار خویش یکدیگر را از خجالت آب می سازند چون آئینه بصورت
احوال هم بچشم عیب بینی مینگرند و مانند خط بطلان بر نوشتجات یکدیگر
بدست ابطال و تضییع میگذارند پر و بال اوراق شان جهت بهم پریدن
وعصای قلم شان برای عیب یکدیگر دیدن اثبات خود را منحصر در نفی
هم میدانند و اشکالات هم را حجت قاطع ناطق حقیقت خود میخوانند ❋ لمؤلفه

عیب هم را همه چشمند و زبان چو مقراض   روز و شب همدم یکدیگر و در پرخاشند

صاحبان این صفت بحکم حدیث اَلحَسَدُ یُذِیبُ الجَسَدَ گاه و بیگاه
در آتش غصهای عمر کاه میگدازند و بمقتضای خبر اَلحَسُودُ لا یَسُودُ بر
خلاف مقصود همیشه در مغاک پستی مرتبت مانده هرگز گردن اعتبار
در میان اهل روزگار نمی افرازند پس کافهٔ انام را از خواص و عوام
ضرور است

یعنی میگدازد حسد جسد را شرح

ضرور است که بهمین گوهر دل را از کل این کدورات بحاصل برآرند و در کندن
خار بن این صفت دل خراش از زمین طبیعت قدم سعی و تلاش فشارند از چشمهٔ
صافی سینها باهم زلال خوشحالی نوشند و از پرده پوشی عیوب یکدیگر خلعت
کرامت دوجهانی پوشند غائبانه در سخن هم حاضر دم باشند و حاضرانه بناخن حسد
چهرهٔ حرمت هم نخراشند جمال کمال هم را بلالی مدح و ثنا آرایش نمایند و آئینهٔ
خاطر یکدیگر را با آمد و رفت مشتاقانه صیقل کاری فرمایند پیوسته برای تقصیرات هم
معاذیر دلپذیر گویند و همواره چرکهای یکدیگر را باب توجیهات خاطر پسند
شویند گویند که دو نفر از اهل علم در خدمت یکی از ملوک بودند و گلشن
دین و دولت وی را بزلال میامن صحبت خویش آبیاری مینمودند روزی هر دو
بخدمت پادشاه برای سیر رفتند آن یک باقتضای سن شباب سرکش سمند جهنده
در زیر ران داشت که در تندی و شوخی از عهد جوانی سبق برده و آن دیگر
بسبب کبر سن بر مرکبی گران خیز کاهل برنشسته بود که چون پیران با تمکین
وقار جز با عصای تأمل طریق پای رفتار نسپردی پادشاه خواست معلوم نماید که
ایشان در باطن باهم چگونه اند در همان سرسواری هر کدام که رسید استهزاء
نمود و سخنی مذمت آمیز درباره آن دیگر فرمود شیخ کامل را گفت که آن جوان جاهل

ببین که چون از زی خود پا بیرون نهد و اسب خود را چه طور شوخانه
جلوه میدهد شیخ کامل گفت آن شوخی از وی نیست و لیکن اسب از شوق
اینکه دانشمندی چنین بر آن سوار است بدینگونه شوخ و بیقرار است و
بآن جوان فاضل سیده گفت که آن پیر را بنگر که چه قدر خود را موقر میدارند
و از رو تکبر و تمکین اسب میراند گفت نه از این جهت است بلکه چون کوه علم
و شرفی چنین بر آن مرکب بار است از این جهت سرعت حرکت بر آن
دشوار است القصه انگشت امتحان بر لب هر کدام که زد جز مدح و ثنای
آن دیگر نغمه و غیر سخن محبت و اخلاص زمزمه نشنید و بدین شیوه دلپسند
هر دو نزد پادشاه بیش و بیشتر ارجمند و عزیز گشتند و بتقرب و منزلت از سایر ندما و
یاران در گذشتند **دیگر** از جمله معایبی که سرچشمه طبع و جویبار زبان این قوم
عالیم انتساب از لای آلایش آن باید که مصفا باشد در گفتگوهای علم تندی و تلخی نمودن (لای گل سیاه را گویند شرح)
است و بلبلک ایستاده که طریق جنگ و پرخاش پیمودن چنانکه داب آتش
خویان خشک حرف و سبک مغزان تنگ ظرف است و این خوی زشت
از آن قبیح تر است که عوام و جهال نیز با اندک شعوری توانند بآن تن در داد
چه جا علما و فضلا که معادن ادراک و شعور و در هر امری از امور عالمیانرا

دستور اند

دستور اند عیب و بسیار عیب است که اهل هنر و دارسیده کی در لب جوی
گفت و شوی فهمیده که بلوث این قبیح آلوده باشند و غلط چنین عظیم را
در نسخه صحیحه طبع سلیم خود واگذاشته بگزلک مجاهده و کوشش نتراشند در کافی
از سرور اخیار و معدن حلم و وقار حضرت نبوی صلعم مرویست که خلاصه
معنی اینکه سه صفت است که هر کس ملاقات کند با خدای عزوجل با آن صفات
داخل بهشت گردد از هر دری که خواهد کسیکه خلقش نیکو باشد و در غیب و حضور
خلق از خدا تعالی ترسد و ترک جدل نماید اگر چه حق با او باشد و نیز در آن کتاب
مذکور است که جبرئیل ع بحضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفت که
ایاکَ و مُلاحاتِ الرِّجالِ یعنی پرهیز کن از منازعه مردمان و هم در کافی
از مهر سپهر دانشوری جناب مستطاب جعفری ع منقول است که لا تُمارِیَنَّ
حلیماً و لا سفیهاً فانَّ الحلیمَ یَقلیکَ و السفیهَ یُؤذیکَ یعنی زنهار جدل
مکن نه با حلیم و بردبار و نه با سفیه و بیوقار که حلیم اگر چه معارضه و تندی
نمیکند اما با تو دشمن میشود و سفیه از جاده میاید و آزارت می نماید و در
مجموعه ورام از حضرت فخر الانام علیه و آله السلام ماثور است که ایاکم
و الخُصُومة فانَّها تَمحَقُ الدّین ❁ ماحصل اینکه حذر کنید از خصومت

(گزلک کارد قلم تراش را گویند ۱۲)

(ثلث من لقی الله عزوجل بهن دخل الجنة من ای باب شاء من حسن خلقه و خشی الله فی المغیب والمحضر و ترک المراء و ان کان محقا)

که آن دین را باطل میکنند مجملاً طالبان علم دین و تشنگان رحیق تمیز
را در مناظرات و مباحثات علمی می باید که غیر تحقیق حق و حل مشکلات
منظوری نباشد تا ایشان را از آن ثوابی و فضیلتی و از این ساغر هوش آور نشأهٔ
و کیفیتی حاصل گردد و این معنی بغیر این صورت نمیگردد و این مطلب بدون
این حصول صورت نمی پذیرد که یارانه باهم نشینند و دوستانه از بوستان دانش
هم گلهای افادات چینند و اتصاف اتفاق سینه صاف را بهم بزمی خوانند
و غرور پرشر و شور را از آن مجلس خاص دور گردانند و دریاچه خاطر پاک را
از هر جانب بگلهای شگفتگی گلریزان نمایند و بادهٔ بیدار سر تحقیق را از
شیشهٔ اندیشه باقدح حسن بیان هوشمندانه بهم بپیمایند سؤالات غرض
آمیز را جواب دهند و غرضهای فتنه انگیز را بر کنار نهند از دو طرف دست
همی گرده رشتهٔ فکرهای دقیق را فتیله وار بهم تابند و بروغن توفیق
و شعلهٔ نور بصیرت یار کرده با این چراغ پرضیا در ظلمت خفا گم کردهٔ خود را
دریابند ولیکن این کار آزاد مردان مرد و سوخته برشتگان از عالم دل
سرد است که از بند خودی دانانیت رسته و از خار لبت دلبستگی بباغ
دلگشای بی نصیبی و شکستگی جسته باشند برای یافتن دین چراغ

یقین

یقین افروزند و جهت خرید متاع نجات سرمایهٔ دانش اندوزند از سوختگی
چون باتش بطلان سوز سخن حق رسند در گیرند و از دردمندی دوای مرض
جهل ردای کفار صوابی بر جا بلیسند بجان بپذیرند و این قسم مردمان در میان
ابنای زمان بسیار عزیز و کمیاب و متاع ارجمند این صفت خدا پسند در بازار
روزگار بغایت کاسد و نایاب است چه اکثر اهل زمانه را از کتب علم جز علم مباهات
افراختن و کوس فضیلت نواختن منظوری نیست و از تحصیل فضل و هنر غیر
شهرهٔ شهر و یگانهٔ دهر گشتن مقصودی نه هر مبتدی خود را منتهی می پندارد و
هر خرکوشی در کل کشتی کسی را موجود نمی شمارد در زمرهٔ سواد خوانی جز دیدهٔ خود
بینی روشن نمی سازند و تحصیل تیغ زبان جز جهت غلبهٔ همچشمان نمی پردازند
و لهذا اگر کسی رد قول شان نماید و به لم و لا نسلم از در معارضه در آید هر
چند بجا باشد از جا در می آیند و یک بدو آغاز ستیزه مینمایند و آهنگ تیزی تو
از او فرد نمی برد و دی در می آید و از دو جانب اصل مطلب متنازع فیه را
گذاشته نرم نرم باهم طریق درشتی میپویند و گرم گرم سخنان سرد بر روی
یکدیگر میگویند تا آنکه رفته رفته مجلس علم را میدان قتال میسازند و از زرک کردن
علم جنگ و جدال می افرازند از هر کمان کج نهادی زه میکنند و تیر ٢ سیرچ

تعرض و دشنام بهم می افکنند گاه بطعن نیزهٔ سرزنش هم را از مرکب عزة
بخاک ذلت می اندازند و زمانی بضرب تیغ زبان ملامت چهرهٔ یکدیگر را
بخون رنگ خجلت آلوده میسازند و جمعی دیگر از تعصب کیشان و حماقت
کیشان از طرفین بیاری ایشان می خیزند و بدست و زبان درازی باهم
در می آویزند و گروهی دیگر از خاصه و عامه بتماشای آن هنگامه از دو
صف می بندند و از آن اطوار غریب نا هنجار تعجب میکنند و می خندند
حاشا که طریق حق این و قاعدهٔ جستجوی علم چنین باشد در غبار
فتنهٔ چنین چه گوهر تحقیق توان یافت و با این بار گران خودی و نفسا
نیت چگونه به منزل نجات توان شتافت **للمؤلف رحمه الله**

بتنگ به تقدیم بادو هر دو است شرح

ای از لم لا نسلّمت خلق بتنگ	در فن جدل بسته دل سخن تو زنگ
از بحث و جدل کسی نگردد فاضل	این ملک نمیتوان گرفتن با جنگ

وله ایضاً

در مبحث علم تند خوئی چه کنی	جنگ و جدال و درشت گوئی چه کنی
۲ قتال این مجلس درس است نه میدان	این حق جوئی است جنگجوئی چه کنی

دیگر از جملهٔ منکرات آنکه میان ناقصان این فرقهٔ جلیله معروف است

در جواب

در جواب سؤالات بی تامل دلیر بودن و بتعلیم احکام شرعیه لب بافاده و فتوی
گشودن است و شکی نیست که اینقوم بی باک دلیر را داعی بر ارتکاب این امر
عظیم خطر حب جاه و اعتبار و حفظ مرتبه و مقدار است چه همت قاصر شان بکلی
مقصور بر اینست که عامیان جاهل خود را فاضل و کامل می شناسند و آوازهٔ
طبل شهرت فضیلت باستماع هر نزدیک و دور رسانند تامل در جواب مسائل
منافی این مطلب دانسته از گفتن نمیدانم عار میدارند و پاس اعتبار و عزت
خود را از پاس شرع و دین ضرور تر میشمارند همانا این قوم بی پروا انداخته اند
خود در کتاب خدا و احادیث ائمهٔ هدی عم چه ملامتها در بارهٔ ایشان وارد
گردیده و از آتش بهره که از وعیدات چه شعله های تهدیدات و تشدیدات
بر ایشان زبانه کشیده است در کافی از جناب ستطاب جعفری عم مرویست
که ما حصل آن اینست که خدا تعالی تحریص نموده بنده گان خود را بدو آیه از
کتاب خود بر آنکه نگویند تا ندانند و رد نکنند مادام که ندانند یا چیزی را که
ندانند یعنی بعلم حکم بر بطلان چیزی نکنند و آن حضرت دو آیه را تلاوت
فرمودند آیهٔ اول در سورهٔ اعراف است در مذمت یهود ما حصل اش
اینکه آیا گرفته نشده است بر ایشان پیمان کتاب که توریه باشد یا هر کتابی از

خطر یعنی بزرگ است

[illegible]

از کتب سماوی اینکه نگوید بر خدا تعالی بجز حق و آیهٔ ثانیه در سورهٔ یونس است
در ذم جمعی از کفار و حاصل آن اینکه بلکه تکذیب کردند و دروغ شمردند چیزی را
که احاطه بعلم آن نکرده بودند هنوز تأویل آن بایشان نیامده یعنی پیش از آنکه
بتأمل یا تنبیه و بیان دیگری که تأویل آن برایشان ظاهر شود و اشکال آن
حل گردد مبادرت بتکذیب آن نمودند و هم در کافی از حضرت ابو جعفر علیه السلام
مرویست که مَنْ اَفْتَی النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًی لَعَنَتْهُ مَلَائِکَةُ الرَّحْمَةِ
وَمَلَائِکَةُ الْعَذَابِ وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْیَاهُ حاصل اینکه هر که فتوی
دهد مردمان را بی آنکه علم داشته باشد و راه بآن یافته باشد لعنت کنند او را
فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و برسد باو از دنبال و گناه هر که به
فتوای عمل کند ظاهر لفظ لحقه که در این حدیث وارد گردیده همانا شعر براینست ۲ آن ع
که بعد از روانه شدن وی نیز براه عدم گناه عمل کننده گان بآن فتوی
بروزگار او عاید میگردد اما محامد خصالی که جمال کمال اهل دانش بزیور اتصاف
آنها باید که آرایش یابد و انوار و آثار آنها از جبههٔ احوال شان آفتاب مثال
تابد عمدهٔ آنها نیز اضداد این صفات است یعنی از مال دنیا بقدری که مذکور شد
خورسند گشتن و بر گرد منصبها که خطر هلاکت مضمر گشتن فروتنی و خاکساری را

ملکه

ملکهٔ خود ساختن و مرآت ذات خویش را از زنگ آثار کین حسد پرداختن و
حلیم و بردبار بودن و با خصم جنگجو بملایمت معارضه و گفتگو نمودن و اخلاقی که
شمه ذکر یافت و غیر آنها از فضائل و رذائل در کتاب شریف کافی به بیان لطیف
وافی آن از جناب مستطاب امیر المؤمنین عم منقول است و آن امام همام عم در
کلام بلاغت نظام علم را بشخصی تمثیل فرموده اند که سر او تواضع است و چشم
بری بودن از حسد است و گوشش فهم است و زبانش راست گوئی است
و حافظه اش تفحص و تجسس است و دلش خوبی نیت است و عقلش معرفت اشیاء
امور است و دستش رحمت است همانا مراد رحم بر ضعفا و درویشان و بذل و عطا
دستگیری نمودن ایشان است و پای او زیارت علما است و همت و قصدش
سلامت است یعنی سلامت نفس که اذیت بکسی نرساند یا آنکه از مخاطرات دینی
و دنیوی خود را بسلامت رهاند و حکمتش که امور معاش و معاد خود را بآن منتظم
دارد پرهیزکاری است که توسن نفس خود را رام و منع از حرام کند و مستقر و آرامگاه
رستگاری است و قاید و پیش رو ش عافیت است و مرکبش وفاداری است و سلاح
و آلت جنگش نرم گفتاری است و شمشیرش رضا است و کمانش مدارا و همواری است
و لشکرش محاوره یعنی سخن گفتن با علما است یا محاوره بهم چنانکه در بعضی نسخ است

محاوره با علمای
با نقطه کی یا بهم
ع

یعنی نزدیک و در جوار علماء بودنست و مالش ادب است و ذخیره اش اجتناب
از کناهانست و توشه اش نیکوئی با خلق است و آبش بنا علی بعض النسخ مصالحه
است و دلیل و راهنمایش هدی و رشاد است و رفیقش محبت نیکانست از این
تصویر دلپذیر که کلک تقریر آن امیر کل امیر بر صحیفه بیان نگاشته است مستفاد میگردد
که آنقدر که آدمی در اصل تعایا در قوام تن و نظام بدن با عضاء و جوارح مذکوره
محتاج و در امر معیشت از تحصیل اسباب و آلات و ضروریات مذبوره لابد و بیجا
علم را نیز از آن خصال حمیده و صفات پسندیده کزیر و شرف و کرامتش بی آنها
صورت پذیر نیست چنانکه در کافی از سر حلقه اکرام حضرت ابیعبد الله علیه السلام
در تفسیر کریمه اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓاءُ مرویست که یعنی
بالعلماء من صدق قوله فعله و من لم یصدق فعله قوله
فلیس بعالم یعنی مراد از علماء در این آیه کسی است که کردارش تصدیق گفتارش
نموده و بر طبق آن بوده باشد و کسیکه چنین نباشد عالم نیست یعنی چنین علمی در
شمار علم نخواهد بود.

حکیم سنائی در این باب گوید

علم کز تو ترا نه بستاند ❖ جهل از آن علم به بود صد بار
آب حیوان که رو چو شد در حلق ❖ نیش شد گرچه بود نوشگوار

مقصد پنجم

در بیان اینکه علمی که منشاء این همه فضل و ثواب و عاقبت بخیر است ۲ مبدء و ۳
حسن مآب است کدام است بر هوشمندان ظاهر است که فضل و شرف هر کاری
اعتبار غایت و فایدهٔ آنست چندانکه آن فایده عظیم تر و جزیل تر باشد آن کار
شریفتر و جمیل تر خواهد بود پس از جمله علوم نیز آنچه فایدهٔ آن دنیویه باشد شرافت
آن مثل شرافت دنیا و قدر و قیمتش بقدر و قیمت زخارف آبله فریب این عاریه
سرا خواهد بود و آفریننده آن جل شانه بکریمهٔ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ
و امثال آن قیمت آنرا بیان فرموده و سید انبیا صلی الله علیه و آله قدر آنرا
از بال پشه کمتر خوانده و سرور اوصیا علیه السلام آنرا از استخوان خوکی که در
دست مجذومی باشد حقیر تر شمرده است پس شرافت آن علم نیز در این پایه و قدر
و قیمتش در میزان نظر عقل در این پله خواهد بود و مردمان خردمند و صاحبان
همت بلند التفاتی چنان بآن ننمایند و در طریق تحصیل آن قدم سعی چندان
نفرسایند الا قدری که ضرور باشد و در امر معیشت از آن کزیری نداشته باشند
چون علم صنعت که بسیاری پیشه وریها که بعضی را آموختن آن در کار و از آن
ناچار است و از این قبیل است نیرنجات و علم کیمیا اگر اصلی داشته باشد ۲ علم
و علم رمل و علم شانه و علم قیافه و علم اشعار و انساب و تواریخ اگر غرض

اُخروی بآن متعلق نباشد چنانکه شیخ صدوق طاب ثراه در امالی خود ذکر کرده
که حضرت اقدس نبوی صلعم داخل مسجد گردیده جماعتی را دید که بر گرد مردی حلقه زده اند
فرمود این چیست گفتند علامه یعنی مرد بسیار دانائیست فرمود و ما العلامة
یعنی بسیاری دانش او در چه علم است گفتند داناترین مردمان است بأنساب
عرب و وقایع ایشان در زمان جاهلیت و باشعار عربیه آن سرور فرمود
ذٰلِكَ عِلمٌ لَا یَضُرُّ مَنْ لَا یَعْلَمُهُ وَلَا یَنْتَفِعُ مَنْ عَلِمَهُ یعنی این علمی
است که نه دانستن آن زیانی و بدانستن آن سودی بکسی میرساند یعنی
بحسب عقبی و نیز از جمله این علوم است ریاضات از نجوم و غیر آن مگر آنچه
در امر دین بکار آید و در احکام شرعیه معاونت نماید چون تعیین قبله و تحقیق
وقت بر آغاز و امثال آنها و آنچه بر این زیاده کرده و بیفاید در امور معاد باشد
از علوم دنیویه خواهد بود و بی ضرورت عمر بی خلف را در تحصیل آن تلف نباید
نمود و در باب علم نجوم از بحر مواج علوم اعنی امیر المؤمنین صلعم در کتاب
احتجاج منقول است که چون آنحضرت اراده نموده که بدفع خوارج روانه گردد
بعضی از اصحاب گفت که اِنْ سِرْتَ فِی هٰذَا الْوَقْتِ خَشِیتُ اَنْ لَا تَظْفَرَ
بِمُرَادِكَ مِنْ طَرِیقِ عِلْمِ النُّجُومِ یعنی اگر در این وقت روانه شوی

مرتم

میترسم که بمراد خود نرسی و ظفر نیابی از راه علم نجوم یعنی قواعد نجومی دلالت
بر آن دارد که این سخن را آنمرد از راه علم نجوم گفت آنحضرت در جواب آن
نابلد طریق ادب فرمودند که اَتَزْعُمُ اَنَّكَ تَهْتَدِی اِلَی السَّاعَةِ الَّتِی مَنْ سَارَ
فِیهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَتُخَوِّفُ السَّاعَةَ الَّتِی مَنْ سَارَ فِیهَا حَاقَ
بِهِ الضُّرُّ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهٰذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ اِلَخ الحدیث
خلاصه مضمون اینکه آیا می پنداری که تو راه نمائی میکنی بآن ساعتیکه هر که
در آن سفر کند بدی از او بر میگردد و تخویف مینمائی از آن ساعتیکه هر که در آن
مسافرت کند ضرر و زیان او را فرا گیرد یعنی گمان تو اینست که این هر دو ساعت
چنین را از هم می شناسی و مردمان را بآن یک هدایت میتوانی نمود و از آن دیگر
اجتناب میتوانی فرمود هر که تصدیق کند ترا باین سخن پس بتحقیق که قرآن را
تکذیب کرده خواهد بود و در نیل محبوب و دفع مکروه از استعانت بخدا تعالی
مستغنی گردیده خواهد بود و بنابر قول تو سزاوار اینست که عمل کننده بفرمان تو
ترا حمد کند نه خداوند خود را چه بدرستیکه تو بزعم خود او را هدایت کرده بساعتیکه
در آن بنفع رسیده و از ضرر ایمن گردیده است یا ایها الناس پرهیز نمائید
از آموختن علم نجوم مگر آنچه راه یافته شود بآن در خشکی و دریا یعنی بهمین قدر

ایجاز بعد حذف تتمه حدیث شریف مجید

که در صحرا و در دریا بکار آید و شمارا از آن سرکشتکی باز دارد اکتفا نمائید چه بدر ستیکه علم
نجوم میخوانم بکهانت منجم چون کاهنست و کاهن مانند ساحر است و ساحر مثل
کافر است و کافر در آتش است روانه شوید با اسم خدا و یاری او و نیز آورده اند
که در همان سفر ظفر اثر ترسائی از علم نجوم آنحضرت آنرا در رفتن بحرب خوارج منع
نمود و آنوالا جناب در آن سخن طرح مجاب ساخته بمقاتله آن قوم توجه
فرمود مفصل این مجمل آنکه در آن راه سپاه نصرت پناه حضرت شاه ولایت دستگاه
بدیری رسیدند مردی ترسا که از اهل آنجا بود از فراز دیر فریاد بر آورد که ای لشکر اسلام
پیشوا و سالار خود را بگوئید که نزد من آید چون این سخن بخدمت آنحضرت عم
معروض کردید عنان مرکب بدان صوب پیچید ترسا گفت ای سالار لشکر
اسلام کجا میروی آن حضرت فرمودند که بحرب دشمنان دین ترسا گفت لشکر
خود را فرود آور و بحرب دشمنان مرو که ستاره مسلمانان در هبوط است و طالع
اهل اسلام ضعیف چند روزی صبر کن تا آن کوکب ببطء رو بصعود آ
ورده و طالع مسلمانان قوی گیرد آنعارف اسرار ربانی و آنواقف اوضاع ستاره
زمینی و آسمانی فرمودند که اگر تو دعوی علم آسمانی میکنی مرا از سیر فلان
جزوه خبر ده ترسا گفت من هرگز نام این ستاره نشنیده ام میتوانی دیگر فرما

اکن

آن حضرت سؤالی دیگر فرمود ترسا همچنان در جواب فرو ماند فرمود که از
احوال آسمان چندان اطلاعی نداری از تو احوال زمین پرسم آنجا که ایستاده
میدانی که در زیر پای تو چه مدفون است عرض کرد نمیدانم فرمود ظرفیست
و در آن اینقدر زر سرخ و نقش سکه اش چنین ترسا گفت این سخن از کجا میگوئی
فرمود مرا رسولخدا خبر داده و هم فرموده است که با این قوم جنگ کن که
از لشکر تو کم از ده کس کشته شوند و از ایشان کم از ده کس زنده روند ترسا از آن
سخنان متعجب کردیده فرمود تا زیر قدم او را بکافتند و آن ظرف را بزر بهمان عدد
و نشان که حضرت فرموده بود یافتند پیر ترسا از دیر بزیر شتافت و بدست آن
حضرت شرف اسلام دریافت اگرچه در این خبر تصریحی بر مذمت علم نجوم نیست
اما از سیاق کلام آن مستفاد میگردد که اخبار منجمین قابل التفات نیست
و خبری با آن و ابتر است و در مذمت مجارست این فن حدیث عبد الملک
بن اعین که در تفسیر مذکور گذشت و آن اینست که عبد الملک مذکور گفت
قلتُ لأبی عبد الله علیه السلام إنّی قد ابتلیت بهذا العلم
فارید الحاجة فاذا نظرتُ الی الطالع و رأیت الطالع الشرّ جلستُ
ولم اذهب فیها واذا رأیتُ الطالع الخیر ذهبتُ فی الحاجة

حاصل معنی اینکه بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که من
بعلم نجوم مبتلا شده ام یعنی گرفتار آن گردیده ام پس از آن طلب
حاجتی نمایم چون نظر بطالع کردم دیدم بد است می‌نشینم و از پی آن نمیر
وم و چون دیدم که طالع نیک است در پی آن حاجت میروم پس آنحضرت
فرمود که آیا آن حاجت روا میگردد گفتم آری فرمود اَحْرِقْ کُتُبَکَ
یعنی بسوزان کتابهای خود را که در این فن داری اعتقاد باینکه قضاء حوائج
از سعادات آن طالع است اعتقادی غلط و باطل و کتابهای نجومی که
منشاء چنین اعتقاد میشود سوختن را سزاوار و قابل است و قطع نظر از
امثال این اخبار پر ظاهر است که اگر اقوال منجمین را اعتباری می بود در رعایت
ساعات که ایشان حکم بر نیکی و بدی آن بجهت بعضی کارها میکنند بایستی ائمه دین
هادین که استادان بنی نوع بشرند و نماینده گان طرق نفع و ضرر و خیر
و شر اند بیان آن مینمودند چنانکه نهی از تزویج و سفر در وقتیکه ماه در عقرب
باشد و نهی از تزویج در محاق نیز فرموده اند چه این قوم عالیقدر جاه محاق یعنی تحت الشعاع ع
در بیان ما یحتاج خلق خود را اصلا معاف نداشته و از امور کلیه و جزئیه
دقیقه فرو نگذاشته اند هر گاه قبا و کفش فرموده باشند چه رنگ باید پوشید

و چه رنگ نباید پوشید و از مطعومات حتی سبزیها را بیان کرده باشند که
چه باید خورد و چه نباید خورد و همچنین در نوره کشیدن و حجامت کردن و
امثال آنها که کدام روز خوب است و کدام روز بد مجملاً هرگاه امثال این امور
جزئیه را فوت نکرده باشند اگر ساعات را چنانکه منجمین میگویند سعادت
و نحوستی بودی و نفع و ضرری بر آن مترتب بگردیدی خلق را رعایت آن
بسیار ضرور بودی چه احتمال داشت که ایشان بیان آن ننمایند و خلق را
۲ آنکه ظ بآن اعلام ننمایند و حال آنکه در اخبار و آثار شریفه ایشان غیر تزویج و سفر چنانکه
مذکور شد اصلا از این سخن اثری نیست بلکه نهی از رعایت آن وارد گردیده
است چنانکه مذکور شد و از بعضی اخبار چنین مستنبط میشود که علم اصلی نجوم
دارد و لیکن مختص بانبیاء و اوصیا است و دیگران را از آن بهره ندارد
۲ مقام ع و این گنجایش ذکر آنها و بسط کلام بیش از این ندارد **دیگر** از آنجمله علم
فلسفه است که آنرا حکمت و علم اول نامیده اند و معتقدان کریمه و
مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا را عبارت از آن
فهمیده اند و چون چنین نباشد که بسیاری از اصول و قواعد آن منافی
شرع مبین است و در بسیاری از مطالب آن نفس را اذعانی و قلب را

اطمینانی حاصل نمیشود چه اکثر ادلهٔ آنها نا تمام و مدخول و داخل در مصداق
حدیث نبوی ص است که ان من طلب العلم جهلا و قطع نظر از این مراتب
طالب علم فلسفه کلاً او بعضاً یا مطابق شرع دین است یا نه اگر مطابق است چرا
کسی طلب آن از قرآن و آثار اهل بیت ننماید که حضرت اقدس نبوی علیه و آله السلام
امت را باقتدا و اتباع آن هر دو وصیت نموده و کسانی را که تمسک باین هر
دو جویند نجات از ضلالت اخبار فرموده مع هذا کلام ایشان در بیان عقاید
اکثر مدلل بدلایل عقلیه نیز هست و محض نقل نیست و اگر مطابق شرع نیست بگمان
اینکه ۲ آنها عقلی و اینها نقلی است و در صورت تعارض نقل را توجیه باید نمود آنها را
تمام مبرهن دانسته قدوه و اصل کردن و کتاب و سنت را بتوجیهات واهیه
تأویل نموده با آنها فرود آوردن چه وجه میتوان داشت غیر بی اعتنائی
در دین و گمان تقصیر و سهل انگاری در تبلیغ بائمهٔ معصومین علیهم السلام
که جهة تصحیح عقاید خلایق و تبیین طریق معرفة و بنده گی حضرت خالق
منصوب ✤ **للّٰه در من قال هذا** ✤ گشته اند ✤

هر چه نه قال اللّٰه و قال الرسول ✤ فضله بود فضله بدان ای فضول

مجملاً حضرت خداوند عزّ شأنه افلاطون و ارسطو را در میان خلق حجت

ساخته

ساخته و تعلیم و ارشاد ایشان را تعیین ننموده و احدی را بتتبع و پیروی
فارابی و ابن سینا نمودن و مرده نفس ایشان و امثال ایشان بودن امر
و تکلیف نفرموده که بترک آن مؤاخذ و گنهکار و بعذاب و سخط الهی گرفتار گردد
بلکه جمعی دیگر را باین کار در میان خلایق گماشته و طوق وجوب اتباع ایشان را
بر گردن اهتمام کافهٔ انام گذاشته است که بترک آن معاتب و معاقب می
گردند پس از باب الزام ما لا یلزم دامن اتباع ایشان را بدو دست دل از
جان محکم داشتن و بحبل المتین تمسک و اعتصام باذیال این قوم واجب
الاتباع عالیمقام را بالکلیه از دست گذاشتن از طرق عقل بغایت دور است

چند چند از حکمت یونانیان ✤ حکمت ایمانیان را هم بخوان
دل منور کن بانوار جلی ✤ چند باشی کاسه لیس بو علی

چرا ای فلسفه نا امن میسازی بخود راه را ✤ ز فکر سست می پوشی بر حسن دیرا خود چه را
سیه مستانه از غفلت بهر سو میشوی مایل ✤ چه طول داده از کج رو این راه کوته را

حکمت نبود جز روش پنداری ✤ حاصل نشود از آن بجز گفتاری
هر فرد کتاب از برا هین حکیم ✤ باشد در راه معرفت دیواری

چون دیدهٔ عقل راه رو بگشاید ✤ جز شرع ره راست برا و ننماید

و دو بیت از بیان چه عالی نیز

شیخ بهاء الدین گوید ره

آقا رضی گوید ره

دیگری گوید ره

شیخ اوحدی گوید ره

ایضاً ادعی می گوید ره

چشم ارچه که روشن است از نور نظر — در ظلمت شب ولی چراغی باید
از عقل مجرد بنوائی نرسی — بی شرع بهبرکی و نوائی نرسی
شرع است که آن ترا رساند بخدا — ورنه تو باین عقل بجائی نرسی

الحاصل ممیزان نیک و بد شناس و قدر دانان جواهر انفاس عمر عزیز مستعجل را بیش از آن پاس میدارند که صرف تحصیل امثال این فنون بیحاصل نمایند مگر اینکه غرض دفع شبهات آن باشد که آن هنگام از تتبع قدری از آن که در غرض مذکور درکار باشد ناچار است پس علمی که تحصیل آن منتج این همه فضل و ثواب و موصل بسر منزل حسن مآب است علم دین است یعنی علم قرآن و حدیث از اصول و فروع و مواعظ و آداب و آنچه موقوف علیه بتحصیل آنها باشد از صرف و نحو و معانی و بیان و لغت حضرت خداوند مهربان خار خار هرزه گردی خارستان بی حاصلیها از خاطر کافه طلبه علوم زایل و دست و دل همگنان را در گلشن همیشه بهار علوم دینیه بگل چینی فواید آن مایل گرداناد بمنه و کرمه

مجلس دویم در ذکر فضل و ثواب نماز

که بعد از معرفت علم اشرف مصارف زندگی است و ارفع مراتب بنده که صفوف صنوف طاعات را امام است و فوج جنود عبادات را

پیش خرام کلبانگ اتصالش خواص و عوام را بر سر سفره رحمت عام صلا صلات و فصول اذان و اقامتش کافه بنده کان را از دربان ایوان کرامت و اعتلا تکبیرات مندوبه اش حریر فوز و فلاح و تکبیر افتتاحش در سرای آشنائی حق را مفتاح و دور باش استعاذه اش دافع جنود وساوس شیطانی است و نور بسمله اش چراغ محفل قرب حضرت سبحانی آیات حمد و سوره اش هر یک صیقلی است زنگ از دل پرداز و فقرات دعوات ماثوره اش هر کدام دست امیدی بر دامن کرم الهی دراز هر رکعتش از بهشت بنده گی روضه ایست بگلهای قرائت و تسبیح آراسته و هر رکوعش از قلزم تذلل و افکنده گی موجی از نسیم الهی برخاسته هر خمیده گی رکوعش از درگاه عبودیت طاقی و هر جبهه سائی سجودش بر تارک نفس اماره سر بهوا مطراقی است هر قیامش نخلی است مثمر چندین فضل و ثواب گوناگون و هر قعودش گلبنی بار از گلهای شرف و سعادات از حد افزون و دو دست گشاده در قنوتش طایر دعا را در طیران اوج اجابت دو شهپر است و شهادتین تشهدش از اصل اصیل ایمان دو شاخ زعفران مثمر برکات تسلیمانش قامت قامت بنده گی را خلعت کمال و دعوات تسبیحاتش عروس طاعت را زینت

افزای حسن و جمال در فضیلت نماز همین بس که آنرا معراج مؤمن کفته‌اند
چه بنده بآن بر سپهر مرتبهٔ قرب الهی عروج و بر اوج سعادت مکالمهٔ خداوند
خود صعود می نماید و اخبار صدق آثار که ذکر آن‌ها در این مطلب ضرور و در
کار است بر چند گونه است بعضی از آنها در فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل اجمال
ورود یافته و بعضی در فضل و ثواب فروع و متعلقات آن از مفروض و
مندوب و آنچه مناسب این مقام است و لهذا منشی قلم بلاغت رقم
این مجلس را بچندین فصل مرتب میدارد و در هر فصل قسمی از آن را بر لوح بیان
می نگارد **فصل اول در ذکر فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل**
اطلاق از مطهرات ناشی از ذنوب و عیوب و ممدوحات آداب مفروض
و مندوب اعنی جناب قدس نبوی صلعم در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه
مرویست که مَثَلُ الصَّلٰوةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ اِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ
ثَبَتَ الْاَطْنَابُ وَالْاَوْتَادُ وَالْغِشَاءُ وَاِذَا تَكَسَّرَ الْعَمُودُ
لَمْ يَنْفَعْ وَتَدٌ وَلَا طُنُبٌ وَلَا غِشَاءٌ یعنی نماز مانند ستون خیمه است
که چون آن برپا است طنابها و میخها و پردهٔ خیمه نیز برجا است و چون
ستون شکست آنها همه بی فایده میگردد و بر طبق این حدیث نبوی است

کلام صدق نظام جناب مستطاب جعفری ع که هم در کتاب مذکور است ۲ همان ج
اَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ الْعَبْدُ الصَّلٰوةُ فَاِنْ قُبِلَتْ مِنْهُ قُبِلَ سَائِرُ عَمَلِهِ
وَاِنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ سَائِرُ عَمَلِهِ حاصل معنی آنکه نخستین عملیکه از بنده حساب
آن گرفته میشود نماز است پس چون آن مقبول و پسندیده شد اعمال دیگرش
نیز مقبول می شود و اگر آن مردود گردید اعمال دیگرش نیز مردود میگردد و هم
در آن کتاب مذکور است که معویة بن وهب از حضرت ابی عبد الله ع پرسید
که افضل آنچه بنده کان بخداوند خود تقرب جویند چیست و محبوب ترین آنها
نزد خدای تعالی کدام است فرمودند که مَا اَعْلَمُ شَيْئًا بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ
اَفْضَلُ مِنَ الصَّلٰوةِ یعنی بعد از معرفت و علم چیزی را بهتر از نماز نمیدانم
و در همان کتاب از همان جناب ع مرویست که محبوب ترین اعمال نزد
خدای تعالی نماز است و این آخر وصایای انبیا است یعنی آخرین سفارشی که
پیغمبران امتان خود را کرده اند سفارش بنماز بوده پس چه نیکو است از این
کس که غسل کند یا وضو سازد و افعال وضو را بر وجه کامل بعمل آرد و بعد
از آن کناره و خلوتی گزیند که آنجا کسی وی را نبیند پس خدای تعالی بر او
مشرف و ناظر گردد و او در رکوع یا سجود باشد بدرستیکه بنده چون بسجود

کنند پس سجود را طول دهد ابلیس فریاد کند که ای وای بر من این بندگان اطاعت
کردند و من عصیان ورزیدم ایشان سجده کردند و من ابا و امتناع کردم و در همان
کتاب زهان والاجابة منقول است که صلواةٌ فريضةٌ خيرٌ من عشرين
حجّةٍ وحجّةٌ خيرٌ من بيتٍ مملوٍّ ذهبًا يتصدّق منه حتّى يفنى
یعنی یک نماز واجبی بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانهٔ پر طلا
که تصدق کرده شود از آن تا هیچ نماند و هم در آن کتاب از امام همام حضرت
ابی جعفر علیه السلام مرویست که ما من شيعتنا يقوم الى الصلواة
الّا اكتنفته بعدد من خالفه ملائكةٌ يصلّون خلفه ويد
عون الله حتّى يفرغ من صلواته یعنی هیچ بنده نیست از
شیعیان ما که بنماز برخیزد مگر آنکه فرو گیرند او را بعدد هر که مخالف اوست
در دین فرشتگان که نماز گذارند در قفای او و دعا کنند برای او تا آنکه
از نماز خود فارغ گردد و هم از آن جناب در همان کتاب مأثور است که
للمصلّي ثلث خصال اذا هو قام في صلواته حفّت به الملائكة
من قدميه الى اعنان السماء ويتناثر البرّ عليه
من اعنان السماء فوق رأسه وملكٌ موكّلٌ به ينادي

لو

لو يعلم المصلّي بمن يناجي ما انفتل یعنی نماز گذار را سه خصلت است
چون بنماز می ایستد فرو میگیرند او را فرشتگان از پاهای او تا اطراف
آسمان و نثار میرود بر او خیر و برکت یا رحمت از کنارهای آسمان تا فرق
سرش و فرشتهٔ بر او موکل است که ندا میکند که اگر بداند نماز گذار که با که منا
جات کند و راز خود را با که میگوید هرگز از نماز بیرون نیاید سبحان الله چه غا
فل و نادانان است آدمی که اگر در عمری یکبار بخدمت پادشاهی یکی
از دیار که اطلاق نام پادشاهی بر ایشان از روی مجاز و آخر دولت و فرمان | افسر تاج
فرمائی بر سر ایشان بر سبیل عاریه است برسد و با او دو سه کلمه سخن کند سالها | ٤
بآن می نازد و آنرا مناط شرف و اعتبار خود می سازد و شبانه روزی اقلا
پنج بار انوار سعادت تکلیف عبادت بر ساحت احوالش می تابد و بدرگاه پادشاه
پادشاهان جل شانه بار می یابد و با خداوندی بی نیاز مشافهه راز میگوید و
مطالب دو جهانی خود را از جناب احد بی وساطت احدی باز میجوید گاه بچوگان
رکوع و سجود گوی فرخنده کی از میدان بندگی می رباید و گاه بوسیلهٔ
قیام و قعود در بارگاه قرب اله با خاصان آن درگاه نشست و برخاست
می نماید و از چنین سعادتی که وی را میسر گشته اکثر اوقات ساهی و غافل

ودر گزارش آن گران چیز که کاهل می باشد و بعد از آن که با کراه تمام تن بأدای آن در داده و بجهد جهد ثقیل بار گزارش آنرا بر دوش طبیعت نهاد همت قاصرش مقصور بر آنست که آنرا زود بأنجام رساند و خود را از ثقل شغل آن سبکبار گرداند و با خود نمی اندیشد که و یرا چه قسم دولتی رو داده و در خدمت چگونه پادشاهی ایستاده است **للمؤلفه غفر له ره**

ای آنکه نباشد از نمازت جز نام ... طاعت به برت همین قعود است قیام
از بهر خدا سبک خیزی تو ... تکبیر نگفته داری انداز سلام

وله ایضا فی القیام والقعود

حاشا حاشا که این نماز است ... کی لایق رب بی نیاز است ؞
برخاستن و نشستن است این ... بر خود در خلق بستن است این

و هم در کتاب فقیه از سید کائنات و دلیل راه نجات صلعم مأثور است ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلواتکم یعنی هیچ نمازی نیست که وقت آن حاضر شود مگر آنکه ندا کند فرشته در پیش خلائق که ای مردمان برخیزید و

متوجه

متوجه شوید بسوی آتشهای گناهان خود که بر پشتها خود آفروخته اید پس فرو نشانید آنها را به نماز خود یعنی نماز کفاره گناهان و بر آتش ایمان سوز عصیان بمنزله آب است که آنرا فرو می نشاند و بنده را شایسته رحمت و آمرزش می گرداند و بر طبق این خبر امیداثر است حدیث همان سرور در کتاب مذکور که ترجمه حاصل معنی آن اینست نماز در میان شما مانند جدول آب است بر در خانه احدی از شما که شبانه روزی پنج مرتبه بر آید و از آن نهر غسل نماید پس چنانکه با شبانه روزی پنج مرتبه غسل کردن چرکی در بدن نمی ماند با پنج مرتبه نماز نیز گناهی در این کس نمی ماند و نیز مفید همین مضمون پر نوید سراپا امید است حدیثی که در کتاب مذکور از حضرت ابی عبد الله ع مأثور است و حاصل معنی آن بر سبیل اجمال اینست که وقتیکه حضرت آدم از بهشت نزول فرمودند خال سیاهی در او پیدا شد از روی تا قدم او فرا گرفت و بدان سبب اندوه یکین و گریان می بود پس جبرئیل ع نزد وی آمده گفت سبب گریه چیست گفت خالیکه بر من ظاهر شده است جبرئیل ع گفت برخیز ای آدم و نماز کن آدم علیه السلام برخاست و نماز گذارد آنخال تا گردن وی فرود آمد پس وقت نماز دیم آمده گفت برخیز

انما مثل الصلوة فیکم کمثل النهر علی باب احدکم یخرج الیه الیوم واللیلة یغتسل منه خمس مرات فلم یبق الدرن مع الغسل خمس مرات فلم یبق الذنوب مع الصلوة خمس مرات

و نماز کن پس آدم ؑ برخاسته و نماز کرد آنگاه تا ناف وی فرود آمد وقت نماز
سیم آمد ویرا بنماز امر نمود آدم ؑ برخاست و نماز گذارد آنگاه تا زانوی وی
فرود آمد وقت نماز چهارم رسید جبرئیل ؑ آدم را نیز بنماز اشاره کرد آدم برخاست
و نماز کرد آنگاه تا قدمهای وی فرود آمد وقت نماز پنجم رسید نیز بدستور امر بنماز
نمود آدم علیه السلام نماز گذارده آنگاه تمام از وی زایل گردید پس خدا را
حمد و ثنا کرد جبرئیل ؑ این مضمون ادا کرد که یا آدم هر که از اولاد تو شبانه
روزی پنج نماز گذارد از گناهان بیرون آید چنانکه تو از این خال بیرون
آمدی و در امالی شیخ صدوق ره حدیثی طویل از حضرت امام همام علی
النقی علیه السلام ماثور است که مشتمل است بر سؤالی چند که حضرت کلیم الله
علی نبینا و علیه السلام از جناب الهی نموده از آنجمله اینست که الهی فما جزاء
مَنْ اَقامَ بَیْنَ یَدَیْكَ یُصَلّی یعنی چیست مزد کسیکه نزد تو ایستاده نماز
گذارد خدای تعالی فرمود که یا موسی اُباهی بِهِ مَلائکتی راکِعاً وَ
ساجِداً وَ قائماً وَ قاعِداً وَ مَنْ اُباهی بِهِ مَلائکتی لَمْ اُعَذِّبْهُ
یعنی مباهات میکنم باو بر فرشتگان خود در حال رکوع و سجود و قیام
و قعود و کسیکه من مباهات کنم باو بر فرشتگان خود ویرا عذاب ننمایم

وهم در

و هم در امالی شیخ طاب ثراه از مهر سپهر فرخنده که دل نوربخش بنده کی
اعنی حضرت اقدس نبوی ؐ مرویست حدیثی که ماحصل آن اینست که خدا را فرشته است
نام او سخائیل هر وقت نماز برای نمازگذاران از خداوند عالم برات آزادی میستاند
بدینگونه که چون مؤمنان صباح کردند و برخاستند و وضو ساختند و نماز
صبح گذاردند براتی از خدای تعالی برای ایشان میگیرد که در آن نوشته است
که اَنَا اللهُ الباقی عِبادی وَ اِمائی فی حِرْزی جَعَلْتُکُمْ وَ فی حِفْظی
الکم ۲ وَ تَحْتَ کَنَفی صَیَّرْتُکُمْ وَ عِزَّتی لا اَخْذُلَنَّکُمْ وَ اَنْتُمْ مَغْفُورٌ ذُنُو
بُکُمْ یعنی من معبود بر حقم که پاینده ام ای بنده کان من و ای کنیزان من
شما را در حصار استوار خود گردانیدم و در پناه حفظ و حمایت خود جای
دادم قسم بعزت خودم که شما را فرو نمیگذارم و گناهان شما آمرزیده است و
چون وقت ظهر شد و برخاستند و وضو ساختند و نماز گذاردند آن فرشته
میگیرد از خدای تعالی براتی دویم که نوشته است در آن که اَنَا اللهُ القادِرُ
عِبادی وَ اِمائی بَدَّلْتُ سَیِّئاتِکُمْ حَسَناتٍ وَ غَفَرْتُ لَکُمُ السَّیِّئاتِ
وَ اَدْخَلْتُکُمْ بِرِضائی عَنْکُمْ فی دارِ الجَلالِ یعنی منم معبود و توانایم ای
بنده کان من و کنیزان من بدیهای شما را بنیکیها مبدل گردانیدم و بدیهای

شما را آمرزیدم و بخشودی از شما فرو در آوردم شما را و جا دادم در سرای بزرگواری
و نمیتواند بود که مراد از دار الجلال مرتبه و مقامی باشد از بهشت و چون وقت
عصر شد و مومنان برخاستند و وضو کرفتند و نماز عصر را گذاردند آن فرشته
می ستاند برای ایشان برات سیم را و در آن نوشته است که انا الله الجلیل
جَلَّ ذِكْرِي وَعَظُمَ سُلْطَانِي عِبَادِي وَإِمَائِي حَرَّمْتُ أَبْدَانَكُمْ
عَلَى النَّارِ وَأَسْكَنْتُكُمْ مَسَاكِنَ الْأَبْرَارِ وَدَفَعْتُ عَنْكُمْ بِرَحْمَتِي
شَرَّ الْأَشْرَارِ ملخص معنی اینکه من معبود بزرگوارم یا من بزرگ و سلطنت
من عظیم است ای بنده کان من از مرد و زن حرام کردم بدنهای
شما را بر آتش و ساکن کردانیدم شما را در مسکنها و آرامگاه های نیکان
و دفع نمودم از شما برحمت خود شر بدان را و چون وقت شام شد برخا
ستند و وضو و نماز کردند آن فرشته میگیرد برات چهارم را و نوشته است
در آن که اَنَا اللهُ الْجَبَّارُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالُ عَبِيدِي وَإِمَائِي صَعِدَتْ
مَلَائِكَتِي مِنْ عِنْدِكُمْ بِالرِّضَا اَحَقُّ عَلَيَّ اَنْ اُرْضِيَكُمْ وَاُعْطِيَكُمْ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اٰمَالَكُمْ یعنی من معبود برحقم که صاحب جبروت و بزرگی
و علو شانم ای بنده کان من از ذکور و اناث صعود نمودند و بعالم

بالا آمدند فرشتکان از نزد شما با رضا و خوشنودی و لازم است بر من
اینکه شما را راضی و خوشنود کردانم در روز قیامت و شما را بآرزوی که دارید
برسانم و چون وقت عشا شد و مومنان برخاستند و وضو و نماز کردند
آن ملک می ستاند از خدای تعالی برای ایشان برات پنجم را که نوشته است
إِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ غَيْرِي وَلَا رَبَّ سِوَائِي عِبَادِي وَإِمَائِي
فِي بُيُوتِكُمْ تَطَهَّرْتُمْ وَإِلَى بُيُوتِي مَشَيْتُمْ فِي ذِكْرِي خُضْتُمْ
وَحَقِّي عَرَفْتُمْ وَفَرَائِضِي أَدَّيْتُمْ أُشْهِدُكَ يَا سَمْخَائِيلُ وَسَا
ئِرُ مَلَائِكَتِي إِنِّي قَدْ رَضِيتُ عَنْهُمْ حاصل اینکه براستیکه من معبود بر
حقم نیست معبود برحقی غیر من و نیست خداوندی جز من ای بنده
کان و ای کنیزان من در خانهای خود طهارت کردید و بخانه های من
آمدید یعنی بمساجد و معابد مشی نموده آمدید و در ذکر من خوض کردید
و حق مرا شناختید و نمازهائیکه بر شما فرض نموده بودیم بجا آوردید گواه
میگیرم ترا ای سمخائیل و سایر فرشتگانم که براستیکه من بتحقیق راضی
شدم از ایشان آنحضرت فرمودند که پس ندا میکند سمخائیل هر شب سه مرتبه
بعد از نماز خفتن که یا ملائکة الله براستیکه خدا تعالی بتحقیق آمرزید نماز

نمازگذارانرا که به یگانگی او معترف باشند پس هیچ اندیچ فرشته در هفت آسمان مگر اینکه
استغفار میکنند برای نمازگذاران و دعا مینمایند جهة ایشان چندانکه ایشان نیز بر
اقامت آن مداومت و بر گذارش آن مواظبت نمایند و در جامع الاخبار حدیثی
از سرور اخیار صلی الله علیه و آله منقول است که حاصل مضمونش اینست بدرستیکه هر چیزیرا
زینتی است و زینت اسلام نماز پنجگانه است و هر چیزیرا قیمتی است و قیمت بهشت
نماز پنجگانه است و هر چیزیرا رکنی است و رکن مؤمن نماز پنجگانه است و هر چیزیرا
چراغی است و چراغ دل مؤمن نماز پنجگانه است و هر چیزیرا براتی است و برات
مؤمن از آتش دوزخ نماز پنجگانه است و هر چیزیرا امانی است و امان مؤمن از
بریدن و جدا شدن یعنی از جماعت مؤمنان یا رحمت خدا یا امثال آن نماز پنجگانه
است و خیر دنیا و آخرت در نماز است و بآن مبین و جدا می شود مؤمن از
کافر و مخلص از منافق و آن ستون دین است و زینت اسلام است و راز گفتن
حبیب است با حبیب و روا شدن حاجت است و توبهٔ توبه کننده است و یاد
کردن نعمت است و برکت در مال است و وسعت روزی است و نور روست
و عزت مؤمن است و طلب نزول رحمت است و استجابت دعوت است و سبب
استغفار ملائکه است و خوشحالی مؤمنین است و کفارهٔ گناهان است و باعث

رغم

رغم انف ملحدین و قهر و خشم شیاطین و حصار بال است و سبب قبول شهادة
است و آبادی مساجد است و زینت شهر است و فروتنی با خدا تعالی
و نفی تکبر است و طلب بسیاری قصرهای جنت است و مهرهای حور العین است
و غرس درختان بهشت است و هیبت در پیش فاجران است و نثار رحمت است
از خدای عز و جل و روشنائی بخش دلهای کور و شفیع روز نشور بر گزیده جناب
غفور اعنی محمد مصطفی صلعم ماثور و مشهور است که می فرمودند قُرَّةُ عَيْنِي فِي
الصَّلوٰةِ یعنی روشنی چشم من در نماز است یعنی بآن چشم من روشن و خاطرم
شگفته و مسرور میگردد و مجملاً اباریق و اکواب کتب معتبرهٔ اصحاب از
ماء معین امثال این حدیث دلاویز شوق انگیز سرشار و لب بر آب است
خنک آن دیندار هوشیاری که لب بر لب تأمل نهاده لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ
گویان جرعه نوشد و بیدماغی نفس جاهل در زننده کی کاهل را بآن زایل
گردانیده روز و شب در ادراک فضل و ثوابها چنین از دل و جان کوشد
و بدبخت آن بی نور دل کور از خدا دوری که در گذارش آن کاهلی و گرانجانی
نموده ترک آن نماید یا در کیفیت آن بی پروائی و سهل انگاری کرده طرز
ادای آن را با آداب و شروطی که می باید بقدم اهتمام نه پیماید و باغ

اباریق جمع ابریق یعنی آفتابه

همتش از گلشن طاعت بوی رحمتی نکشد و مذاق جانش از خوان نعمت بنده گی
لقمه فیضی نچشد مرغ روحش پر و بال کرکانه صبح در فضای جانفزای فرمان پذ
یری بال افشانی نماید و دل بی سعادتش در بهشت بهشت رکعات ظهر و عصر
خود را بحله کرامت نیاراید بر سر سه کانه شام خود را از سهام اندیشهای
دور لقائی ایمن نسازد و در چهار خیابان چهار رکعت خفتن بچیدن
گلهای گوناگون فیوضات از حد افزون نه پردازد

فصل در ذکر برخی از شروط و آداب نماز که بر نماز مقدم است

از فضل و ثواب آنها علیحده اخبار بنظر رسیده از واجب و سنت پو
شیده نیست که ما صحرائیان بیدای ناپیدای روستائیان شهرستان
دانائی از آن نادان تریم که بخودی خود بسر منزل بنده گی معبود خویش
جل شانه راه توانیم برد و تبی راهنمای تعلیم و ارشاد حضرت او طریق
عمیق عبودیت را بر سوم و آدابی که باید توانیم سپرد سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ
لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ و لهذا اجناب الهی بر فضل
و کرم نامتناهی از عامه مخلوقات هر کرا به تشریف تکلیف بنده گی خود
مختص فرموده راه و رسم گذارش آنرا بتوسط انبیا و اوصیا بوی تعلیم نمو

ده است از آنجمله نماز است و آنرا آداب و شروط بسیار است و در فضل
و ثواب اکثر آنها علیحده احادیث و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام
ورود یافته و از آنجمله طهارت است که عبارت است از وضو یا غسل یا
تیمم در کتاب شریف فقیه از امام همام حضرت امام جعفر صادق مرویست
حدیثی که خلاصه مضمونش اینست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با محمد حنفیه نشسته بود فرمود یا محمد آبی بیار که برای نماز وضو کنم محمد حنفیه
آب آورد و آنجناب با دست راست آبرا بر دست چپ ریخت و فرمود بسم
الله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا یعنی بنام خدا
شروع در وضو میکنم و حمد آن خدایرا که آبرا پاک و پاک کننده کرد و آنرا
پلید نگردانید بعد از آن حضرت استنجا کرده گفت اللهم حصن فرجی
و استر عورتی و حرمنی علی النار یعنی خداوندا محافظت کن و نگاه دار
فرج مرا از فجور و بپوشان عورت مرا از نظر نامحرمان و حرام ساز مرا بر آتش
دوزخ بعد از آن مضمضه کرد گفت اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطـ
ـلق لسانی بذکرک و اجعلنی ممن یذکرک و لا ینساک
یعنی خداوندا تلقین کن بمن حجت مرا در روزی که ملاقات کنم با تو و روان

ساززبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از آنکسانیکه ذکر تو میکنند و ترا
فراموش نمی نمایند بعد از آن استنشاق کرد گفت اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَیَّ
رِیحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یَشُمُّ رِیحَهَا وَرَوْحَهَا وَطِیبَهَا یعنی
خداوندا حرام مکن بر من بوی بهشت و بگردان مرا از آن کسانیکه می شنوند
بوی بهشت و نسیم فرح افزای آن و بوی خوش آنرا بعد از آن روی خود
شسته فرمود اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوهُ وَلَا
تُسَوِّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الْوُجُوهُ یعنی خداوندا سفید گردان
رویم را در روزیکه سیاه می شود در آن روها و سیاه مگردان روی مرا در روزیکه
سفید می شود در آن روها بعد از آن دست راست خود را شسته فرمود
اَللّٰهُمَّ أَعْطِنِی کِتَابِی بِیَمِینِی وَالْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِیَسَارِی
وَحَاسِبْنِی حِسَاباً یَسِیراً یعنی خداوندا عطا کن نامهٔ اعمال مرا بدست
راست من و نوشتهٔ جاوید بودن در بهشت را بدست چپم یا خلود در جنان
را با آسانی بمن بده نه آنکه سختی عقابی کشم و تلخی عذابی چشم و در وجه دیگر
نیز گفته اند و محاسبه کن با من حسابی آسان یعنی با من در آن سختگیری
مکن و با آسانی بگذران و بعد از آن دست چپ خود شسته گفت اَللّٰهُمَّ

لا

لَا تُعْطِنِی کِتَابِی بِیَسَارِی وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِی
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّیرَانِ یعنی خداوندا مده نامهٔ مرا
بدست چپ من و مکن آنرا غل کرده و بسته در گردن من و پناه میبرم بتو
از جامهای بریده شده از آتش چون پیراهن و قبا که بر تن دوزخیان
بهتر می چسبد و بیشتر سبب عذاب و آزار ایشان میگردد و این معنی
بر طبق کلام الهی است در سورهٔ حج که فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ
لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ یعنی بریده شود برای کفار جامها از آتش که باندازهٔ
جثهٔ ایشان باشد و همهٔ اندام ایشانرا فرا گیرد و ممکن است که بود که مقطعات
بکسر طا باشد یعنی پناه می گیرم بتو از آتشی که قطعه قطعه و پاره پاره میکند اعضا را
بعد از آن مسح سر کرده فرمودند که اَللّٰهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِكَ وَبَرَکَاتِكَ وَ
عَفْوِكَ یعنی خداوندا بپوشان مرا برحمت و برکات و عفو خود و آنها را
شامل حال من گردان بعد از آن مسح پاهای خود نموده فرمودند که اَللّٰهُمَّ
ثَبِّتْ قَدَمَیَّ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ
سَعْیِی فِیمَا یُرْضِیكَ یعنی خداوندا ثابت دار قدمهای مرا بر پل صراط
در روزیکه بلغزد در آن قدمها و بگردان سعی مرا در آنچه راضی و خوشنود

می سازد ترا از من بعد از آن آنحضرت سر مبارک را بالا کرده نظر بسوی
محمد حنفیه نموده فرمودند یا محمد هر که وضو کند مثل وضوی من و گوید
مانند قول من یعنی دعاهای مذکوره را در هر فعلی خواند خلق کند خدا تعالی
از هر قطره فرشته که تقدیس و تسبیح و تکبیر او نمایند پس نویسد خدای عز و جل
ثواب آنرا برای او تا روز قیامت و این حدیث در کافی و تهذیب
و امالی شیخ صدوق نیز مذکور است و عبارات بعضی از ادعیه آن اندک
اختلافی دارد و این مناسب ذکر اینها نیست و نیز در کتاب فقیه مرویست ۲ مقام
که هر که وضو کند و ذکر اسم الله تعالی نماید همه جسد او پاک می شود و و
ضو کفاره گناهانی است که در میانه این وضو و وضوی دیگر از او صادر
شود و هر که ذکر اسم الله تعالی نکند پاک نمی گردد از جسد او مگر آنچه آب
باو رسیده است و هم در آن کتاب از باغبان گلشن حسن سیر حضرت ابو
الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است حدیثی که مخلص آن اینست
که هر که وضو کند برای نماز شام این وضوی او کفاره گناهان روز
گذشته او است غیر گناهان کبیره و هر که وضو سازد برای نماز صبح این وضوی
او کفاره گناهان شب گذشته او است مگر گناهان کبیره و هم در آن کتاب ۲ او

از

از پسندیده خالق حضرت امام جعفر صادق ع این مضمون ماثور است
که هر که وضو سازد و تمندل کند یعنی بپارچه چون دستمال و امثال آن
اعضای خود را که در وضو شسته خشک نماید نوشته می شود برای او یک حسنه
و هر که وضو کند و تمندل ننماید تا آنکه تری وضو خود بخود خشک شود
نوشته میشود برای او سی حسنه و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب
فضایل حج حدیثی آورده که حاصل آن با حاصل این عبارت منطبق
است که شنیده هر قدر که در جناب اشرف نبوی ص با اصحاب خود نماز
صبح گذارده بود و نشسته با ایشان حدیث و همزبانی و جواهر لعل مبارکش
بر دامن سامعه آن جماعت دُرفشانی می نمود چندانکه آفتاب طلوع کرد
و اصحاب از پی هم بر میخواستند تا با آن صاحب جلیل و خفی غیر دو مرد انصاری ۲ علوم
و ثقفی کسی نماند آن والا جناب بایشان خطاب کرده فرمود که
دانستم شما را حاجتی است که میخواهید از من سؤال کنید پس اگر خواهید
من شما را خبر دهم که حاجت شما چیست پیش از آنکه از من سؤال کنید
و اگر خواهید شما سؤال نمائید گفتند تو ما را خبر ده یا رسول الله چه بهتر که
این کوری دل را زایل کننده تر و از شک و ریب رهاننده تر

ثابت کننده تراست پس آن فروزنده چراغ کرم روی و آموزنده شیوهٔ
دلجوئی فرمودند یا اخا الانصاری بدرستیکه تو از آن قومی که ایثار میکنند
دیگرانرا بر خود و از اهل شهری و این مرد ثقفی است و صحرا نشین است
آیا ایثار میکنی او را بمسئلهٔ یعنی رضا میدهی که اوّلا حاجت ورا روا کنم و جواب
مسئلهٔ او پردازم که چون راهش دور است شاید زودتر خواهد رود گفت
آری پس آن افسر تارک سروری و مراعی دقایق امت پروری بعد از استرضای
دلجوئی انصاری متوجه ثقفی گشته فرمود که امّا تو یا اخا ثقیف آمدهٔ که سؤال
نمائی مرا از نماز و وضوی خود و آنچه تراست در آنها یعنی از فضل و ثواب پس
بدان بدرستیکه تو چون دست در آب کنی و گوئی بسم الله الرحمن الرحیم
می باشد و فرو میریزد آنها گناهانی را که کسب نموده است آن گناهان را
دست تو پس چون روی خود شستی فرو میریزد گناهانیکه کسب کرده است
آنها را چشم تو بنگاه کردن و دهان تو بسخن گفتن پس چون شستی دو ذراع
خود را فرو میریزد گناهان از راست و چپ تو پس چون مسح نمودی سر خود
و پاهای خود را فرو میریزد گناهانیکه بقدمهای خود بسوی آن مشی نمودهٔ
و طریق ارتکاب آن پیمودهٔ پس این ثواب مر تراست در وضوی تو بعد

ازآن

ازآن چون بنماز برخاستی و رو بقبله کردی و فاتحة الکتاب و آنچه میسر شود
ترا از سوره های قرآن خواندی بعد از آن رکوع و سجود نماز را تمام یعنی بشروط
و آداب بجا آوردی و تشهد نمودی و سلام دادی آمرزیده شد هر گناهانی
که کرده ما بین این نماز و نمازهائیکه قبل از این گذارده پس این مزد و ثواب
تراست در نماز تو آنگاه آن برگزیدهٔ حضرت باری متوجه آن مرد انصاری
گشته فرمودند که امّا تو یا اخا الانصار بدرستیکه آمدهٔ که سؤال کنی مرا از حج
و عمرهٔ تو و آنچه تراست در آنها از ثواب چون تمام این کلام مناسب چندان
باین مقام نداشت و خامهٔ خوش بیان مقام وآن این مجلس را بذکر
آن نمی آراید و بمجلس ذکر فضائل حج که نیز از اشرف مصارف عمر است وعده
می نماید و شیخ صدوق ره حدیثی طویل الذیل در امالی آورده که جمعی از یهود
بخدمت حضرت اقدس نبوی صلعم ورود نموده اعلم ایشان مسئلهٔ چند
پرسید و از آن جمله ثواب وضو بود آنحضرت فرمودند آنچه حاصل آن بود
اینست که اوّل بار که دست بر آب زد دور میکرد از او شیطان را چون
مضمضه کرد نورانی ساخت خدای تعالی دل و زبان او را بحکمت چون
استنشاق نمود ایمن گرداند خدای تعالی او را از آتش و بوی

او نگرد بوی آتش را یعنی بوی آتش جهنم را نیز نخواهد شنید پس چون تا روی
خود را شست سفید گردانید خدا تعالی روی او را در روزیکه بعضی رویها
سفید و بعضی سیاه می گردد و چون دو ساعد خود را شست حرام گردانید
خدا تعالی بروی غلهای آتش را و چون سر خود را مسح کرد زایل ساخت خدای
تعالی از وی بدیهای او را و چون مسح پاهای خود نمود گذرانید خدا تعالی او را
از پل صراط در روزیکه پاها می لغزد یهود گفت راست فرمودی یا محمد دیگر
از جمله سؤالاتیکه یهود مذکور از آن شافع یوم نشور صلعم نمود سؤال از اجر و ثواب
غسل جنابت بود که از حلال باشد آن والا جناب جواب فرمودند که بدرستیکه
چون مومن با اهل خود جماع کند می گسترد هشتاد هزار فرشته بال خود را
یعنی در زیر ایشان برای تعظیم و تکریم یا باین معنی که از غایت فرح و نشاط
بالهای خود را می گشایند و نازل میشود رحمت پس چون غسل نماید بنا نماید
خدا تعالی برای او بهر قطره از آب آن غسل خانه در بهشت و این غسل
جنابت پرده ایست میانه خدا و خلقش همانا مراد این باشد که دانای
غیوب و بینای عیوب جل شانه ببرکت این غسل زشتیهای او را نادیده
می انگارد و برد کاو نمی آورد و هم در کتاب آن والا جناب توریت است ۲ مذکور

که رو در

که روزی فرمودند که من دیشب چیزی چند عجیب دیدم و بعد از آن
حسب استدعای حضار بیان آن امور عجیبه نمودند از آنجمله فرمودند که
رأیت رجلاً من امتی و النبیون حلقا حلقا لما اتی الخ
حاصل معنی اینکه دیدم مردی را از امت خود که پیغمبران حلقه حلقه بودند
هر گاه بحلقه می آمد او را می راندند پس از غسل کردن از جنابت آمد و دست
او را گرفته در پهلوی من نشاندند **دیگر از جمله شروط نماز**
رعایت وقت است در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است
که سرور عالم و عالمیان صلعم فرمودند که من حبس نفسه علی صلوة فریضة
ینتظر وقتها فصلیها فی اول وقتها فاتم رکوعها و سجودها
و خشوعها ثم مجد الله عز و جل و عظمه و مجده حتی یدخل
وقت صلوة اخری لم یلغ بینهما کتب الله له کاجر الحاج
والمعتمر و کان من اهل علیین حاصل معنی اینکه هر
حبس کند خود را بنماز فریضه یعنی برای تهیه نماز دست از کارها برداشته
انتظار وقت کشد پس چون وقت در آید اول وقت بگذاردن آن
مبادرت نماید و رکوع و سجود و خشوع آنرا تمام کند یعنی در گذاردن

آن بی پروائی ننموده بآداب و شروط مقرره بجا آورد و بعد از آن تا دخو
ل وقت نماز دیگر طریق تمجید و تعظیم و تمجید خدای عز و جل بگوید و در میان
این دو نماز لغو و بیهوده نکند و نگوید بنویسد خدا تعالی برای او اجری مانند اجر
حج کننده و عمره آورنده و بوده باشد از اهل علیین که عبارت است از درجات
بلند در بهشت و مرویست که علیین در آسمان هفتم جای ارواح مؤمنین است
و نیز از اخبار هدایت آثار نبویه است که لَا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلوٰةٍ مَا
انْتَظَرَ الصَّلوٰةَ یعنی بنده که انتظار نماز میکشد چنان است که در نماز باشد
و در تهذیب المهذب هر قریب و بعید اعنی حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست
اِنْتِظَارُ الصَّلوٰةِ بَعْدَ الصَّلوٰةِ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ یعنی انتظار
نماز کشیدن بعد از نماز گنجی است از گنجهای بهشت که بسی نعمتها در آن گنج
مندرج و مضمر و بسیاری از کرامتها در آن آماده و مدخر است لهذا
آن منبع زلال دل زنده کن و متعطش حق بنده کن علیه و آله السلام
انتظار وقت نماز میکشید و به بلال که مؤذن آنحضرت و مبشر آن حالت
بود میفرمود که اَرِحْنَا يَا بِلَالُ یعنی آسایش بخش ما را ای بلال با
علام از دخول وقت نماز **دیگر از جمله شروط و حدود نماز**

اباحت

اباحت مکان است و اشرف اماکن مکه معظمه است
خصوصاً مسجد الحرام و بعد از آن مدینه طیبه است خصوصاً مسجد نبی صلعم
و بعد از آن کوفه است خصوصاً مسجد اعظم آن و بموجب حدیث جعفری ع
که در کتاب فقیه مذکور است یکنماز در مکه معظمه برابر صد هزار نماز است
دیگر نماز در مدینه مبارکه برابر ده هزار نماز است و یکنماز در کوفه برابر هزار نماز است
و در فقیه از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که نماز در مسجد منی که خیف نام دارد برابر صد
هزار نماز است در غیر آن مگر مسجد الحرام چه برابر است که یک نماز در مسجد الحرام
برابر هزار هزار نماز خواهد بود در غیر آن و غیر مسجد نبی صلعم و نیز در آن کتاب معتبر
از حضرت ابی جعفر علیه السلام در خبر است که هر که یکنماز فریضه در مسجد الحرام
گذارد قبول کند خدا تعالی از او هر نماز را که گذارده است از آن روزی که نماز
بر او واجب شده است و هر نماز که خواهد گذارد تا آنکه بمیرد اما مسجد
کوفه مرویست که هزار پیغمبر و هزار وصی آنها در آن نماز گذارده و حضرت
خاتم الانبیاء و مسافر سُبْحَانَ الَّذِي اَسْرٰی علیه و آله السلام در شب معراج
بر آن مقام شریف عبور نمود و از براق نزول کرده بنماز قیام فرموده آن
خانه آدم صفی ع و خانه نوح نجی ع و خانه ادریس نبی ع بود و از مصلای

حضرت خضر ع و جناب مستطاب امیر المؤمنین ع شرافت بر شرافت افزوده
در روز قیامت چون محرمان دو جامهٔ سفید در بر بعرصهٔ محشر می آید و اهل
خود و کسانی را که در آن نماز میگذارند شفاعت مینماید و شفاعت او در حق ایشان
شود و بدرجهٔ قبول میرسد و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در فضل
آن منقولست که لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِيهِ مِنَ الْبَرَكَةِ لَأَتَوْهُ مِنْ أَقْطَارِ الْأَ
رْضِ وَلَوْ حَبْوًا مِنَ الثَّلْجِ یعنی اگر دانند مردمان آنچه در آنست از برکة و فواید
هر آینه بیایند بآن از اطراف زمین و اگرچه بسر ین بر روی برف خزند ❊
دیگر مسجد قبا است که در بیرون مدینهٔ مشرفه واقعست و کریمهٔ لَمَسْجِدٌ
أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ در شأن او ورود یافته و دو رکعت
نماز در آن مثل عمره است **دیگر از** اشراف اماکن بیت المقدس است
که یک نماز در آن برابر هزار نماز است **دیگر از آنجمله** مسجد خیف است در منی
که هفتصد پیغمبر و بروایتی دیگر هزار پیغمبر در آن نماز گذارده و صد رکعت نماز
در آن برابر هفتاد سال عبادتست **دیگر** مسجد غدیر خم است که مابین حرمین
شریفین واقعست و آن مقام مقدس را همین شرافت بس که گوهر پاک
وجود گرامی نبی و وحی شبنم آسا در آن گلزمین نزول نموده و کلمهٔ کریمهٔ

یا ایها

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ خاتم انبیا سرور اولیا را بخلافت تعیین فرمود حضرت رسالت
پناهی جهة اکمال دین حق و اتمام نعمت الهی پای سعادت بر منبر گذاشته دلهای
دلاندای پاک فیض ناک که حضرت سید لولاک آن جانب را بقدم مبارک مشرف
گردانیده در وقتیکه آن ندای زنگ از دل رزدا باسماع خلایق میرسانیدند
و آنطرف دیگر آنمقام موضع خیام منافقان شقاوت فرجام بود که از
بغض و کین کاره خلافت حضرت امیر المؤمنین ع بودند و آسناد دیوانگی
بآن جهان فرزانگی مینمودند پس جبرئیل ع نزول کرده این آیه آورد که وَإِنْ
يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُو
لُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ آنچه سمت تحریر یافته از
فضل و شرف اماکن مذکوره و ثواب نماز در آنها ادراک آن هر کس را میسر
نیست بلکه مخصوص مردمان با مکنت صاحب دستگاه و دست از روی سایر
مردمان از دامان وصول آن کوتاهست **مصرع** این کار دولت
کنون تا کرا رسد ❊ و اما مساجد دیگر که در هر شهر و بلد می باشد فضل و ثواب
نماز در آنها نیز کم نیست و اگر مردمان از دریافت آن باندک اهتمامی میسر است

استماع جمیع سمع داد و معنی گوش می باشد ۱۲
چپ
انتقام پاک ۱۲

از آنجمله مسجد اعظم یعنی مسجد جامع که عامهٔ اهل بلد برای جمعه و جماعت در آن
اجتماع میکرده باشند یکنماز در آن برابری میکند با صد نماز و بحکم حدیث
مشهور نبوی که الجمعة حج المساکین رفتن درویشان و ضعفای مؤمنان
با آن جهة نماز جمعه در وقتیکه بوجه صحیح می شده باشد بمنزلهٔ رفتن بحج خواهد بود منعقد
دیگر مسجد قبیله است یعنی مسجدی که در میانهٔ قبیله و طایفه خاص باشد و غالباً مردم
آن قبیله در آن نماز کرده باشند و مساجد محلات ممکن است از آنجمله باشد
یکنماز در آن برابری میکند با بیست و پنج نماز دیگر مسجد بازار است که یکنماز در آن
برابر دوازده نماز است و در فضیلت مطلق مساجد و رفتن بآن و نماز کردن
در آن اخبار و آثار بسیار وارد است از آنجمله در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه
از بندهٔ خاص حضرت خالق امام جعفر صادق ع منقولست که مَن مشی
اِلی المسجد لم یضع رجله علی رطبٍ و لا یابسٍ الا یسبح له اِلی
الارضین السبع حاصل اینکه هر که برود بمسجد نگذارد پای خود را بهر تر و خشکی
مگر اینکه تسبیح کند آن تر و خشک برای او تا هفت طبقه زمین و هم در آن
کتاب شریف آورده که روی اَنّ فی التوریة مکتوباً اَنّ بیوتی
فی الارض المساجد فطوبی لعبدٍ تطهر فی بیته ثم زارنی فی

بیتی الا اِنّ علی المزور کرامة الزائر الا بشر المشائین فی
الظلمات اِلی المساجد بالنور الساطع یوم القیمة یعنی مرویست
در توریه نوشته که بدرستیکه خانهای من در زمین مسجدها است پس خوشحال
آن بنده که در خانهٔ خود طهارت گیرد و بعد از آن زیارت کند مرا در خانهٔ
من بآن بدرستیکه بر آنکسی که احدی بزیارت او آید لازمست که آن
زیارت کننده را گرامی نماید بآن بشارت باد روندگان در ظلمتها را
بسوی مساجد یعنی آنکسانیرا که در شبهای تار برای عبادت بمساجد میروند مژده ده بنور بلند ٢ بنور
واضح در روز قیامت و در جامع الاخبار از سید اخیار منقولست که چون مؤمن
داخل مسجد شود پس پای راست خود را پیش گذارد ملائکه بگویند غفر الله لک یا
مرزید خدا تعالی ترا و چون بیرون آید و پای چپ خود را پیش نهد فرشتگان
گویند که حفظک الله و قضی لک الحوائج و جعل مکانک فی الجنة
یعنی خدا تعالی ترا محفوظ دارد و حاجتهای ترا بر آورد و گرداند جای ترا در بهشت
و هم در آن کتاب مذکور است که چون حضرت قدس نبوی ص مسجد اشرف
آنجناب وجود را جهت خود میساخت پای راست را پیش نهاده بگفتار اینکلمات
می پرداخت که بسم الله و علی الله توکلت و لا حول و لا قوة الا

بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیمِ و چون بیرون میاید پای چپ خود را پیش گذاشته میفرمود
بِسْمِ اللهِ اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ بعد از آن اتو الاجاب
بحضرت امیر المؤمنین ع خطاب کرده این مضمون ادا فرمودند که یا علی هر که داخل
مسجد شود و گوید چنانکه من گفتم قبول کند خدا تعالی از او و از او نویسد برای او بهر کعتی
که گذارده فضل صد رکعت را پس چون بیرون آید و گوید چنانکه من گفتم آمرزد الله
تعالی گناهان او را و بلند سازد بهر قدمی که برداشته او را درجه و بنویسد برای او
بهر قدمی صد حسنه **مخفی نماند** که نمازیکه گذاردن آن در مسجد افضل است و
ثوابهای مذکور بر آن مترتب میشود نماز واجبیست که چون اکثر مردمان در آن شریک
اینکس را با آن از دیگران امتیاز و غار نگران ریا و عجب را بر آن دست تصرف
چندان دراز نیست و اما نمازهای سنتی گذاردن آن در خانه و خلوت افضل است
چه این از ریا و عجب دور و دامان عمل از لوث این دو صفت برچیدن و ارقام
طاعت را از مد نظر بنده کان خط بطلان نکشیدن بغایت ضرور است دیگر
نماز زنان در خانهای خود افضل از نماز در مساجد است چنانکه مبین هر قبیح و حسن
و آداب آموز هر مرد و زن جناب مستطاب جعفری ع فرموده اند که بهترین
مساجد زنان شما خانهای ایشان است و ظاهر است که این طریقه برای زنان بسر

منزل عصمت اقرب و بحال زنان و مردان هر دو انسب است چه بر آمدن زنان
از خانهای شان آن است که ایشان مردان را ببینند و مردان نیز اقلاً از نهال قامت
و اندام و رفتار و خرام ایشان کل تماشا بچینند و این در شرع عصمت و حیا
ناروا و منافی شیوهٔ عفاف و تقوی است و از غایت اهتمام در این مقام
حضرت شارع ع فرموده است که نماز زنان در خانه در دو اندرونی افضل از نماز در
صفه و در صفه بهتر از نماز در صحن و در صحن اولیت از نماز بر بام الی حاصل
چندانکه غنچهٔ خمول زنان از شکفتگی دور تر و عارض احوال شان در نقاب
نهفتگی مستور تر باشد بهتر است و چون قلم موعظت شیم در مجلس چهارم باب اول
فصلی رسا در این مدعا پرداخت و ذمهٔ خود را از ادای حق این مطلب فارغ
ساخته است در این مقام بیش از این اهتمام نمی نماید **دیگر از جملهٔ**
آداب نماز اذان و اقامت است که مقربان خوش صدای
زنگ ازدای اخبار و آثار ائمهٔ هدی ع بر گلدستهای اقلام محدثین
اعلام بفضل و ثواب آن ندامی نماید و اعظان خوش بیان شیرین زبان
معانی و مضامین دلنشین بر منابر الفاظ و عبارات احادیث شریفهٔ اهل بیت
صادقین صلوات الله علیهم اجمعین مؤمنین سعادت قرین را باقامه

اشاره با بواب ایمان است

آن ترغیب میفرمایند از آنجمله در کتاب شریف فقیه مرویست که مَنْ
صَلّی بِاَذانٍ وَاِقامَةٍ صَلّی خَلْفَهُ صَفّانِ مِنَ الْمَلائِکَةِ وَمَنْ صَلّی
بِاِقامَةٍ بِغَیْرِ اَذانٍ صَلّی خَلْفَهُ صَفٌّ واحِدٌ وَحَدُّ الصَّفِّ ما
بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی هر کس نماز گذارد باذان واقامه نماز گذارند
در عقب او دو صف از ملائکه و هر که نماز گذارد باقامه تنها بدون اذان نماز کنند
در عقب او یک صف و درازی صف از مشرق تا مغرب باشد و در کتاب شریف کافی
حدیثی مرفوع مذکورست که ثَلاثَةٌ یَوْمَ الْقِیامَةِ عَلی کُثْبانِ الْمِسْکِ اَحَدُهُمْ مُؤَذِّنٌ
اَذَّنَ احْتِسابًا یعنی سه کسند که روز قیامه بر فراز تلهای مشک خواهند بود یکی
از ایشان مؤذنیست که برای رضای خدا اذان گفته باشد و در من لا یحضره الفقیه
از مرشد طریق هدی حضرت رسول خدا مرویست که فرموده اند اَجْرُ الْمُؤَذِّنِ فیما
بَیْنَ الْاَذانِ وَالْاِقامَةِ کَاَجْرِ الشَّهیدِ الْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فی سَبیلِ اللهِ
یعنی مؤذن راست در میان اذان واقامه مانند مزد شهیدی که غلطد بخون
خود در راه خدا پس بحضرت امیر المؤمنین ع معروض داشتند که اِنَّهُمْ یَتَجالَدُونَ
عَلَی الْاَذانِ حاصل معنی اینکه جماعت مسلمانان بر اذان مسارعة و باقامت
مبادرت مینمایند اکثر ور فرمودند که کَلّا اِنَّهُ یَأْتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ

یطرحون

یَطْرَحُونَ الْاَذانَ عَلی ضُعَفائِهِمْ فَتِلْکَ لُحُومٌ حَرَّمَها عَلَی النّارِ یعنی
حاشا که چنین باشد بدرستیکه آید بر مردمان زمانیکه اندازند اذانرا بر گردن ضعفا
خود یعنی از نخوت ورعنائی و یا از سستی و بی پروائی خود از آن پهلو تهی سازند
و آنرا بر گردن فقرا و درویشان اندازند پس درویشانی که در آن ایام باین امر
قیام نمایند جمعی اند که حرام گردانیده بدنهای ایشانرا خدای تعالی بر آتش و در
کافی از زبده کرام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست حدیثی که مختصرش
اینست که بلندی دیوار مسجد حضرت سید ابرار ص بقدر قامتی بود و چون وقت نماز شدی
آن جناب میفرمودای بلال برفراز این دیوار برآ و بلند ساز آواز خود را باذان
چه بدرستیکه خدای تعالی به تحقیق گماشته است باذان بادی که آنرا بلند میکرداند
و باسمان میرساند و بدرستیکه فرشتگان چون شنیدند اذان از اهل زمین گویند
این آوازهای امت محمد است ص که توحید خدا میکنند و آن فرشتگان استغفار
مینمایند از برای امت محمد صلی الله علیه و آله تا فارغ شوند از آن نماز و در فقیه از
حضرت سید الانام صلعم منقولست که مَنْ اَذَّنَ فی مِصْرٍ مِنْ اَمْصارِ الْمُسْلِمینَ
سَنَةً وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ یعنی هر که اذان گوید در شهری از شهرهای مسلمانان
یکسال واجب شود برای او بهشت و هم در کتاب مذکور از حضرت ابی جعفر ع منقولست

که من اذّن سبع سنین محتسباً جاء یوم القیمة لا ذنب له حاصل
معنی اینکه هر که اذان گوید هفت سال و منظورش از آن تحصیل ثواب و رضای
الهی باشد روز قیامة بعرصهٔ محشر می آید و هیچ گناه در او نباشد و در کتاب کافی از
هشام بن ابراهیم روایت شده که او بخدمت حضرت ابو الحسن رضا شکایت نمود
از کوفت خود و از اینکه او را فرزند نمی شد آنحضرت امر کرد او را که بلند بسازد آواز
خود را باذان در خانهٔ خود هشام گفت چنین کردم پس خدا تعالی کوفت مرا از من
زایل ساخت و فرزندم بسیار شد محمد بن راشد که این روایت از هشام کرده
گفت که من نیز دایم العلة بودم و جماعت خادمان و عیال من هم نفری بی علة
و کوفت نبودیم چون این را از هشام شنیدیم عمل بآن کردیم پس زایل کرد خدای
تعالی از من و از خادمان و عیال من علتها را و حدیثی طویل مشتمل بر فضل
و ثواب اذان از بلال مؤذن حضرت رسول انس و جان ص مأثور و در کتب
معتبره چون فقیه و غیر آن مذکور است و بعضی از آن در اینمقام ذکر نمودنی
و بلال خامهٔ صادق المقال را باذان بیان آن اقامت فرمودنی است ؛
و آن حدیثی که عبد الله بن علی که ظاهراً تاجری بوده و در سفری که از بصره
بمصر کرده بود بسعادت صحبت بلال مذکور رسیده و دماغ جانش از آب و رنگ

گلدستهٔ

گلدستهٔ سعادة روائح بس معارف وا کشیده بود بدینگونه که بعد از دیدن و شنا
ختن بلال لوحی چند بر گرفته و بخدمتش رفته بعد از گزارش سلام التماس ذکر
احادیث حضرت خیر الانام ص نمود بلال گفت بنویس یا اخا اهل العراق پس بعضی
از فرائد فواید احادیثی که بلال از آن بحر بیکران شرف و کمال بسعادت بندگی
بدست آورده در درج خاطر داشت بر دامن سامعه و یکذاشت از آنجمله این است
بسم الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
المؤذّنون امناء المؤمنین علی صلواتهم وصومهم ولحومهم ودمائهم
لا یسئلون الله عز وجل الا اعطاهم ولا یشفعون فی
شیء الا شفّعوا خلاصه اینکه شنیدم از رسول خدا ص که میگفت مؤذنان
امینان و معتمدان مؤمنانند بر نماز و روزهٔ ایشان و بر گوشتها و خونهای
ایشان از خدای عز و جل مسئلت نکنند چیزی مگر آنکه عطا نماید و شفاعة
ننمایند مگر اینکه شفاعت ایشان پذیرا گردد گفته اند امین بودن ایشان
بر گوشت و خون مؤمنان از این جهت است که حضرت سید ابرار صلعم
در بعضی از اسفار دستور این بود که چون از دهی آواز اذان می شنیدند
اصحاب را میفرمود که متعرض آن نشوند و اگر آواز اذان نمی شنیدند قتل و غارت

میکردند واسیر مینمودند پس چون اذان مؤذنان را دلیل اسلام آن ده
دانسته از قتل واسیر کردن ایشان درگذشتند ازاین جهت ایشان امینان
ومعتمدان باشند عبدالله گوید گفتم زِدْنِیْ یَرْحَمُكَ اللهُ بلال گفت
بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا که میگفت مَنْ اَذَّنَ اَرْ
بَعِیْنَ عَامًا مُحْتَسِبًا بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَهٗ عَمَلُ
اَرْبَعِیْنَ صِدِّیْقًا عَمَلًا مَبْرُوْرًا مُتَقَبَّلًا یعنی هر کس اذان گوید
چهل سال بقصد عبادت وتحصیل رضای الهی برانگیزاند او را خدای تعالی
در روز قیامت و برای او عمل چهل صدیق باشد که نیکو ومقبول بود *
عبدالله دیگر طلب زیادتی نمود بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
شنیدم که رسول خدا میگفت مَنْ اَذَّنَ عِشْرِیْنَ عَامًا بَعَثَهُ اللهُ
تَعَالٰی وَلَهٗ مِنَ النُّوْرِ مِثْلُ زِنَةِ السَّمَاءِ یعنی هر که اذان گوید بیست
سال برانگیزاند او را خدای عز وجل روز قیامت واو را نوری باشد بسنگینی
آسمان دیگر عبدالله طلب زیادتی نمود بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
شنیدم از رسول خدا که میگفت که مَنْ اَذَّنَ عَشْرَ سِنِیْنَ اَسْكَنَهُ
اللهُ مَعَ اِبْرَاهِیْمَ الْخَلِیْلِ فِیْ قُبَّتِهٖ اَوْ فِیْ دَرَجَتِهٖ یعنی هر که اذان گوید

ده سال ساکن گرداند او را خدای عز وجل با ابراهیم خلیل ع در قبه اش
یعنی گنبدی که در بهشت دارد یا بجای قبه درجه فرموده دیگر باره راوی مزید
التماس نموده بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا ع م
که میگفت مَنْ اَذَّنَ سَنَةً وَّاحِدَةً بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
وَقَدْ غُفِرَتْ ذُنُوْبُهٗ كُلُّهَا بَالِغَةً مَا بَلَغَتْ وَلَوْ كَانَتْ كَزِنَةِ جَبَلِ اُحُدٍ
یعنی هر کس اذان گوید یکسال برانگیزاند خدای تعالی او را روز قیامت وتحقیق
که آمرزیده شده باشد گناهان همه او بهر حدی که رسیده باشد هر چند در گرانی
مثل کوه احد باشد و همچنین عبدالله التماس نمود که دیگر حدیث کند بلال
گفت آری پس حفظ کن وعمل نما و آنرا عبادت شمار شنیدم از رسول خدا
میفرمود که مَنْ اَذَّنَ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ صَلٰوةً وَّاحِدَةً اِیْمَانًا وَّاحْتِسَابًا
وَتَقَرُّبًا اِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ غَفَرَ اللهُ لَهٗ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوْبِهٖ وَمَنَّ
عَلَیْهِ بِالْعِصْمَةِ فِیْمَا بَقِیَ مِنْ عُمُرِهٖ وَجَمَعَ بَیْنَهٗ وَبَیْنَ الشُّهَدَاءِ
فِی الْجَنَّةِ یعنی هر کس اذان بگوید در راه خدا برای یکنماز از روی ایمان
و آنرا عبادت شمارد و بآن تقرب بخدا نماید آمرزد خدای تعالی گناهان گذشته
او را و در باقی عمر او را از گناهان نگه دارد و در بهشت او را با شهیدان مجمع

کرداند عبد الله کوید کفتم زیاده کن برای من خدا ترا رحمت کناد و حدیث
۲ من ع کن برای بهترین آنچه شنیده از پیغمبر خدا بلال کفت ویحك ای پسر تو رکهای
دل مرا بریدی این بکفت و کریه نمود و من هم کریستیم تا اینکه بخدا قسم هر آینه
بر او رحم کردم و بعد از آن کفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از
از رسول خدا که میکفت که اذا کان یوم القیمة الخ چون اصل عبارت
این فقره طویل و ذکر آن باعث تطویل میشد از آن جهة بذکر بعضی معانی
آن اکتفا مینماید و آن اینست که چون روز قیامت شود جمع سازد خدا تعالی
مردمان در یک سر زمین و فرو فرستد خدا عز و جل جمعی از فرشتکان که با
نور باشند بسوی مؤذنان و با ایشان علمها بزرک و کوچک باشد از نور
۲ مرکبها ع و همراه باشند که زمامهای آن از زبرجد سبز و تنکهای آنها از مشک اذفر باشد
مؤذنان بر آنها سوار کردند و بر پشت آنها بر پا ایستاده و آن فرشتکان
مهار آنها را کشند و ایشان بر بلندترین آواز خود اذان کویند بعد
از آن بلال کریست کریستنی سخت تا آنکه آوازش بکریه بلند شد و من
هم کریستم پس چون ساکت شد کفتم از چه میکریی کفت ویحك بخاطرم
رسانیدی چیزها را که شنیدم از حبیب و صفی خود که میفرمود و الذی
بعثنی

بعثنی بالحق نبیا الخ حاصل اینکه قسم بآن کسی که بر کزید مرا بحق به پیغمبری
بدرستیکه مؤذنان هر آینه میکذرند بر خلق بر آن مرکبان ایستاده پس میکویند
الله اکبر الله اکبر چون این کویند خواهم شنید فریاد و فغان امت خود را
اسامة بن زید پرسید که آنچه فریاد باشد فرمود تسبیح و تحمید و تهلیل پس
چون کویند اشهد ان لا اله الا الله امت من کویند او را عبادت میکردیم
در دنیا کویند راست کفتید پس چون کویند اشهد ان محمدا رسول الله
امت من کویند این آن کسی است که به پیغمبری آمد بما از جانب خدای
و ما باو ایمان آوردیم و او را ندیده بودیم پس با ایشان کویند راست کفتید
این آن کسی است که ادا نمود بشما رسالت را از خداوند شما پس لازمست بر خدای
تعالی اینکه جمع کند میان شما و میان پیغمبر شما یعنی شما را با او محشور کرداند پس
منتهی میسازند ایشان را بمرکبهای ایشان در بهشت و در آن منازل خواهد بود
آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ کوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری خطور نکرده این
روایت طویل است و از آن باینقدر که مناسب این مطلب بود اکتفا شد و از
این قبیل اخبار در فضیلت مؤذن از ائمة اطهار علیهم السلام بسیار ورود یافته
و آثار انیکونه آثار را از منار کفار اهلبیت کرامة در ثواب ... واقامه

بیش از پیش بر جدران صفحات اوراق کتب معتبره تافته است پس سزاوار آنست که
مراعیانِ آداب عبودیه در تلاش ادراک کامل آن نکرده حال هریک از نمازهای
پنجگانهٔ یومیه ولیلیهٔ خود را بر صفت این فضل و ثواب آرایند خصوصاً در نمازهای
جهریه سیما صبح و شام که تأکید در آنها بیشتر شده چنانچه بعضی آنها را واجب دانسته
و ترک آنها مبطل نماز دانسته اند وخصوصاً در نماز جماعت که در آن نیز بعضی
بر وجوب رفته اند مگر در نماز عصر جمعه و عرفه و عشاء مزدلفه که در آنها اذان
ساقط بلکه بقول اقوی حرام است مگر در نمازیکه وقت آن شک شده باشد
که اذان و اقامه نیز در آن ساقط است و پوشیده نیست که این فضل و ثوا
بهای بیحد از آن صاحب توفیق مؤید است که چنانکه از عبارت ایماناً واحتساباً
مستفاد شده قیام باین امر جلیل مؤذنی برای رضای خدا نماید و منظورش
از آن اعلام مؤمنان و اقامت شعار مسلمانی مقصود بود دامن پاک
این طاعت شریف را بلوث غرضهای نفسانی مانند وظیفه و امثال آن نیالا
ید بابانگ بلند اظهار زهد و صلاح و سحر چیزی نزد هر دور و نزدیک نکند
و بشعلهٔ آواز تمام غنا آتش در خرمن چندین ثوابهای بی منتها نیفکند و
مناجات حضرت سبحانی را محض بیت و غزلخوانی نخواند و تسبیح و تهلیل

خداوند

خداوند جلیل را بعبارات از نغمه پردازی نداند و جهته پیش دستی بر هم پیشه
گان دست از ملاحظهٔ وقت برندارد و برای رعایة اسلوب نغمه حسن ادای
کلمات فصول اذان را از دست نگذارد و برای مژدهٔ آوازش دزد متاع سرای
باطن همگنان را از خوشدلی نروبد و باعتقاد خوش آوازی صدا کلبانگ تا
صبح مطراق بی آهنگی بر کلهٔ هر خفته و بیدار نکوبد الی اصل مؤذنان و سحرخیزان
سعادت قرین که حیات بخشان مرده گان خواب غفلت وحدی خوانان
بختیان نفسهای کاهل خصلت عزمی باید که بآداب و قانونی که در شریعت
غرا مقرر است باین شغل شریف قیام نموده تحصیل ثوابهای مذکوره را
همواره وجه همت سازند تا در روز قیام بمقتضای حدیث حضرت خیر الانام
که اَلْمُؤَذِّنُونَ اَطْوَلُ الْاَعْنَاقاً یَوْمُ الْقِیٰمَةِ در صفوف خلایق گردن شرف
و کرامت افرازد **فصل سیم در ذکر افعال نماز از حین قیام تا وقت سلام** پوشیده نماناد که در فضل و ثواب آنها هر کدام
حدیث و روایتی بنظر تتبع رسیده در کتاب شریف فقیه و هم در ثواب الاعمال از
پسندیده حضرت ذوالجلال ابی جعفر مرویست که مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ شِیْعَتِنَا
یَقُوْمُ اِلَی الصَّلٰوةِ اِلَّا الخ یعنی نیست هیچ بنده از شیعهٔ ما که بنماز برخیزد

الا اینکه احاطه کنند او را بعد از آنکه دشمن اوست فرشتکان و نماز کنند در قفا
ی او و دعا نمایند از خدا تعالی برای او تا آنکه او از نماز فارغ شود و در کافی
از حضرت ابی عبد الله ع ماثور است که اِذَا قَامَ الْمُصَلِّی اِلَی الصَّلوٰةِ نَزَلَتْ عَلَیْهِ
الرَّحْمَةُ مِنْ اَعْنَانِ السَّمَاءِ اِلَی اَعْنَانِ الْاَرْضِ وَحَفَّتْ بِهِ الْمَلٰٓئِکَةُ وَنَا
دَاهُ مَلَکٌ لَوْ یَعْلَمُ هٰذَا الْمُصَلِّی مَا فِی الصَّلوٰةِ مَا انْفَتَلَ یعنی مضمون اینکه
چون نمازگذار بنماز برخیزد از کنارهای آسمان تا اطراف زمین بر او رحمت
فرو ریزد و ملائکه با گرد وی آیند و فرشتهٔ با او ندا کند که اگر این نمازگذار
فضل و ثوابیکه در نماز است دریافتی همیشه مشغول آن بوده رو از آن بر
نتافتی **دیگر** از آنجمله تکبیرات است که مفتاح باب بندگی و عنوان صحیفهٔ
فرخنده کیست بنده بی جود بیحاصل با آن وسیله بسر منزل کرامت دو
جهانی واصل میشود و تا طرب جناب سبحانی را قابل می گردد و دست
بالا بردنش انسان با خاک یکسان را در عالم هستی نشان بالادستی است
دست افکندنش بندهٔ کم بهای پیش خود بر پا را در حضرت کبریا اشاره
بفروتنی و پستی یا آن بعلو شأن الوهیت اشعار است و این بر دنو
مرتبهٔ عبودیت اقرار یا آن اشاره بسرادقات سما است که برافراختهٔ

اوست و این ایما بطبقات فرش غبرا که انداختهٔ اوست و نکتهٔ دیگر هم در این
مقام منظوم کشته **رباعی** مرقوم می گردد

امید ز هر که هست باید برداشت دل از همه جز حق است باید برداشت
در تکبیرات دست برداشتنت رمزی که زجمله دست باید برداشت

لیکن کلام اصل متین آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر زبان
مبارک جاری ساخت و گوهر ثمین نکتهٔ اینمقام آنکه آن بحر بی پایان بساحل
بیان انداخته چنانکه در فقیه وغیره مذکور است که مردی از معنی دست برداشتن
در تکبیر سوال نمود آنحضرت جواب فرمود معناه اللّٰهُ اَکْبَرُ الْوَاحِدُ الْاَ
حَدُ الَّذِیْ لَیْسَ کَمِثْلِهٖ شَیْءٌ لَا یُلْمَسُ بِالْاَخْمَاسِ وَلَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ
معنی آن اینست که خدا بزرگتر است از هر چیز و یگانه است در صفات و یکی
است در ذات خدائیکه نیست مانند او هیچ چیز چه لمس کرده نمیشود بانگشتان
پنجگانه که در هر دستست و در یافته نمیشود به پنج حس که در هر یک از ظاهر و باطن است
الحاصل برداشتن هر دو دست که هر یک مشتمل بر پنج انگشت است اشاره بآنست
است که ذات پاک او بزرگتر از آنست که با انگشتان ملموس و بحواس
محسوس گردد و در فضل و ثواب تکبیر از حضرت بشیر و نذیر هادی هر صغیر

دیگر جناب اشرف نبوی ؐ مرویست که اِذَا قَامَ الرَّجُلُ اِلَی الصَّلوٰةِ فَقَالَ
اَللّٰهُ اَکْبَرُ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهٖ کَیَوْمَ وَلَدَتْهُ اُمُّهُ یعنی چون بنده بنماز
برخاسته الله اکبر گفت پاک شد از گناهان چون روزیکه از مادر متولد گردد
و در تهذیب الاخبار رئیس اخیار و خاتم احرار ؑ مأثور است که لِکُلِّ
شَیْئٍ وَجْهٌ وَوَجْهُ دِیْنِکُمُ الصَّلوٰةُ فَلَا یَشِیْنَنَّ اَحَدُکُمْ وَجْهَ دِیْنِهٖ
وَلِکُلِّ شَیْئٍ اَنْفٌ وَاَنْفُ الصَّلوٰةِ التَّکْبِیْرُ حاصل اینکه هر چیز را روئی
است و روی دین شما نماز است پس زشت مکنید روی دین خود را
و هر چیز را بینی است و بینی نماز تکبیر است یعنی چنانکه حسن صورت به بینی
تمام و بی آن زشت و نادیده نیست نماز نیز به تکبیر مقبول و بی آن ناقص
و ناپسندیده نیست و از جمله سؤالاتیکه عالم یهودی از حضرت رسول خدا ؐ
نموده و بعضی از آن در ذکر فضائل وضو مذکور شد سؤال از کلمات اربعه بوده
و آن جناب بیان هر یک نموده در کلمهٔ شریفهٔ الله اکبر فرموده اند که فَهِیَ
کَلِمَةٌ اَعْلَی الْکَلِمَاتِ وَاَحَبُّهَا اِلَی اللّٰهِ تعالی یعنی لَیْسَ شَیْئٌ اَکْبَرُ مِنِّی
لَا تُفْتَحُ الصَّلوٰةُ اِلَّا بِهَا لِکَرَامَتِهَا عَلَی اللّٰهِ وَهُوَ الْاِسْمُ الْاَکْبَرُ
یعنی این دو کلمه در مرتبه برترین کلمات و محبوبترین آنها است نزد خدا تعالی

قوله اجرار جمع حر است ٤

و مراد حضرت سبحانی اینست که نیست هیچ چیز بزرگتر از من افتتاح نماز
نمی شود مگر باین کلمه از جهت کرامت و شرفی که آنراست پیش خدا تعالی و این نام
گرامیترین نامها است میتواند مراد این باشد که از اسماء اعظم است ✻
دیگر از آنجمله قراءتست که بندهٔ عدم زاد نیستی نهاد با قربهٔ ما للتراب
و رب الارباب بآن وسیله بحمد و ثنای الهی موفق و ارجمند و بشرف مکالمه
جناب ملک الملوک معزز و سربلند میگردد چنانکه حضرت رسول ؐ فرموده اند
چون خواهی که با خداوند خود سخن گوئی نماز کن و چون خواهی که خداوند
تو با تو سخن گوید تلاوت قرآن نمای و قرائت نماز عبارتست از خواندن
سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب و سورهٔ دیگر است و از آداب قرائت ؐ و غیر آن ٢ در نماز ٤
استعاذه است یعنی قبل از شروع در آن اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ
و از شر این سگ عقور از رحمت خدا دور بخداوند خود پناه گرفتن چه آدمی
بیچارهٔ مسکین غفلت قرین را دو دشمن دیرین پرکین روز و شب در کمین است
که از بند تزویر و کمند تسخیر ایشان بی امداد و اعانت خداوند قدیر نمیتوان
جست و از خدنگ مکر و نیرنگ این دو عدو تیز چنگ بی سپر داری حمایت
عنایت حضرت باری نمیتوان رست یکی نفس اماره مدبر بر معاصی مصر

قوله عقور گزنده است

که کریمهٔ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي از آن مخبر است و قدیم ابلیس
بی ایمان و دین ایمان ستان که بحکم لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّ
هُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَلَا تَجِدُ
أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ که خود کمر بر سر راه هدی بقصد راه زنی خلق خدا نشسته
و بدلالت فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ
در گمراه ساختن بندگان خدا سوگند خورده کمر عداوت بسته است پس
همیشه آدمی ناتوان عجز بیان را از شر آن یک بکنف حفظ دامان خداوند
مستعان پناه بردن و از آزار اضرار این یک طریق فرار بحظیرهٔ حمایت حضرت
آفریده کار سپردن ضرور و ناچار است خصوصاً در وقت قیام بمراسم
طاعت و گذارش وظائف عبادت که بنده در آنوقت در مقام امتثال
فرمان جناب الهی و در تلاش وصول بارگاه قرب حضرت پادشاهی است
و در چنین وقتی آن عدوی بدکیش فساد اندیش را سینه پر کینه از خار خار
بغض و حسد آدمی ریش تر و در غافل و محروم ساختن او از آن عبادت
و ادراک آن سعادت بیشتر می باشد و در اخبار آمده که إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا
سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ نَادَى إِبْلِيسُ وَا وَيْلَاهُ أَطَاعُوهُ وَعَصَيْتُ

وسجدوه

وَسَجَدُوهُ وَأَبَيْتُ حاصل آنکه چون بنده سجده کند و سجود در طول دهد شیطان
فریاد کند که وا ویلاه ایشان فرمان بردند و من نافرمانی کردم و ایشان سجده
نمودند و من ابا کردم و از جملهٔ اوقات عبادت وقت قراءت است که بنده باید
در آنوقت آنچه از الفاظ و کلمات قرآنی باید بر زبان راند شهد جانفزای معانی
آنرا با سر انگشت تأمل بمذاق جان رساند تا در زمرهٔ معاتبان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ داخل نباشد و خاک توبیخ و تهدید حدیث نبوی وَيْلٌ لِمَنْ لَاكَهَا بَيْنَ
لَحْيَيْهِ ثُمَّ لَا يَتَدَبَّرُهَا بر فرق دل نپاشد و پر ظاهر است که در این هنگام گران
دشمن دینی و جانی با کین و حسد یکه میدانی دست از آدمی بآسانی بر نمیدارد
و در مشغول ساختن وی باندیشهای باطل و هوسهای بیحاصل دنیا تا جان دارد
در دم اهتمام می فشارد و بر دفع مکر و شر چنین کافری غادر جز جناب الهی کسی قادر
نیست و لهذا خدای کریم بکریمهٔ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ بنده را در آنوقت باستعاذه فرمان داده است یعنی چون خواهی که قرآن
بخوانی پس پناه جو بخدای تعالی از شر شیطان رانده شده از رحمت الهی و مخفی نماناد که لفظ
شیطان در اصل معنی شامل هر کس است که از فرمان الهی متمرد و از رحمت او دور باشد
خواه از نوع جن که ابلیس و جنود او باشند و خواه از طبقهٔ انس که کفار و اهل ضلال باشند

ودر قرآن وحدیث از این جمع خبیث تعبیر بشیاطین الأنس شده واین طایفه نیز در
شکار دلها و اضلال خلق خدا از جنود ابلیس کمی ننموده هر لحظه دام تلبیسی از حبایل شبهات
می سازند و از یمین و یسار و نهان و آشکار تسویلات و تخییلات بی اصل آدمی را
از راه حق و طریق بندگی به تیه هوسهای دنیا می اندازند و ظاهر است که از راه جنیت
وسوسهای این گروه در دلها بیشتر اثر و سهام کلام شان در آماج سینها زیاده
کارگر باشد و مع ذالک ضررهای مالی و عرضی و جانی بسبب عداوت دینی و ایمانی از این
قوم ممکن بلکه مظنونست پس از عداوت اینقوم باشقاوت نیز بجناب الهی استعاذه
و در دفع شر این اشرار از آنحضرت استغاثه نمودن در هر حالی از حالات از
اهم مهمات خواهد بود و سورهٔ شریفهٔ قل اعوذ برب الناس تا آخر که من الجنة
والناس بوده باشد محقق این کلام است و سخن حضرت سید الأنام که بشخصی
میگفته که هَلْ تَعَوَّذْتَ بِاللهِ مِنْ شَیَاطِینِ الْاِنْسِ مؤید این مقام است
و نیز در بعضی تفاسیر مذکور است که آن دلیل طریق رستگاری بابی ذر غفاری گفت
که هیچ استعاذه بخدا میکنی از شر شیاطین انس و جن ابوذر گفت که انس را
شیاطین می باشد آنحضرت فرمودند آری شیاطین انس بدتر از شیاطین
جن است و همچنین تعلیم آنسرور عالم زید بن ارقم را باستعاذه در وقتیکه

از تهدید بر جمعی از مشرکان عنید خائف بوده تقویت این سخن مینماید مفصل این
مجمل آنکه چون حضرت ختمی پناه از جور و جفا مشرکان روسیاه از مکه بمدینه ارتحال و
آفتاب وجود انورش از آن برج باین برج انتقال فرموده مسجد مدینه را بنا نمودند
و مسلمانان بر گرد آن خانها ساخته درهای آنرا از هر طرف بآن مقام پر شرف
گشودند حق سبحانه و تعالی خواست که اهل بیت پیغمبر را بکرامتی خاص مخصوص سازد
و آفتاب امتیاز ایشان از سپهر علو شأن بر در و دیوار ازمنه و دهور پرتو
ظهور اندازد جبرئیل علیه السلام نزول نمود و آن عالیجناب را بسد ابواب اصحاب
امر نمود مگر امیر المؤمنین ع که او را به بستن باب مختص و در آن دفعه او را مخصوص
گردانید اول کسیکه آن اشرف ناس او را در گرفتن در امر فرمود عم خودش عباس
بود عباس سمعا و طاعة لله ولرسوله گفته فرمان پذیر گردید آنگاه خامس آل کسا
حضرت خیر النسا را دید با دو قرة العین حسن و حسین بر در سرای سعادت بنیان خود نشسته
گفت چه نشسته ظن تو اینست که رسول خدا عمش را بیرون و پسر عمش را داخل خواهد ساخت
مراد عباس آنکه شما را نیز در خانه مسدود باید نمود چه هر گاه من که عم پیغمبرم و بمرتبه
باو نزدیکترم در این باب معاف نباشم علی ع که بمرتبه دورتر است بطریق اولی
معاف نخواهد بود آنگاه حضرت اشرف نبوی ع برایشان گذشت و از سبب جلوس

ایشان در آنجا متفحص گشت حضرت فاطمه ع گفت منتظر فرمان رسول خدائیم که در باب
سد باب چه رسد آنجناب ص فرمود که بدرستیکه خدا تعالی مرد را منزل اکبر فتح در بها حکم
فرموده و پیغمبر خود را با ایشان مستثنی فرموده و آن اینست و غیر این نیست
که شما نفس پیغمبر خدائید یعنی من و شما را جدائی نیست و در بارهٔ همگی حکم الهی یکیست
و چنانکه مرا باین اختصاص از کافهٔ عوام و خواص امتیاز داده شما را نیز تاج
و هاج این کرامت بر سر نهاد و بعد از آن عمر بن خطاب بخدمت آنحضرت بجانب
آمده گفت من دیدار شما را در وقتیکه بمصلا خود میروید دوست میدارم اذن دهید
مرا که رخنه از خانهٔ خود بمسجد جهت آن گذارم آنحضرت فرمود که قد ابی الله ذلک
یعنی خدا تعالی از این اباء و امرا تجویز بر آن ناروا است آن روسیاه گفت پس
بقدر اینکه من روی خود را بر آن نهم مرا رخصت سازید آنجناب باز همان سخن
در جواب فرمودند دیگر باره آن بیحیا حسود سخت چشمی کرده تا چشم خود را بر آن
نهد استدعا نموده آنحضرت همان گفته فرمود که اگر بقدر سوراخ سوزنی گوئی
که ترا اذن دهم هرگز ممکن نیست قسم بآنکسی که جان محمد در دست اوست که من
شما را بیرون و آنها را داخل نساختم و لیکن خدا تعالی ایشان را داخل و شما را خارج
ساخت بعد از آن این مضمون فرمودند که سزاوار نیست هیچ احدی را که ایمان

بقدر اینکه یک چشم

بخدا

بخدا و بروز آخرت دارد که در این مجلس شب برابر فرود آورده که محمد ص و علی ع و فاطمه ع
و حسن ع و حسین ع و هر که زنده گان از آل ایشان و پاکان از اولاد ایشانرا منع ساز
پاک نهاد این سخن را مسلم داشتند و سر بر طوق تسلیم این حکم کردن اعتقاد گذاشتند
و اما منافقان از آن امتناع نموده بر آشفتند و نزد یکدیگر اجتماع نموده با هم گفتند
نمی بینید محمد را ص که همیشه پسر عم خود را بفضائل مخصوص میدارد تا ما را از آنها محروم
و بی بهره گذارد بخدا قسم که اگر اینها را در زندگی محمد ص ناچار گذرانیم بعد از وفات او
نخواهیم گذرانید یعنی رد این احکام کرده متروک خواهیم گردانید و عبدالله بن ابی
که هم از ایشان و بزرگ آن کفرکیشان بود که آن سخنانرا گوش کرده بجوش می آمد
و زمانی نیز ساکت شده خاموش میگردید و میگفت محمد مثال یعنی متعبد و ریاضت
کش و صاحب باطنست مبادا عداوت خود را با او آشکارا کنید که هر که آشکارا بعداوت
چنین کسی پردازد کاری نمیسازد و خود را برنج و حیرت می اندازد زیرک و عاقل
کیست که زهر غصهٔ دشمن را تجرع نماید تا وقتیکه فرصت یافته دست بانتقام
کشاید در اینوقت که آن قوم لعین این سخنان در میان داشتند و بر عداوت
و کشیدن انتقام از حضرت سید الانام همت میگماشتند مردی از مؤمنان که اورا
زید بن ارقم میگفتند رسید و آن لاطائلات را شنیده بی تابانه گفت ای دشمنان

خدا تکذیب خدا میکنید و بر پیغمبر او طعن میزنید و دین او را دروغ میشمارید
بخدا قسم که نبی را از اقوال و احوال شما اخبار خواهم نمود عبد الله بن ابی و اتباع
گفتند آن هنگام ترا تکذیب خواهیم کرد و سوگند نیز خواهیم خورد پس پیغمبر ما را در
آن صادق خواهد شمرد و بعد از آن گواه چند اقامت خواهیم کرد که بر تو شهادت
دهند بچیزی چند که موجب قتل یا دست بریدن یا حد زدن تو باشد پس زید
خود را از آنجا به پایهٔ سریر نبوت رسانید و آنچه گذشته بود پنهانی معروض نمود
آن برگزیدهٔ ربانی بفرموده حضرت سبحانی در آن باب طریق مداهنه مسلوک داشته
در اخفای آن کوشید و سیاهی باطن پر نفاق آن اهل شقاق را بروی ایشان
نیاورده پردهٔ تجاهل بر روی کارشان پوشید آن گاه بزید بن ارقم گفت که ان
اردت ان لا یصیبک شرهم و لا ینالک مکرهم فقل اذا اصبحت اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم فان الله یقیک من شرهم فانهم شیاطین
یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا یعنی اگر خواهی که شر و مکر این
قوم بتو نرسد پس بگو چون صباح کردی اعوذ الخ بدرستیکه خدا نگاه
دارد ترا از شر ایشان و عبارت انهم شیاطین تا آخر اشاره است به آیه
وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم

الی بعض زخرف القول غرورا که در سورهٔ شریفهٔ انعام است و بآن جناب
الهی تسلی بخش خاطر حزین حضرت رسالت پناهی کردید که از نیش جفای اعدای کفر کیش
خاطر خویش آزرده مدار که این مخصوص تو نیست بلکه هر پیغمبر را دشمنان از شیاطین جن
و انس بوده اند که سخنان بی اصل و باطل را جهة اغوا بعداوت انبیا و اغرا بمعاصی به لباس
حقیقت آراسته باهم میگفته و یکدیگر را بآن وسوسه مینموده اند **و اما فضل**
و ثواب سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب و آنرا سبع المثانی نیز گویند از انجهة
که هفت آیه است و در نمازها اقلا دو بار تلاوة کرده می شود یا آنکه دو مرتبه نزول
یافته و انوار برکات آن دو بار بر ساحت احوال این امة تافته است
و بدلالت بعضی اخبار مراد از سبعه مثانی که در کریمهٔ و لقد آتیناک سبعا من المثانی
والقرآن العظیم که در سورهٔ حجر است فاتحة الکتاب است که خدای سبحانه از زیادتی قدر و شرف
اثر از قرآن عظیم جدا ساخته و حبیب خود را بمنت انزال آن علیحده نواخته و این سورهٔ
شریفه را ام القرآن و ام الکتاب نیز می نامند از انجهة که مبدء و اصل قرآنست
یا اینکه جمیع فواید قرآنی در آن مضمر و در باطن آن پنهانست ولیکن همه کس
بر طریق ادراک آن واقف و غیر نبی و آل او کسی احدی بر آن عارف نیست آن
خازن کنوز اسرار ربانی و محرم پرده گیان بطون فرقانی جناب مستطاب امیر المؤ

متین منقولست که کل ما فی القرآن فی فاتحة الکتاب وکل ما فی فاتحة
فی بسم الله وکل ما فی بسم الله فی باء بسم الله وکل ما فی باء فی
نقطة بائه وانا النقطة تحت الباء یعنی همه آنچه در قرآنست در فاتحه است
وهر آنچه در فاتحه است در بسم الله مندرج است وتمام آنچه در بسم الله است
در باء اوست وجمیع آنچه در باء بسم الله مضمر است در نقطه باء اوست ومن
آن نقطه زیر بایم یعنی هرچه در قرآنست مرا معلوم ودر مصحف خاطر من
مرقوم است ودیگر این سوره را سوره شافیه وسوره شفا می خوانند ازین
جهتکه خواندن آن در نزد بیمار شفا است چنانچه در جامع الاخبار
از سرور اخیار ماثور است که این سوره را بعد از آنکه بر جابر بن عبد الله انصاری
تعلیم نمودند بعضی از فوائد وفضایل آنرا چنانکه ان شاء الله مذکور خواهد شد بیان کرده
از آنجمله فرمودند که شفاء من کل داء الا السام یعنی این سوره شفای هر
درد است بغیر مرگ ودر عدة الداعی از باقر علوم اولین واخرین امام
محمد باقر منقولست که من لم یبرئه الحمد لم یبرئه شیء یعنی کسیکه سوره حمد او را
از مرض بری وتندرست نسازد هیچ چیز او را بهی نمیسازد ودر امالی شیخ صدوق
از فاتحه کتاب بر سرور خاتم نبوت پیغمبر صلعم مرویست در فضل وثواب فاتحه

الکتاب

الکتاب حدیثی که ما حصل آن اینست که الله تعالی فرمود قسمت کرده ام فاتحه
را در میان خود ومیان بنده خود پس نصف آن برای من یعنی در حمد وثنای
منست ونصف برای بنده من که در آن برای خود طلب هدایت واستکانت
از طریقه اهل عناد وضلالت می نماید ومر بنده مراست آنچه سؤال کند چون بنده
گفت بسم الله الرحمن الرحیم خدا تعالی گوید که ابتدا کرد بنده من بنام من
بر من لازم است که کارهای او را باتمام رسانم واحوال او را مبارک گردانم
پس چون گفت الحمد لله رب العالمین خدا تعالی فرماید که حمد کرد مرا بنده من ودانست
اینکه نعمتهائی که او راست از نزد منست واینکه بلاهائیکه از او مندفع گشته از طول
وامتنان منست گواه میگیرم شما را ای ملائکه بدرستیکه من می افزایم برای او
نعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را ودفع مینمایم از او بلاهای آخرترا چنانکه دفع کرده
ام از او بلاهای دنیا را پس چون گفت الرحمن الرحیم خدا تعالی گوید که شهادت داد برای
من باینکه بدرستیکه من رحمن ورحیمم گواه میگیرم شما را که هرآینه وافر میسازم البته
از رحمت خود بهره او را وهرآینه بسیار میگردانم البته نصیب او را از عطاهای خود
پس چون گفت مالک یوم الدین خدا فرماید که شاهد میگیرم شما را که چنانکه اعتراف
کرد بنده من بدرستیکه خداوند روز قیامتم هرآینه آسان میکنم البته در روز

قیامت حساب او را آسان گرداند و بگذرم از سیئات او و چون گفت ایاک نعبد خدا تعالی
گوید راست گفت بنده من مرا عبادت میکند گواه میگیرم شما را که هر آینه ثواب میدهم
البته او را بر عبادتش ثوابی که رشک برند بآن و هر که مخالف اوست در عبادت وی
پس چون گفت و ایاک نستعین خدا تعالی گوید که بمن استعانت کرد و بسوی من التجا
آورد شاهد میگیرم شما را که هر آینه اعانت او میکنم و بفریاد میرسم البته در سختیهاش
و هر آینه میگیرم البته دست او را در ایام مصیبتهایش پس چون گفت اهدنا الصراط
المستقیم خدای فرماید این برای منست یعنی از اینجا تعلق بخاتمه دارد و مر بنده ۱۲ الی آخره صحیح
مراست آنچه سوال نمود بتحقیق که استجابت کردم برای بنده خود یعنی دعا ثابت
بر هدایت او عطا نمودم برای آنچه آرزو نمود یعنی اهتدا بر طریق ائمه هدی ع
دایمی گردانیدم او را از آنچه ترسید یعنی از طریق معاندین و اهل ضلال و در
همان کتاب از دلالاخبار امیرالمؤمنین ع حدیثی مرویست که ملخص آن اینست که بدرستیکه
بسم الله الرحمن الرحیم آیه فاتحة الکتاب است و آن هفت آیه است با بسم الله الخ
شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود بدرستیکه الله تعالی بمن فرمود که یا محمد ولقد اتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم پس امتنان بمن بفاتحة الکتاب بر اجدا ساخت
و آنرا برابر قرآن عظیم انداخته و بدرستیکه فاتحة الکتاب شریفترین آنچیزیست
که در

که در گنجهای عرش است و بدرستیکه خدا تعالی محمد را بتشریف این سوره تخصیص
داده و احدی را از پیغمبرانش با او در آن شریک نگردانیده غیر سلیمان که از
آنجمله بسم الله الرحمن الرحیم را بوی عطا کرده نمی بینی که حکایت میکند از
بلقیس در وقتیکه گفت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه
بسم الله الرحمن الرحیم آگاه باش پس که خواند این سوره را و ایمان
بر او آورده باشد عطا کند خدا تعالی برای او بهر حرفی از آن حسنه
که هر یکی از آن حسنات بهتر باشد از دنیا با آنچه در آنست از اصناف مالهای
آن و ذخیرهای آن و هر که گوش اندازد بسوی قاری که قرائت کرده باشد
بوده باشد او را بقدر ثلث آنچه آن قاری راست یعنی از ثواب پس باید که
طلب کثرت کنید یعنی بسیار تحصیل نمایید از این چیزی که شما را ممکن گشته چه
بدرستیکه آن غنیمت است مبادا که وقت آن بگذرد و حسرت در دلهای شما
بماند و پوشیده نیست که بحکم این حدیث شریف و احادیث دیگر و باتفاق
۱۲ این ع فرقه رفیعه شیعه از جمله هفت آیه این سوره یکی بسم الله الرحمن الرحیم است و احادیث
و اخبار وارد در فضل و ثواب و فواید آن بیش از آنست که سالک طریق استقصای
آن توان گشت و اهتمام در ذکر آن نیز در اینمقام از آن ضرور تر که بجود

داری واجمالی کاری از دادی بیان آن توان در گذشت ولهذا طریق
توسط را در آن درجه همت میسازد و بذکر بعضی از آن که اهم و در تادیل
مطلب اتم باشد می پردازد

لمؤلفه ره ش

بسم الله الرحمن الرحیم ❊ معجزهٔ دلبراست عصای کلیم
هر دم از این معجزهٔ کلیم زبان ❊ کرده بآن چشمهٔ معنی روان

تعالی الله چه خجسته نامی که گفتار بینوا گذارش هر دعا را همواره ببرکت
آغاز آن انجام داده است و کردار بی دست و پا ابواب حصول هر کا
ر را پیوسته بمفتاح تذکار آن بزرگ خود گشاده تبارک الله چه مبارک
کلامی که در کتاب کریم الهی از قدر و شرف نامتناهی بر جمیع آیات و سور
مقدم است و در آن محفل اعجاز نمای هدایت انتما از غایت کرامت
و اعتلا و الا مسند مرتبه صدر نشینی برو مسلم است

لمؤلفه ره

الله الله چه طرفه نامست این ❊ در دل هر جان تمامست این
گر کسی از زبان بکام رسد ❊ در رسد زین خجسته نام رسد

و چون چنین باشد که بر سر اسم چنین از اسماء کرام الهی مشتمل و در
مکان و شرف باسم اعظم مقرون و متصل است چنانکه از امام همام

علی بن

علی بن موسی الرضا ع مرویست که ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب
الی الاسم الاعظم من سواد العین الی بیاضها یعنی بسم الله
الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن در
مجموعهٔ ورام از حضرت خیر الانام علیه السلام حدیثی روایت نموده که ما
حصلش اینست که رد کرده نمیشود دعائی که اولش بسم الله بود باشد و بدر
ستیکه امت من می آیند در روز قیامت بعرصهٔ محشر بسم الله الرحمن الرحیم
گویان پس حسنات ایشان در ترازوی اعمال گران میگردد خلائق از سبب
آن استفسار میکنند پیغمبران گویند که ابتدای کلام ایشان سه اسم بود
از اسماء الهی که اگر آنها را در یک پلهٔ ترازو گذارند و گناهان خلائق در
پلهٔ دیگر گذاشته شود حسنات ایشان راجح آید و از ابن عباس منقولست
که ابلیس لعین سه مرتبه چنان فریاد کرده که دیگر هرگز مثل آن نکرده یکی آنکه
لعنش نمودند و از ملکوت آسمان اخراجش نمودند دیگر وقتیکه حضرت ختمی مآب
تولد یافت و نور آفتاب وجودش بر عالم هستی تافت دیگر وقتیکه سورهٔ
مبارکه حمد نزول نمود و در اول آن بسم الله بود و از عالم علوم ربانی
و محرم اسرار فرقانی جناب مستطاب امیر المؤمنین ع مرویست که لو شئت

لَاَوْقُرِئَتْ سَبْعِيْنَ بَعِيْرًا مِنْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ یعنی اگر خواستمی
هرآینه هفتاد شتر از نوشتجات معانی و نکات بسم الله الرحمن الرحیم
با فضل و ثواب آن بار کردمی و از صاحب شرع حنیف و مؤدب بستان
تکلیف حضرت اقدس نبوی صلعم مأثور است که چون معلم کودک را گوید که بگو
بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بر آن گویا گردد نویسد خدا تعالی برات یعنی آزاد
نامه برای آن کودک و براتی جهت پدر و مادر او و براتی برای معلم او از آتش
و نیز در غرایب قرآن این مضمون مذکور است که نبی معظم مکرم حضرت
عیسی ابن مریم بر قبری گذشت دید فرشتگان عذاب مرده را عذاب می‌کنند
و چون مراجعت نموده باز بر آن قبر مرور کرد ملائکه رحمت را با طبقهای
نور در آن مقام دید تعجب نمود و دو رکعت نماز گذارد جهت استکشاف سر آن
امر عجیب دعا نمود وحی آمد باین مضمون که یا عیسی این مرد عاصی بود و از او
زنی مانده بود آبستن پسری زائیده و او را تربیت کرده تا بزرگ شد پس او را
بمکتب داد و معلم او را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم نمود پس مرا از آن مرده شرم
آمد که او را با آتش خود عذاب کنم در زیر زمین و پسر او ذکر نام من نماید
بر روی زمین در جامع الاخبار از سید اخیار صلعم منقولست که من آراد

اَنْ يُنْجِيَهُ اللّٰهُ مِنَ الزَّبَانِيَةِ التِّسْعَةَ عَشَرَ فَلْيَقْرَءْ بِسْمِ اللّٰهِ الخ فَاِنَّمَا
تِسْعَةَ عَشَرَ حَرْفًا لِيَجْعَلَ اللّٰهُ كُلَّ حَرْفٍ مِنْهَا جُنَّةً مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ یعنی هر که
خواهد خدا تعالی او را از نوزده زبانیه جهنم که ملائکه خدایند نجات دهد باید که
قرائت بسم الله کند چه آن نوزده حرفست تا خدا تعالی هر حرفی از آن سپری
دافع سازد برای دفع یکی از آنها و هم در همان کتاب از همان عالیجناب
مرویست که خلاصه مضمونش اینست که هر که قرائت بسمله کند نویسد خدا تعالی
برای او بهر حرفی چهار هزار حسنه و محو سازد از او چهار هزار گناه و بلند کرداند
برای او چهار هزار درجه و فیه مأثور من النبی صلعم و هذه خلاصته که هر که بسم الله
الرحمن الرحیم گوید بنا کند خدا تعالی برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت ۱۲ و ۶
سرخ و در هر قصری هفتاد هزار خانه از مروارید سفید و در هر خانه هفتاد
هزار تخت از زبرجد سبز بالای هر تختی هفتاد هزار فرش از سندس و استبرق
و بر آن زوجه باشد از حور العین و آن حوری هفتاد هزار زاویه یعنی شاخ
گیسو داشته باشد که بدر و یاقوت آراسته و بر گونه راستش محمد رسول الله
و بر گونه چپش علی ولی الله و بر پیشانیش الحسن و بر زنخش الحسین و بر رویش
بسم الله تا آخر نوشته باشد راوی گوید گفتم یا رسول الله این کرامت برای

کیست هما تا این منزلت در نظر راوی بسیار نموده برای اینکه مبادا در شنیدن
اشتباه نموده باشد تحقیق آن نموده آنحضرت فرمودند که اینکرامه برای کسیست
که بحرمت و تعظیم گوید بسم الله الرحمن الرحیم و نیز در کتاب مذکور از آن شفیع یوم
نشور صه حدیثی ماثور است که ما حصلش اینست که چون مؤمن بر پل صراط
گذرد و گوید بسم الله آنگاه زبانه آتش فرو نشیند و گوید جز یا مؤمن فان
نورک قد اطفأ لهبی یعنی بگذر ای مؤمن که بدرستیکه نور تو زبانه مرا خاموش
گردانید و فواید و برکات این کلام سعادت آیات بجنبه نیز از حد حصر
افزون است و لهذا بنده‌کان در وقت شروع هر امری از امور بتذکار
آن مأمور گشته‌اند و حدیثی مشهور است که کل امر ذی بال لم یبدأ فیه
ببسم الله فهو ابتر و مضمون در تفسیر که منسوب است بحضرت امام حسن
عسکری ع بعنوان حدیث قدسی مذکور و عبارت آن بدین دستور است
که کل امر جوی علی بال لا یذکر بسم الله الرحمن الرحیم فیه فهو ابتر
حاصل ترجمه اینست که هر کاری که بر خاطر گذرد و در آن بسم الله مذکور نگردد از کار
دنباله بریده و ناتمام است در تفسیر مذکور در بیان معنی آیه مضمون فرموده است
که خدای تعالی به بنده‌کان خود گفته که ای نیازمندان برحمت من بدرستیکه لازم

شما

شما گردانیده‌ام احتیاج بمن را در هر حالی و ذلت عبودیت را در هر وقتی یعنی هیچ
حالی و وقتی نیست که محتاج و ذلیل من نباشید پس در هر کاری که شروع میکنید و امید
دارید که باتمام رسد و انجام یابد بمن ملتجی شوید و از من یاری خواهید که بدرستیکه من
اگر خواهم که بشما عطا کنم دیگری قادر نیست که آنرا از شما باز دارد و اگر خواهم که از شما باز دارم
غیر من قدرت ندارد که بشما عطا نماید پس من سزاوارترم از کسانیکه سؤال از ایشان می‌کنید
و اولایم از کسانیکه تضرع بایشان مینمائید پس بگوئید حین افتتاح بر امری بزرگ
یا کوچک بسم الله الرحمن الرحیم و در کتاب نزهة الریاض حکایتی آورده که ما حصلش
اینست که مردی از کفار عرب حکایت کرد که در بیابانی میگشتم بر قصر بلندی گذشتم پیری دیدم
بر در قصر نشسته و نزد وی جاریه ملیحه یعنی کنیزی صاحب حسنی با خود گفتم این پیر را میکشم
و این جاریه را صاحب و متصرف میگردم پس شمشیر کشیدم و متوجه گردیدم پیر خندان
گشته گفت اگر خوردنی میخواهی بدهم و الا براه خود برو گفتم نه تو و نه طعامت را
میخواهم مطلب من غیر کشتن تو نیست شیخ خندید و بدرون آن عمارت رفت
و شمشیر بر گرفته بیرون آمد و با هم در آویختیم در آنحال پیر را دیدم که لب جنبانید و
چیزی خواند پس بر من غالب آمد و مرا انداخته بر سینه من نشست ریش مرا گرفت
و جاریه را گفت کارد بیاور آورد و بر حلق من نهاد و خواست سر مرا جدا سازد

گفتم ای شیخ مرا عفو کن و از گناه من درگذر گفت عفوت کردم اگر طعام خواهی
ترا طعام کنم و الا راه خود گیر و برو و من از ننگ و عار جوانی چیزی نگفتم و براه خود
رفتم چون اندک راهی آمدم دیگر بار عازم آن کار گشتم و بسوی آن پیر باز گشتم
همچنان با یکدیگر بتلاش در آمدیم شیخ باز لب را حرکت داده مرا انداخت و بر سینهٔ من
نشست و گفت میخواهی باز ترا عفو کنم گفتم عفو کن پس عفو کرد و رفتم و دیگر بار
باز گشته با او مقاتله نمودم و وی بدستور لب را حرکت داده مرا انداخت و بر سینهٔ من
نشست گفتم این مرتبه مرا نیز عفو کن گفت میکنم مگر باین شرط که سر ترا بتراشم
تو مرا بنده و من ترا خواجه باشم و از رسوم و عادات عرب این بود که هر
کس سر کسی را میتراشید آن کس بندهٔ وی میگردید و حلقهٔ غلامی او را در گوش میکشید
القصه سر مرا تراشیده بنده کی او را اختیار نمودم آنگاه گفتم ای مولا من مرد جوان
و توانایم و تو پیر و ناتوان غلبهٔ تو بر من وجهی ندارد و جز اینکه لب خود را حرکت
داده و چیزی خواندی همانا ببرکت آن بر من غالب آمدی مرا خبر ده که چه
چیز میخواندی گفت ترا تعلیم آن میکنم بشرط آنکه مسلمان شوی و ترا نیز آزاد نمایم
قبول کردم و بدست او مسلمان شدم پس شیخ گفت هر گاه اراده مقاتله تو میکردم
بسم الله الرحمن الرحیم میگفتم و در بعضی این حکایت را از عمرو بن معد یکرب نقل

(حاشیه: در حرب جمیع سخن عرب بعضی عادات)

کرده اند و نیز در زهرة الریاض مزبور است که چون زلیخا برگزیدهٔ حضرت
ربانی و عزیز مصر یا پکدامانی حضرت یوسف ع را بخلوت برده هفت در را به
مقفل ساخت و آز در لابه و چاپلوسی در آمده بکام دل پرداخت هر چند سعی
نمود و اهتمام ورزید نخل ثبات حضرت یوسف ع از صرصر مزخرفات ملمزید
و پای عفافش در گل مکر و حیلهٔ که در آب کرده بود نلغزید تا آخر الامر دامان عصمت
از چنگ جنگ ابرام وی کشیده روی گریز نهاد و به هر دری که میرسید بسم الله الرحمن
الرحیم گفته آن در بسته بروی باز میگردید الحاصل این کلام بابرکات سعادت سمات
مفتاح باب نجات است و مرغبات الوان علو درجات قوة بازوی توانا
نیست و سر انگشت پنجهٔ مشکل کشای مومنان را در گفتار و کردار با آن تبرک
جستن و دامان هر کار برا بزلال میمنت آن از دنس شامت شستن بغایت
مزور است خصوصاً در اموریکه بخصوص آنها نیز احادیث و اخبار از ائمهٔ اطهار
ماثور است از آنجمله در کتاب من لا یحضره الفقیه از خوان سالار موائد فواید
دنیا و دین حضرت سید المرسلین صلعم حدیثی ماثور و حاصلش اینست که چون
خوان طعام گذاشته شود چهار فرشته بر گرد آن در آیند پس بنده بسم الله گوید
آن فرشته گان بشیطان گویند که پس روای فاسق که ترا برایشان دستی نه

(حاشیه: ابرام نرش رو نا است؛ دنس چرک است ٤؛ موائد جمع مائده طعام را گویند)

پس چون از طعام خوردن فارغ شوند و گویند الحمد لله فرشتگان گویند
این جماعت قومی اند که خدا تعالی برایشان نعمت داده پس شکر خداوند خود را
ادا نموده اند و اگر بسم الله نگفتند فرشتگان بشیطان گویند که نزدیک شو ای فاسق
و با ایشان اکل کن و چون برداشته شد و حمد نکردند فرشتگان گویند که اینان
قومی اند که خدا تعالی بایشان نعمت داده و ایشان خدای خود را فراموش کردند
و در جامع الاخبار آورده که از حضرت اقدس نبوی صلعم پرسیدند که آیا شیطان
با آدمی اکل میکند فرمود آری هر مائده که بر او بسم الله گفته نشود شیطان با خورند
گان آن مائده اکل میکند و آورده اند که شیطان فربهی با شیطان لاغری ملا
قات کرده فربه پرسید چرا چنین زار و نزاری گفت من بر مرد متوکلم که چون بخانه
خود داخل میشود بسم الله میگوید و چون بیرون میرود گوید بسم الله و چون میخورد
گوید بسم الله و چون میآشامد گوید بسم الله از این جهة من از او گرسنه ام پر
سید فربهی تو چیست گفت من بر مردی متوکلم که چون داخل خانه می شود از خدا
غافل میباشد و بسم الله نمیگوید و من در جمیع اقوال و افعال او شریک میباشم
و چون چهار پا بر گردن او سوار میشوم و در کتاب شریف فقیه از طیب طیب
مطیب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام مرویست که ضمنت لمن سمی بسم الله

خوان ع

علی

علی طعامه ان لا یشتکی منه یعنی من ضامنم از برای کسیکه وقت طعام خوردن
بسم الله گوید اینکه کوفت و رنجی از آن نکشد ابن الکواء گفت یا امیر المؤمنین دیشب
طعام خوردم و بسم الله گفتم مرا آزار کرد آنحضرت فرمود چند رنگ طعام خورده و بر
بعضی نام خدا بردی و بر بعضی نه برده ای ابن الکواء و در همان کتاب روایت که هر که فراموش
کند که بر هر لونی از طعام بسم الله بگوید باید که گوید یعنی در وقت شروع بسم الله علی
اوله و آخره و نیز در فقیه از مهر سپهر سروری جناب ستطاب جعفری علیه السلام ماثورست
ما اتخمت قط و ذلک انی لم ابدء بطعام الا قلت بسم الله و لم افرغ من
طعام الا قلت الحمد لله یعنی تخمه و امتلا نشده ام من هرگز و این از آن است که ابتدا
بخوردن طعامی نکرده ام مگر اینکه گفته ام بسم الله و فارغ از خوردن طعامی نشده ام
مگر اینکه گفته ام الحمد لله دیگر از آنجمله وقت جماع است در کتاب شریف
فقیه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اذا اتی احدکم اهله فلم
یذکر اسم الله عند الجماع و کان منه ولد کان ذلک شرک الشیطان
و یعرف ذلک بحبنا و بغضنا حاصل اینکه چون یکی از شما پیش اهل خود رود و در وقت
جماع ذکر خدا نکند فرزندی که از آن جماع بهم رسد شیطان در او شریک خواهد بود یعنی
شیطان در جماع شرکت میکند و آن فرزند از نطفه هر دو متولد میگردد و نشان اینکه

شیطان در او شریک بوده یا نبوده است دوستی و دشمنی با اهل بیت است و امّا اصل
از این قبیل اخبار و آثار در ترغیب بگفتن بسم الله در عموم کارها و در خصوص بعضی نیز بسیار
وارد است و اشاره که در اینمقام به تفصیل آنها سالک خامه را چون از طی طریق اصل مطلب
باز میداشت از آن در گذشته ذکر هر یک را بمقام مناسب آن گذاشت و امّا فضل و ثواب
سوره های دیگر از سور قرآنی که در نمازها بعد از فاتحة الکتاب خوانده میشود و حکم
قرائت آن پوشیده که حدیث و روایت در فضل و تلاوت هر یک از سوره های قرآنی
از اهل بیت عصمت ماثور است و در کتب مبسوطه مذکور و این مقام چون گنجایش ذکر آن
ندارد از آن بذکر سوره شریفه توحید و سوره مبارکه قدر که در نمازهای یومیه غیر آنچه استنباط
شده قرائت آنها افضل شمرده اند اکتفا می نماید و در فضل ایندو سوره همین بس
که حضرت سید انبیا و راکب براق شرافت سُبْحانَ الَّذی اَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً
صلی الله علیه و آله که در شبی بعالم بالا عروج نمود از زینه پایه طبقات سماوات
بایوان کرامت بنیان ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ صعود فرمود در آن مقام قرب و علا
بفرمان خدای عزّ و جلّ نماز گذارد و در آن نماز بقرائت این دو سوره مامور گردید
چنانکه در نوادر کتاب صلوة کافی حدیثی طویل مفصلا مذکور است و در کتاب شریف
تهذیب از ابن راشد این حدیث مرویست که بحضرت ابو الحسن ع گفتم فدای تو گردم

تو

تو بمحمد بن فرج نوشته و او را تعلیم فرموده که افضل آنچه در نمازهای مفروضه خوانده
میشود انا انزلناه و قل هو الله احد است و سینه من هر آینه تنگ میشود بخواندن آنها
در نماز صبح یعنی طبع من راضی نمیشود که بآنها اکتفا نمایم آنحضرت این مضمون را فرمودند
که باید سینه تو تنگ نشود از قرائت آنها چه بدرستیکه بخدا قسم فضل در این دو سوره است
و در فضیلت سوره توحید در کتاب توحید ابن بابویه رحمه الله روایتی مذکور است که
حاصلش اینست که جناب اقدس نبوی صلعم فوجی از سپاه بر کرده که حضرت ولایت پناه
بجانبی روانه نمود بعد از مراجعت از کیفیت سلوک آنسرور اخبار استخبار فرمود گفتند
همه چیز او خیر و نیکو بود جز اینکه در نمازها که با ما میگذارد هم قل هو الله احد میخواند یعنی
بهمان اکتفا می نمود و بجای آن سوره دیگر قرائت نمیفرمود حضرت سید انام از آن امام
همام پرسید فرمودند که جهة آن اینست که این سوره دوست میدارم حضرت سید عالم فرمود
مَا اَحْبَبْتَها حَتّیٰ اَحَبَّکَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ دوست نداشتی او را تا اینکه خداوند عالم دوست
داشت ترا و در عدة الداعی از حضرت صادق ع منقول است که مَنْ لَهُ یَوْمٌ وَاحِدٌ مضی به
وَلَمْ یُصَلِّ فیهِ بِقُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ قیلَ لَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یا عَبْدَ اللهِ لَسْتَ مِنَ الْمُصَلّین
یعنی کسیکه یکروز بر او بگذرد و در آن نماز قل هو الله احد نخوانده باشد روز قیامت او را
گویند که ای بنده خدا تو از جمله نماز گذاران نیستی و هم از آن امام وحید در کتاب

توحید مرویست که مَن قَرَءَ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ مَرَّةً فَکَاَنَّمَا قَرَءَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ ثُلُثَ التَّوْرِیةِ
وَ ثُلُثَ الْاِنْجِیلِ وَ ثُلُثَ الزَّبُورِ یعنی هر کس سوره قل هو الله احد را یکبار قرائت کند چنانست
که ثلث قران و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث زبور را قرائت کرده و نیز در کتاب شریف مذکورست
بروایتی که مفادش اینست که چون سعد ابن معاذ وفات یافت اشرف نبوی تشریف برده نماز گزارد
و این مضمون ادا فرمودند که هر آینه بتحقیق که آمدند از ملائکه برای نماز بر سعد هفتاد هزار ملک
و در میان ایشان بود جبرئیل علیه السلام نماز میگذارند براو پس گفتم یا جبرئیل بچه چیز سعد
شایسته این شد که شما براو نماز گذارید گفت بخواندن قل هو الله احد ایستاده و نشسته و سواره
و پیاده و در رفتن و آمدن و در مجمع البیان از ابی بن کعب مرویست که هر که
این سوره را قرائت کند چنانست که ثلث قران را قرائت کرده باشد از اجر ده حسنه بعدد ۲ و عطا کرده باشد صح
کسانیکه ایمان آورده باشند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و بروز قیامت و هم
در مجمع البیان از سید عالمیان مرویست که اَیَعْجِزُ اَحَدُکُمْ اَنْ یَقْرَءَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِی
لَیْلَةٍ یعنی نمیتواند احدی از شما اینکه قرائت کند ثلث قرآنرا در یکشب ابو درداء که راوی
این حدیثست گوید گفتم یا رسول الله مَن یُطیق ذالک که طاقت این دارد که در یکشب
ثلث قران را تلاوت نماید آن حضرت فرمودند که اِقْرَؤُا قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ یعنی
قل هو الله احد را بخوان خواندن آن بمنزله ثلث قرانست در کتاب شیخ صدوق رحمة الله

از حضرت

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که مَنْ قَرَءَ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ حِیْنَ یَأْخُذُ ۲ مضجعه صح
غَفَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِیْنَ سَنَةً یعنی هر که سوره قل هو الله را قرائت کند در وقتیکه
شروع نماید بخوابگاه خود بیامرزد خدای تعالی برای او گناه پنجاه ساله او را و در عدة الداعی
از دار الاجابات مستطاب امیر المؤمنین منقولست که مَنْ قَرَءَ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ حِیْنَ یَأْخُذُ مَضْجَعَهُ
وَکَّلَ اللهُ بِهِ خَمْسِیْنَ اَلْفَ مَلَکٍ یَحْرُسُوْنَهُ لَیْلَتَهُ یعنی هر که بخواند سوره قل هو الله احد را در
وقتیکه جای میگیرد در خوابگاه خود کارد خدای تعالی براو پنجاه هزار فرشته که پاسبانی او میکنند تمام
آن شب و در کتاب شریف کافی از رجیل کرام حضرت ابی جعفر علیه السلام ماثورست که خلاصه
آن حدیث اینست که هر که قرائت کند سوره قل هو الله احد را یکبار برکت نازل شود
براو و هر کس که قرائت کند آنرا دو بار برکت نازل شود براو و بر اهل او و هر که خواند
او را سه بار برکت فرود آید براو و بر اهل او و بر همسایگان او و هر که قرائت نماید دوازده
بار بنا کند خدای تعالی برای او دوازده قصر در بهشت پس حفظه گویند ببرید مارا بقصرهای
برادر ما فلان که تماشای آنرا کنیم و هر که بخواند این سوره را صد مرتبه آمرزیده شود برای
او گناهان بیست و پنج ساله غیر خونها و مالها یعنی گناهانیکه مثل خون ناحق کردن و مال
مردم بردن در آن نباشد و هر که بخواند آنرا چهار صد مرتبه باشد او را اجر چهار
صد شهید که همگی اسب شان پی کشته و خونشان ریخته شده باشد قرائت کند هر که

آنرا هزار بار درود بر پاشی بمیرد تا جای خود را در بهشت نه بیند و در منهج الصادقین
از هادی منهج صادقین جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هر که سوره قل هو
الله احد خواند حق سبحانه و تعالی به نظر رحمت در او نگرد و هیچ چیز از خدا نطلبد الا
بر او کرامت فرماید و او را در حفظ خود نگاه دارد و در همان تفسیر از همان آفتاب منیر
مرویست که از مردی شنید که قل هو الله احد قرائت میکرد فرمود واجب شد گفتند چه
چیز واجب شد یا رسول الله او را فرمود بهشت و در سبب نزول این سوره شریفه علماء
مفسرین حکایات نقل نموده و طریق بیان آنرا باقدام اقلام بانحاء مختلفه پیموده اند
از آن جمله اینکه عبد الله سلام که از مشاهیر یهود بود در مکه معظمه بخدمت شافع روز جزا
و زان ناسخ ادیان و ملل صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت فرمودند ترا بخدا سوگند میدهم که آیا
در توریة یافته که من رسول خدایم عرض کرد آری وصف کن برای ما خداوند ما را پس این
سوره نازل شد و آن حضرت بر او خواند از شنیدن آن نور اسلام بر دلش تابید و
بحبل المتین سوره اخلاص از تیره چاه غوایت خلاص یافت ولیکن دریافت این
توفیق از همگنان نهان و گوهر ایمانرا در حقه ضمیر پنهان میداشت تا بعد از هجرت
نبوی بمدینه طیبه آمد و اظهار اسلام نموده پرده از روی کار برداشت و بعضی گفته اند
که جمعی از مشرکین بخدمت آن سالار دین آمده گفتند که انسب لنا ربک

یعنی

یعنی نسب و نژاد خداوند خود را برای ما بیان کن پس این سوره نزول یافت و پرتو
بیان آن بر ساحت خاطر خداوندان فضل و شعور تافت و بعضی آورده اند که عامر بن عقل غافل
طفیل و اربد بن ربیعه که دو نفر مشرک ابتر بودند بخدمت آنسرور آمدند عامر گفت
ما را بچه چیز دعوت میکنی فرمود الی الله شما را به بندگی خدائیکه مستجمع جمیع صفات
کمالاتست دعوت میکنم عامر گفت وصف کن او را برای ما که آیا از طلاست یا نقره یا از
آهنست یا چوب پس این سوره فرود آمد و ایشان قبول ننموده طریق ابا و امتناع پیمودند
خداوند قهار صاعقه فرستاد اربد را سوخت و عامر گریزان گشته نیزه بر پهلوی آن جور
او نیز جان بمالکان جهنم سپرد و کس ندانست که این طعن از کجا باو رسید و این حکایت در
بهجة البرامج بنحوی مذکور است که ماحصل آن اینست که عامر بن طفیل لعین نزد المباهج خط
خاتم النبیین آمده گفت اگر من بدین تو آیم هر که در دنبال منست یعنی از قوم و قبیله
و تبعه من نیز همگی بدین تو آیند و اگر من بدین تو نیایم آنها نیز نیایند آنحضرت فرمودند
اکنون مطلب تو چیست گفت متابعت دین تو میکنم باین شرط که پادشاهی حرم نشینان
از من باشد پادشاهی و شهرها از تو آنحضرت فرمودند که مسلمانی بشرط نیست گفت پس بعد از خود ۲ اهل قری ع
مرا خلیفه گردانی و بجای خود نشانی فرمود بعد از من خلیفه پیغمبری نباشد گفت پس
مرا تفضیل ده بر دیگران فرمود نکنم و تو نیز با ایشان برادری یعنی در مرتبه برابر باشی

چون اسلامت نیکو باشد گفت پس مرا برادر بلال و سلمان و فلان فلان خواهی کرد گفت
آری چون آن جمع آزاد بقصد بندگی وقتی اسیر و آزار مال دنیا بنواد و فقیر بودند در نظر آن بی
بصیرت متحیر در غایت بیقدر و حقیر نمودند از مساوات ایشان عار داشته خشمناک گردید
و آغاز تهدید نموده سوگند خورد که هزار سوار چنین و چنین بر سر تو آورم و برخواست
جبرئیل علیه السلام از جانب رب العالمین نزول کرده پیغام آورد که من بر هر یکی از ایشان
فرشته گمارم که درازی گردن هر یک یکساله راه و سطبری آنها یک ساله راه باشد و همراه ایشان
هر فرشته کفایت نماید ولیکن خدا تعالی خواهد که کثرت لشکر خود را بایشان نماید آن کافر عنید
از آن تهدید متعجب گردیده بیرون آمد اربد بن قیس سهمی که با او دوست و صدیق بود
و در طریق کفر و ضلال با آن لعین بدسگال یار و رفیق بود برخورده احوال پرسید عامر آنچه
گذشته بود حکایت کرد اربد گفت چرا او را نکشتی گفت نتوانستم گفت باز گرد تا نزد او روم
و اگر خواهی گردن او را بزنم پس آن بدکیش مانند بخت خویش برگشته با اربد ناپاک نزد
سید لولاک رفته و مانند خار بر پیرامن آن گل بوستان رحمت گرد کار گرفتند
و آنحضرت دانست که ایشان بچه کار آمده و چه در خاطر دارند در آن حال فرشته آمده شکم
اربد را فشردن آغاز نمود چنانکه نزدیک که غایطش از دهن بخلاف او بیرون آید آن ۲ بود ق
ریح دار آزار آن ملعون نابکار را چنان بحال خود درمانده ساخت که بمطلب خود نتوانست

پرداخت

پرداخت و آن لعین دیگر متوجه آنحضرت گشته گفت یا محمد مرا با امری عظیم و لشکری
بی شمار تخویف کردی ایشان چه کسانند فرمود لشکر پروردگار من و ایشان بیش از
آنند که من گفتم گفت مرا خبر ده که نام پروردگار تو چیست و چه چیز است و از دوست او کجاست و چند
است و کجاست و از کدام قبیله است پس سوره قل هو الله احد نازل شد و در آن بیان کرد
که دامان عزت و جلال کبریا از وصمت اینگونه صفات که از خصائص مخلوقات است
منزه و مبرا است پس عامر اشارت باربد کرده که برخیز برویم و چون برخواستند عامر گفت
که ترا چه بود گفت مرا فشاری و دردی در شکم بهم رسید که نتوانستم دست بیرون آرم و
اربد همان روز از مدینه بیرون رفته صاعقه بروی نازل و بجهنم واصل گردید و عامر
ملعون را جبرئیل زخمی بگردن زده بعلت طاعون مبتلا گشت و کسی او را در خانه خود جای
نمیداد مگر زنی مجنونه از بنی سلول پس این آیه نازل شد وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ
شَدِيدُ الْمِحَالِ و اما فضل سوره مبارکه قدر در مجمع البیان از محیط معارف
و حقایق حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ابهمضمون منقول است
که هر که سوره قدر در فریضه از فرایض قرائت کند منادی از جانب جناب الهی ندا نماید
که قَدْ غُفِرَ لَكَ مَا مَضَى فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ یعنی ای بنده خدا بتحقیق آمرزیده شد گناهان
گذشته تو پس عمل از سر گیر و هم در آن کتاب از مهر سپهر احترام حضرت ابی جعفر علیه السلام

روایت نموده که هر که انا انزلناه را بلند خواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد در راه خدا
یعنی در جهاد و هر که آنرا آهسته خواند مانند کسی باشد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا
هر که آنرا ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو کرده و نیز در تفسیر مذکور از حضرت اقدس نبوی
صلعم مرویست که هر که این سوره را خواند چنان باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته و شب قدر
در عبادت احیا کرده باشد و در مجموع الترایق از اشرف خلایق صلعم مرویست که هر که
قرائت کند این سوره را هفت بار بعد از نماز صبح باز گرداند خدا ازو شر آن روز را ازو
و در سبب نزول این سوره وجوه مختلفه ذکر نموده اند از آنجمله حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله
حدیث کرد که در بنی اسرائیل عابدی بود که هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا جهاد
نمود اصحاب تعجب کرده گفتند ما با این عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق تعالی
این سوره فرو فرستاد و در آن بیان فرمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی
اسرائیل در آن جهاد کرده یعنی کسیکه نه خوابد و آن شب را بطاعت و بندگی دریابد
و بعضی گفته اند که آن افضل عباد و اکمل عباد چهار صد عابد را نام بردند که ایشان
هشتاد سال خدا را پرستیده طرفة العینی عصیان او نورزیدند و از یاد او غافل نگردیدند
از آنجمله یحیی و زکریا و حزقیل و یوشع بودند اصحاب متعجب گشته این سوره نزول یافت
و در آن بیان شد که عبادت شب قدر بهتر از عبادت هزار ماه ایشانست و در

آثار

آثار اهلبیت علیهم السلام مذکور است آنچه حاصل مضمون آن اینست که سید ولد آدم ع
و سرور بیدار دلان عالم حضرت اقدس نبوی صلی الله و آله در خواب دید که بوزینه چند علیه
بر منبر او میرفتند چون جبرئیل علیه السلام نزول نمود این واقعه بر او اعلام فرمود
جبرئیل علیه السلام گفت آنها بنی امیه باشند که بعد از تو بناحق بمنبر تو بر آیند پرسید
که مدت ملک ایشان چند گاه باشد گفت هزار ماه خاطر مبارک آن سرور دین ازاین خبر
آزرده و غمگین گشته حضرت رب العالمین جهت تسلی آنوالا جناب سوره کوثر و قدر را فرود فرستاد
و در آن خبر داد که شب قدر بهتر از هزار ماه است که ملک بنی امیه است یا بمعنی که نزول ملائکه
و روح در آنشب بر امام زمان و اعلام و اخبار بر جمیع ما یحتاج او و امت تا سال
دیگر چنانکه در کتب معتبره حدیث خصوصا کافی تفصیل آن مذکور است و دلیل و شرف آن
که از پادشاهی هزار ماه بنی امیه بهتر است مرویست که از مسلم مخالف و موافق حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که شما لیلة القدر را میدانید فرمود بلی لیلة القدر را برای
ما وضع کرده اند که آنشب را بر تخت عظمت نشینیم و ارواح انبیا و جمله ملائکه آیند و بر ما
سلام کنند حق تعالی فرمود که اگر چه حجت یعنی امام زمان معزول خلق باشد اما هر سال
شبی کرامت کنم او را که آن یکشب بجاه و منصب بهتر باشد از هزار ماه ملک بنی امیه حقی تماماد
که در فضل و شرف سوره توحید و سوره قدر و ثواب قرائت آنها و فواید دینویه

ثمره آن مترتب میشود اخبار و احادیث بسیار است و جهة احتراز از تطویل بهمین قدر
اختصار شد **دیگر از جملهٔ افعال نماز رکوع است** که معراج نماز را پایهٔ
متین است و بیت الشرف بنده کی را رکنی رکین زلال تسبیح و تحمیدش گلبن طاعت را
سبب مزید رنگ و بو است و انحناء قامت بنده در آن جمال حسن اعمال را بمنزلهٔ — انحناء خم شدن یعنی
طاق ابرو بنده بسر افگند کی آن سر بر سپهر بنده کی تواند سود و بچوگان خمیده
قد در آن کوی سعادت از میدان بنده کی تواند ربود و هنگام رکوع بدیدهٔ
امیدواری چهرهٔ رستگاری خود در آیینهٔ زانو توان دید و بدو تا گشتن
قامت در آن ارقام بسی گناه از جریدهٔ اعمال بندهٔ روسیاه حک تواند کرد و بتیغ
تیغ کجیت در معرکهٔ جهاد اکبر بر فرق نفس اماره آخته با صیقل مرآت حیاة را — مرآت یعنی آینه ٤
از زنگ معاصی و سیئات پرداخته و در ثواب الاعمال از امام همام و سرور
کرام حضرت ابی جعفر علیه السلام منقول است که مَنْ اَتَمَّ رُکُوعَهُ لَمْ یَدْ
خُلْهُ وَحْشَةٌ فِی الْقَبْرِ حاصل مضمون اینکه هر که تمام کند رکوع خود را یعنی حدود
و آداب آنرا بنحوی که در شرع انور مقرر و در کتب معتبره محرر است بعمل آورد
داخل نشود او را وحشتی در قبر یعنی روزیکه از وطن مألوف دنیا بیرون رفته
بوحشت سرای گور و آن پیغوله پر مار و مور در آید در آن محنت خانهٔ پر وحشت

اصلا وحشت نباید **دیگر از جملهٔ افعال مذکوره سجود است** که آن نیز رکنی
از ارکان نماز و بنده بآن در دنیا و عقبی سرفراز است ارجمند سری که بسجود معبود
خود عز و علا همواره نور سعادتش از جبین تابد و زنده دل تنی که از زمین سائی آن
درگاه جهان پناه گاه و بیگاه جان تازه یابد سری که از سجود آن در سرمایهٔ عزت نیفزود
بکدام سامان در صف بندگان گردن تواند کشید و روئی که از غبار آن آستان چهره
قبول نیفروزد در میان روها چه روسفید تواند گردید هر سر که دانه صفت خاکنشین آن در
نگردد کی سبز تواند گشت و هر چشم که مانند آب روان در آن درگاه بر خاک تذلل نغلطد
از جویبار حیات چگونه پاک تواند گشت

لمؤلفه غفر له

رخ که آتش نیست خاک راه او در دلش سیاه — سر که نبود خاک آن درگاه خاکش بر سر است

در فضل سجود همین بس که ابلیس مطرود و مردود از آن در تا بابد فریادی میکند و خروش
وا ویلاه بر می آورد چنانکه در امالی ابن مجلس در ذیل حدیثی مذکور شد اِنَّ الْعَبْدَ
اِذَا سَجَدَ فَاَطَالَ السُّجُودَ نَادَی اِبْلِیسُ وَا وَیْلَاهُ اَطَاعُوهُ وَ عَصَیْتُ وَ سَجَدُوهُ
فَاَبَیْتُ یعنی بدرستیکه بنده چون سجده کند و سجود را طول دهد ابلیس فریاد بر آورد که ای وای
این بندگان فرمان خداوند خود بردند و من نافرمانی کردم و ایشان سجده او کردند
و من ابا و امتناع نمودم و در ثواب الاعمال از مهر سپهر کمال حضرت اشرف مخلوقات

صلعم مرویست که مَنْ سَجَدَ سَجْدَةً حُطَّتْ عَنْهُ خَطِیئَةٌ وَرُفِعَتْ لَهُ دَرَجَةٌ
یعنی کسیکه سجده کند فرو آید از او گناهی و بلند میگردد برای او درجه و هم در آنکتاب
از والا جناب حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اقرب ما یکون العبد الی الله
اذ هو ساجد یعنی وقتیکه بنده در آن بجناب اقدس نزدیکتر میباشد وقتیست که در سجود باشد
و در جامع الاخبار از بهترین اخیار ع روایت نموده که اِنَّ الرَّجُلَ لَیُصَلِّی وَخَطَایَاهُ تُوضَعُ
عَلَی رَأْسِهِ فَکُلَّمَا سَجَدَ تَحَاطَّتْ خَطَایَاهُ حَتَّی یَفْرُغَ وَقَدْ تَحَاطَّتْ خَطَایَاهُ یعنی
وقتیکه بنده نماز میگذارد گناهان او بر سر او گذاشته میشود هر وقت که سجده نماید
گناهان فرو می آید و میریزد تا وقتیکه از نماز فارغ شود گناهان او فرو ریخته میشود و
و در بعضی از کتب خبری مذکور است که حاصل معنی آنرا با بشارت آن اینست که چون روز عبارت ۴
قیامت شود خدا اتعم خلایق را از قبور برانگیزد فرشتگان بر سر قبرهای مومنان آیند
و سرهای ایشانرا مسح کرده از خاک پاک نمایند پس افشانده شود خاک از ایشان مگر
بقیه که بر پیشانیها و موضع سجود ایشان ماند فرشتگان آن موضع را مسح کنند زایل
نگردد پس منادی ندا کند ای فرشتگان مس این خاک قبرهای ایشان نیست خاک
محراب و سجده گاههای ایشان است نه غیر آن واگذارید آنرا با ایشان تا از صراط
عبور کنند و داخل بهشت شوند تا هر که بسوی ایشان بنگرد داند که ایشان خدمت

گذاران

گذاران و عبادت کننده گان من اند و آمری که سجود را باعث افزونی فضل و ثواب عز و قرب
وزین است سجده کردن بر خاک پاک حضرت امام حسین ع است چنانکه در فقیه از امام بحق ناطق
صادق علیه السلام منقول است که السُّجُودُ عَلَی طِینِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ یُنَوِّرُ اِلَی الْاَرَضِینَ السَّبْعَةِ
یعنی سجده کردن بر گل مرقد منور حضرت سید الشهدا ع تا هفت طبقه زمین را نورانی گرداند
و از معاویة بن عمار روایت کرده که حضرت ابی عبد الله ع کیسه زردی داشت در آن تربت حضرت
سید الشهدا ع بود چون وقت نماز میشد آنرا بر سجاده خود میریخت و بر آن سجده می نمود و فرمود
السُّجُودُ عَلَی تُرْبَةِ اَبِی عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَةَ یعنی سجود بر تربت
حضرت امام حسین ع می شکافد هفت پرده را محتمل است که مراد هفت طبقه زمین باشد
بر طبق حدیث سابق و نیز محتمل است که مراد طبقات آسمان باشد باین معنی که این سجده از غایت
فضل و شرف بعالم بالا صعود میکند چنانکه از طبقه هفت آسمان در میگذرد و دیگر از
جمله افعال نماز قنوت است که بنده در آن بعرض مطالب دو جهانی خود میپردازد
و دو دست عجز و نیاز بدامن فضل رحمت کریم بنده نواز می آویزد و زبان که در آن
بمعذرت خطا جنبد باب مغفرت را مفتاح است و دو کف که بمسئلت عطا برداشته شود
طایر دعا را دو جناح از شجر دعا ثمر مدعا بدو دست قنوت توان چید و از بستان طلب
ثمر مطلب بجنبش دو لب میتوان بکف آب اشکی که در آن هم کنه کاری از دیده گان

ابی عبد الله علیه السلام عبارت از امام جعفر صادق است ع

شود

جاری کند چه تخمهای امل که در زمین عمل بر میتوان ساخت و با آتش سوز و زاری که از
اندیشهٔ آتش غضب جباری در کانون سینه افروزد چه قدر گناه و نافرمانی که در بوتهٔ
پشیمانی میتوان گداخت و در ثواب اعمال از سرور انبیا و سالار لشکر دعا محمد مصطفی
صلعم مرویست که أَطْوَلُكُمْ قُنُوتًا فِي دَارِ الدُّنْيَا أَطْوَلُكُمْ رَاحَةً يَوْمَ الْقِيمَةِ فِي الْمَوْقِفِ
یعنی از شما آنکه قنوتش در دار دنیا دراز باشد راحتش در روز قیامت در مقامی که خلق
برای حساب می ایستند دراز تر و بیشتر خواهد بود دیگر از افعال نماز تشهد و سلام
و در ثواب آنها حدیثی مخصوص در روایتی علیحده بنظر تتبع نرسید ولیکن در فضل و ثواب
مطلق کلمهٔ طیبهٔ شهادت و صلوات که تشهد مشتمل بر آنهاست اخبار و آثار بسیار است
و ذکر آنها چون بمجلس چهارم انسب است خامهٔ مقام دان اینجا در مقام ذکر آن در نمی
آید و بانجا وعده می نماید مخفی نماند که فضل و ثواب افعال نماز که بعضی از آن جداگانه
مرقوم خامهٔ سحر پرداز شد جمع است در حدیثی که از قدر نمای نفایس طاعات و چهره
گشای عرایس حسنات حضرت قدس نبوی صلعم مأثور و در عدة الداعی مذکور است و مجمل
آن اینست که چون بنده بنماز برخیزد پس گوید الله اکبر بیرون آید از گناهانش همچو
روزی که از مادر متولد شده باشد و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نویسد
خدا تعالی برای او بهر مومنی عبادت سالی و چون قرائت فاتحة الکتاب نماید چنان باشد که حج

و عمره کرده باشد و چون نماید رکوع همچنان باشد که بوزن خود طلای حمرا صدقه کرده باشد
و چون گوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ چنان باشد که هر کتابی که از آسمان نازل گشته قرائت
نموده باشد و چون گوید سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ نظر کند خدا تعالی بسوی او برحمت و چون سجده کند
عطا کند او را خدا تعالی بعدد هر شیاطین و جنیان حسنات و چون گوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ
چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد گوید و سلام دهد و از نماز فارغ
گردد گشوده شود برای او درهای بهشت از هر کدام در که خواهد داخل شود الحاصل از آنکه
اخبار و آثار دل آرای شوق افزا در احادیث شریفهٔ خازنان گنجینهٔ علم و هدی فراوان و آنچه
تحریر یافت پاره از آن است سعادتمند بنده که مرغ روحش در هوای ادراک این فضل و ثواب
بی پایان پیوسته در طیران و آب چنین فیضهای بی حساب بر گلشن زندگانیش روز و شب در جریان باشد

فصل چهارم در فضیلت نماز جماعت بر اهل فهم و شعور مخفی و مستور نیست که بنده را
غرض از گذاردن نماز امتثال فرمان و طلب بخشایش و غفران است و بر ظاهر است که چون
جماعتی برای سؤال حاجتی متفق بدر سرای کریمی روند و بهیئت اجتماعی زبان سؤال گشوده
طالب انجاح شوند هر چند که یکان یکان ایشان در غایت بیقدری و بی اعتباری و نه
شایستهٔ التفات و حاجت گذاری باشند بسیار مستبعد است که آن کریم با وجود تمکن
و قدرت در قضای حاجت کوتاهی و آن جماعت را بی نیل مقصود از در خانهٔ خود

رابی کنه و بر همین قیاس هرگاه جمعی از بنده کان عاصی جهة آمرزش معاصی در درگاه پادشاه صاحب کرمی
که جود و عطای عالمیان از محیط فضل و احسان او نمی است اجتماع نمایند و جملگی در آن رباط
بتضرع و زاری و استغفار زبان بطلب مغفرت کشایند حاشا که رحمت خود را از ایشان
دریغ دارد و دست رد بر سینه طاعت و دعای ایشان گذارد و نیز هرگاه به چند جهت بزرگی
برند هر چند بعضی از آن محقر و نظر قبول را نه درخور باشد در میان همه آنها دیگر درجه قبول می یابد
و همچنین نمازها و اعمال و افعال ناقص ما که سزای آنست که بر سر ما زنند چون در میان نمازهای
کاملان نیکان و اعمال شایسته نزدیکان بدرگاه صمدی متصاعد شود امید است که آن نیز در
اعداد آنها مقبول و بمرتبه استحسان موصول گردد و نیز چنانکه زر کم سکه یا کم عیار در میان
زر بسیار خرج میشود و ستاننده در آن چندان مضایقه نمینماید چه عجب که نقد کم عیار کردار ما
نیز چون در نقود عملهای خالص درج شود در بازار قیامت در شمار آنها خرج گردد و نیز
چنانکه آبهای ضعیف باریک از قلت جریان بجائی نمیرسد و حاصلی چنان از آنها بعمل
نمی آید و چون بهم ضم و ملحق شوند پر زور و کشتزاری بآن سیراب و معمور میگردد سعیهای
ناقص ما نیز در گذارش اعمال که هر یک از غایت نارسائی بسر منزل خداوند متعال نمیتواند رسید
چون جملگی بهم پیوندند بوستان قبول بآن آبیاری میشود ثمر اثمار رستگاری میتواند گردید
مجملا اجتماع مؤمنان را در فضیلت نماز و استجابت دعا دخلی عظیم است و در آیین شریعت

غرا امر در ترغیب بآن و مبالغه و تاکید در آن بسیار وارد و یافته است قال الله
تبارک فی سورة البقرة واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین
یعنی برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع کنید با رکوع کننده گان بنا بر تفسیر مشهور
مراد نماز جماعت است و از مقتدای خواص و عوام حضرت سید انام صلی الله علیه و آله
در کتاب شریف کافی منقول است که من صلی الخمس فی جماعة فظنوا به خیرا یعنی کسی که
نمازهای پنجگانه را در جماعت گذارد پس ظن جز نیکوئی برا و مبرید و در فقیه بجای خیرا
در آخر حدیث کل خیر است یعنی ظن نمائید باو هر خیر را و نیز در کافی از امام ابی جعفر ع
مرویست که فضل صلوة الجماعة علی صلوة الرجل فردا خمس و عشرون درجة فی الجنة
یعنی فضل و زیادتی نماز جماعت بر نماز شخص تنها بیست و پنج درجه است در بهشت و در کتاب
تهذیب الاخبار از سید اخیار حضرت ابی عبدالله ع بدینگونه ماثور است الصلوة
فی جماعة تفضل علی کل صلوة الفرد باربعة و عشرین درجة یکون [illegible]
و عشرین صلوة یعنی نماز در جماعت فضل و زیادتی دارد بر هر نماز که بتنهائی گذارده
شود به بیست چهار درجه پس بیست نماز میشود و سلطان ممالک رسالت و آتش زن و پنج ع
دودمان ضلالت صلعم از بسکه اهتمام تمام در این باب داشتند و همت بر اجتماع
مسلمین جهة نماز میگماشتند بقومی فرمودند که لتحضرن المسجد او لاحرقن علیکم

حدیث ۴ مَنَازِلَکُمْ این در کتاب شریف فقیه است ملخص آنکه که هر آینه حاضر میشوید البته در
مسجد یا هر آینه خانه های شما را که شما در آن بوده اید میسوزیم البته و پیشوای کرام
حضرت پیغمبر الله علیه السلام از غایت تاکید و اهتمام در این امر سعادت انجام
فرمودند لَا صَلوٰةَ لِمَنْ لَا یَشْهَدُ الصَّلوٰةَ مِنْ جِیرَانِ الْمَسْجِدِ اِلَّا مَرِیضٌ
اَوْ مَشْغُولٌ این حدیث نیز در فقیه مذکور و ماحصلش اینست که نماز نیست کسی را
که حاضر نشود بنماز از همسایکان مسجد یعنی بنماز جماعت مگر کسیکه بیمار یا مشغول کرفتار
باشد و در فقیه و تهذیب هر دو این مضمون مذکور است که آفتاب عالمتاب شرق
حضرت رسول خدا صلعم از نماز صبح پرداخت و روی انورش چون آفتاب
پرتو توجه بجانب اصحاب انداخت پس جمعی از مردمان را نام برده پرسید که آیا ایشان
بنماز حاضر شده بودند گفتند نه یا رسول الله فرمود که آیا ایشان غایب اند یعنی
بسفری یا جائی رفته اند گفتند نه فرمود که اَمَا اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ صَلوٰةٍ اَشَدَّ عَلَی
الْمُنَافِقِیْنَ مِنْ هٰذِهِ الصَّلوٰةِ وَالْعِشَاءِ وَلَوْ عَلِمُوْا اَیَّ فَضْلٍ فِیْهِمَا لَاَتَوْهُمَا
وَلَوْ حَبْوًا یعنی بدانید بدرستیکه نیست هیچ نمازی دشوارتر بر منافقان از این
نماز و نماز خفتن و اگر میدانستند که چه فضل در این نماز هست یعنی بجماعت گذاردن
آنها چه قدر ثواب دارد هر آینه می آمدند با این دو نماز اگرچه بعنوان خزیدن

بسرین و کشیدن بر زمین میبود و در تهذیب از محمد بن عماره روایت شده که کفت
بخدمت ابی الحسن یعنی عالم ابقی و ماضی حضرت امام رضا نامه فرستادم سوال نمودم از
مردی که نماز واجبی را به تنهائی در مسجد کوفه میگذارد این افضلست یا اینکه نماز خود را
بجماعت گذارد یعنی در جای دیگر فرمودند که نماز در جماعت افضل است و در جامع
الاخبار از سید مختار رسول حضرت پروردگار صلعم مرویست که صُفُوْفُ اُمَّتِیْ کَصُفُوْفِ
الْمَلٰئِکَةِ فِی السَّمَاءِ وَالرَّکْعَةُ فِی الْجَمَاعَةِ اَرْبَعٌ وَعِشْرُوْنَ رَکْعَةً اَحَبُّ اِلَی اللّٰهِ
مِنْ عِبَادَةِ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً یعنی صفهای امت من در نماز جماعت بقرینه مابعد
چون صفهای فرشتگانست در آسمان و یکرکعت در جماعت برابر بیست چهار رکعت
است هر رکعتی محبوب تر است پیش خدا تعالی از عبادت چهل سال و هم در آن کتاب
از آن والا جناب هم مرویست که اَلتَّکْبِیْرَةُ الْاُوْلٰی فِی الْجَمَاعَةِ مَعَ الْاِمَامِ
خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیْهَا یعنی تکبیر اول نماز با امام بهتر است از دنیا و آنچه در آنست
و نیز در آنکتاب وارد که آن برگزیده خالق چون بعثمان بن مظعون خطاب نمود
این مضمون ادا فرموده که هر که نماز صبح را در جماعت گذارد و بعد از آن نشسته ذکر خدا را
کرده باشد تا آفتاب طلوع کرده باشد او را در فردوس هفتاد درجه باشد مابین
هر دو درجه آنقدر بود که اسب بدو چابک هفتاد سال دود و هر که نماز ظهر را در جماعت

گذارد او را در جنات عدن پنجاه درجه باشد دوری میان هر دو درجه بقدر دویدن اسب
باشد پنجاه سال راه و هر که نماز عصر را در جماعت گذارده باشد او را مثل اجر آزاد کردن هشتاد
نفر غلام از اولاد اسماعیل علی نبینا و علیه السلام که هر یک صاحب خانه باشد یعنی اهل و عیال
و تبعه و لحقه باشد و هر که نماز شام را در جماعت گذارده باشد او را است مثل اجر حج مبرور — داشته
و هر که نماز خفتن را در جماعت گذارده باشد چنان باشد که شب قدر را احیا داشته باشد
و این حدیث شریف در امالی شیخ صدوق ره نیز مذکور است و مخفی نماناد که ادای
نماز جماعت از چندین جهت شبیه باحوال قیامت است و زیرک متبصر از مشاهده این
بآن متذکر میتواند گردید و دل افسرده بمرگ غفلت مرده را از تأمل آن فی الجمله زنده
میتواند گردانید از آن جمله چون صدای اذان شنود یاد نفخه اولی نماید و چون صدای — گردانید (نسخه بدل)
اقامت برآید نفخه ثانیه را بگوش هوش استماع فرماید یا از این هر دو نداهای روز
قیامت را بخاطر رساند که منادی الهی در آن روز پر وحشت بگوش مردگان خواهد رسانید
چنانکه در سوره قاف آیه زهره کاف و استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب بر آن
ناطق است و گفته اند که این منادی در آن روز اسرافیل خواهد بود که بر صخره بیت المقدس
انگشت را بگوش نهاده گوید که ایتها العظام البالیة و الاوصال المتقطعة
و اللحوم المتمزقة و الشعور المتفرقة ان الله یأمرکن ان تجتمعن لفصل القضاء

یعنی

یعنی ای استخوانهای پوسیده و ای پیوندهای از هم بریده و ای گوشتهای از هم دریده و ای
مویهای پراکنده بدرستیکه الله تعالی میفرماید شما را اینکه فراهم آیید از برای قطع و فصل حکم
و دیوان و بعضی گفته اند که این منادی جبرئیل خواهد بود و چون مردمان از خانها خود
متوجه نمازگاه شوند یاد کنند وقتی را که خلایق از قبور بعرصه یوم النشور روند که و نفخ
فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و چون همگی در نماز مجتمع و حاضر
گردند بخاطر رسانند وقتی را که جمیع نزد خداوند خود جمع گشته حاضر خواهند گردید که ان
کل لما جمیع لدینا محضرون و چون پیش نماز را در پیش و ماموین را در قفا مشاهده
نماید یاد نماید از روزی که هر قومی را به پیشوای خود از ائمه ضلال و هدی بعرصه جزا خوانند
که یوم ندعوا کل اناس بامامهم و چون برخاسته و بنماز ایستند اندیشه کنند در
روزی که خلایق چهل سال و بقولی سیصد سال بر پا ایستاده منتظر فرمان الهی باشند
که یوم یقوم الناس لرب العالمین و چون مردمان دست بر داشته تکبیر گویند
و شروع در قرائت کنند متذکر شود روزی را که بندگان دستها بر گرفته نامهای
خود ستانند و اعمال پر ندامت سراسر ملامت خود را عرق خجلت فشان و آه حسرت
کشان برخوانند اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا و چون مومنان از صف
صف ایستاده سخن نگویند مگر کسیکه از جانب خدا ماذون و قولش بصواب مقرون باشد

که یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفًّا لَا یَتَکَلَّمُونَ اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ
صَوَابًا و چون برکوع روند بخاطر گذرانند زیرا که خلایق خاضع و ذلیل باشند نزد
خداوند جلیل که وَعَنَتِ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ و چون سجده کنند باید آورد در زیرا که مردمان از — ت الوجوه
هول و شدت آن بسجده درافتند یا ارکان سجود را بسجده خوانند که یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ
سَاقٍ وَیُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُودِ و چون بتشهد و سلام نشینند تفکر نماید در روز
که طوایف ناس از خوف و هراس بزانو درآیند که وَتَرٰی کُلَّ اُمَّةٍ جَاثِیَةً الحاصل
عاقل هوشیار را از حضور بجماعت و تأمل در اوضاع آن تنبیهی عظیم حاصل میتواند شد که در
عرصه زهره گداز هوش پرداز محشر سرمایه نجات و وسیله علو درجات گردد تنبیه
بر خداوندان افهام و عقول مخفی و مجهول نماند که از فضل و ثواب بتقریر خامه سخن
پرداز سمت بیان پذیرفته و آثار اخبار صدق آثار وارده در آن در بساتین دلنشین — [illegible]
این اوراق گل گل شکفته وفقی بر آن مترتب بگردد که آداب و حدود آن با وجه تمام
و ارکان و قواعد آن از روی اهتمام بنحوی که حضرت شارع امر نموده و طریق ادای
آنرا بمشاعل آیات و مصابیح اخبار تبیین فرموده گذارده شود که اگر نه چنین باشد — مشاعل جمع مشعل است
بلکه در قیام و قعود آن ایستادگی که باید بکار نبرد و از رکوع و سجودش غیر مسمای بعجل
یاد ندارد و ادای قرائتش خالی از ترتیل و بنای قواعدش همواره تعجیل مواضع وقوفش

ازرعایت

از رعایت خارج و ادای حروفش نه از مخارج نه در میان رکوع و سجودش فاصله قیام
و نه در میان دو سجده اش طمأنینه و آرامی نظم حروف تسبیحاتش از هم ریخته و جهر و اخفای
قرائتش در هم آمیخته ذکر رکوعش بذکر سجود بسته و ذکر سجودش بقرائت رکعت دیگر پیوسته
قصر و تمامش خراب کرده سیلاب شتاب و بنیان ارکانش سرنگون ساخته زلزله اضطراب
سجود اولش بر ثانی متعذر از تقدم زمانی و خاک سجده گاهش حسرت کش ملاقات پیشانی
شکی نیست که نمازهای چنین از ثوابهای مذکوره بهره نخواهد داشت و در درگاه الهی
جز دست رد بر آن نخواهند گذاشت چنانکه در کتاب شریف فقیه از افسر تارک سروری جنا
ب مستطاب جعفری منقولست که اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا صَلَّی الصَّلٰوةَ فِی وَقْتِهَا وَحَافَظَ
عَلَیْهَا ارْتَفَعَتْ بَیْضَاءَ نَقِیَّةً تَقُولُ حَفِظْتَنِی حَفِظَکَ اللّٰهُ وَاِذَا لَمْ یُصَلِّهَا فِی وَقْتِهَا
وَلَمْ یُحَافِظْ عَلَیْهَا رَجَعَتْ عَلَیْهَا سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً تَقُولُ ضَیَّعْتَنِی ضَیَّعَکَ اللّٰهُ یعنی
بدرستیکه بنده چون نماز در وقتش گذارد و حفظ آن کرده با آداب و شرایط بجا آرد
بلند شود و بعالم بالا رود و آن نماز روشن و پاکیزه و گوید حفظ کردی مرا حفظ کند خدا
ترا و چون ادا در وقتش نگذارند و طریق ادای آن بشروط و حدود مقرر نسپارد
برگردد آن نماز بر او سیاه و تاریک و گوید ضایع کردی مرا خدا ضایع کند ترا و در
کافی از سید بشر و در حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیثی مرویست که ما حصلش آنست

که وقتی رسول خدا صلعم در مسجد نشسته بود مردی داخل شد و بنماز ایستاد و رکوع و سجود
آنرا با وجه تمام بعمل نیاورد آنحضرت فرمودند که نَقَرَ كَنَقْرِ الْغُرَابِ لَئِنْ مَاتَ هٰذَا وَ
هٰكَذَا صَلٰوتُهُ لَيَمُوتَنَّ عَلٰى غَيْرِ دِينِي یعنی آن جهان شرف و سعادت سجود آن
بیگانه راه و رسم عبادترا از غایت سرعت و شتاب بدانه برچیدن غراب تشبیه نمود
و فرمودند که سجود این مرد دانه برچیدنست چون دانه برچیدن غراب هر آینه اگر بمیرد
این و نمازش چنین باشد هر آینه میمیرد البته بغیر دین من و نیز در کافی از همان امام
علیه السلام روایت نموده که فرمودند لَا تَتَهَاوَنْ بِصَلٰوتِكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صلعم
قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلٰوتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا
لَا يَرِدُ عَلَى الْحَوْضَ لَا وَاللّٰهِ حاصل آنکه تهاون و سهل انگاری مکن بنماز که بدرستیکه
رسول خدا صلعم در وقت وفات فرمود که نیست از من کسیکه سبک گیرد و سهل شمارد نماز
خودرا و نیست از من کسیکه آشامد چیزی که مست کننده باشد و وارد نمیکند بر من
یعنی نزد من نیاید در کنار حوض کوثر بخداوند قسم و در فقیه چنین است که لَيْسَ مِنِّي
مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلٰوتِهِ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللّٰهِ وَلَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ
و در همان کتاب هدایت اثر از ابو الحسن اول یعنی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
منقولست که اِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِي الْوَفَاةُ قَالَ لِي يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ

بِالصَّلٰوةِ یعنی پدرم در وقت وفات بمن گفت ای پسر بدرستیکه نمیرسد شفاعت ما
بآن و آنرا درنمی یابد کسیکه سبک و سهل گیرد نماز را یعنی در رعایت آداب آن بی اهتمامی نماید
و هم در آن کتاب بابرکات از حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله منقولست که لَا يَزَالُ
الشَّيْطَانُ ذَعِرًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامَ حَافِظًا عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ
تَجَرَّأَ عَلَيْهِ وَأَدْخَلَهُ الْعِظَامَ یعنی همیشه شیطان خائف و هراسان است از مؤمن
چندانکه محافظت نماید بر نمازهای پنجگانه خود و چون ضایع و تباه گرداند آنها را شیطان
براو دلیر میشود و بر گناهان بزرگ می افکند و نیز در آن کتاب سرا سر انوار از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام مرویست که إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلٰوةِ وَخَفَّفَ صَلٰوتَهُ
قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قَضَاءَ
حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِي یعنی چون بنده بنماز
ایستد و نماز خودرا تخفیف دهد الله تبارک بفرشتگانش گوید که آیا نظر نمیکنید بسوی
بنده من گویا می پندارد که بتحقیق روا شدن حاجتهای او در دست غیر منست و آیا نمیداند
بدرستیکه قضای حاجتهای او بدست منست و هم در آن کتاب صدق آثار از سید ابرار
صلعم مرویست که لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ وَوَجْهُ دِينِكُمُ الصَّلٰوةُ فَلَا يَشِينَنَّ أَحَدُكُمْ
وَجْهَ دِينِهِ یعنی هر چیزرا رویست و روی دین شما نماز است پس باید که زشت

نسازد البته احدی از شما روی دینش را و در جامع الاخبار از بهترین اخیار
صلعم روایت شده که خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمودند که یا علی
اِنَّ اَخْبَثَ النَّاسِ سَرِقَةً مَنْ یَسْرِقُ مِنْ صَلٰوتِهِ یعنی زشت ترین و پلید ترین
دزدان مردمان کسیست که از نماز خود دزدد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند
که دزدی نماز چگونه است فرمودند که اَلَّذِی لَا یُتِمُّ رُکُوعَهُ وَسُجُودَهُ فَهُوَ سَارِقُ
صَلٰوتِهِ مَحْسُوبٌ عِنْدَ اللّٰهِ فِی دِینِهِ حاصل اینکه کسیکه تمام نمی کند رکوع و سجودش را
او دزد نماز خود است و در پیش خدای تعالی دینش باطل و از لوح اعتبار زایل است مرویست
که حضرت نبوی صلعم شخصی را دید که در وقت غروب آفتاب نماز عصر میگذارد فرمود
تِلْكَ صَلٰوةُ الْمُنَافِقِینَ یعنی نماز چنین نماز منافقین است و در کتاب کافی و فقیه
از حماد بن عیسی که از ثقات شیعه بود و درک سعادت خدمت سه امام کرده بود
منقولست که روزی حضرت ابو عبد الله بمن فرمود که اَتُحْسِنُ اَنْ تُصَلِّیَ یَا حَمَّادُ آیا نماز
خود را خوب میگذاری و معرفت بآن داری گفتم یا سیدی من کتاب حریز بن عبد الله
سجستانی را که در آداب نماز است حفظ میکنم و بخاطر میگیرم و چون نماز را خوب نگذارم
و آداب آنرا ندانم آنحضرت فرمودند که لَا عَلَیْكَ قُمْ فَصَلِّ یعنی باکی بر تو نیست و زیانی
هم ندارد برخیز و نماز کن یعنی در حضور من تا من ببینم حماد گفت برخاستم در پیش

آنحضرت

آنحضرت رو بقبله کرده تکبیر افتتاح گفتم و رکوع و سجود کردم پس آنحضرت فرمودند که
یا حماد لَا تُحْسِنُ اَنْ تُصَلِّیَ خوب نمیگذاری نماز را مَا اَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْکُمْ اَنْ یَاْتِیَ عَلَیْهِ
سِتُّونَ سَنَةً اَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَمَا یُقِیمُ صَلٰوةً وَاحِدَةً بِحُدُودِهَا تَامَّةً
یعنی چه قبیح است مردی از شما که شصت سال یا هفتاد سال بر او آید و یکنماز با حدودش
بر وجه تمام اقامت ننماید حماد گفت پس مرا از آن مقال در نفس ذلت و انفعال
بهم رسید گفتم فدای تو گردم پس بیاموز مرا نماز را پس حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام
برخاست رو بقبله پشت خود را راست ساخت و هر دو دست را بر روی رانهای
خود انداخت و انگشتان دست خود را بهم چسبانید و قدمهای خود را بفاصله سه
انگشت گشاده از هم جدا گردانید و انگشتان پاهای خود را بسمت قبله راست کرده
از قبله تحریف ننمود پس بخشوع تمام گفت الله اکبر بعد از آن قرائت نمود سوره حمد را
بترتیل و قل هو الله احد را بعد از آن اندک زمانی که بقدر نفس کشیدن باشد
صبر نمود و او همچنان ایستاده بود بعد از آن هر دو دست خود را برابر رو برداشته
گفت الله اکبر و او همچنان ایستاده بود بعد از آن رکوع کرد و پر ساخت دو کف
خود را از دو زانوی خود در حالیکه انگشتان از هم گشاده بود و رد کرد زانوهای
خود را بجانب قفا بعد از آن هموار ساخت پشت خود را چنانکه اگر قطره از آب یا روغن

بر آن ریخته نشد بهیچ طرف روان نمیگشت از اینکه هموار بود و کمر آن خود را کشید
و چشمهای خود را فرو خوابانید بعد از آن سه بار بترتیل تسبیح کرده گفت سُبْحَانَ رَبِّيَ
الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ بعد از آن راست ایستاد پس چون متمکن از قیام شد یعنی خوب راست
گردید و همه اندام مبارکش بجای خود رسید گفت سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ بعد از آن تکبیر
گفت و او همچنان ایستاده بود و دو دست خود را برابر روی خود برداشت
و بعد از آن سجده کرد و پهن ساخت دو کف دست خود را یعنی بر زمین در حالیکه
انگشتان بهم چسپیده بود در برابر زانوها و محاذی روی خود پس گفت سُبْحَانَ رَبِّيَ
الْاَعْلَى وَبِحَمْدِهِ سه بار و نگذاشت چیزی از بدن خود را بر چیزی از آن یعنی اعضایش
از هم دور و گشاده بود و هیچ عضوش بر عضو دیگر تکیه نداشت و سجده بر هشت استخوان
کرد یعنی هشت عضو مبارک را بر زمین گذاشت دو کف دست و دو زانو و دو
انگشت بزرگ دو پا و پیشانی و بینی و فرمود که هفت از این جمله فرض است بر آنها
سجده واقع شود و این هفت آنست که خدا تعالی در کتاب خود فرموده است اِنَّ الْمَسَاجِدَ
لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا مراد از مساجد در این آیه کریمه این هفت عضو است
که مذکور شد ممکن است که تکلم آن امام علیه السلام باین کلام در همان اثنا باشد
و هنوز نمازی نکرده باشد و همین صورت نمازی جهت تعلیم بعمل می آورده باشد

و نیز

و نیز ممکن است که این سخن را بعد از فراغ از نماز فرموده باشد و حماد آنرا چون
از احکام سجده است ذکر نموده باشد در این مقام و این کلام در نفی و رد حدیث
نیست بر هر تقدیر حماد گفت که بعد از آن حضرت سر از سجده برداشت و چون
درست نشست گفت اَللّٰهُ اَکْبَرُ بعد از آن بر ران چپ خود نشست و قدم راست
خود را بر شکم قدم چپ خود گذاشت یعنی پشت پای راست را بر کف پای چپ
نهاده گفت اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي وَاَتُوبُ اِلَيْهِ بعد از آن تکبیر گفت و او همچنان
نشسته بود و سجده دویم کرد و گفت مثل آنچه در سجده اولی گفته بود و چیزی از بدن
خود را بر چیزی از آن نگذاشت نه در رکوع نه در سجود و نه در هر دو حال مجنح بود
یعنی بال گشاده کنایه از اینکه دست و بازوی خود را از بدن مبارک دور داشت
و دو ذراع خود را که از آرنج تا بند دست باشد بر زمین نگذاشت پس دو رکعت
نماز بدین وتیره گذارد و انگشتان هر دو دستش برهم چسپیده بود و خود نشسته
بود در تشهد پس چون از تشهد فارغ شد سلام داد و فرمود ای حماد همچنین نماز
بگذار و در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه بعد از ذکر این حدیث باندک اختلافی
این عبارت نیز کلام آنحضرت است که وَلَا تَلْتَفِتْ وَلَا تَعْبَثْ بِيَدَيْكَ
وَاَصَابِعِكَ الخ یعنی بعد از نماز که فارغ شد فرمود ای حماد همچنین نماز بگذار

والتفات کمن یعنی رو بجانب دیگران مگردان و با دستها و انگشتان خود بازی
مکن و عبث آنها را حرکت مده و آب دهن میندا ز نه از راست و نه از چپ و نه از پیش
رو و نه از پس سر منصف آگاه سخن بغرض آمیز دلسوزانه آن ناصح خیرخواه و هادی خلق الله
را که چه زشت است که شصت سال یا هفتاد سال از عمر کسی گذشته باشد و یک نماز با آداب
نگذارده باشد هر چند خطاب به جماد است می باید که بگوش هوش بردارد و تعلیم آن
معلم مهربان را بر لوح دل و صحیفهٔ جان نگاشته و همیشه در پیش نظر گذاشته همواره
همت را بر اصلاح و اتمام نمازهای ناقص خود بی سرانجام گمارد و مخفی نماند که
افعال و آداب نماز بر دو قسمت ظاهری و باطنی و ظاهری نیز بر دو گونه است
واجبی و سنتی اما واجبی خود معلوم است که اخلال بر آن و اهمال در آن از روی
عمد نماز باطل و گذارندهٔ چنین نمازی در زمرهٔ تارکین صلواة داخل است چه
مرد چنین در بیباکی و سست اعتقادی در دین نیز کم از تارک الصلواة شقاوت
قرین نیست عجب و بسیار عجب از مردمان هوشمند آزاده که در این باب خود را
فریب و بازی داده رکوع و سجودی را که جناب مستطاب نبوی آنرا به نقر غراب
تشبیه نموده و در باب گذارندهٔ آن لیموتن علی غیر دینی فرموده صحیح میدانند
و سکون غیر محسوس که مابین هر دو حرکت لازم می باشد آنرا طمأنینه و آرام

بخوانند

میخوانند و هم چنین در سایر افعال از قرائت و انتقالات و اذکار شبه چند داهی را
از شیطان غرور تعلیم گرفته بجان پذیرفته بتن بر میدارند و جهت آنکه بزودی آن
بار را از دوش افکنند و آن کار را از سر وا کنند در گذارش قل واجب آن نیز قدر
اهتمام نمی شمارند و عجب تر اینکه صلوة مفروضهٔ خود را که از آن ناچار و جهت ابراء
ذمهٔ خود بکمال احتیاط در آن در کار است بدینگونه پایمال بی باکی و استعجال
می سازند و بعد از آن دو سه ساعت برروی سجاده که بساط خود فروشی نفس اماره
پر دغا و پردهٔ گلیم شیطان دزد ایمان ربا است با کمال خضوع و خشوع بخوانند
تعقیبات و اوراد می پردازند و بها نادر آن نیز منظور شان جز اغراض دنیویه
نیست چون حفظ بدن و صحت و کثرت مال و ثروت و دفع شر جن و شیاطین
و تقرب ملوک و سلاطین و حصول مقاصد و مطالب و وصول بمهمات و مناصب و امثال
این خواید که در فلان نسخه یا فلان کتاب دیده یا از فلان شیخ یا از فلان پیر شنیده
و از میان همه اوراد و ادعیهٔ ماثوره همان را دیده و پسندیده اند و اگر چه دعا
بعضی مطالب دنیویه که مشروع باشد ضرور و ترغیب بر آن از اهل بیت عصمت علیهم السلام
ماثور است و لیکن تعقیب و اوراد خود را منحصر در آنها ساختن و بوردی که خالص
برای رضای خدا و ادراک سعادت عقبی باشد و بدعائی که مشتمل بر طلب رحمت

وآمرزش معصیت بود اصلاً و قطعاً نه پرداختن بغیر جستجوی دنیا و دل بستگی برآن و
پدر ردی در دین و آخرت دست اعتقادے در آن منشأ نمی تواند داشت بجهات
بهمات فکر دنیا و پیوسته محبت آن ورزیدن کی تو ذکر خدا روز و شب از بیم تقصیر در بنده کے
او بر خود لرزیدن کی بنده کے حضرت او را دلی می باید از حبایل علائق جسته و خاطر
از بند پسند خلائق وارسته تنی از درد دین همیشه زار و جانی از فوت فرصت پیوسته
سوگوار سرے از کمند خیالات فاسد در زدیده و پائی از راهها دور و دراز آلهها
بر دامن کشیده و طبعی بر فرمان خداوند خود همگی گوش و تفنے بار تکالیف او را سراپا
دوش روئی از اقبال دولتهای دنیای بد بر تافته و پشتی از چوب کاری زبان
درازے اهل غیبت فراغت یافته چشمی از غبار اطوار نادیده نی مردم پوشیده و گوشی
مواعظ بالغه واعظ مرگ را بجان نیوشیده و زبانے لغت خاموشی را شاکر و
بیانے از عرض احوال خود نزد هر مخلوقی قاصر ظاهری از لباس خود نمائی عاری
و باطنی لب بزر در دیندارے چهره از بیم رو سیاهی عقبی کاهی و سینه جبهه تیرهاے
آههای سحرگاهی زده زی همه بیم اندیشه فردا دشتی جمله کار سازے روز عقبی و
گوشه از عالم خودی بر کنار و توشه سفر مرگ را شایسته و سزاوار مزاجی تلخی شور
شر ناز و نعیم دنیا دیده و مذاقی از لذت نعمت بنده کی کامیاب گردیده چه درست

گفته اند

گفته اند چنانکه بیمار را طعام هر چند لذیذ باشد در مذاق او بیمزه می گردد مریض محبت دنیا نیز
از نعمت بنده کے خدا ادراک لذت نمی نماید

للمؤلف قدس سره

ای آنکه زجان بنده فکر بدنے / نے شوق عبادت ای نه از حق سخنے
تو لذت بنده کے چه میدانی چنین / کان است غذای روح تو جمله تنے

و معلوم است که آدمی تا شوق کاری نداشته باشد گردن او بر کردن او بار
و در مذاق جانش ناخوش و ناگوار می باشد و این هنگام در آن کارے نمی توان ساخت
و بگذارش آن کما ینبغی نمی توان پرداخت وَاِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ اما نماز
ظاهر است که معشوق مقبول نماز را سبب مزید کمال و افزونی حسن و جمالست و عاجز
دلکش آن یار خوش ادای زنگار زدل بزدا را بمنزله خط و خال اگر چه کردن هر یک
از آنها واجب نیست و ترک آنها نماز باطل نمیگردد اما بالکلیه ترک آنها را از دست
گذاشتن و از عالم فضل و ثواب که در آنها مندرج است دل برداشتن غایت
بے باکی و بے پروائی و در گذارش بنده کے نهایت بیذوقی و دل سردی است و در شریعت
غیر مستحسن و ناپسندیده است بیعقل آدمی ظلوم و جهول برای فایده های سهل
دنیاے خراب که بی بقاتر از نقش بر آب و بی اصل تر از موج سرابست سعیها بلیغ
میکند و خود را به تعبها عظیم می افکند و رنج سفرهای پر خطر میکشد و زهر تلخیها پر شور

(margin note) و رفع نماز [illegible] دو رفعکی [illegible] ثمه او دست دیگر با کاف پارسی که دو دیم است یعنی

و شرمی چند بر سر خورده چند چون گل پریشان مشوش است و جهة اندک ترقی
پسند آسا نغلش در آتش از داشتن بیجدرم چون غنچه درهم است و جهة تحصیل حاصلی
مانند تاک باد دیده پر نم بهوای شعلهٔ خسی دل بیقرارش پروانه وار خود را بر آتشها
میزند و در تمنای صید مگسی مردم چشمش عنکبوت صفت تار نگاه طمع بر در و دیوار
اغنیا می تند و پیداست که حاصل طلب و راحت اینهمه تعب چیست و چه قدر خواهد
داشت و اگر قدری داشته باشد هم عنقریب خواهد مرد و بحسرت خواهد گذاشت و در
اندوختن ثوابهای کلی آخرت که ابدالآباد پاینده و باقی و فریاد در سر وقت گلوگیر
بی تاخیر اذا بلغت التراقی است این همه کاهل و راجل و بی آب زمین عمر عزیز
حاصل چیزی چنین در صحرای محشر که خرمنهای کشتها و محل پاداش گذشته ها است تهی
دست و بی حاصل میباشد **لمؤلفه ره** بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر ۲ وابقی

تا کی پرستش خود گر بندهٔ خدائی — بیگانه شو ز باطل گر با حق آشنائی
بی حاصل و باطل پیکر و سست و غافل — بی باک و شوخ و جاهل خود را ببین چه ائی
در جستجوی دنیا سر زنده و چابک — در کار آخرت لنگ پهلوی مرده مائی
در راه بندگی سست در کار زندگی چست — در جنگ نفس ماده در حرص نر گدائی

اما افعال و آداب باطنی نماز که عبارت از خضوع و خشوع و تذلل و در هر وقت

و مقامی

و مقامی و قعود و قیامی تفکر و تأمل باید نمود اولاً اینکه چون عزم نماز کند با خود اندیشه
نماید که شاید این نماز آخرین و عبادت واپسین من باشد و اجل بی امان مهلت
نماز دیگر ندهد پس آنرا بنحوی گذارم که در درگاه الهی پسندیده باشد پس در هر فعلی از افعال
آن نهایت اهتمام ورزد که از عهدهٔ تکلیف کماینبغی برآید و در هر حالی از احوال بر خود
لرزد که مبادا تقصیری رو نماید و چون جوارح خود را در وضو شوید باطن را نیز از
حدثهای حدث نفس اماره طهارت دهد و چون اذان و اقامت گوید از شنیدن مزخ
رفات و دواعی شهوات انگشت انکار بگوش هوش نهد و چون بنماز برخیزد از جوش
هوسهای بی حاصل فرو نشیند و چون سجاده گسترد بساط تعلقات باطل را از عرصهٔ
خانهٔ دل برچیند و چون بپا ایستد داند که در پیش که ایستاده و چون رو بقبله کند
اندیشه نماید که رو بدرگاه چگونه پادشاهی آورده و چون زبان بدعای مقرر اللهم
انی اتوجه الیک آغاز و بدل بر محمد و آل پاک او را صلوات الله علیهم اجمعین
وسیلهٔ قبول نماز و تقرب بدرگاه خداوند بی نیاز سازد و چون خواهد که قدم
اقدام بحریم بهشت رحمت سرشت نماز گذارد باید اولای پردهٔ دل را صاف کرده نیت
خود را از شوب عجب و ریا و سمعت پرداخته و چون دست به تکبیرات بردارد دست
دل از فکرهای دنیا که بدو دست گرفته بردارد و چون الله اکبر گوید هر بزرگی را

در جنب عظمت و کبریای او کوچک و بی وجود شمارد و چون وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خواند روی دل از این و آن بسوی خداوند
بی جهت و مکان و آفریدگار زمین و آسمان گرداند و چون بقرائت فاتحه و سوره
رَطْبُ اللِّسَان شود شهد حیات دلبخش قوت ایمان فزای معانی آنرا با سر انگشت
تأمل بکام جان رساند و چون قد برکوع دوتا سازد و بتذلل و بنده گی معبود
یکتا کردن امیدواری برافرازد و چون ذکر رکوع کند دل را بعظمت خداوند
خود متذکر و بحمد و سپاس او متلبس سازد و چون سجده کند اصل خود را بخاطر رساند
که خاک بوده و چون سر بردارد یاد کند که نهال وجودش از خاک سر کشیده و
ترقی نموده و چون دیگر بار رو بخاک نهد متفکر شود که باز بخاک رجوع خواهد
کرد و چون سر برگیرد متذکر شود که باز سر از خاک خواهد آورد و چون دو کف
بقنوت بردارد دست نیاز خود را برکف اظهار گذارد که دست تمکن هر موجود را
جز جناب باری از شیوه دستگیری و حاجت گذاری کوتاه داند و آرزوی امید را
بآب روی گریه و زاری دلخواه خود را از آن درگاه جهان پناه بحصول و طلب
خویش را از آن خزانه بی منتها بوصول رساند و چون برای تشهد نشیند از شکر
شهد کلمتین شهادتین زبانش کامیاب و از زلال صلوات بر محمد و آل او کلش

ایمانش

ایمانش تازه و سیراب گردد و دل نیز تجدد عهد و میثاق بنده گی خداوند
علی الاطلاق فرموده گواهی و اقرار بر وحدانیت جناب رسالت پناهی در
صحیفه اعتقاد ثبت گرداند و آنرا بی اذعان ولایت و امامت اهل
بیت طهارت و کرامت ناتمام و ابتر بی مهر مهر ایشان در دیوان
محشر ناقبول و غیر معتبر داند و چون وقت سلام آید حضرت خاتم المرسلین
و ائمه طاهرین و سایر انبیا و اوصیا و ملائکه صلوات الله علیهم اجمعین را
در ذهن خود حاضر ساخته بدرستیکه مقررات سلام نماید و بعد از آن
چون سلام خروج بعبارتیکه در شرع معین گشته بر زبان راند قصد خروج
نموده نماز را تمام داند و در جمیع این احوال و افعال دلش در آتش خوف
و تقوی بریان و چشم از بیم معاصی و خطایا گریان باشد و در فقیه
مرویست که گریه و ندبه بجهة یاد بهشت و دوزخ از افضل اعمالست
در نماز و هم در آن کتاب شریف آورده که منصور بن یوسف از
حضرت صادقؑ پرسید که کسی اگر در نماز واجبی خود را بگریه وادارد
تا آنکه بگرید چونست فرمودند که قُرَّةُ عَيْنٍ وَاللهِ روشنی چشم است
بخدا سوگند دیگر آنجناب فرمودند که اذا کانَ ذٰلِكَ فَاذْكُرْنِي عِنْدَهُ

یعنی چون گریه روی دهد مراد آنحالت یاد کن و در تهذیب الاخبار سعد
سابری فروش که نوعی از قماش است روایت نموده که گفت بحضرت ابی عبدالله
عرض کردم که آیا جایز است که کسی خود را بگریه دارد در نماز آنحضرت فرمود بلی
بخ بخ ولو مثل رأس الذباب یعنی نیکو است نیکو است و اگر چه بقدر سر مگسی
اشک از چشم برآید پوشیده نیست که بنده حقیر سراپا تقصیر را گریستن بحال
خود بگریستن بمآل خود است و همیشه با تضرع و زاری بودن و اندیشه در
عظمت و سطوت جبار نمودن اگر کسی چنانکه باید تعقل نماید این مراتب را
و دل و چشم بسته عمرها را در پیچوله دنیا نشسته را لحظه بر عالم بالا و سرادقات
کبریا نماید غبار هستی خود را در آن درگاه ببیند که چه مقدار است و قطره وجود را
در آن دریا مشاهده نماید که در چه شمار است جسارتهای خود را با این
حقارت با مالک الملک چنان بیاد آورد و نافرمانیهای خویش را با این
ناتوانی با جباری و قهاری چنان در پیش نظر گذارد که بیخود و بیخبر
و مدهوش شود و هر چه جز خداست از خاطرش محو و فراموش خواهد شد

لمؤلفه رحمه الله

نماز عاشقان باشد همه مستی و بیهوشی　　حضورش غیب باشد و ذکر از عالم فراموشی

تمام

قیام ایستاده کی از جان فرو افتاده از پا　　اذان فریاد از دست خود و تعقیب خاموشی
مکانش اینکه کنجائی در آن نبود غرضها را　　لباسش اینکه طاعت را فزون از عیب خود پوشی
میان و گردنش باشد بامر حق کمر بستن　　روانی آن بود در راه جانان خانه بر دوشی
طریق بندگی زآن صعبتر باشد که پنداری　　نه کار این تن تنهاست میباید بجان کوشی
کلهم نگشاید آن در دیده تا زین سر نمینوشی　　ز پیشه‌ی هر آیینه‌ام روشن شد این معنی

مرآت صور این حالات و مصداق معانی این مقالات طاعات و
عبادات برگزیدگان خدا یعنی حضرات اشرف نبوی و ائمه هدی و خاصان
ایشان بود که ما بیخردان راه و رسم بندگی را سبق بندگی از ایشان
باید آموخت و چراغ دل زندگی از نور هدایت ایشان باید افروخت در عدة
الداعی از عایشه روایت کرده که رسول خدا با ما حدیث میفرمود و ما با او حدیث
میکردیم چون وقت نماز میگشت و بر او حالتی دست میداد که گویا ما را نمی
شناخت و ما او را نمی شناختیم و نیز در آن کتاب مذکور است که جناب مستطاب
امیرالمؤمنین علیه السلام چون شروع در وضو مینمود چهره گلگونش از خوف
الهی دیگر گون میگردید و همچنین مشهور است که آنحضرت را چون ملتفت
وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بر زبان مبارک

صح

چو پیش دیده نهی آینه برابر او
بدیده‌ها نتوان دید روی او

میگذشت رنگ رخسار خورشید آثارش متغیر میگشت و نیز منقولست که
وقت نماز رنگ مبارکش زرد می‌شد و میفرمود که وقت گذاردن
امانتی آمد ندانم که آنرا چگونه خواهم گذارد و نیز مرویست که در معرکه قتال که دلهای
ابطال رجال از اشتعال نایره جنگ و جدال ریگداز و عقاب سهام
خون آشام مخالفین شقاوت انجام از هر طرف در پرواز بود چون
وقت نماز میشد فرشی میان دو صف میانداختند و آنحضرت در آنجا
نماز می‌پرداخت و تیر اعدا متواتر میآمد و در حوالی مصلای آنجناب
معلا میافتاد و وی چنان مستغرق بندگی بود که اصلا از آنها پروا
نمینمود و در خضوع و خشوع که داشت سر موئی فرو نمیگذاشت و مشهورست
که گاهی در معرکه جهادی تیری از کمان کج نهادی بر تن مبارک آن
هدف سهام بلایا و محن نشسته و پیکان در او میماند و برآوردن آن محتاج
بشکافتن آن عضو شریف بود چون احوال حضرت را میدانستند
که در بندگی جناب سبحانی از غایت دله از آلام جسمانی اشتغال نمیبود
متأثر نمیگردد وقتی نماز فرض
آن عضو را شکافته پیکان را درآوردند آنحضرت از المی چنین خبردار نمیگردید
و در ارشاد القلوب منقولست که آن قبله عالمیان چون سجده

شکر میکرد از غلبه شوق بیهوش میشد و هم در عدة الداعی مذکورست
که بضعه مصطفی و بانوی حرم سرای زهد و تقوی حضرت خیر النساء
علیها السلام نیز در نماز از شدت خوف الهی از حالت طبیعی بیرون
رفته نفسش متتابع و تند میگردید و هم در عدة الداعی از آب و رنگ
گلشن آداب و سنن حضرت امام حسن علیه السلام ذکر نموده
که چون از وضو فارغ میشد رنگ رخسار مبارکش متغیر میگشت سبب
آنرا پرسیدند فرمود که حَقٌّ عَلَی مَنْ اَرَادَ اَنْ یَدْخُلَ عَلَی ذِی الْعَرْشِ
اَنْ یَتَغَیَّرَ لَوْنُهُ یعنی لازمست بر کسیکه خواهد نزد پادشاه عالمیان
رود اینکه رنگش متغیر گردد و هم از آن امام همام علیه السلام نقل کرده
که چون بنماز میایستاد اعضا و جوارحش میلرزید و در تهذیب الاحکام
و کافی نیز از چشمه سار زلال شرایع و احکام حضرت ابی عبد الله علیه السلام
این مضمون منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چون
بنماز می‌ایستاد رنگش متغیر میگردید و چون سجده میکرد سر بر نمیداشت
تا عرق از وی میچکید و در کتاب خصال حدیثی طویل از جهان
مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که بعضی از فضایل

و مناقب والد بزرگوار خود را مذکور ساخته و بشرح شمه از کیفیت عبادات
آن پرداخته آتش خوف و خشیت مغروران حسن اعمال را در بوته خجلت
و انفعال گداخته است از آنجمله این معنی است که آنحضرت چون در نماز
می ایستاد رنگش دیگرگون میشد و ایستادنش در نماز مثل ایستادن بنده
ذلیل بود در پیش پادشاه جلیل اعضایش از ترس خدای عز و جل میلرزید
نماز میگذارد چون نماز وداع کننده که اعتقادش این باشد که دیگر هرگز
نماز نخواهد گذارد روزی در نماز ردا از یکدوش وی افتاد آنرا راست
نکرد تا از نماز فارغ شد بعضی از اصحاب از آن سؤال کرد فرمود ویحک
میدانی که در پیش که بودم بدرستیکه مقبول نمی شود از نماز بنده بدل اقبال ۲ مگر آنچه
بر آن کرده باشد الحاصل بندگان مقرب آن درگاه و دل زندگان
از رسوم بندگی آگاه باین راه و روش طریق بندگی را طی نموده و با
ادب بخدمت ولی نعمت خود قیام نموده اند شرم باد بی خردان قدر
سعادت بندگی ندانرا که در چنین وقتی که باید خود را همه تن و دل ساز نند
و به بندگی خالق انس و جان پردازند دل شان همواره در سیر باغ و بستان
و سر شان پیوسته در سودای بازار و دکان هوس شان در تعداد

سیم و زر و گوش شان بر فریاد کاه خر باطن شان بکمال خرمنی و تخم ظاهر
شان برکاه و تخم حرص شان در خرمن عمر سوخته و رشته امل شان
در گره طمع دوختن فکر شان قرین زرق شید و مکر شان هم شیراز
عمرو زید نگاه شان دائم در یمین و یسار دست شان و سر انگشت شان همیشه
در پشت و پهلو خاریدن گاهی با ریش و بروت خود در بازیند و دمی
در عطف دامن و ته گریبان سازی بنده مسکین سراپا نیاز در خدمت
خداوند خود چرا کمتر از ایاز باشد که روزی در پیش سلطان محمود ایستاده
۲ خدمات و و عقل و هوش یکی بگذارش وی داده بود از قضا کژدمی در درون
موزه او بوده در انوقت نیشی بر پای او زد از ادبی که داشت از
جای خود اصلاً حرکتی نکرد و الم چنان را تاب آورد گویند هفت بار
نیش کژدم خورد همچنان دندان بر جگر فشرد تا آخر طاقتش طاق گردید
بیرون آمد و آنرا انداخته موزه بر آن میزد و میگفت از شومی تو در
خدمت ولی نعمت خود بی ادبی کردم و مقصر گردیدم هرگاه در خدمت
مخلوقی که از آب گنده پلیدی آفریده شده اینقدر پاس ادب دارند
غایت جرئت و بی پروائی و نهایت خری و بیحیائیست که کسی

درحضرت مالک الملک چنین که دولت شاهان عالم از محیط عطای
او نمی و هستی جمله کائنات در پیش آن قطره ای است ادب خود نگاه دارد ۲ بقای
و پا از حد بندگی بیرون نگذارد و هر عضوش برای رود و هر نگاهش بجای
دو دست و پایش هردم در حرکت بجائی باشد و چشم و ابرویش
هر لحظه در اشاره و ایمائی کو نهد یکی از مراعیان آداب عبودیت
هرگز مگس از خود نپراند که مبادا عادت شود و آن حرکت در نماز نیز
صادر شود در امالی شیخ صدوق رحمه الله حکایتی مذکور است که حاصل
مضمون آن اینست که وقتی ذوالقرنین از ساختن سد فارغ شد
از آنجا روانه گشته در اثنای راه با جنود و سپاه خود بر شیخی گذشت که
نماز میگذارد بر سر قبری ایستاد تا از نماز فراغت جست آنگاه با او خطاب
نمود گفت چون است که از این لشکر و حشم من که دیدی خائف و هراسان
نگردیدی شیخ گفت با کسی در مناجات بودم که لشکرش از لشکر تو
بیشتر و در سلطنت و قوت از تو غالب تر و در پیش تو و اگر رو بسوی
تو می یافتم حاجت خود را از جانب او در نمی یافتم ذوالقرنین گفت رغبت
میکنی که با من آئی و در بعضی امور مرا یاری نمائی گفت آری اگر ضامن

شوی برای من چهار خصلت را نعمتی که زوال نداشته باشد و صحتی که
بیماری نداشته باشد و جوانی که پیری در آن نبود و زندگی که مرگ در آن
نباشد ذوالقرنین گفت کدام مخلوق بر اینها قادر است و مالک آنها
تواند شد مجملا مردان مرد و صاحب دلان با درد بنده که چنین نموده
و راه دین را بر این رسم و آئین پیموده اند خنک آن سالک گرم روی
که تتبع ایشان را بدرقه این طریق و پیروی شان را پیش رو این راه
عمیق شمارد و همه جا قدم بر قدم آنها گذارد و چون بگذاردن چنین
عبادتی موید و بادراک چنین سعادتی مستعد گردید هم باید که بآن
ننازد و آن خدمت را بعجب و غرور نفس جاهل ضایع و باطل نسازد
بلکه سزاوار آنست که متذکر گفتار سراپا عجز و انکسار ما عبدناک حق
عبادتک گشته با کمال اهتمام که نموده خود را در آن مقصر داند و بر دست
و دل و زبان پیوسته خاک ملامت و سرزنش بر فرق نفس معجب و بد
کیش افشاند در ارشاد القلوب مذکور است که مردی از حضرت اقدس
نبوی صلعم معنی آیه وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ را که در
سوره مؤمنون است سؤال کرد حاصل سؤال آنکه مراد از کسیکه باین کلام

ممدوح کرد دیده کیست که زنا میکند وشراب می آشامد در حالتی که
از خداوند خود خایف است آنحضرت فرمودند نه ولیکن مردیست
که نماز میگذارد وروزه هم میگیرد وصدقه میدهد وباوجود این چیز
که مبادا از او مقبول نشود وچگونه بنده در گزارش اینگونه وظایف
پیوسته لرزان وخایف نباشد که هرچند در حسن عمل وحفظ آن از عیب
وخلل کوشیده باشد ممکنست که چیزی خفی ونقصی دقیق در آن واقع وبر او
پوشیده باشد وبآن سبب ردّ باب ومستوجب سرزنش وعقاب
گردد چنانکه از جناب مستطاب جعفری ع ماثور است که اِذا کَبَّرْتَ فَا
سْتَصْغِرْ ما بَیْنَ العُلی وَالثَّری دُونَ کِبْرِیائِهِ فَاِنَّ اللهَ اِذا
اطَّلَعَ عَلی قَلْبِ العَبْدِ وَهُوَ یُکَبِّرُ وَفِی قَلْبِهِ عارِضٌ عَنْ حَقِیقَةِ
تَکْبِیرِهِ قالَ یا کاذِبُ اَتَخْدَعُنِی وَعِزَّتِی وَجَلالِی لَاُحْرِمَنَّکَ
حَلاوَةَ ذِکْرِی وَلَاَحْجُبَنَّکَ عَنْ قُرْبِی وَالْمُسارَّةِ بِمُناجاتِی
یعنی چون الله اکبر بر زبان رانی باید که هر موجودی را که در آسمان
وزمین است در پیش بزرگواری او کوچک وحقیر شمری چه
بدرستیکه خدا تعالی چون بر دل بنده در حالتیکه تکبیر میگوید نظر

اندازد

اندازد ودر دل چیزی منافی حقیقت تکبیر بوده باشد گوید ای دروغ گو
با من خدعه میکنی سوگند بعزت وجلال من که هرآینه از حلاوت
ذکر خود البته محرومت میسازم وهرآینه از قرب خود وگفتن راز
دل با من بمناجات البته محجوب وممنوعت نمایم مجملا مرد آزاده
داند که از ماشی خاک زاده چه خدمت آید که آنحضرت را شاید
ومتصف خود بجناب ما للتراب وربّ الارباب باید که ما
بشکان سلاسل علایق دنیا در بنده کی چه دست وپا توانیم زد
که در جنب طاعت انبیاء واولیاء نماید پس آن به که از در عجز در آمده
از دیوار بلند شکستگی خود را به بهشت رضای الهی اندازیم للمؤلفه
چه طاعت آید از این بنده عاجز نهاد تو   همینم بس که گاهی میکشم آهی بیاد تو
مخفی نماند که آنچه ذکر شد از خضوع وخشوع وحضور قلب وتوجه باطن
در نماز بمنزله روح است در بدن ونماز بی آن قالبی است بی جان
ولیکن تحصیل این جان نه سهل وآسانست بلکه در کمال صعوبت
ودشواریست نماز چنین نه کار هر کسی وهمای این سعادت نه شکار
هر شخصی است اتصاف باین اوصاف واحوال وآراستن

عروس نماز بهر هفت این خصال موقوفست بر مجادلهٔ طبع زشت
بی ادب و مجاهدهٔ نفس بدسرشت دنیا طلب چه آن با توزع بال
و تفرقهٔ خاطر جمع نمیشود و با فکرهای گوناگون دنیای دون کج نهاد
راست نمی آید تا سرای دل از آمد رفت اندیشهای باطل خالی شود
و تا پوشیدن در دولت چشم از همه سد راه دخول تند باد هوا نمی
گردد چراغ حضور قلب ضیا نمی گیرد لهذا تشبیه کرده اند حب دنیا را
بدرخت و فکرها و خیالهای پادرهوا در وی سرافرازی آنرا بکنجشکان که
بر وی جمع میشوند و ازدحام مینمایند و کسیکه در پای آن درخت
نشسته با خود فکری داشته باشد از جوش و خروش آنها بفکر خود نمی
تواند پرداخت و هرچند آنها را رانند باز می آیند و هجوم مینمایند و تا
آن درخت برپاست این هنگامه برجاست و همچنین تا شجر خارث
ثمر دنیای پر محنت در دل هست از فکرها و سرها و اندیشهای باطل آن
نمی توان رست پس بنده که خواهد خود را از آنها فارغ ساخته با حضور
قلب و خاطر جمع به بندگی معبود خود پردازد باید که بقوت ایمانی
با منشار کرار یاد مرگ و تیشهٔ اندیشهٔ مآل این درخت را از پا
اندازد

از پا در اندازد و نیز تمثیل نموده اند محبت دنیا را بسرگین و سایر فضلات
که در خانهٔ دل ریخته فکرها و اندیشها را بمگسان که بر آن جمع میشوند بلکه
از آن متکون میگردند و تا اثری از آن سرگین برجاست از جوش
آن مگسان در سرای باطن غوغاست پس بنده را چاره آنست که بجاروب
عقل و شعور و تأمل در عواقب امور ساحت باطن را از آن سرگین
و کثافت رفته پاک گرداند تا از غوغای آن مگسان رسته بکام
دل و حضور قلب فرمان خداوند خود را بتقدیم رساند و نیز تمثیل میتوان نمود
سرگرمی محبت دنیا را بچراغ تابستان و فکرها و خیالها را بحشرات که بر دورش
آن می آیند و برگرد آن ازدحام می نمایند و تا آن چراغ هست
از گزند آنها ایمن نمیتوان نشست و هر کسی خواهد خود را از آنها رهاند
و برای بندگی حضور قلب و خاطر جمعی بهم رساند باید که بدم گرم واعظان
و تنبیهات قرآنی و نفس سرد آههای پشیمانی این چراغ بی ضیا ظلمت
افزا را در خانهٔ دل فرو نشاند حضرت معبود بی نیاز و خداوند بنده
نواز آتش ایمان گداز حرص و آز کافهٔ مؤمنین سعادت قرین را
باب آگاهی و رود دهن منطفی ساخته در سلوک طریق بندگی

چراغ حضور قلب جمله کی را بروغن عنایت بی‌غایت خویش روشن
گرداناد بمحمد وآله الطاهرین

فصل پنجم در مذمت ترک نماز و بیان عقوبت آن بر خداوندان شعور

مخفی و مستور نیست که آشنائی بنده با خداوند خود عز و جل و علا بعبادت تحلی
و بندگیست خصوصاً نماز که بآن وسیله در شبانه روزی اقلا پنجمرتبه
به بارگاه او بار یافته تجدید عهد بندگی مینماید و مطالب دو جهان
خویش را بی واسطهٔ احدی بالمشافههٔ در آن حضرت بعرض میرساند
از جبهه سائی آن درگاه عالم پناه سر افتخار بر سپهر اعتبار میساید و هرگاه از
وسیله مفقود و این طریقه مسدود گردد دیگر بنده را بآن درگاه
آشنائی و با آنحضرت بچه روی امید کامروائی خواهد بود خاک بر سر
ابتری که چهره‌اش پیوسته از غبار آن در آبروی کرامت بر نگیرد و وای
بر حال تیره بختی که همواره لوح جبهه‌اش بر سجدهٔ آن درگاه نقش سعادت
نه پذیرد و چه مغز سری که از ربقهٔ بندگی خداوند خود سرکشی نماید
و سیاه اندرونیکه بصیقل جبین سائی آن آستان زنگ عصیان از
خود نزداید بی ثمر نخل قدی که در ریاض ریاضت بندگی حق

طریق ایستادگی نپوید و بی گهر صدف کفی که از ابر عطا بار کرم
الهی سرمایهٔ توانگری نجوید پژمرده غنچه دلیکه صبح و شام از نسیم جانفزای
دلگشای یاد خدا نخندد و بی حاصل آب روانیکه روز و شب گل و
لالهٔ تسبیح و تهلیل او نغلطد خفته بختانیکه شبها بذوق صبوحی کیفیت سحر
خیزی دلگیر از ان سجدات دوگانه صبح میخوابند بچه دلخوشی سر از بالین
بر میدارند و جان سختانیکه روزها از چهار اوقات صلوات آب
حیات لذت بندگی نمینوشند چگونه آنرا زندگی میشمارند بی فکرانیکه
در شهرستان زندگی تحصیل توشهٔ بندگی نموده اند در سفر پرخطر گور
چه خواهند کرد سرکشانیکه گردن جان بطوق فرمان جناب مالک
الرقاب نه نهاده اند بچه رو در صف بندگان سر توانند بر آورد
سبحان الله چه بی شرم است تارک الصلواة بدبخت که تمام عمر
چراغ هستی بروغن احسان خداوند روزی رسان پر کرده و مغز
استخوانش به نعمت بی پایان حضرت او پرورده و دخل و خرج معاشش
از کیسهٔ فضل و عطای اوست و کارگری قوی و حواسش بحول
و قوت بی منتهای او و رفتار پایش بدستگیری سحاب کرم او

اندوخته و در قندیل دیده اش چراغ بینائی دست قدرت او برافروخت
در وقت بیماری دوای دردش از شفاخانه عنایت اوست بهنگام
پریشانی چشم امیدش بر دست رعایت او و غبار ملال اگر بر چهره
احوالش نشیند جز آستین مرحمت او نسترد و خار گزندی اگر بر خاطر
نژندش خلد جز سوزن دلجوئی او بر نیاورد مجملاً در هر حالی از احوال
باعانت حضرت او محتاجست و در هیچ امری از امور کلیه و جزئیه
از او گزیری ندارد و مع هذا در طریق بنده کیش بدسلوکی و ناخوشی
و از فرمان وی تمرد و سرکشی مینماید و نفس بدطینت دیو سرشتش در سجود
حضرت معبود طریق ابلیس ملعون مردود می پیماید نمیداند که از ترک
این تذلل و خاکساری خود را بخاک مذلت و خاری خواهد کشید و
این اباء و استکبار که کار ابلیس نابکار است بطوق لعنت ابدی
گرفتار خواهد گردید

لمؤلف الکتاب ره

ای از حق بنده کی تهی رفته برون — رخ تافته از در خدای بیچون
ای آنکه ترا ترک نماز آئین است — ابلیس ز ترک سجده شد ملعون

حضرت خداوند عالم در سوره شریفه مریم در حق تارکان صلوٰة

و تابعان

و تابعان شهوات فرموده که اَضاعُوا الصَّلوٰةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوات
فَسَوفَ یَلقَونَ غَیّاً یعنی بقول مفسرین آنکه ترک کردند نماز را
و پیروی نمودند خواهشها و آرزوهای نفس را یعنی از محرمات چون
شرب خمر و امثال آن پس زود باشد که برسند بجزای گمراهی خود
از ابن عباس منقولست که غی وادئیست در جهنم که آتش آن تندتر
و عذاب آن سخت تر از جهنم است که بی نمازان و تابعان شهوات
را بآنجا برند در جامع الاخبار مذکور است که قال رسول الله ص
اَلصَّلوٰةُ عِمادُ الدّینِ فَمَن تَرَکَ الصَّلوٰةَ مُتَعَمِّداً فَقَد کَفَرَ
وَهَدَمَ دینَهُ وَمَن تَرَکَ اَوقاتَها یَدخُلُ الوَیلَ وَالوَیلُ وادٍ فی
جَهَنَّمَ کَما قالَ اللهُ تَعالی فی سورَةِ اَرَأیتَ فَوَیلٌ لِلمُصَلّینَ
الَّذینَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهونَ یعنی نماز ستون دینست پس کسیکه
دانسته ترک نماز خود کند پس بتحقیق خانه دین خود را خراب کرده
و کسیکه ترک کرد اوقات نماز را یعنی از وقت گذرانید داخل ویل شود
و ویل وادئیست در جهنم چنانکه خدا تعالی در سوره ارأیت فرماید
پس ویل مر نمازگذارانیست که ایشان از نمازهای خود فراموش

کننده کانند چنوانند بود که عبارت کما قال الله بلکه والویل واد فی
جهنم نیز عبارت مصنف جامع الاخبار باشد و بر هر تقدیر مراد از این
آیه گفته اند منافقانی اند که در گذاردن نماز امید ثوابی یا از نگذاردن آن
بیم عقابی ندارند و از این بی اعتنائی از آن غافل میشوند تا وقت آن میگذرد
و حدیث نبوی که سابقا مذکور شد که آن حضرت شخصی را دید که در وقت
غروب آفتاب نماز میگذارد فرمود که تِلْكَ صَلٰوةُ الْمُنَافِقِيْنَ مؤید
این معنی است و بعضی گفته اند که مراد کسانی اند که نماز را در وقتش میگذارند و
رکوع آنرا و سجود آنرا تمام نمیکنند و مرویست که یونس بن عمار معنی این
آیه را از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسید که اَهِيَ وَسْوَسَةُ الشَّيْطَانِ
یعنی مراد اینست که از وسوسه شیطان در نماز سهو کند آنحضرت فرمودند
که لَا كُلُّ اَحَدٍ يُصِيْبُهُ هٰذَا وَلٰكِنْ يَغْفُلُهَا وَيَدَعُ اَنْ يُصَلِّيَ فِيْ اَوَّلِ
وَقْتِهَا یعنی مراد این نیست که در همه کس این سهو می باشد ولیکن مراد
اینست که از نماز غافل شود و در اول وقت نگذارد و نیز در جامع الاخبار
از جناب شرف نبوی صلعم مرویست که مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا
لَا يَرْجُوْ ثَوَابَهَا وَلَا يَخَافُ عِقَابَهَا فَلَا اُبَالِيْ اَيَمُوْتُ يَهُوْدِيًّا اَوْ

نصرانيا

نَصْرَانِيًّا اَوْ مَجُوْسِيًّا ملخص اینکه کسیکه ترک کند نماز را دانسته و در گذاردن
آن امید ثوابی و در نگذاردن آن بیم عقابی نداشته باشد پس باک ندارم
که یهودی بمیرد یا نصرانی یا مجوسی یعنی کافر است و نیز از آن سرور صلعم
حدیثی روایت کرده که حاصلش اینست که چون روز قیامت شود
بیرون آید از جهنم جنسی از عقرب که سرش در آسمان هفتم باشد و دمش
تا تحت الثری رسیده و دهانش از مشرق تا مغرب بود و گوید کجا است کسیکه
با خدا و رسول او محاربه کرده بعد از آن جبرئیل فرود آمده گوید ای عقرب
کرا میخواهی گوید پنج کس را ترک کننده نماز و منع کننده زکوة و خورنده
ربا و شرب کننده خمر و قومی که در مسجد صحبت دنیا کرده باشد و هم از آنحضرت در
ماثور شده که مَنْ اَعَانَ عَلٰى تَارِكِ الصَّلٰوةِ بِلُقْمَةٍ اَوْ كِسْوَةٍ فَكَاَنَّمَا
قَتَلَ سَبْعِيْنَ نَبِيًّا اَوَّلُهُمْ اٰدَمُ وَاٰخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ صلعم یعنی کسیکه اعانت تارک
الصلوة نماید بلقمه خورشی یا بپوششی چنانست که کشته باشد هفتاد پیغمبر
را که اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد رسول الله صلعم باشد و هم در
کتاب از آن والاجاب صلعم مرویست که مَنْ تَرَكَ صَلٰوتَهُ حَتّٰى
تَفُوْتَهُ مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ یعنی کسیکه ترک کند نماز را

دو واگذارد تا از او فوت شود بدون عذری پس بتحقیق اندازه میشود عمل
او یعنی حسناتش باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط میگردد و بعد از آن فرمودند
بَیْنَ الْعَبْدِ وَبَیْنَ الْکُفْرِ تَرْکُ الصَّلٰوةِ یعنی میان بنده و کفر ترک
نماز است چون ترک نماز کرد کافر میشود و در کتاب عقاب الاعمال
همین مضمون از برگزیده حضرت بیچون با این مضمون منقولست که
مَا بَیْنَ الْمُسْلِمِ وَبَیْنَ اَنْ یَکْفُرَ اِلَّا اَنْ یَتْرُکَ صَلٰوةَ الْفَرِیضَةِ
مُتَعَمِّدًا اَوْ یَتَهَاوَنَ بِهَا وَلَمْ یُصَلِّهَا یعنی نیست میان مسلمان و میان
آنکه کافر شود مگر اینکه ترک کند نماز واجبی خود را دانسته یا تهاون و سهل
انگاری نماید و نماز را نگذارد و در کتاب شریف من لایحضره الفقیه
مذکور است که از امام همام ابوعبدالله علیه السلام پرسیدند که وجه
این چیست که زناکننده را کافر نمیدانیم و تارک الصلوٰة را کافر میدانیم
آن حضرت جوابی فرمودند که حاصل آن اینست که مرتکب زنا و امثال آن
از غلبهٔ شهوت و لذتیکه در آن می یابد ارتکاب آن می نماید و تارک الصلوٰة
را از روی عمد چیزی داعی بر ترک نماز نیست مگر استخفاف بآن یعنی سهل
انگاشتن و از ترک آن باکی و غمی نداشتن و در آن منظورش ادراک

لذتی

لذتی نیست و هر گاه لذت نباشد پس استخفاف خواهد بود و استخفاف
کفر است و مرویست که تارک الصلوٰة ملعونست در توریة و ملعونست
در انجیل و ملعونست در زبور و ملعونست در قرآن و نیز در خبر است
که تارک الصلوٰة از روی عمد میماند در جهنم هشتاد حقب و هر حقب هشتاد
سال است و آورده اند که هر که نماز را از وقت بگذراند یا عمداً
ترک کند او را چهار مصیبت رسد اول اینکه بزرگترین کسانرا از خود
آزرده سازد یعنی خدا را دویم شقی ترین خلق را شاد کند یعنی ابلیس را
سیم بهترین جاها را بفروشد یعنی بهشت را چهارم بدترین جاها را بخرد
یعنی جهنم را و قطع نظر از آیات بی خلاف و اخبار زهره شکاف تارک
الصلوٰة را همین خسارت بس که از اینهمه فضل و ثواب بیرون از حد و حساب
که در نماز است و شمهٔ از آن که مرقوم شد محروم خواهد بود قطع نظر
از این نیز چگونه زنده گی میکند و از حیات خود لذت میبرد بدبخت
و بی آبروئی که با خداوند دو عالم بمرو کرده و در آشنائی حضرت او را
بالکل بدطینتی بروی خود آورده مدام صبح و شام از خوان الطاف
نعمت توفیق بنده گی می چشد و روز و شب از دیدهٔ مرحمتش نظر

التفات و اهمیت شد نه در تیرباران حادثات جهانش امنی و پناهی و نه
از شدائد نوائب دورانش مخلصی و گر هرگاهی اگر دردِ دلی داشته باشد
به که گوید و اگر حاجتی خواهد از در که جوید اگر سختی پیش آید احوالش چیست
و اگر مشکلی رو نماید حلالش کیست حاصل اینکه تارک الصلوة ملعون را
در دنیا و عقبی احوال هر دو تباه و زبون و خانه اش در هر دو سرا خراب
و سرنگونست وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى الخ الآية

لمؤلف الکتاب

چون خوش زید آنکه نه دلشاد تو باشد
چون زنده بود آنکه نه در یاد تو باشد

مجلس سیم در بیان فضل و ثواب نمازهای سنتی که آن نیز از اشرف مصارف عمر

گرامی و در دو جهان سرمایهٔ سعادت و رستگاریست حضرت قاضی
الحوائج در سورهٔ مبارکهٔ معارج در مقام مدح نمازگذاران فرموده که
وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ یعنی آنکسانیکه بر نماز خود مداومت
کننده گان و مواظبت کننده گانند و بعد از چند آیهٔ دیگر فرموده که
وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ
یعنی

یعنی آن کسانیکه ایشان بر نماز خود مواظبت مینمایند و آنرا با آداب و
شروط میگذارند آن گروه یعنی آن کسانیکه باین صفات که در این آیات
موصوفند در بوستانها یعنی روضهای بهشت گرامی شده گانند و در آثار
ائمهٔ اطهار علیهم السلام وارد است که آیهٔ اولی در نافله است و آیهٔ اخری
در فریضه و از بحر زاخر و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر منقول است
إِنَّ الْعَبْدَ لَتُرْفَعُ مِنْ صَلَاتِهِ نِصْفُهَا وَثُلُثُهَا وَرُبُعُهَا وَخُمُسُهَا فَلَا يُرْفَعُ
إِلَّا مَا أَقْبَلَ فِيهَا بِقَلْبِهِ وَإِنَّمَا أُمِرُوا بِالنَّوَافِلِ لِيَتِمَّ لَهُمْ مَا نَقَصُوا مِنَ الْفَرِيضَةِ
حاصل اینکه از نماز بنده گاه باشد که نصف بدرجهٔ قبول رسد و گاه باشد که
یک یا چهار یک یا پنج یک آن قبول شود پس مقبول نمی شود برای بنده
مگر آنچه بدل اقبال بآن نموده و متوجه آن گردیده باشد از نماز و برای
همین بنده گان مأمور بگذاردن نافلها شده اند که تمام شود برای ایشان
باین نوافل آنچه ناقص کرده اند از نماز واجبی و مراد از عدم قبول نه اینست
که مجزی نیست و بآن بری الذمه نمیشود بلکه مراد اینست که ثوابی که
برای آن وعده شده بر آن تمام یا بعض بر آن مترتب نمی گردد علی
الاختلاف و این مقام تفصیل آن نیست و نظر این حدیث شریف است

حدیثی که از قدوهٔ عباد حضرت سید سجاد ع ماثور و مجملی از آن مذکور شد
و تفصیل آن اینکه ابو حمزهٔ ثمالی رض روایت نموده که آن حضرت را
دیدم که نماز میگذارد پس ردا از دوش مبارکش افتاد و آنرا راست نکرد
تا از نماز فارغ شد پس من او را از آن سؤال نمودم یعنی پرسیدم که سبب
راست نکردن ردا چه بود فرمودند که وَیحَکَ تَدرِی بَینَ یَدَی
مَن کُنتُ اِنَّ العَبدَ لا یُقبَلُ مِنهُ صَلٰوةٌ اِلّا ما اَقبَلَ فِیها یعنی آیا دانی
۲۰ حرکت ع — که در پیش که بودم مراد اینکه در خدمت خداوندی بودم که راست کردن
عبا بی ادبی بود بدرستیکه بنده مقبول نمیشود از او نمازی مگر آنکه
اقبال کرده باشد در آن یعنی بدل متوجه آن گردیده باشد عرض کرد
جُعِلتُ فِداکَ هَلَکنا فدای تو گردم بنا بر این ما هلاک شدیم یعنی
رستگار نخواهیم بود فرمود کَلّا اِنَّ اللهَ یُتِمُّ ذٰلِکَ بِالنَّوافِلِ یعنی
نه چنین است بدرستیکه خدا تعالی تمام میکند آنرا بنمازهای نوافل و
۲۱ امام ع — هفتم از امام و اشرف کرام حضرت ابیعبد الله علیه السلام منقول است
اِیّاکُم وَالکَسَلَ اِنَّ رَبَّکُم رَحیمٌ یَشکُرُ القَلیلَ اِنَّ الرَّجُلَ یُصَلّی رَکعَتَینِ
تَطَوُّعاً یُریدُ بِهِما وَجهَ اللهِ تَعالیٰ فَیُدخِلُهُ اللهُ بِهِما الجَنَّةَ یعنی

پرهیز

پرهیز کنید از کاهلی بدرستیکه خداوند شما رحیم است خشنود میگردد باندک
عبادتی بدرستیکه کسی هر آینه دو رکعت نماز میگذارد و بقصد رضای خدا پس
داخل مینماید او را خدا تعالی با آن دو رکعت نماز به بهشت در ثواب الاعمال
از اشرف اهل زمن و پسندیده ذو المنن حضرت امام حسن ع مرویست
که صَلٰوةُ النَّوافِلِ قُربانُ کُلِّ مُؤمِنٍ یعنی نمازهای نافله سبب قرب
هر مومنی است بجناب سبحانی و در کتاب شریف فقیه مذکور است که
مردی بخدمت هادی طریق هدی حضرت رسول خدا صلعم آمده گفت
دعا کن و طلب نما از خدا تعالی تا مرا داخل بهشت گرداند آنحضرت فرمود
اَعِنّی بِکَثرَةِ السُّجُودِ مراد اینکه من دعا میکنم تو نیز یاری کن مرا در این دعا
به بسیاری سجود بحسب ظاهر مراد نماز است و لهذا شیخ صدوق رحمه الله
در باب فضل صلوٰة ذکر نموده و تعبیر از نماز بسجود همانا برای این است
که سجود اعظم ارکان نماز و تذلل در آن بیشتر است و مراد از کثرت آن
ظاهراً اینست که نمازهای سنتی نیز بر واجبها افزوده شود و چه اگر مراد
همین نمازهای واجبی میبود مقام مقتضی این بود که گوید اَعِنّی بِاِقامَةِ الصَّلوٰةِ
و این ظاهر است و نیز مؤید اینست حدیث شریف نبوی ص که اَلصَّلوٰةُ

خیر موضوع فمن شاء استقل ومن شاء استکثر یعنی نماز خیر عظیم است
که حضرت شارع قرار داده یا بهترین عبادات است که در شرع مقرر گشته
پس هر که خواهد آنرا کم گذارد و هر که خواهد آنرا بسیار گذارد یعنی از کم گذاردن
آن بر وی حرجی و عقابی نخواهد بود و در بسیار گذاردن آن ادراک
ثواب بسیار خواهد بود و شک نیست که نمازیکه در آن کمی و بسیاری رود و این
کس در آن مختار باشد غیر نماز سنتی نخواهد بود و محتمل است که مراد از تقلیل
نماز اکتفا بواجبات نمودن باشد مثلاً از تکثیر سنتهارا نیز بر آن افزودن
مجملاً از این گونه اخبار و آثار در ترغیب بر نمازهای مستحبی بسیار وارد گردیده
و قطع نظر از اینکه نوافل ابواب قرب بر وی بنده میگشاید و جبر نقصان
فرایض مینماید از بنده چه نیکو و خوش آینده است که عطش شوق بندگیش
بزلال گذاردن فرایض تسکین نیافته اقامت نوافل نیز همواره وجهه
همت سازد و با دراک فضل و ثواب آنها بر کردن خواهش برافزاید
چه این شیوه از غلبه شوق در بندگیست و محض ابراء ذمه و امتثال امر
سبحانی و رهانیدن خود از عذاب و مؤاخذه آنجهانی است خوش
آن بنده که بتوفیق اهتمام در این امر موفق گشته گوی این دولت از

میدان فرصت رباید و بند گران کاهلیهای نفس غافل را بقوت
شوق کامل از خود گسسته مردانه در سلوک این طریقه چابکیها نماید و
نمازهای سنتی بر دو گونه است اول اینکه وقتی برای آن مقرر است
و گذارنده آنرا مراقب آن وقت خواهد بود دویم اینکه مخصوص وقتی نیست
و ادراک سعادت گذارش آن همه وقت میتوان نمود و ذکر
فضل و ثواب و بیان کیفیت و آداب هر یک از این دو قسم داعی
برایراد دو فصل است اگرچه در این کتاب ذکر کیفیت و آداب نماز
وظیفه خامه سخن طراز نیست چه مقام آن کتب فقهیه و کتب اعمال
و عبادات است لیکن برای اینکه طریق معرفت آنهارا بر طالبان
سالک شوق نزدیک سازد و در هر مقام بذکر مجملی و موجزی بر آن
می پردازد

فصل اول در نوافل موقته و لواحق آن

و از آنجمله نوافل یومیه است که بنا بر اقوال مشهوره و اخبار موثوقه
رکعات آنها در عدد دو برابر رکعات فرایض یومیه است که
سی و چهار باشد و با هفده رکعت فرایض جملگی پنجاه و یک رکعت
باشد که مواظبت بر آن از علامات مؤمن شمرده شده و در

اهتمام در آن احادیث و اخبار وارد گردیده از آنجمله در کتب معتبره از افسر
تارک سروری حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که علامات مؤمن
پنج است پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و زیارت اربعین کردن و
خاتم در دست راست داشتن و جانب پیشانی را بر خاک گذاشتن
یعنی در سجده شکر و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن یعنی در نمازها و حضرت
شارع را در اقامت نوافل مبالغه بحدیست که فرموده است که اگر
کسی سعادت ادای آنرا در نیابد باید بقضای آن بشتابد شیخ
بزرگوار شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب الاخبار از عبد الله بن سنان
حدیثی روایت نموده که حاصلش اینست که بخدمت حضرت ابیعبدالله
عرض کردم که مردی بر او از نمازهای نافله آنقدر است که از بسیاری
حساب آنرا نمیداند چه گونه کند آنجناب فرمودند که باید آنقدر بگذارد
یعنی قضای آنرا که از بسیاری نمیداند که چه قدر گذارده پس قضاء آنها
کرده خواهد بود بعد علم خود گفتم قدرت بر این ندارد از کثرت شغل
دیگر گرفتاری که او راهست فرمودند که اگر شغلش از جهة معیشت ضروری
یا قضای حاجت برادر مؤمن است پس بر او چیزی نیست و اگر

برای دنیا است یعنی بحصول مال و اسبابی که زیاده از قدر حاجت است
پس بر اوست قضا و اگر نه ملاقات خواهد نمود با خدای عز و جل بر حالی
که سبک گرفته و سهل شمرده و ضایع گردانیده است قول رسولخدا را
عرض کردم بدرستیکه قدرت قضا کردن ندارد فرمود که آیا میشاید
او را که تصدق نماید یعنی در خور کثرت مال و وسعت حال یا بقدر امکان
که اقل آن مدیست که تخمینا چهار یک صاع یا اندکی زیاد باشد برای
مسکینی بجای هر نمازی فایت گفتم چه مقدار است یعنی چند رکعت آن
نمازی که لازم است در آن مدی برای هر مسکینی ۲ برای هر دو رکعت ۲ فرمود
نمازیکه در شب گذارده میشود و برای هر دو رکعت که در روز گذارده میشود
عرض کردم قدرت ندارد فرمود مدی برای هر چهار رکعت گفتم قدرت
ندارد فرمود مدی برای همه نمازهای شب و مدی برای همه نمازهای روز
و نماز افضل است یعنی قضای مافات این نوافل از صدقه دادن بهتر است
بر صاحبان طبع لطیف از تأمل در این حدیث شریف معلوم است
که حضرت شارع را در اقامت نوافل و مبالغه و تاکید چه مقدار رغبت بوده
در گذارش آن چه قدر اهتمام ضرور و در کار است حضرت حکیم

بچون و شفابخش علتهای درون کافهٔ اهل ایمان را بفضل و منت خود
از فالج سستی و کاهلی بهبودی و صحت و بحول و قوت خویش بر ادراک این
این سعادت بیش از بیش توانائی و قوت کرامت فرماید از جملهٔ سی و
چهار رکعت نوافل یومیه دو رکعت نافلهٔ صبح است که آنرا
افضل نوافل یومیه شمرده اند از غایت تأکید در گذاردن آن که در سفر نیز
ساقط نیست چنانکه رئیس المحدثین طاب ثراه در فقیه بآن تصریح نموده و
وجه آنرا از علل و خلل فضل ابن شاذان که حضرت امام همام علیه السلام
علی ابن موسی الرضا نقل کرده که لا تدع اربع رکعات بعد المغرب
فی السفر ولا فی الحضر وکان ابی لا یدع ثلثة عشر رکعة باللیل فی سفر و
لا حضر حاصل معنی آنکه وامگذار چهار رکعت بعد از شام را نه در سفر و نه در حضر
و بود پدرم چنین که وامیگذاشت سیزده رکعت را در شب در سفر و نه در حضر
و سیزده رکعت عبارت است از یازده رکعت نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت
نافلهٔ صبح و اول وقت آن بنا بر مشهور وقت فراغ از نماز وتر است و آخر
آن بنا بر بعضی روایات و قول جمعی از علما وقت بهم رسیدن سرخیست
در جانب مشرق و افضل اوقات آن میانهٔ صبح کاذب و صبح صادق است

و در رکعت

و در رکعت اول فاتحه و سورهٔ قل یا ایها الکافرون خوانده میشود و در رکعت
دوم فاتحه و قل هو الله احد و بعد از فراغ سنت است که بر پهلوی راست رو
بقبله بخوابد بوضعی که میت را در قبر میخوابانند و دست راست را بر جانب
راست رو نهاده گوید که استمسکت بعروة الوثقی التی لا انفصام لها و
اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم و من
شر فسقة الجن والانس سبحان رب الصباح فالق الاصباح سبحان رب الصباح
فالق الاصباح سبحان رب الصباح فالق الاصباح ملخص این دعای شریف
آنکه دست زدم و تمسک جستم برشتهٔ حکم الهی که نیست شکستن آنرا و چسبیدم
بطناب استوار خدا مراد در دو جا اینکه بحضرت او متوسل و بجناب او متوکل
گردیدم پناه میگیرم بخدا از شر فاسقان عرب و عجم و پناه میگیرم بخدا از فاسقان
پری و آدمی و پاک و منزه میدانم از نقصها خداوندی را که پروردگار بامداد است
شکافندهٔ صبح را یعنی که عمود صبح را شکافته روشنائی از آن بر
میآورد و منتشر میگرداند و گفته اند که میتواند بتقدیر فالق ظلمة الاصباح
باشد یعنی که تاریکی آخر شب را که متصل بصبح است شکافته صبح را از
آن بر میآورد بعد از ان بخواند بسم الله وضعت جنبی لله

وفوّضت امری الی الله اطلب حاجتی من الله توکلت علی الله حسبی الله
ونعم الوکیل ومن یتوکل علی الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره قد جعل الله
لکلّ شیء قدرا اللهم من اصبح وله حاجة الی المخلوق فحاجتی ورغبتی الیک
حاصل معنی آنکه ابتدا کردم بنام خدا و واگذاشتم پهلوی خود را یعنی بر زمین برای
خدا یعنی جهت تذلل در حضرت او و واگذاشتم کار خود را به او اطلب میکنم حاجت
خود را از خدا توکل نمودم بر خدا بس است خدا مرا بدرستیکه خدا رساننده کار
خود است بهر کو که خواهد و مقتضای اراده و مشیت او باشد تحقیق که گردانیده است
خدا برای هر چیزی اندازه که از آن درنگذرد ای معبود من و هر که صباح
کرده حاجت او بسوی مخلوقیست پس بدرستیکه حاجت من و اراده من بسوی تست
یعنی دیگران امید حاجت روائی از مخلوقات دارند و من از تو دارم که
خالقی و بعد از این دعا پنج آیه از سورهٔ آل عمران بخواند که عبارتست
از کریمهٔ انّ فی خلق السّموات والارض الی قوله انک لا تخلف المیعاد
و مرویست که هر که صلوات فرستد بر محمّد و آل محمّد صد بار میان فجرین [illegible]
یعنی میان نافلهٔ صبح و فریضه نگاه دارد خدا ایتعالی روی او را از گرمی آتش
یعنی آتش جهنّم و هر که گوید صد بار سبحان ربّی العظیم وبحمده استغفر الله

ربّ

ربّی واتوب الیه بنا کند خدا ایتعالی برای او خانهٔ در بهشت و اگر چنین مرتبه
خواند آمرزد خدا ایتعالی او را و مخفی نماند که ادعیه و اذکاری که در این وقت خوانده
میشود در کتب اعمال مختلف است و آنچه ثبت گردید مطابق کتاب من لا یحضره
الفقیه است و گفته اند که بجای این ضجعه یعنی به پهلو خوابیدن بنحوی که مذکور
شد سجده نیز کافی است و از حضرت امام رضا منقول است که شبی در مسجد
الحرام نماز شب گذارده بعد از فراغ بجای ضجعه سجده نمود **دیگر از جملهٔ نوافل**
یومیّه هشت رکعت نافلهٔ ظهر است و آنرا صلوة الاوّابین
یعنی نماز بازگشت کنندگان بخدا و وقت ادای آن بنا بر مشهور از اول زوال
است تا وقتیکه سایهٔ شخص که بعد از زوال حادث میشود و رفته رفته زاید میگردد
بقدر دو سبع قامت آن شخص شود و بعضی گفته اند که وقت ادای آن تا وقتی است
چندانکه وقت فضیلت نماز ظهر تنگ نشده باشد و آن وقت فضیلت عبارت
است از اینکه سایهٔ زاید از شخص بقدر بلندی شخص شود و کیفیت
آن بر وجه کامل این است که در رکعت نخستین هفت تکبیر معموله با ادعیّه
مقرّره آنها چنانکه در نمازهای واجبست مبادرت نماید و بعد از آن استعاذه
سورهٔ فاتحه و قل هو الله احد و در رکعت دوّم فاتحه و قل یا ایها الکافرون

تلاوت نماید و عکس این نیز روایت و بعد از هر دو رکعت سلام و سه
تکبیر مقرر و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام گفته این دعا بخواند که اللهم انی ضعیف
فقو فی رضاک ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضای
وبارک لی فیما قسمت لی وبلغنی برحمتک کل الذی ارجو منک واجعل
لی ودا وسرورا للمؤمنین وعهدا عندک محصل معنی اینکه ای معبود
من بدرستیکه من ضعیفم پس قوی گردان در رضای خود ضعف مرا و بگیر موی
پیشانی مرا و بکش بجانب خیر و بگردان ایمان مرا منتهای رضای من یعنی آنرا
مقصد اصلی من کن و برکت ده مرا در آنچه قسمت کرده برای من و برسان مرا
برحمت خود بهمه آنچه امید دارم از تو و بعد از رکعت ششم اذان
ظهر گفته بعد از آن دو رکعت دیگر را بگذارد و شیخ طوسی رحمه الله در مصباح
بعد از هر دو رکعت دعای علاحده نیز ذکر نموده و قلم سخن طراز جهة اکاز
و عدم ایجاز با براد آنها نپرداخته بدعای مذکور اکتفا نمود دیگر هشت
رکعت نافله عصر است و وقت ادای آن بنا بر مشهور بعد از فراغ
نماز ظهر است تا وقتیکه سایه فریضه عصر تنگ نشده باشد و آن وقت فضیلت
عبارت از این است که سایه شخص دو برابر بلندی آن شود و کیفیت آن

اینکه

اینکه هر دو رکعت را بتکبیری و سلامی گذارد و در هر رکعت فاتحه و سوره که خواهد
خواند بعد از دو رکعت نخستین گوید که اللهم انت الله لا اله الا انت الحی القیوم
العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدئ المعید البدیع
لک الحمد ولک الطول ولک الکرم ولک الجود ولک الامر وحدک لا شریک
لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا
احد ولم یتخذ صاحبة ولا ولدا صل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا
حاصل این کلمات بابرکات آنکه ای معبود من بدرستیکه نیست هیچ معبود بر
حق غیر تو که زنده و پاینده و بامور خلایق قیام کننده و بلند مرتبه بزرگوار
بردباری صاحب کرمی آفریننده روزی دهنده زنده کننده میراننده از نیستی
محض هستی دهنده و بعد از فنا دیگر بار بوجود آورنده و بیمثال و نمونه رقم
صنع نگارنده سزاوار است سپاس و تراست کرم و تراست منت و تراست توانائی
و تراست فرمان یگانه ایم ترا در خدائی نیست شریکی ترا ای یگانه در صفات
و ای یگانه در ذات ای برآورنده مقصد بندگان در حاجات آنکسیکه
نزاینده و نزائیده نشده و نبوده احدی کفو و مثل او و نگرفته زنی و فرزندی
رحمت کن بر محمد و آل او و فلان و فلان حاجت فلان مطلب مرا روا کن و حوائج

دعای نجاح

خود را بموقف عرض در آورده انجاح آنرا از آن درگاه عالم پناه مسئلت نماید
که البته مستجاب میشود و در مصباح دعای دیگر نیز در اینمقام مذکور است جهة رعایت
اختصار مذکور نشد و بعد از آن دو رکعت دیگر گذارده گوید اللهم رب
السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و
رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و رب السبع المثانی و القرآن
العظیم و رب محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین صل علی محمد و آل محمد و
اسئلك باسمك الأعظم الذی تقوم به السماء و الأرض و به تحیي الموتى
و ترزق الأحیاء و تفرق بین الجمع و تجمع بین المتفرق و به احصیت عدد الرمال
و عدد الآجال و وزن الجبال و کیل البحار اسئلك یا من هو کذلك ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا این دعا را دعای نجاح
گویند از جهة که طلب حوائج از برکت آن بانجاح مقرون میگردد و ملخص معنی
آن این است که ای معبود من که خداوند هفت آسمانی و خداوند هفت زمینی
و آنچه در میان آنهاست و خداوند تخت عظیم و پادشاهی و خداوند جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و خداوند سوره فاتحه و قرآن عظیمی و
خداوند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که آخرین پیغمبران است رحمت فرست

بر محمد

بر محمد و آل محمد و درخواست میکنم از تو بنام بزرگتر تو که برپا است بآن
آسمان و زمین یا مستقیم میگردانی بآن آسمان و زمین را و بآن زنده
میکنی مردگان را و روزی میدهی زندگان را و پراکنده میکنی میان جماعت و جمع میکنی
میان پراکندگان و بآن نام شمرده عدد ریگها و عدد ورقها و وزن کوهها و
پیمانه دریاها را درخواست میکنم ای آنکسی که چنینی که رحمت کنی بر محمد و آل محمد
و برای فلان حاجت و فلان مطلب مرا نیز در اینوقت از آن درگاه آنچه خواهد
گدائی و از آنحضرت طلب حاجت روائی نماید و بعد از آن دو رکعت دیگر گذارد
گوید اللهم انی ادعوك بما دعاك به عبدك ذو النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبت له و نجیته من الغم فانه
دعاك و هو عبدك و انا ادعوك و انا عبدك و اسئلك و هو عبدك
و انا اسئلك و انا عبدك ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تستجیب لی کما استجبت
له و ادعوك بما دعاك به عبدك ایوب اذ مسه الضر فدعاك
انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبت له و کشفت ما به من
ضر و اتیته اهله و مثلهم معهم رحمة منك فانه دعاك و هو عبدك

وانا ادعوك وانا عبدك وسئلك وهو عبدك وانا اسئلك وانا عبدك
ان تصلي على محمد وال محمد وان تفرج عني كما فرجت عنه وان تستجيب لي
كما استجبت له وادعوك بما دعاك به عبدك يوسف اذا فرقت بينه
وبين اهله اذ هو في السجن فانه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك وانا
عبدك وسئلك وهو عبدك وانا اسئلك وانا عبدك ان تصلي على محمد
وال محمد وان تفرج عني كما فرجت عنه وان تستجيب لي كما استجبت له و
صل على محمد وال محمد وافعل بي كذا وكذا حاصل معنی آنکه ای معبود من بدرستیکه
من میخوانم ترا آنچه خواند ترا آن بندهٔ تو ذو النون یعنی حضرت یونس علیه السلام
چون رفت بیرون از میان قوم خود در حالتیکه خشمناک بود برایشان پس گمان کرد
اینکه تنگ نخواهی گرفت بر او و بمشقت مبتلا نخواهی ساخت او را یا بنا بر قول
مفسرین یا اینکه یقین داشت که تنگ نخواهی گردانید بر او رزق را هر جا
رود روزی باو خواهد رسانید چنانکه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت
منقول است پس ندا کرد در تاریکیها یعنی تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی
شب بشد یا تاریکی شکم چند ماهی که هم را فرو برده بودند اینکه نیست معبودی سزاوار
غیر از تو پس تسبیح میکنم و از نقائص و عیوب منزه میدانم ترا بدرستیکه من بودم

از ستمکاران

از ستمکاران بر نفس خود که بجا آوردم میان قوم خود بیرون آمدم پس مستجاب گردانیدی
برای او دعای او را و نجات دادی او را از غم بدرستیکه ذو النون خواند
ترا و بندهٔ تو بود و من هم میخوانم ترا و من هم بندهٔ توام و سؤال کرد از تو
و او بندهٔ تو بود و من نیز سؤال میکنم از تو و من نیز بندهٔ توام اینکه رحمت
کنی بر محمد و آل محمد و اینکه مستجاب گردانی برای من دعای مرا چنانکه مستجاب
گردانیدی برای او دعای او را و میخوانم ترا آنکه خواند ترا بندهٔ تو ایوب
چون رسید باو سختی و رنج پس خواند ترا بدرستیکه رسید مرا رنج و تو رحم کننده
ترین رحم کنندگانی پس مستجاب کردی برای او و کشف و زایل کردی آنچه
باو رسیده بود از رنج و دادی باو اهلش را و مانند اهلش را با ایشان بجهة
رحمت از جانب تو یعنی فرزندانی را که مرده بودند زنده ساختی باو رسانیدی
و فرزندان دیگر نیز مانند ایشان باو عطا فرمودی چنانکه در کریمهٔ و وهبنا
له اهله و مثلهم معهم رحمة نقل گردید پس بدرستیکه او خواند ترا و او بندهٔ
تو بود و من هم میخوانم ترا و من هم بندهٔ توام و طلب فرج کرد از تو و او بندهٔ تو بود
و من نیز طلب مینمایم از تو و من نیز بندهٔ توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد
و اینکه فرج دهی و دفع کنی از من چنانکه فرج دادی و دفع کردی از او

و اینکه مستجاب گردانی برای من چنانکه مستجاب گردانیدی برای او و میخوانم ترا بآنکه
خواند ترا یوسف چون جدائی افکندی میان او و میان اهلش و چون او در زندان
بود پس بدرستیکه او خواند ترا و او بندهٔ تو بود و من هم میخوانم ترا و من هم بندهٔ
توام و درخواست کرد از تو و او بندهٔ تو بود و من هم درخواست میکنم از تو
و من هم بندهٔ توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل او و اینکه فرج دهی و دفع کنی
از من چنانکه فرج دادی و دفع کردی از او و دیگه مستجاب کنی برای من چنانکه
چنانکه مستجاب کردی برای او رحمت کن بر محمد و آل محمد و فلان حاجت و فلان
مطلب برای آری یعنی حوائج دو جهانی خود را بر کف اظهار نهاده حصول آن را از
آن درگاه مسئلت نماید انگاه دو رکعت دیگر گذارد و باین دعای شریف گویا
گردد یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتك
الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین
بالرحمة یا صاحب کل نجوی یا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن
یا مبتدءً بالنعم قبل استحقاقها یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه یا سیّداه یا سیّداه یا سیّداه
یا غایة رغبتاه اسئلك بك وبمحمد و علی و فاطمة والحسن والحسین و علی
ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن
موسی

موسی بن جعفر و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والحجة القائم المهدی
الائمة الهادیة علیهم السلام ان تصلی علی محمد و آل محمد اسئلك یا الله ان لا
تشوه خلقی بالنار وان تفعل بی ما انت اهله حاصل معنی اینکه ای آنکه ظاهر
ساخت فعل نیک بندگان را و پوشیده کرد فعل زشت ایشان را در دنیا و بل آن
در عقبی پر امید تمام نوید از مهر سپهر سروری حضرت اشرف جعفری علیه السلام
این مضمون مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه او را امثال و شبیهات در عرش
پس چون آن مؤمن مشغول شود در رکوع و سجود و مانند آنها مثال او نیز چنان
میکند پس درین وقت فرشتگان آن را دیده صلوات میفرستند و استغفار
میکنند برای او و چون مشغول شود آن بنده بگناهی خدایتعالی پرده بر
افعال او میپوشاند که فرشتگان بر آن مطلع نشوند و حاصل معنی تتمهٔ دعا
اینکه ای آنکسی که گرفت و کیفر نکرد بگناه یعنی در عقوبت آن تعجیل ننمود که شاید
بنده از آن توبه کند و ندرید پردهٔ کسی را ای بزرگ عفو که گناه کاران را
می بخشی و ای نیکو تجاوز که از معاصی بندگان خوب در میگذری ای واسع آمرزش
که سیئات خلق در آن نمیگنجد ای پهن کنندهٔ دو دست بنده دستها برحمت ای
صاحب هر سری نیز هر که رازی با کسی گوید تو همراهی و بر آن آگاهی و ای

نعمتهای پیر شکایت یعنی هر که شکوه درسته باشد چون از دیگران مأیوس گردد
بتو گوید و تدارک آن از تو جوید ای آنکه از روی کرم و بزرگواری
از عصیان بندگان رو تافته آنرا منظور نمیداری و نادیده میشماری ای آنکه
نعمت را ابتدا کننده و مبادرت نماینده بدادن نعمتها پیش از آنکه سائل مستحق
و شایستهٔ آن گردد ای خداوندی ای آقای من و ای نهایت ارادت
من سؤال میکنم از تو بحق تو و بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تا حضرت
مهدی که پیشوایان و رهنمایانند علیهم السلام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سؤال
میکنم از تو ای معبود برحق اینکه زشت نگردانی صورت و اندام مرا با آتش
و اینکه کنی بمن آنچه تو شایستهٔ آنی یعنی با من معمول داری آنچه لایق تست
از ملاطفت و احسان نه آنچه لایق من است از مؤاخذه و خذلان و چون
این دعا خواند احوال دو جهان خود را آنچه خواهد بعرض رساند دیگر از
جملهٔ نوافل یومیه چهار رکعت نافلهٔ شام است که از غایت اهتمام چون
نافلهٔ صبح در سفر نیز مراعی آن باید بود و تقصیر در آن نباید نمود چنانکه
در کافی و تهذیب نیز از حضرت امام همام ابی عبدالله مرویست که
اربع رکعات بعد المغرب لا تدعهن فی حضر و لا سفر حاصل معنی

آنکه

آنکه چهار رکعت بعد از شام است وامگذارید آنرا در حضر و نه در سفر و نیز
در آن هم در کتاب شرایع از ابی الحارث منقول است که از آن حضرت
یعنی قبلهٔ خاص و عام حضرت امام رضا پرسیدم از آن چهار رکعتی که بعد از نماز
شام است در سفر که تعجیل میفرماید مرا شتردار و از این جهت مرا ممکن نیست
مرا گذاردن آن بر زمین آیا میتوانم گذارد آنرا در محمل که کجاوه یا مانند
آن باشد پس فرمودند که آری بگذار آنرا در محمل و اول وقت ادای آن
نماز بعد از فراغ از نماز شام است و آخر آن بنا بر مشهور وقت زوال
سرخی است از جانب مغرب **و علامهٔ حلی طاب ثراه**
در منتهی بر این مطلب دعوی اتفاق نموده و شیخ شهید علیه الرحمه در دروس
امتداد وقت آنرا بقدر امتداد وقت اداء نماز شام محتمل دو جزء شمرده
و کیفیت این نماز بر وجه کامل این است که بعد از فراغ از فریضهٔ شام
و تسبیح زهرا علیها السلام و تعقیبات آن قیام نماید و در مصباح تقدیم آنرا
بر تعقیب و سجدهٔ شکر افضل شمرده و مستحب است که پیش از این که حرف زند و
در آن نماید چه در فقیه و تهذیب هم از حضرت صادق علیه السلام ماثور است
که من صلّى المغرب ثمّ عقّب و لم يتكلّم حتّى يصلّي ركعتين كتبتا له في علّيّين

فان صلی اربعاً کتبت له حجة مبرورة خلاصه معنی اینکه هر که نماز شام گذارد
و بعد از آن تعقیب خواند و سخن نگند تا اینکه چهار رکعت نماز گذارد نوشته
شود برای او آن دو رکعت در علیین که لوحی است از زبرجد سبز در زیر عرش
آویخته و اعمال نیکان در آن مرقوم است یا عبارت است از سدرة المنتهی
یا مکانی در آسمان هفتم که ارواح مؤمنان در آنجا میباشند و بنابر اینکه
اسم مکانی باشد حذف مضاف شده و معنی چنین خواهد بود که نوشته میشود
برای او در کتابی که در علیین است چنانکه علما تفسیر کریمهٔ ان کتاب الابرار
لفی علیین وما ادریک ما علیون یشهده المقربون تقریر فرموده‌اند یا اینکه
فی علیین متعلق باشد به کتبها یعنی نوشته میشود این دو رکعت برای او در عالم بالا
یا در آن مکان معین که فرشتگان و مقربان بر آن شاهد گردند بنابر تقدیر
پس اگر چهار رکعت نماز گذارد نوشته شود برای او حج مقبول از ظاهر عبارت
این حدیث چنین مستفاد میگردد که سخن نگفتن مستمر باشد تا اینکه چهار رکعت
گذارده شود چنانکه شهید ثانی رحمه الله نیز چنین فهمیده و در شرح نفلیه بدینگونه
تغییر فرموده است و بنابر این سخن گفتن در مابین این چهار رکعت نیز مندوب
و ترک آن مکروه خواهد بود و مؤید این است ظاهر حدیثی که در کافی از

ازابی الفوارس

ازابی الفوارس مرویست که نهانی ابو عبدالله ان اتکلم بین اربع رکعات
التی بعد المغرب یعنی نهی کرد مرا حضرت امام جعفر صادق از اینکه سخن کنم
در میان چهار رکعتی که بعد از نماز شام است ازین دو حدیث کراهت تکلم
در میان این چهار رکعت نیز در نظر امعان بر ظاهر می نماید و معارضی نیز بنظر
نقیض در نمی‌آید نمیدانم چرا این مسئله در میان فقهای اعلام مشهور و برالسنهٔ
اقلام ایشان مذکور نیست و عجبتر اینکه علامه طاب ثراه در منتهی و تهذیب
اوّل نورت مسئله در ذکری ازین حدیث ثانی نیز بر کراهت تکلم میان
فریضهٔ مغرب و نافلهٔ آن استدلال فرموده مجملاً چون شروع کند رکعت اولی را
هفت تکبیر با ادعیهٔ مقرره افتتاح نموده بعد از استعاذه فاتحه و قل هو الله
احد و در رکعت ثانیه بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون خواند چه در کافی
و تهذیب مرویست از امام همام حضرت ابی عبدالله مأثور و در فقیه
نیز به تصریح بروایتی از آنحضرت مذکور است که لاتدع ان تقرء
بقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون فی سبع مواطن نیز [illegible]
و وقت سکن قرائت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت
جا و بعد از آن هفت جا را نام برده و از آنجمله هر رکعت پیش از صبح

و دو رکعت بعد از شام را شمرده و در کافی و تهذیب هر دو بعد از حدیث
مذکور فرموده اند که و فی روایة اخری انه یبدأ فی هذا کله بقل هو الله
احد و فی الرکعة الثانیة بقل یا ایها الکافرون الا فی الرکعتین قبل الفجر
فانه یبدأ بقل یا ایها الکافرون ثم یقرء فی الرکعة الثانیة بقل هو الله احد
در تهذیب بجای یبدأ اول یقرأ است حاصل معنی اینکه در جمیع این هفت موضع
در رکعت اول قل هو الله احد و در ثانیه قل یا ایها الکافرون خوانده میشود
دیگر در دو رکعت نافلهٔ صبح که در آن ترتیب قرائت این دو سوره بعکس اینست
که در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه قل هو الله احد خوانده میشود
مجملا از ترتیب ذکر حدیث اول تصریح و حصری که در حدیث ثانی است چنین
مستفاد میگردد که ترتیب قرائت این دو سوره در دو رکعت نافلهٔ مغرب
بر این وجه باشد که مذکور شد ولکن شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح و شیخ بهاء الدین
محمد رحمة الله علیه در مفتاح بر عکس این فرموده اند و میتواند بود که آن نیز از خبر
دیگر که الحال بنظر نمیرسد مستنبط باشد نه ناشی از اشتباه و غلط والله اعلم
و در این دو کتاب یعنی مصباح و مفتاح بر طریق دیگر نیز مذکور است
که در رکعت اولی بعد از فاتحه قل هو الله احد سه بار و در ثانیه انا انزلناه

یکبار

یکبار قرائت نماید و چون از این هر دو رکعت فارغ گشته سلام دهد بگوید
اللهم انک تری ولا تری و انت بالمنظر الاعلی و الیک الرجعی و المنتهی
و ان لک الممات و المحیا و ان لک الآخرة و الاولی اللهم انا نعوذ بک
من ان نذل و نخزی و ان نأتی ما عنه تنهی اللهم انی اسئلک ان
تصلی علی محمد و آل محمد و اسئلک الجنة برحمتک و استعیذ بک من النار
بقدرتک و اسئلک من الحور العین بعزتک و اجعل اوسع رزقی
عند کبر سنی و احسن عملی عند اقتراب اجلی و اطل فی طاعتک و ما
یقرب منک و یحظی عندک و یزلف لدیک عمری و احسن فی جمیع احوالی
و اموری و معرفتی و لا تکلنی الی احد من خلقک و تفضل علی بقضاء
حوائجی للدنیا و الآخرة و ابدأ بوالدی و ولدی و جمیع اخوانی المؤمنین
فی جمیع ما سئلتک لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین معنی اینکه ای معبود
من بدرستیکه تو می بینی همه کس را و کسی ترا نمی بیند و تو در همه حال و در
احوال جلیه مطلع و بدرستیکه بسوی تست بازگشت و انجام همه و در روایتست
که از حضرت امام همام جعفر بن محمد صادق علیه السلام پرسیدند از معنی
آیهٔ و ان الی ربک المنتهی که در سورهٔ والنجم است فرمود که اذا

انتهی الکلام الی الله فامسکوا یعنی چون سخن بحقیقت ذات الهی و کنه
او رسید باز ایستید و در آن گفتگو منمائید و بدرستیکه بمشیت و اراده تست
مردن و زیستن خلایق و بدرستیکه ملک تست آخرت و دنیا حاصل معنی
آنکه جمیع از آن تو و در تحت حکم فرمان تست و ای معبود من بدرستیکه
ما بندگان پناه میگیریم بتو از اینکه ذلیل و خوار شویم و از اینکه ارتکاب نمائیم
چیزی را که از آن نهی فرمائی ای معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از تو
اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سؤال میکنم از تو بهشت را برحمت تو و پناه
میجویم از آتش بقدرت تو و در آنچه تو نیکی میکنی بتو و نیک بخت میگردانی
نزد تو و سبب قرب میشود پس تو عمر مرا و نیکو کن در همه احوال من و کارهای
من اعانت مرا یا شانی مرا و دانش مرا و واگذار مرا بهیچ یک از خلقت
و تفضل کن بر من و فرزندان من و جمیع برادران مؤمن من در همه آنچه
سؤال کردم از برای خدا ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و بعد از این
دو رکعت دیگر را گذارد باینطریق که در رکعت اولی بعد از فاتحه اول سوره
حدید را تا و هو علیم بذات الصدور قرائت نماید و آن این است
بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات والأرض وهو العزیز الحکیم

له ملک

و سلامت بدن را از تو که عطا فرمائی بمن از حوران خوش چشم بهشت تو و بگردانی از دوزخ و بیم روزی برادران و همه را نیکو گردانی برادر رو وقتی که دنیا و اهل من و دور ازسازد رفاقت خود و در آنچه

له ملک السموات والأرض یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول
والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم هو الذی خلق السموات
والأرض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الأرض وما
یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم والله بما
تعملون بصیر له ملک السموات والأرض والی الله ترجع الأمور یولج
اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل وهو علیم بذات الصدور و در
رکعت ثانیه بعد از فاتحه آخر سوره حشر تلاوت کند که بدلالت اخبار نبویه
مشتمل بر اسم اعظم است از آنجمله اینکه از آن نور الاحباب صلی الله علیه و آله
منقول است که من جبرئیل علیه السلام را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد
که علیک بآخر سورة الحشر فاکثر قرائته یعنی بر تو باد بآخر سوره حشر
پس بسیار قرائت کن آنرا بار دیگر سؤال کردم همان جواب داد نوبت سیم
پرسیدم همان جواب شنیدم و نیز از آن سرور صلی الله علیه در خبر است
که اسم الله الاعظم فی ست آیات فی آخر الحشر یعنی اسم اعظم الهی
در شش آیه است که در آخر سوره حشر است و در فضل این آیات هم از
آن اشرف بریات مروی است که هر که او آخر سوره حشر را شب یا روز

بخواند و در آن روز بمیرد حق سبحانه بر او بهشت را واجب کرده است و نیز از
آنحضرت امیرالمؤمنین مأثور است که هر که هر صباح سه بار بگوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره حشر بخواند حق تعالی هفتاد هزار
فرشته بر او موکل گرداند تا او را نگاه دارند از جمیع آفات و صلوات
بر او فرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر آنرا باین
طریق شب نگاه خواند نیز همین منزلت یابد و آن آیات کثیر البرکات
که در این رکعت خوانده میشود این است لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الأمثال نضربها للناس
لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام
المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله
الخالق الباری المصور له الأسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض
وهو العزیز الحکیم و در سجده آخرین دو رکعت هفتم بگوید خصوصاً
در شبهای جمعه اللهم انی اسئلک بوجهک الکریم واسمک العظیم
وملکک القدیم ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تغفر لی ذنبی العظیم

انه

انه لا یغفر الذنب العظیم الا العظیم حاصل معنی آنکه ای معبود من بدرستیکه
من سؤال میکنم از تو بحق قدر تو که عالی است و باسم تو که بزرگوار است و
بادشاهی تو که باقی است اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه بیامرزی
برای من گناه مرا که بزرگست چه بدرستیکه نمی آمرزد گناه بزرگ را مگر بزرگ
و شیخ بزرگوار شیخ طوسی رحمه الله در مصباح طریق دیگر نیز در این دو رکعت
ذکر فرموده است و آن این است که در رکعت اول بعد از فاتحه چهار آیه
از میان سوره بقره از و الهکم اله واحد تا آیات لقوم یعقلون و در
ثانیه بعد از فاتحه آیة الکرسی و آخر سوره بقره و پانزده بار سوره قل
هو الله احد بخواند دیگر از جمله نوافل یومیه دو رکعت وتیره است
که در عدد پنجاه و یک رکعت فرض و سنت شبانروزی چون اصل وضع
آن نشسته است یک رکعت شمرده میشود اگرچه ایستاده نیز میتوان گذارد
و چنانچه از حضرت اقدس جعفر علیه السلام در حدیثی که شمار نوافل یومیه فرموده اند
منقول است و رکعتان بعد عشاء الآخرة کان ابی یصلیها وهو قاعد
وانا اصلیها وانا قائم یعنی از جمله نوافل یومیه دو رکعت است
بعد از نماز خفتن و پدرم آنرا نشسته میگذارد و من ایستاده میگذارم

در افضلیت این دو طریق علما را خلاف است و حدیث سلیمان خالد که از
آن حضرت روایت نموده صریح است در اینکه ایستاده افضل است
و آن این است که وَرَکعتان بعد عشاء الآخرة تقرء فیهما مائة آیة قائماً
او قاعداً والقیام افضل یعنی از نوافل دو رکعت است بعد از نماز خفتن
میخوانی در آن دو رکعت صد آیت ایستاده یا نشسته و ایستاده بهتر است
و این دو رکعت چون یک رکعت حساب میشود آنرا وتیره برای ایمان نام
کرده اند چه وتر بمعنی طاق است و تصغیر آن ممکن است از این جهت باشد که نسبت
بیک رکعت وتر آخر نماز شب مختصر است و وقت ادای این نماز بعد از فراغ
از نماز خفتن است و ممتد است بقدر امتداد وقت ادای خفتن که بنابر
مشهور نصف شب باشد یعنی تا نصف شب هر وقت که نماز خفتن را گذارد وتیره را
بعد از آن به نیت ادا میتوان گذارد و کیفیت آن بر وجه کامل اینکه افتتاح
بهفت تکبیر با ادعیهٔ مقرره نماید و در دو رکعت صد آیه تلاوت کند چنانکه
مذکور شد و طریق دیگر اینکه در رکعت اولی بعد از فاتحه سورهٔ تبارک الذی بیده
یا سورهٔ اذا وقعت و در ثانیه بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله احد بخواند بعد از
سلام مطالب خود را بر زبان سؤال در درگاه کریم متعال بموقع عرض

ابلغ

رسانند دیگر از جملهٔ نوافل یومیّه مذکوره یازده رکعت
نافلهٔ شب است که زنده دلان را در سفر طلب سرمایهٔ نجات است
و مرده دلان را در ظلمات شب سرچشمهٔ آب حیات و گلشن باغی است اشجار
رکعاتش با ثمار برکات بارور و دلفروز چراغی در تاریکی شبها بسر منزل
قرب الهی راهبر آب وضویش برد از خواب غفلت دیدهٔ دلکش و آزار
بیخوابیش در فراش خاک خواب راحت و ما افت و خیزش در طریق جستجو
راحلهٔ کعبه وصول و نشست و برخاستش در بارگاه کبریا همه پسندیده و مقبول
مژهٔ خونچکانش زلف دراز فیض شب را شانه است و قطرهٔ اشک روانش از
دریای رحمت بیکران گوهر یگانه زبان استغفارش در دست طلب مفتاح جنت
در مغفرت کش و کف دعایش بدیده امید مرآت صورت مدّعا ظاهر ناله
پر دردش از آتش سوز دلی زبانه ایست خرمن عصیان سوز و هر آه سردش
از کارخانهٔ توفیق شمع کافوری شبستان لحد افروز هشت رکعت نخستینش متشفعان
نعمت بنده گی را هشت بهشت دنیا است و گلهای پر بوک و باردعا ... عرش
سا هر یک در آن قایم مقام ثمرهٔ طوبی دو رکعت شفعش بر عارض دلبران
حسن اعمال دو ابروی پیوسته الفت دره وترش که کلش فیض یکه نهالی

از کلین طاعت برجسته و خاتمهٔ خوش تقریر دلکش کلام در ادای حق انجقا
بر وجه تمام بگذارش چند مطلب است **مطلب اوّل** در فضیلت این
نماز و بیداری شب و در فضل و شرف این نماز همین بس که جناب الهی حبیب
خود حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه و آله بآن امر نموده و بگذارش
آن وی را بمقام محمود وعده نموده است و من اللیل فتهجد به نافلة لک عسی
ان یبعثک ربک مقاما محمودا آیهٔ شریفه در سورهٔ مبارکهٔ بنی اسرائیل است
و خلاصهٔ معنی اینکه و بعضی از شب پس بیدار شو بقرآن یعنی بنماز شب
درحالیکه زاید بر صلوات مفروضه است برای تو تا بدارد ترا خداوند تو
مقام ستوده که مقام شفاعت باشد و آن عالیمقدار در آن مقام بر جملهٔ خلایق
مشرف بود چنانکه همه او را ببینند یا عبارت از عرش باشد که خداوند ذوالعرش
وی را از غایت قدر و شرف در آن اجلاس فرماید یا کرسی در پیش عرش گذارند
و آن حضرت بر آن نشیند یا مراد وسیله است که موضعی است در بهشت علی
اختلاف الاقوال و در فقیه گفته که نماز شب اوّلاً بر آنحضرت فرض بود ثانیاً
سنت گردید و به هر تقدیر آن صدر کبیر و بدر منیر بسیار در اوقات این نماز
بنحوی ایستاده که سر مبارک و منهج سند که را القدم (اتهام) بدینگونه می‌نمود که بر یکپا

بعضی آن امر حضرت را لفظ نبوی فرض گویند و بر غیر او سنت و باقی است و بعضی گفته اند که

و بعض

و بعضی گفته اند که بر دو شست پاها می ایستاد برای اینکه رنج و مشقت افزون
و بمزید فضل و ثواب مقرون گردد تا اینکه آن سرور مرا از این جهت پاها
آماس کرد پس کریمهٔ طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی در شان آن
سرور اهل تقی نزول یافت و حاصل معنی آن بر قولی اینکه ای محمد فرو نفرستادیم
بر تو قرآن را برای اینکه تو در رنج افتی و از قلت منام و کثرت قیام
بدین غایت مشقت کشی و هم خالق احدی و صور جل شانه در سورهٔ شریفه
زمر عابدان نماز شب گذار و با ریاضتکشان خلوت شبهای تار را ستوده
و در شان این گروه عالیشان فرموده است که امن هو قانت آناء اللیل
ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه ملخص معنی بنابر قول مفسرین
اینکه آیا آن انسان کفور که اوصاف او قبل ازین مذکور شد بهتر است یا کسیکه
قنوت خواننده است در ساعتهای شب درحالیکه سجده کننده و ایستاده است
یعنی در حالت نماز که گاهی سجود میکند و گاهی قیام می‌نماید میترسد از عذاب
آخرت و امید میدارد رحمت خداوند خود را مرویست که مراد تهجد است
که در نماز شب قنوت میخواند و شیخ صدوق رحمه الله در فقیه گفته که این آیه
در شان جناب مستطاب امیرالمؤمنین نزول نموده و حضرت حق عز و علا

هر که معنی را در اینمقام بقیام نماز شب مدح فرموده است و اهتمام آن مردم
دیده بیداری در اقامت نوافل شب و مراسم طاعت گذاری بحدی بود
که در شبی که آنرا لیلة الهریر گویند از انجمله که مبارزان بیشه صولت در آن
شب قیامت وحشت از هر سو بروی میخ و شیدند و میجستند و تیر آسا چنگ
و دندان اعضای ایشان را میکندند و می خستند آن شب صعبترین اوقات جنگ
صفین بود که از صرصر حملات شدید آن اژدها مردان دست و پا چون برگ بید
لرزیدی و از تندی سیلاب خون دلیران کارزار را قدم ثبات و قرار لغزیدی
گویند که در آن شب سی و شش هزار کس از طرفین بقتل رسیده بودند و از
آنجمله پانصد و سی نفر از آن قوم ابتر تنها بشمشیر اسد الله الغالب روانه
مقر سقر گردیدند مجملاً در شبی چنین نماز شب از آن سالار دین فوت نگشت
و در چنان معرکه هوش پرواز زهره گداز یک شب جدا درک فضل و ثواب
این نماز بر او نگذشت و نیز جناب سبحانی تعالی شانه در سوره مبارکه فتح در مقام
مدح جمعی از مؤمنان و شرح بعضی از اوصاف حمیده ایشان فرموده که سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود یعنی علامت ایشان در رویهای ایشان است
از اثر سجده کردن و در کتاب شریف فقیه مذکور است که عبدالله بن سنان
ازجا

از بحر بیکران علم و عرفان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از معنی این آیه مذکوره
پرسید فرموده که هو السهر فی الصلوة مراد اینکه این آیه در مدح نماز شب
گذاران است که اثر بیخوابی و بیداری ایشان در رویهای ایشان ظاهر است
و آن ممکن است که عبارت از زرد روئی و شکستگی رنگ باشد چنانکه در توصیف
مؤمنان کامل گفته اند یحسبهم الجاهل مرضی و ما بهم مرض یعنی تغییر بشره
و شکستگی رنگ ایشان چنان باشد که چون نادان از حقیقت حال بیخبر
ایشان را ببیند گمان کند که بیمارند و حال آنکه بیمار نباشند و آزار جسمانی نداشته
باشند خوشا زردی چهره که باعث سرخروئی آنجهانی شود و حبذا
شکسته رنگ که بسی شکستها بآن درست گردد

لمؤلفه رحمه الله

سرخ روئی از غم او چهره کاهی کرده است
بندگی کون خدا را پادشاهی کرده است

یا عبارت از نور رویهای ایشان باشد که این قوم سعادتمند را از فیض
بیداری شب و برکت عبادت از چهره تابان ظاهر باشد چنانکه در فقیه از حضرت
اقدس نبوی مرویست که من کثرت صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
حاصل معنی آنکه کسیکه نماز بسیار گذارد در شب نیکو شود روی او در روز
و در عیون اخبار الرضا آورده که از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین

علیه السلام پرسیدند که چه وجه دارد اینکه کسیکه شب بعبادت برمیخیزد خوشرو
ترین مردمان است فرمودند که لأنهم خلوا بالله وکساهم الله من نوره
یعنی برای اینکه شب خیزان خلوت گزیده اند با الله تعالی پوشانیده است
ایشانرا الله تعالی کسوتی از نور خود **لمؤلفه ره** بار دیگر رتبهٔ شمر
از غبار راه او ذره گردد آفتاب از سجدهٔ درگاه او و نیز خداوند
بیچون و بیداری بخش دیدهای درون در سورهٔ بابرکات ذاریات مؤمنانرا
که اکثر شب بیدار و سحرگاهان مشغول استغفار میباشند نوازش نموده و در شان
ایشان فرموده است که کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون وبالأسحار هم یستغفرون
خلاصهٔ مضمون آنکه آن متقیان که قبل ازین آیهٔ شریفه مذکور شد که
در ریاض جنان و کنار چشمهای آن مقام ایشان باشند بودند که اندکی زمانی از
شب میخوابیدند یعنی اکثر شب بیدار و در بندگی حضرت پروردگار بودند و در سحرها
طلب آمرزش می‌نمودند وگفته اند یعنی با این بیداری و عبادت معجب و مغرور
نمیگردیدند همچنان از شرم تقصیر و بیم گناه خود را به پناه استغفار میکشیدند
و مرویست که این در شان جماعتی است که سحر در نماز وتر هفتاد بار استغفار
نمایند و بعضی از مشاهیر مخالفین از ابن عباس روایت کرده اند که این آیه

درشان اهل بیت که علی و فاطمه و حسن و حسین اند نزول یافته و بعد از
آن گفته که وکان علی علیه السلام یصلی ثلثی اللیل الآخرین وینام ثلث
الأول فاذا کان السحر جلس للاستغفار والدعاء وکان ورده فی کل لیلة
سبعین رکعة یختم بها القران یعنی طریقهٔ جناب مستطاب امیر المؤمنین این
بود که ثلث اول شب میخوابید و در دو ثلث دیگر به تهجد و نماز مشغول میگردید
و سحرگاه باستغفار و دعا میپرداخت و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذارد که
در آن ختم قرآن می‌نمود و شمهٔ از طریق عبادت و شب بیداری آن
حریق آتش خوف و پرهیزگاری آن است که ضرار بن ضمرهٔ لیثی که یکی از
اصحاب آن رفیع جناب بود در حضور معویه ذکر نموده باین تقریب که روزی او را
بمجلس آن ملعون مطرود اتفاق ورود افتاد معویه چون اختصاص او را
بشاه ولایت پناه و آمد و شد ویرا بآن درگاه میدانست خطاب باو کرده
گفت که صف لی علیا یعنی وصف کن برای من علی را و صفات و خصال
او را بجهة من شرح نما ضرار از آن تکلیف ابا واز آن توصیف استعفا نموده
قبول نکرد و باز آن ملعون تکرار نمود ضرار در آن باب حسن یقین و صلابت
در دین زبان تیز ساخته و از فضایل و مناقب حضرت علی ابن ابیطالب.

و حالات و مقالات آن والاشان عالی مرتبت فصلی بپرداخت واز آنجمله
این است که گفت اشهد بالله لقد رأیته فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل
سدوله و غارت نجومه وهو فی محرابه قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم
ویبکی بکاء الحزین وکانی الان اسمعه وهو یقول ربنا ربنا یتضرع
الیه ثم یقول للدنیا یا دنیا یا دنیا الی تعرضت ام الی تشوقت هیهات
هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیها
فعمرک قصیر وخطرک یسیر واملک حقیر آه آه من قلة الزاد وبعد السفر
ووحشة الطریق وعظم المورد خلاصه معنی این فقرات حیات دل اولیا
زنگ غفلت زدا اینکه خدا را بگواهی میطلبم که هر آینه بتحقیق دیدم آنحضرت را
در بعضی از مواضعی که در آن بعبادت قیام مینمود و بتحقیق که شب پرده
خود را افکنده و ستارگان در سیاهی فرو رفته یعنی در دل شب که ظلمت عالم را
فرو گرفته بود آن والاجناب در محراب خود ایستاده بر محاسن مبارک خود چسپیده
مانند کسیکه مارش گزیده باشد بیتابی و اضطراب میکرد و با دل حزین و خاطر غمگین
اشک از دیدگان پاک میریخت و گویا من الحال میشنوم که میفرمود ربنا ربنا
یعنی جناب الهی را میخواند و تضرع و زاری میکرد بعد از آن خطاب بدنیا نموده میفرمود

ای

ای دنیا ای دنیا متعرض من شده که مرا از راه بری یا مشتاق من گشته که
مرا بدام فریب خود درآوری دور است دور است دیگری را فریب
ده مرا احتیاج در تو نیست بتحقیق که سه طلاق ترا دادم که دیگر امکان رجوع
و باز گشتن در آن نیست پس مدت بقای تو کوتاه و قدر تو اندک و
آرزوی تو حقیر است آه آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه و عظیم
بودن منزل یعنی حساب بگاه معویه بدکیش با آن دل سخت از تذکار این اطوار
هوش پرداز و از استماع این کلمات خارا گداز گریان شد چنانکه اشک
از چشم بدسرشتش فرو ریخت و آنرا باستین ناپاک پاک کرد و حضار آن
مجلس همگی گریستند بعد از آن معویه گفت که کان والله ابو الحسن
کذالک فکیف صبرک عنه یا ضرار یعنی بخدا قسم ابو الحسن چنین بود که
وصف کردی پس چگونه است صبر و شکیبائی تو از او یعنی از جدائی او چه
حال داری و بر تو چگونه میگذرد ضرار گفت مثل حال کسیکه فرزندش را در کنارش
سر بریده باشند که اشکش نمی ایستد و حرارتش ساکن نمیگردد پس ضرار از جا
برخاسته بیرون رفت و هیچ از کیفیت سوز و زاری آن مهر سپهر سرور
در دل شبها که ذکر آن خفتگان فراش غفلت را از شیشه اندیشه

گلاب آگاهی بر چهره افشانند از کابوس گران خواب و کاهلی بیرون آیند و درود گران
محفل آشنائی را به بساط قرب خوانده بر مسند سعادت بسجاده بندگی نشانند
آنست که در امالی شیخ صدوق ره مذکور است که عروة ابن زبیر گفت که در مسجد
رسول ص نشسته بودم و مذاکره اعمال اهل بدر و بیعت رضوان میکردیم ابو الدردا
گفت آیا اخبار کنم شما را بکسیکه در مال از مردمان کمتر و در ورع
از همه بیشتر و در اجتهاد و کوشش در عبادات از همه سخت تر بود گفتند کیست
او گفت علی ابن ابیطالب ع آنگاه جمعی از اهل عدوان و خلاف و عار از
حلیه انصاف بودند رو از وی تافته اذعان این سخن ننمودند مردی از
انصار گفت ای قوم من آنچه دیده ام میگویم و هر کس از شما باید آنچه دیده
باشد بگوید مشاهده کردم علی ابن ابیطالب ع را در نخلستانی که منسوب بنی النجار
است از موالی و کسان خود کناره گرفته و پشت شاخ و برگ درختان خرما
خود را نهفته پس او را نیافتم گفتم بمنزل خود رفته خواهد بود که ناگاه آواز
حزینی شنیدم که میگفت الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتك وکم
من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمك الهی ان طال فی عصیانك
عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانك ولا انا براج

غیر رضوانك حاصل مضمون این کلمات جانسوز خشیت اندوز اینکه الهی
(این عبارت زیادیست)
دور و دراز شد در دنیا زمانی تو عمر من الهی بسی گناه که تحمل کردی با حلم
ورزیدی و در گذرانیدی از من و در برابر آن نعمت دادی و بسا گناه کردم عظیم
و پرده از روی آن نگشودی الهی دور و دراز شد در دنیا زمانی تو عمر من و عظیم
گردید در نوشتجات اعمال گناه من پس نیستم من آرزومند غیر آمرزش
ترا و نیستم امیدوار جز خوشنودی ترا پس مشغول آن آواز شدم و بر اثر
آن رفتم علی ابن ابیطالب ع بود خود را از وی نهفتم و حرکت خود را مخفی داشتم
پس در آن دل شب تار رکعتی چند نماز گذارد و بعد از آن بدعا و گریه
پرداخت و از جمله آنچه در مناجات گفت این بود الهی افکر فی عفوك
فیهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فتعظم علی بلیتی حاصل
معنی آنکه ای معبود من فکر میکنم در عفو تو پس سهل میشود بر من گناه من بعد از
آن یاد می نمایم گرفت و گیر عظیم ترا پس عظیم میگردد بر من بلای من بعد از
آن گفت آه آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها
فتقول خذوه فیاله من مأخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته
یرحمه الملاء اذا اذن فیه بالنداء خلاصه مضمون این فقرات اینست ربا

چشم دل کش بر سبیل اجمال اینکه آه آه اگر من خوانم در صحیفه اعمال گناهی
که من آنرا فراموش کرده باشم و تو آنرا شمرده و در ضبط حساب آورده باشی
گوئی که بگیرید این را یعنی فرشتگان عذاب را بگرفتن من فرمان دهی پس
چه گرفتاری که خویش و عشیرتش او را نتوانند رهانید و قوم قبیله‌اش نفعی
باو نتوانند رسانید رحم کنند بر و جماعت یعنی اهل محشر چون در حق او
ندا رسد که بگیرید او را بعد از آن گفت که آه من نار تنضج الاکباد و
الکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة لهبات لظی حاصل معنی اینکه
آه از آتشی که می پزد جگرها و گردهها را آه از آتشی که بنهایت برکننده است
پوست سرها را یا برکننده است دست و پا و سر آدمی را آه از آتشی که لرزاننده
آتش افروخته بهم میرسد ابو درداء گفت بعد از آن آواز گریه اش ضعیف
و پست شد پس دیگر آوازی نشنیدم گفتم چون بسیار بیداری کشیده خواب بر او
غلبه کرده خوابیده خواهد بود برای نماز صبح بیدارش کنم پیش رفتم دیدم که
مثل چوبی بود که افتاده باشد اعضای مبارکش خشک گشته اصلا حرکتی از او
ظاهر نمیشد پس حرکتش دادم حرکت نکرد و اعضای مبارکش فراهم آوردم
فراهم نیامد گفتم انا لله و انا الیه راجعون بخدا که علی ابن ابیطالب وفات
کرد

کرد پس شتابان بمنزل وی آمدم که خبر وفات او برسانم حضرت فاطمه
علیها السلام گفت یا ابا درداء حال و قصه چه بود آنچه دیده بودم گفتم فرمود
که این حالت بخدا قسم که بیهوشی است که او را از خوف الهی عارض میگردد
پس آب آوردند و بر روی مبارکش افشاندند بهوش آمد نگاه بمن کرد و من
میگریستم فرمود از چیست گریه تو ای ابا درداء گفتم از آنچه میبینم که تو بر
خود میآوری و ریاضتی که خود را میفرمائی فرمود که یا ابا درداء فکیف لو
رأیتنی و دعی بی الی الحساب و ایقن اهل الجرائم بالعذاب و احتوشتنی
ملائکة غلاظ و زبانیة فظاظ فوقفت بین یدی الملک الجبار قد اسلمنی
الاحباء و رحمنی اهل الدنیا لکنت اشد رحمة لی بین یدی من لا تخفی یخفی
علیه خافیة خلاصه مضمون این کلمات جگرگداز طاقت پرداز اینکه
ای ابا درداء پس چگونه خواهد بود اگر ببینی مرا در حالی که مرا خوانده باشند بسوی حساب
و یقین حاصل باشد اهل جرائم را بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملائکه
غلاظ یعنی فرشتگان درشت که بر من درشتخویان و زبانیه فظاظ یعنی
فرشتگانی که هر زحمتی نزد بد زخم رانند و نرمی و ترحم ندانند پس ایستاده
باشم نزد پادشاه جبار بتحقیق که مرا گذاشته و دست از من برداشته

بشنو دوستان بر من رحم کرده باشند اهل دنیا در آن وقت هر آینه پیشتر
بر من رحم خواهد آمد ترا در پیش کسیکه پنهان نیست ازو هیچ پنهانی پس ابو درداء
گفت که بخدا قسم که ندیده ام اینرا از هیچیک از اصحاب رسول صلی الله علیه وآله
و نیز معبود عالمیان و مسجود آدمیان جل جلاله در سورهٔ شریفهٔ الم سجده فرموده است
که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً حاصل معنی
آنکه دوری میکند پهلوهای ایشان از خوابگاه و میخوانند خداوند خود را از
خوف عذاب و طمع ثواب و از ولایت مآب علیان مآب حضرت نبوی صلعم
مرویست که این آیه در شأن متهجدان و شب خیزان است یعنی مؤمنانی
که شبها پهلو از بستر استراحت تهی می سازند و شمع صفت در ظلمت لیالی
از روی سوز و ضعیف نالی با دراک سعادت رستگاری گردن امیدوار
می افرازند و در ارشاد القلوب از مقری کلبانگ هدایت و بیدار کن
خفتگان فراش غفلت اعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منقولست
که اذا جمع الله الأولین والآخرین نادی مناد لیقم الذین کانوا تتجافی
جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً فیقومون وهم
قلیلون ثم یحاسب الله الناس من بعدهم محصل مضمون اینکه چون

جمع

جمع کند خدای تعالی خلق اولین و آخرین را یعنی در عرصهٔ محشر ندا کند منادی
که بیاید برخیزند یعنی از میان این جمع آنانکه بودند دوری می نمودند
پهلوهای ایشان از خوابگاه و میخواندند خداوند خود را از خوف و طمع چنانچه
در آیهٔ شریفه مذکور شد پس برمیخیزند ایشان اندک جماعتی خواهند
بود پس از آن حق تعالی محاسبهٔ مردمان خواهد نمود بعد از ایشان یحتمل مراد این
باشد که این فرقهٔ سعادت قرین را از آن جمع جدا ساخته بحساب روانهٔ بهشت
برین سازند و بعد از آن بحساب سایر خلایق پردازند و هم در آنکتاب
از آن عالی جناب علیه السلام مرویست اذا قام العبد من مضجعه والنعاس في
عینه لیرضی ربه بصلوة لیله باهی الله به الملئکة فیقول اما ترون
عبدی هذا قام من مضجعه وترك لذیذ منامه الی ما لم افرضه
علیه اشهدوا انی قد غفرت له ملخص معنی آنکه چون برخیزد بنده از خوابگاه
خود و چشمهای او خواب آلوده و در بینکی باشد برای اینکه خداوند خود را خوشنود
سازد و در رضی نماید بنماز شب مباهات کند خدای تعالی باو بر فرشتگان
پس گوید آیا نمی بینید این بندهٔ مرا که برخواست از خوابگاه خود و وا
گذاشته خواب لذیذ خود را بسوی آنچه من برو فرض نساخته بودم یعنی

برخاست بنماز شبگاه باشید بدرستیکه من بتحقیق که آمرزیدم او را الی اصل
تعب بیداری در طلب رستگاری منتج چنین اثرها و ثمر نالهای نیم شبی
و دعاهای سحرگاهی ثمر چنین ثمرهاست اما ادراک این سعادت جاودانی
باگران جانی و تن آسانی میسر نمیگردد تا از شوق بندگی شور در سر نباشد
از خواب شیرین چشم نتوان کشود و تا درشتی راه مرگ و سختی روز جزا در
نظر نبود از جامه خواب نرم پهلو خالی نمیتوان نمود تا آتش سوزی در جان نگردد
سپند آسا یکجا بانه از بستر نرم و گرم نمیتوان جست و تا خار خار بی پهلو
نکند شعله صفت بر سر زانوی تلاش عالم بالا نمیتوان نشست کاهلی را رستگاری
رائی سرمایه وردی نمیتوان خرید و بر اوج مرتبه مقربین بی پر و بال شوق
نتوان پرید لمؤلفه کنز کرا آشنائی درد جا خفت آئین را حیثیت
چون نمک بر زخم سازد خواب شیرین را ره عشق است با این عزمهای سست
نتوان شد که بر آتش زدن بنود میسر پای چوبین را گدایان را نتاج
پادشاهی سرفرو ناید چه نسبت آشنائی با سر شوریده بالین را بیک کام
اختلاط شور و شیرین راست کی آید بشور عشق نتوان جمع کردن خواب
شیرین را تن پرورانی که بفرمان سلطان نفس و هوا بکنج خواب

چهار پهلو کشیده شده اند کی روی نجات میتوانند دید و تیره بختانی که از
گرانجانی سراپا در مغلاب خواب کبت فرو رفته اند و در پیش شکسته
رویان کریهای سحرگاهی کی سفید میتوانند کرد دیده کوردلانی که از خواب
غفلت گل بر روزن دیده زده اند از چه راه چشم بر رحمت الهی میتوانند
داشت و بیچاره لانی که بشیرینی شکر خواب چشم از ثمرهای گوناگون چندین ثواب
پوشیده اند کی نهال طاعت در کنار جویبار سفیده دم میتوانند کاشت
لمؤلفه تن آسائی نهادت بالش نرمی بزیر سر نگرانی چشم من در خواب
چینی روی بیداری ذخیر عالم غیب و شهادت و بخشنده توفیق عبادت
جل شانه در سوره مبارکه مزمل بعد از آنکه حضرت اشرف نبوت را
بقیام لیل امر فرموده است که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و
اقوم قیلا مراد از ناشئة اللیل بقولی ساعات تمام شب است و بقولی
دیگر ساعات تهجد است و بروایتی قیام در آخر شب است برای نماز شب
و بنابراین مصدر خواهد بود چون عافیه از نشأ بمعنی نهض و مؤید این است
اینکه لغة اهل ناشیه بلغت حبشه بمعنی قیام لیل است و بر درستی مراد
از آن نفس ناشیه است یعنی کسیکه شب از جامه خواب برای عبادت

برخیزد و بهر تقدیر ملخص مضمون اینکه ساعت شب یا برخواستن شب یا
نفسی که شب بعبادت برخیزد سخت تر است از روی ثبات قدم
با تجنب گرانی و مشقت از عبادت روز و جمعی که وطأ بکسر واو خوانده اند
که بمعنی موالات شب است یعنی سخت تر است از روی موافقت دل با زبان چه
در شب دلها از اندیشه معاش فارغ و حواس جمع میباشد و با حضور قلب
و خضوع و خشوع به بنده که قیام میتوانند نمود و درست تر و ثابت تر است
از روی مقال که قرائت قرآن با شب چه در شب آوازها که مفرق حواس است
ساکن میباشد و بهتر متوجه آن میتوان شد و چنانکه زبان از حلاوت تلاوت آن
کامیاب میشود دل نیز از فیض تأمل در معانی آن بهره مند میتواند گردید
جمله شب وقتیست که دست و پا از حرکات و ترددات دنیای بقا استراحت
گزیده و چشم و گوش از دیدنها و شنیدنهای کلفت قرار بگوشه فراغت
درخزیده اعضای ظاهر از بیکاری شاغل بی حاصل در راحت و سرای خاطر
از آمد و رفت اندیشهای باطل خلوت جمال مستوره حسن عمل از چشم
بد نامحرمان در نقاب ظلمت نهان و چراغ دلفروز اخلاص نیت از تند
باد ریا و سمعت در فانوس پرده خفا در امان الوان حاجت گذاری برد

ناله

ناله و زاری ما و دو دست دعا و استغفار بر دامن کرم خداوند آمرزگار
دراز بیکانگان اغراض از خلوتخانه درون بیرون و زبان کامجوی در عرض
مطالب دو جهانی مأذون و دست تقاضای کرم کریمان حوائج عالم اکبر
و وسعت فضل و عطا عذر عالم عالم جرم و خطا را پذیرا دیده عفو مراقب
استغفار توبهای تیره دل کشاده و سمع قبول گوش برزنگ قوافل فرائض و
نوافل ایستاده مطلب دو جهانی با چراغ فیض هر سو در جستجوی طلبکار و نوید
پر امید هل من سائل در سواد اعظم شب هر طرف جابجا و در امالی شیخ صدوق
طاب ثراه از چراغ افروز سوز دلهای شب و شبگیر آموز سالکان طریق
طلب حضرت اشرف نبوی مرویست که ان الله تعالى ینزل ملکا الی
السماء الدنیا کل لیلة فی الثلث الاخیر ولیلة الجمعة فی اول اللیل فیأمره فینادی
هل من سائل فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه هل من مستغفر فاغفر له
یا طالب الخیر اقبل یا طالب الشر اقصر فلا یزال ینادی بهذا حتی یطلع
الفجر فاذا طلع الفجر عاد الی محله من ملکوت السماء حاصل معنی اینکه بدرستیکه
الله تعالی میفرستد فرشته با آسمان دنیا هر شب در ثلث آخرین و شب جمعه
در اول شب پس بفرمان الهی ندا میکند که آیا سائلی هست که بوی عطا نمایم آیا

تائبی است که توبهٔ او را پذیرفته گناهانش را عفو فرمایم آیا آمرزش خواهنده
هست تا مر او را آمرزم ای جویای خیر متوجه شو و بیا ای جویای شر خود را
از آن باز دار و ترک آن نما پس پیوسته باین کلام ندا میکند تا اینکه صبح دم
چون صبح دمید بجای خود از ملکوت آسمان باز میگردد و نیز در کتاب شریف امالی
از مهر سپهر وجود و معالی حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که در میان
سخنانی که جناب باری تعالی بموسی ابن عمران ع نبیّنا و علیه السلام نهانی گفت
این است که یا ابن عمران کذب من زعم انّه یحبّنی فاذا جنّه اللّیل نام
عنّی الی آخر الحدیث خلاصهٔ مضمون آنکه دروغ گفت کسیکه گمان میکند که
مرا دوست میدارد پس چون شب در آمد سر را گذاشت و خوابید آیا نه
نه هر محب دوست میدارد خلوت حبیب خود را یا ابن عمران من مطّلع بر
دوستان خودم چون شب در آید میگردانم چشمهای ایشان را در دلهای ایشان
یعنی دلهای ایشان را روشن و بینا میسازم و عقوبت خود را در پیش چشمها و دل
ایشان مصوّر میگردانم خطاب میکنند بامن از روی مشاهده و سخن میگویند
با من از روی حضور یعنی بچشم دل مرا مشاهده مینمایند و حاضرانه با من
مکالمه می نمایند یا ابن عمران ببخش بمن از دلت خشوع و تذلّل و از بدنت

خضوع

خضوع و فروتنی و از چشمانت اشک در تاریکیهای شب دعا کن و بخوان مرا
که بدرستیکه تو می یابی مرا بخود نزدیک و دعای ترا اجابت کننده ام و یکی از
طالبان سر منزل نجات بشبها در مناجات میگفت الهی غارت النجوم
و نامت العیون فاغلقت الملوک ابوابهم و بابک مفتوح یعنی ای
معبود من فرو رفتند ستارگان و خفته چشمها و ببستند پادشاهان درهای
خود را و درگاه تو گشاده است یعنی هر که را حاجتی و مطلبی باشد عرض آن بحضرت
تو در اینوقت ممکن است و مانعی از آن نیست لمؤلفه ره

بشب بخواب کی ای جسم من ز جا برخیز ز دست عمر شدت عمر من بیا برخیز
گشاده درگه فیض حکیم خسته دلان توام بجوی پی درد خود دوا برخیز

و در مجموعهٔ ورّام از حضرت سیّد الانام صلی الله علیه و آله منقولست
که انّ العبد اذا تخلّی بسیّده فی جوف اللّیل المظلم و ناجاه اثبت الله النور
فی قلبه و اذا قال یا ربّ یا ربّ ناداه الجلیل جلّ جلاله لبّیک عبدی
سلنی اعطک و توکّل علیّ اکفک ثمّ یقول جلّ جلاله یا ملائکتی انظروا
الی عبدی فقد تخلّی فی جوف اللّیل المظلم والبطالون لاهون والغافلون
نیام اشهدوا انّی قد غفرت له محصل معنی اینکه بدرستیکه بنده چون

خلوت گزینند با مولای خود در دل شب تار و مناجات نماید با او روایند
خدای تعالی نور در دلش یعنی دلش را روشن گرداند و چون یا رب یا رب
گوید خداوند بزرگوار جلّ جلاله با وی ندا فرماید که لبیک ای بندهٔ من
طلب کن از من تا عطا نمایم و کار خود را بمن گذار تا ترا کفایت فرمایم
بعد از آن خدای جلّ جلاله گوید ای فرشتگان من نظر کنید به بندهٔ من
بتحقیق که خلوت گرفته برای من در دل شب تاریک که بطالت پیشگان بلهو
ولعب مشغول اند و غافلان خفته اند گواه باشید من بتحقیق آمرزیدم او را

لمؤلفه دلا در خواب یک شب چشم و سرکن آه و یا ربها   که بنود خلوت در بسته
چون ظلمت شبها   به بیداری توان دیدن رخ کام همه عالم را   کشاده دیده
از خواب است فتح الباب مطلبها   مس قرص قمر از روی زر خورشید میگردد چه
اکسیر است ای سیه رو بهتر است از ظلمت شبها   بنوشی تا شراب بیخمار فیض بیدار
ترا دادند چشم من زیلک دیدگان لبها   ز خواب مرگ غفلت چشم
بکش تا مگر یکدم   توانی دید فکر روز مرگ خود در این شبها   بر اولو هوشمندان
بیدار دل ظاهر است که آدمی را حیات تهیهٔ سفر آن جهانی و تحصیل سعادت جاودانی
جز این بجز و زمان زندگانی نیست و نصف آن روز است باید در آن

کارهای

کارهای دنیایی خود را سازد و لیسرانجام ضرورت معاش پردازد چه بنا
هستی آدمی بر احتیاج و از ارتکاب بعضی امور ناچار و لا علاج است
چون فروخت و خرید و داد و ستد و شخم و تخم باغ و بوستان و پاس
لوازم آشنائی با یاران و دوستان و رسیدن با حوال منسوبان و در پردن
خانه و زاد و خورد با متعلقان ابنای زمانه و امثال اینها و وسعت روزها
همین قدر باشد که امثال این امور در آن صورت تواند بست و این قسم مطالب
در آن بحصول تواند پیوست و قدر سهلی فاضل آید که در آن باداء فرایض
و توابع آن قیام توان نمود و نصف دیگر آن شب است که بعضی از آن بخورد
و خواب و آسایش بگذرد و بتحصیل قوت بدن و دماغ صرف میگردد و باقی آن
وقتی است که مرد صاحب درد بچراغ بیداری طریق رستگاری خود در آن
میتواند جست و بزبان عجز و انکسار عذر تقصیرات خود خواسته بآب
دیده ارقام جرائم و آثام خود را از صحایف لیالی و ایام میتواند شست
و هرگاه آن نیز صرف خواب و تن پروری شود دیگر وقتی برای بندگی کجا
ماند و روز آخر که صبح اجل دمد و فرصت براق کبری سفر ناگزیر مرگ از
دست رود جز خاک ندامت و حسرت بر سر کجا اهد   **فانده جامی**

روز و شب عمر تو با صد شتاب — میگذرد آن بگذرد این بخواب
روز چنان میگذرد شب چنین — که شود آمادهٔ روز پسین

و جمعی که فی الجمله آگاهی و دردی دارند و گاهی بادراک این سعادت
کردن آرزو کشیده نقش ارادهٔ آنرا بر لوح خاطر می نگارند اکثر اینها را
که بفریب نفس کاهل از شتاب اجل غافل هر شب را به شب دیگر می اندازند
و بتأخیر و تسویف شمار عزیز و اوقات شریف را از دست داده فرصت را
بالکلیه می بازند لمؤلفه کن با نفس کافر دست و پا کردست و پا داری تو
اما ای خود را دست و پا بهر حنا داری — حلال است آن زمان خواب فراغت
بر تو گر رفتن — توانی کاروان عمر را یک لحظه وا داری گوید یکی از عباد
در وقت احتضار که سفر وحش از کوچگاه جسم زار روانه بود و شعلهٔ
حیاتش مانند شمع سحرگاهی هر لحظه دیده شعورش می بست و میکشود و زبان پند
سرایش باین نوای هوش فزا مترنم میگشت ما تأسفی علی دار الأحزان
والغموم والخطایا والذنوب وانما تأسفی علی لیلة نمتها و یوم افطرته
و ساعة غفلت فیها عن ذکر الله تعالی یعنی تأسف و حسرتی که دارم
بر دنیا نیست که سرای اندوه و غم و جای گناه و نافرمانی خداوند عالم است

چه چیزی

چه چیزی جائی قابل تحسر و دل والتین نیست بلکه تحسر و تأسف من
برین است که شبی که در آن خفته ام و بر روزی که روزه نگرفته و ساعتی که
در آن از ذکر خدا غافل گشته ام لمؤلفه یک دل بود بهتر از آن دل که
نباشد شاد است — مرگ خوشتر ز حیاتی که رود بی یاد است و چون
عاقل دانا بر فوت شما تأسف نخورد که ممکن است در آن بهانهٔ اشک
گرمی که از سر سوز ریزد خداوند عالمیان را از خود خوشنود سازد و به
وسیلهٔ کمند آه ناله که از ته دل خیزد خود را ببهشت رضای حضرت او اندازد
آورده اند که روز قیامت شخصی را بعرصهٔ محشر آورند چون نگاه باحوال خود
کند و باعمال خود نظر تأمل افکند عملی نه بیند که در میزان اعتبار وزنی
داشته باشد ندا رسد که ای فلان ببهشت در آی گوید یارب من عملی نکرده ام
که بآن شایستهٔ این باشم حق تعالی فرماید که شبی از شبها بیدار شدی و از
پهلو به پهلو گردیدی و کلمهٔ الله بر زبان راندی و باز بخواب رفتی و آنرا
فراموش کردی و چون بر من خواب و فراموشی روا نیست آنرا فراموش
ننموده ام و این کرامت جزای آن عمل است پس هر گاه اینقدر عمل
بهانهٔ وصول رحمت و وسیلهٔ دخول جنت تواند گردید تأمل کن که

بشومی خواب تن آسانی چه بس دولتها و کرامتهای آن جهانی از کیسهٔ آدمی
غافل میرود ونفسی که رشتهٔ گوهر بی بهاست چندین ذکر و تسبیح میتواند شد
چون همه بیاد و نفیر خواب بگذرد للمؤلفه پاسبان گنج ایمانی مرو ای دل
بخواب مصحف یاد حق خود را مکن باطل بخواب باگران باری درین
تن پای تا سر غفلتی رفتهٔ ای اندیشهٔ جان در میان گل بخواب در تنم سبقی
که بیباید بجان استادکی کشته‌ای کحل آزاد اینقدر مایل بخواب
نیم عقبا از سر غفلت بخود داری گمان میکنی آنرا هم از تن پروری زایل
بخواب هر نگاه اعتبارت جوی آب زندگی است حیف باشد آن چشمه
آنرا کنی باطل بخواب پیر و برنا زشت و زیبا از پی هم میروند بر سر
راه چنین چون میروی ای دل بخواب اینچنین کافتاده در راهست یک
پهلو تنت روی بیداری مگر بینی تو ای جاهل بخواب خواب را
خواب لحد وعظ تواند شد بدل نقد عمر بی بدل را چون دهد عاقل
بخواب شرم باد آدمیرا که با این اعتلاء شأن و امتیاز از سایر انواع
حیوان که پدرش مسجود ملائکه بود و بر سریر شرف انی جاعل فی الارض
خلیفة سالها فرمان فرمائی نموده خلعت خلقتش بطراز لقد خلقنا

الانسان

الانسان فی احسن تقویم مزین است و منشور کرامتش برقم ولقد کرمنا
بنی آدم معنون ارض و سما در امر معیشت وی را کار کنند و وحش
و طیر بر سر خوان هستی او را طفیلیان با این همه عز و شرف که او را داد
آنکه در امر بیداری و شب خیزی از خروس کمتر باشد که هر شب البته بیدار
و آگاه میشود و این ورد هرگز از او فوت نگردد للمؤلفه ای گشته
رفیق شب بخواب خورسند جان کرده زپروردن تن زار و نژند
شرمت بادا از خروس کو را همه شب تسبیح و ترا نفیر خوابست بلند
وله ایضاً
برخیز شها ای همای اوج اقبال بگشا بهوای عشق جانان پر و بال
تا کی خوابی چو ماکیان ای نامرد کم نیستی از خروس بجز دوش و نیال
ایضاً
خوش آنکه بغم شگفته باشی همه شب در خون جگر نخفته باشی همه شب
شرمت بادا از خروس ای طالب جان کو بیدار و تو خفته باشی همه شب
و از جملهٔ مصلحتها که مدبر امور را جل شأنه در آفریدن خروسان بدینگونه
که سحرگاهان بیدار گشته بال بر بال زنند و آواز بآواز دهند رعایت
شده همانا مراد این است که شاید گران خوابان فرش راحت نفرباد
ایشان بیدار و سیه مستان شراب غفلت از ناله ایشان هشیار گشته ساعتی

تدارک احوال خود نمایند و خروس وار با ناله های زار بعذرخواهی کردگار
پرداخته مانند بال خروسان از حسرت فوت ساعات دست تأسف
بهم سایند و همانا اشاره باینمعنی است آنچه از جناب مستطاب امیر المؤمنین
مرویست که خروس در فریاد خود میگوید که اذکروا الله یا غافلین یعنی
ذکر کنید الله تعالی را و یاد او نمائید ای غافلان و از سید دوسرا و
هادی هوای سبحان الذی اسری صلی الله علیه و آله در خبر است که فرمودند
در شب معراج در آسمان چهارم خروسی دیدم سفید و چشمهای آن از
یاقوت سرخ و بالهای آن از زبرجد سبز ندا میکند لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین ولی الله و فاطمة و ولداها
الحسن والحسین صفوة الله یا غافلین اذکروا الله و علی مبغضیهم لعنة الله
یعنی نیست معبودی بر حق مگر الله و محمد رسول و فرستاده خدا است علی ابن
ابیطالب که امیر مؤمنانست و ولی و دوست خدا است فاطمه و فرزندان
او حسن و حسین برگزیدگان خدا اند ای غافلان ذکر کنید خدا را بدرستیکه دشمنان
ایشان که لعنت خدا بر دشمنان ایشان باد و در کتاب شریف فقیه
از حضرت ابوجعفر منقول است آنچه حاصل مضمون آن این است که بدرستیکه

خدا

خدا تعالی را فرشته ایست بر صورت خروس سفید سرش در زیر عرش
و پاها در قعر زمین هفتم و او را بالی در مشرق و بالی در مغرب است خروسان
زمین فریاد نمیکنند تا وقتیکه او فریاد کند و بال بر بال بزند و بعد از آن
گوید سبحان الله العظیم الذی لیس کمثله شیئ پس خدای تبارک و تعالی در
جواب او گوید که لا یحلف بی کاذباً من یعرف ما تقول یعنی قسم نمیخورد بمن
بدروغ کسیکه شناسد و داند آنچه تو میگوئی و نیز در فقیه از حضرت
امام جعفر صادق منقول است که چون بانگ خروس شنیدی پس بگو سبوح
قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتک غضبک لا اله الا انت سبحانک
وبحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت
ترکیب این عبارت شریفه بر چند وجه ممکن و از آنجمله این دو وجه است
که سبوح خبر مبتداء محذوف و قدوس رب الملائکة هر یک خبر بعد از خبر
باشد و بنا بر این معنی این است که تو منزهی و مقدسی خداوند فرشتگان
و روح یا اینکه رب منصوب و منادی باشد یعنی منزه و مقدسی ای خداوند فرشتگان
و روح پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو باینمعنی که هر چند اهل رحمت و آمرزش
گنجایش دارد غضب نمیکند نیست معبودی بر حق مگر تو پاک و منزه میدانم ترا

پاک دانستن و متلبس میکردم بحمد و سپاس تو بد کردم و ستم بر خود نمودم
پس بیامرز مرا که بدرستیکه نمی آمرزد کناهان را مکر تو و اینهم در فقیه است مذکور
که کریمهٔ والطیر صافات کل قد علم صلوته و تسبیحه که در سورهٔ مبارکهٔ نور است
مرویست که در خروس نزول یافته و ما قبل آن این است که الم تر ان الله
یسبح له من فی السموات والارض والطیر صافات حاصل معنی بر قول
مفسرین اینکه آیا ندیدی و ندانستی اینکه خدایتعالی را تسبیح میکوید او را هر که
در آسمانها و زمین است بزبان قال یا حال و مرغان نیز تسبیح میکویند او را
در حالیکه بال کشاده و صف کشیده اند هر یک از اهل آسمان و زمین یا از مرغان
بمجموع تحقیق دانسته است دعا و تسبیح خود را یا خدایتعالی دانسته دعا و تسبیح او را
مجملاً خروس با عامهٔ طیور بعض در دل شبها و بعض دم سحر چنانکه مشاهده نیز میکردد
هر یک قال و قیل و زمزمهٔ تسبیح و تهلیل دارد و آدمی غفلت شعار بین که بر او
کران است که برای یک چشم خواب از عالم عالم فیض بیداری شبها چشم میپوشد
و جهان جهان فضل و ثواب را بیکدمهٔ تن آسائی و خواب میفروشد سبحان الله
اگر بدرد عشق دختری دلش خسته یا به بند تعلق پسری پای خاطرش بسته باشد
که از آب چکیدن مخلوق کردیده و میرزی در پی دیوار صفای ظاهر

درونیده

درخزیده اندیشها از یاد شان نالان و کریان و در آتش خیال شان سوزان
و بریان بیتاب شده و شوریده وار از دوری شان اشک حسرت میریزد و سینه میخراشد
و از محبت صانع مصوری که رو و موی ما از کلک قدرت اعجوبه کارش کمترین رقمها
و چشم و ابروی ما از خامهٔ صنع بدائع نکارش سیاه قلمهاست در دل مرده‌اش
آنقدر جز واز درد بند که آنحضرت در خاطر افسرده اش چندان اثر نیست
که پروای آن داشته باشد که یک دو ساعت شب از جامهٔ خواب برخیزد
و بر دست طلب به دامن فیض شب در آویزد دامن دل را از غبار یاد غیر حق
افشاند و دست دعا را بر کردن معشوقهٔ مرادات دنیا و عقبی حمایل کرداند
و اکر فرضاً کاهی بتقریبی توفیق بیداری هم یابد لیکن تمام بازمیخوابد و لاشه
جان در کل تن پروری مانده اش با دراک فیض بند که نمی‌شتابد در فقیه
از یکی دو امام همام یعنی حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
روایت نموده حدیثی که حاصل معنی آن این است که نیست هیچ بنده مکر اینکه
بیدار میکند او را در شب یکبار یا دو بار پس اکر برخاست برخاست و اکر
نه شیطان می آید و در کوش وی بول میکند آیا نمی بینند احدی از شما
که آن شخص که بیدار شده و برنخاسته وقتیکه بر میخیزد افسرده و کران و کاهل

نباشد یعنی آن علامت بول شیطان است و در کافی از ابی عبد الله منقول
است بدینگونه که بدرستیکه بنده بیدار کرده میشود سه مرتبه در شب اگر بر
نخاست شیطان می‌آید و در گوش وی بول میکند و نیز در فقیه از والا جناب
مستطاب امام محمد باقر علیه السلام حدیثی منقول است که ملخص آن این است که
هیچ بنده قصد این نکرد که برخیزد در هر ساعتی از شب که اراده دارد خدا تعالی
دانست که این قصد را در واقع دارد یعنی محض تصور و آرزو نیست مگر اینکه
موکل گرداند خدا تعالی با و فرشته که او را حرکت دهند یعنی برای بیدار
کردن در همان ساعتی که قصد نموده است مخفی نماند که در فضل بیداری و
عبادت شب اخبار و آثار بسیار وجداول نوشتجات و ارقام محدثین اعلام
از زلال انتقال لبریز و سرشار است و بعض از آن در طی آیاتی که کام و زبان
خامه بیان از حلاوت تلاوت آنها کامیاب گردید و بتقریبات دیگر
سمت تحریر یافت و بعض نیز از خزائن کتب سلف و خلف منتخب و بسیاق
انطباق این اوراق مرتب میگردد امید که فوائد آنها بر روزگار مؤمنین
سعادت قرین عائد و قوافل قلوب سالکان طریق بندگی را الی منزل فرخنده
قائد گردد از آنجمله در کتاب شریف فقیه مذکور است که حضرت جبرئیل علیه السلام

بجناب

بجناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله نازل گشته آنحضرت فرمودند که
یا جبرئیل عظنی یعنی ای جبرئیل مرا وعظی پندی ده جبرئیل فرمود که
یا محمد عش ما شئت فانک میت و احبب ما شئت فانه مفارقه واعمل
ما شئت فانک ملاقیه شرف المؤمن صلوته باللیل و عزه کف الاذی
عن الناس ملخص مضمون اینکه ای محمد زندگانی کن چندان که خواهی که بدرستیکه
تو میرنده یعنی هرچند بکام دل و بقدر خواهش زندگی کنی عاقبت خواهی
مرد و ودیعت حیات را خواهی سپرد و دوست دار هرچه را خواهی که
بدرستیکه تو از او جدا خواهی شد و بکن هر کاری که میخواهی یعنی از نیک
و بد بدرستیکه تو بآن کرده خود ملاقی خواهی گردید یعنی بجزای آن خواهی
رسید شرف مؤمن نماز اوست در شب و عزت او باز داشتن آزار خود
از مردمان و نیز در آن کتاب از والا جناب عالیمآب نبوی صلعم مروی است
که در دقیقه طایر روح مقدسش از قفس دنیا بعالم بقا پرواز می‌نمود به
ابی ذر غفاری رضی الله عنه فرمود که یا اباذر احفظ وصیتی تنفعک
من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنة حاصل معنی آنکه حفظ کن
و بعمل آر سفارشی را که ترا سود میدهد هر کس که ختم شود عمر او بر خاستن

شب و بعد از آن بمیرد پس او را کشته است و در تهذیب نیز این حدیث
مذکور است اما بجای لفظ وصیة تنفعک احفظ وصیة نبیک است
یعنی حفظ کن وصیت پیغمبر خود را و از جملهٔ وصایای آن رسول گزین که
بحضرت امیر المؤمنین نموده و در فقیه و بسیاری از کتب معتبره مذکور است
این است که یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة
اللیل یعنی بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب و هم در فقیه
از امام همام و والا مقام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است حدیثی
که ملخص معنی آن این است که بدرستیکه خدا تعالی چون خواهد باهل زمین عذابی
فرستد گوید اگر نمیبودند آن کسانی که با هم دوستی می ورزند بجلال من و
عمارت مینمایند مساجد مرا و استغفار میکنند در سحرها اگر این جماعت
نمیبودند هر آینه فرو میفرستادم عذاب خود را و هم در فقیه از حضرت اقدس
جعفری علیه السلام مأثور است که علیکم بصلوة اللیل فانها سنة نبیکم و
دأب الصالحین قبلکم و مطردة الداء عن اجسامکم محصل معنی آنکه
بر شما باد بنماز شب که بدرستیکه آن سنت و طریقهٔ پیغمبر شماست و شیوهٔ
صالحان که پیش از شما بوده اند و دور کنندهٔ درد است از بدنهای شما

ام

و نیز در آن کتاب از آن عالیجناب علیه السلام منقول است که ان البیوت
التی یصلی فیها باللیل بتلاوة القرآن تضیئ لأهل السماء کما
تضیئ النجوم لأهل الأرض حاصل مضمون آنکه بتحقیق که خانهائیکه در آن
نماز گذارده میشود در شب بتلاوت قرآن می درخشند و روشنی می بخشند
برای اهل آسمان چنانکه میدرخشد ستارگان آسمان برای اهل زمین و در
همان کتاب از آن هادی طریق صواب علیه السلام مرویست که در کریمهٔ
ان الحسنات یذهبن السیئات فرموده اند که صلوة المؤمن باللیل تذهب بما
عمل من ذنب النهار یعنی نماز مؤمن در شب میبرد و محو میگرداند آنچه را
که کرده است از گناه در روز و نیز در فقیه مذکور است که مردی بخدمت
آنحضرت علیه السلام آمده از احتیاج و فقر شکایت کرد و در شکایت افراط
و مبالغه نمود بحدیکه نزدیک بود که شکوه گرسنگی نماید حضرت ابیعبدالله ع
فرمودند که آیا نماز میکنی در شب گفت آری پس آنحضرت روبجانب اصحاب
خود گردانیده فرمود که کذب من زعم انه یصلی باللیل و یجوع
بالنهار و ان الله تبارک و تعالی ضمن صلوة اللیل قوة النهار حاصل
معنی اینکه دروغ گفت کسیکه ادعا نمود که شب نماز میکند و روز گرسنه است

بدرستیکه خدای تبارک وتعالی نماز شب را ضامن قوت روز گردانیده است
وهم در فقیه آورده که از رفیقان شیعیان جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
که فرموده اند که ابشر من صلی من اللیل عشر لیلة مخلصاً لله الی آخره
چون تزیین این مقام بایراد تمام این کلام باعث تطویل میگردد ناچار
خامهٔ ایجاز شعار ترجمان شرف تذکار آن تن در داده بذکر حاصل معنی
آن اکتفا می نماید و آن این است که مژده باد هرکه نماز کند در شب
ده یک شب را برای رضای خدای تعالی شانه بغرض جهت طلب ثواب الهی خدای
تبارک وتعالی گوید بنویسندگانش که بنویسید برای این بندهٔ من از حسنات
بعدد آنچه رویانیده ام در این شب از دانه و برگ و درخت نی و برگ از درخت
خرما و چراگاهی و هرکه نماز گذارد نه یک شبش را عطا کند او را خدای تعالی
ده دعای مستجاب و نامهٔ عملش را بدست راستش دهد و هرکه نماز گذارد هشت
یک شبش را عطا کند او را خدای تعالی اجر شهیدی صابر که نیتش
صادق باشد و داده شود اذن شفاعت در اهل زمینش و هرکه نماز
گذارد هفت یک شبش را بیرون آید از قبرش روزی که زنده میشود
و روی او چون ماه شب چهارده باشد تا آنکه بگذرد بر پل صراط با آمنین

یعنی

یعنی جماعتی که از عذاب ایمن باشند و هرکه نماز گذارد شش یک شبش را
نوشته شود در میان اوابین یعنی جمعی که از باطل بحق و از معصیت بطاعت
بازگشت کرده باشند و آمرزیده میشود از گناهان گذشته اش و هرکه نماز
گذارد پنج یک شبش را قرین و همنشین گردد با حضرت ابراهیم خلیل در قبه
اش یعنی در گنبدی و مقامی که برای آنحضرت در بهشت معین است و هرکه
نماز گذارد چهار یک شبش را در اول رستگاران باشند تا اینکه بگذرد بر صراط
مانند باد تند و داخل بهشت شود بی حساب و هرکه نماز کند سه یک شبش را
هیچ فرشته نماند مگر اینکه آرزو کند منزلت و مرتبت قرب او را که نسبت بجناب
الهی داشته باشد گویند او را که داخل بهشت شو از هر دری که خواهی
از درهای هشتگانهٔ بهشت و هرکه نماز کند نصف شبش را پس اگر عطا کرده
شود بروی زمین طلا هفتاد هزار بار برابری نمیکند با جزای او و بعد باشد
برای او باین عبادت نصف شبی نزد خدای تعالی بهتر از هفتاد بنده که آزاد
کند از اولاد حضرت اسماعیل و هرکه نماز کند دو ثلث شب را بوده باشد
برای او از حسنات بعدد ریگ عالج که موضعیست در بیابان و در آن ریگ
بسیار میباشد که کمتر آن حسنات بحسب وزن گرانتر از کوه احد باشد

ده بار و هر که نماز کذارد شبی را تمام بر حالیکه تلاوت کننده کتاب خدا
و راکع و ساجد و ذاکر باشد یعنی که تمام شب را بنماز و تلاوت و رکوع
و سجود و ذکر کذراند عطا کرده شود از ثواب آنچه کمترین آن این باشد
که بیرون آید از کناهان مانند روزی که مادرش او را زائیده باشد
و نوشته میشود برای او بعدد آنچه آفریده است خدای عز و جل از حسنات
و مثل آن درجات و ثابت و پایدار کردد نور در قبرش و پایدار کرده
و پراکنده شود کناه و حسد از دلش و پناه داده شود از عذاب قبر و عطا
کرده شود براتی از آتش دوزخ و مبعوث کردد از آمنین یعنی چون
از قبر بر خیزد از جملهٔ جمعی باشد که از عذاب الهی ایمن باشند و خداوند تبارک
و تعالی بفرشتکان کوید که ای فرشتکان من نظر کنید بسوی بندهٔ من که
زنده داشت شبی را برای طلب رضای من ساکن کردانید او را در فردوس
و او راست صد هزار شهر و در هر شهری است جمیع آنچه خواهش کند نفسها و
لذت برند چشمها و خطور نکرده باشد بر هیچ خاطری و این سوای آنچیزیست
که آماده کرده ام برای او از کرامت و زیادتی قرب و از قبیل اخبار و
احادیث در اینمطلب بسیار ورود یافته و لیکن بحکم مصرع درخانه

اگر کس است یکحرف بس است اهل هوش و خرد را همین چند خبر کافی
و علیلان مرض کاهلی را همین قدر شافی است مطلب دویم
در مذمت بسیار خوابیدن و بیان اوقاتی که در آن ممدوح و مذموم
است پوشیده نماند که از جملهٔ سته ضروریه که آدمی را در کار و
قوام بدن را از آن ناچار است بقدریکه مزاج صحیح معتدل اقتضا
کند و خواهد و کمتر از آن ضعیف کردد و کاهد و همین قدر از آن پسندیده
و سزاوار و زاید آن مذموم و مورث رنج و آزار است و آن نیز
بمثابه اکل و شرب است که تا از حد اعتدال و ضرورت نکذشته نیکو
و مستحسن و چون از آن تجاوز نمود باعث خرابی سرای بدنست و چون
بدن که خانهٔ دل نیز با آن تیره و سیاه و نقد عمر عزیز از آن ناچیز و تباه
میکردد و هر نفیرش بسبب نفور وحشی غزال فرصت است و هر مژه برهم
زدنش باعث رمیدن همای دولتی و در کافی از حضرت صادق جعفر
منقول است که کثرة النوم مذهبة للدین و الدنیا ان الله عز و جل
یبغض کثرة النوم و کثرة الفراغ محصل مضمون آنکه بسیاری خواب مورث
رفتن دین و دنیاست بدرستیکه خدای عز و جل دشمن است بسیار خواب

وبسیاری بیکاری و قدر مذکور نیز از خواب که آدمی را ضرور ولازم تن
تا آن برپا و معمور است همه وقت پسندیده نیست بلکه بعضی اوقات مذموم
است چنانکه از حضرت اقدس نبوی مرویست روایتی که حاصل معنی
آن این است که خواب هفت نوع است خواب غفلت و خواب شقاوت
و خواب لعنت و خواب عقوبت و خواب راحت و خواب رخصت و خواب حسرت
اما خواب غفلت آنست در مجلسی که ذکر خدا می نمایند واقع شود و خواب شقاوت
خوابیست که در وقت نماز باشد و خواب لعنت آنست که وقت صبح باشد و خواب
عقوبت خواب بعد از نماز صبح است همانا که عقوبت آن محرومی از رزق است
چنانکه بیان میشود و خواب راحت وقت قیلوله است که چاشتگاه بلند باشد
و خواب رخصت بعد از نماز خفتن است و خواب حسرت خواب شب جمعه است
و تسمیه آن باین اسم همانا جهة این باشد که شب چنان عزیز را بخواب گذرانیدن
و خود را از فیض بیداری و عبادت آن محروم گردانیدن موجب حسرت
و ندامت خواهد بود و در فقیه از امام همام حضرت جعفر صادق علیه السلام
منقولست که نومة الغداة مشومة تطرد الرزق و تصفر اللون
و تغیره و هو نوم کل مشوم ان الله تبارک و تعالی یقسم الارزاق

مابین

مابین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فایاکم و تلک النومة خلاصه
معنی اینکه خواب اول روز یعنی پیش از برآمدن آفتاب شومست و دور
میکند و میراند از انکس روزی را و زرد و زشت و متغیر میگرداند چهره را
و آن خوابیست که شوم باشد بدرستیکه الله تبارک و تعالی بخش میکند ارزاق را
میانه طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس بپرهیزید و اجتناب نمائید از
این خواب و هم در آن کتاب از آن عالیجناب مأثور است حدیثی که محصل معنی
آن این است که خواب اول روز شومست و محروم میسازد از رزق و زرد
میکند رنگ را و من و سلوی نازل میشد بر بنی اسرائیل میانه طلوع صبح
تا طلوع آفتاب پس کسیکه در آن ساعت خوابیده بود نصیب او نازل نمیشد
پس چون بیدار میگردید نصیب خود را نمی یافت و محتاج میشد که از دیگران
سؤال و طلب نماید و نیز در فقیه مذکور است که اعرابی یعنی مردی صحرانشین
بخدمت سرور دنیا و دین صلی الله علیه و آله آمده عرض نمود که یا رسول الله
من ذکوری یعنی صاحب حافظه و یادداشت بودم و الحال فراموشکار گردیده ام
آنجناب فرمود که قیلوله میکردی یعنی میان روز نزدیک بظهر میخوابیدی
گفت آری فرمود آنرا ترک نموده گفت آری آنحضرت فرمود که عود کن

یعنی بار آنرا می کرده باشد آمیزد بآن عادت معاودت کرد ذهن و
وهوشش همچنان بحال اول باز آمد و هم در فقیه از جهان ثاقب
ومفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که النوم اول
النهار خرق والقایلة نعمة والنوم بعد العصر حمق والنوم بعد
العشائین یحرم الرزق خرق بضم خاء با نقطه بمعنی تندخوئی است
و بفتح خاء با نقطه و سکون راء بمعنی فقر و بیچیزی و بجهة موافقت اخبار مذکوره این
منابست ترا است و حاصل معنی بنا بر این اینکه خواب در اول روز سبب فقر
و پریشانی و تنگدستی است چنانکه مذکور شد و خواب میان روز نزدیک بظهر نعمت
است و خواب بعد از عصر مورث حماقت و کم عقلی است و خواب میان
شام و خفتن محروم میگرداند از رزق **مطلب سیم** در آداب خوابیدن
و ذکر آیات و ادعیه و اذکاری که در آن وقت بآن رطب اللسان باید
کرد و در مطلب سابق مذکور شد که دو وقت خواب پسندیده است یکی
میان روز قیلوله باشد دوم بعد از فراغ نماز خفتن پس چون از نماز
خفتن و نافله آن فارغ گردد سزاوار آنست که بخواب یا در تنهائی
و مشغول شب نشینی و صحبت نگردد که لب بسخنی که در دین بکار آید

چه اگر

چه اگر بآن پردازد فیض نماز شب را در بازد چنانکه مرویست که ان
من احیا اول لیلة خرب آخره یعنی بدرستیکه هر که زنده دارد و به
بیداری گذراند اول شبش را خواب ضایع میگرداند آخر آنرا و ابن
ادریس رحمة الله علیه در برابر تصریح بکراهت آن نموده و استدلال به
همین حدیث فرموده است و چون خواهد بجامهٔ خواب در آید مستحب است
که طهارت نماید چنانکه در فقیه از جناب مستطاب جعفر علیه السلام مرویست
که من تطهر ثم یأوی علی فراشه و فراشه کمسجده فان ذکر انه لیس
علی وضوء فتیمم علی دثاره کان لم یزل فی صلوة ما ذکر الله عز
وجل حاصل معنی اینکه هر که طهارت کند و بعد از آن بجامهٔ خواب رفته
مأوی نماید و شب را بروز آورد جامهٔ خواب او مانند مسجد او باشد یعنی چنان
باشد که آن شب را در مسجد گذرانیده باشد پس اگر بجامهٔ خواب رود و بخاطرش رسد
که وضو ندارد پس تیمم کند از جامهٔ خود هر چه باشد چون لحاف و غیر آن
پیوسته در نماز است چندانکه ذکر خدا نماید یعنی ببرکت آن تیمم چندانکه
در ذکر باشد چنان بود که در نماز باشد و گفته اند که در این تیمم میسر نبودن
آب شرط نیست دیگر آنکه به پهلوی راست خوابد و در کافی از احمد ابن

اسحق روایت است که گفت بحضرت ابی محمد یعنی قائد طریق رهبر
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گفتم که فدا ایشو گردم چیزی در خاطر من
میخلید و میخواستم آنرا از پدر رت سؤال نمایم و دست بهم نداد آنحضرت
فرمودند که چیست آن یا احمد گفتم روایتی بما رسیده است از پدران تو
علیهم السلام که خواب پیغمبران بر قفاست و خواب مؤمنان بر جانب راست
است و خواب منافقان بر پهلوی چپ و خواب شیاطین بر روست آنحضرت
فرمودند که اینچنین است گفتم یا سیدی من جهد میکنم که بر پهلوی راست بخوابم
و ممکن نمیشود و بر این وضع مرا خواب نمیبرد پس آنحضرت ساعتی خاموش
گشته و بعد از آن فرمودند یا احمد نزدیک من آی پس نزدیک او رفتم فرمودند
داخل کن دستت را بزیر جامه ات داخل کردم پس دست مبارک خود را
از زیر جامه خود بیرون آورد و مسح کرد و مالید دست راست خود را
بر جانب چپ من و دست چپ خود را بر جانب راست من سه بار احمد
گفت که از آنوقت که آنحضرت علیه السلام این کار کرد نمیتوانم در پهلوی
چپ خوابید و مرا خواب نمیبرد آن اصلا و مخفی نماند که پا بقبله یا رو بقبله
خوابیدن بر زبانها مذکور و در میان خلق معمول و مشهور است ولیکن سندی

و دلیلی

و دلیلی علیحده از کتب مشهوره متداوله در اینباب بنظر تتبع نمیرسد
و ممکن است که جهة شهرت این باشد که چون وضع اوّل بخوابیدن آدمی
در وقت احتضار و وضع دوّم بخوابیدن میّت در قبر شبیه است شاید
آدمی را از آن مرگ بخاطر رسد و باعث انتباه نفس گشته بخوابیدن چنین
فی الجمله از خواب غفلت بیدار گردد و از این راه او را ثوابی باشد چنانکه
بعضی از زهّاد و عبّاد و مربّیان نفس غفلت نهاد نقل کرده اند که پیوسته
از صحبتها بگوشها و از کثرتها به خلوتهای برگزیده و برای یاد مرگ و تنبیه
نفس وسیلها می انگیختند و از آنجمله از ربیع ابن خثیم مشهور است که در
خانهٔ خود قبری کنده بود هر صبح و شام در آن قبر خوابیده با خود خطاب
می نمود که ای نفس فردا است که ندای اجل را لبیک گفته در چنین مقام
پر وحشتی خفته و برای تلافی مافات حسرت بازگشت بدنیا خواهی
کشید و میسر نخواهد گردید انگار امروز طاقت سوز و انتقام آنمقام و
اندوزهست و استدعا رجوع بدنیا نموده و ترا در آن مرخص نموده اند
اکنون برخیز و کاری از روی سعی تمام بتدارک تقصیرات گذشته بپرداز
پس از آنجا بیرون آمده در مقام اهتمام می ایستاد و بقدر مقدور داد بندگی

میداد و اگر استحباب این قسم خوابیدن در احادیث مذکور باشد
ممکن است که در آن نیز همین فائده منظور باشد والله اعلم دیگر از جمله
مسنونات و آداب وقت خواب تلاوت سورهٔ شریفهٔ قل هو الله احد است
در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله منقول است که من قرء قل هو الله احد حین یأخذ مضجعه غفر الله
عز و جل له ذنوب خمسین سنة حاصل معنی آنکه هر کس بخواند سورهٔ قل
هو الله احد را وقتیکه جا بگیرد در خوابگاه خود آمرزد خدا برای او گناهان
پنجاه ساله او را و در کتاب شریف کافی از همان شافع عاصیان جانی صلی الله
علیه و آله چنین نقل نموده که من قرء قل هو الله احد مائة مرة حین یأخذ
الی آخر الحدیث یعنی هر کس قرائت کند قل هو الله احد را صد بار
در وقتیکه جا میگیرد در خوابگاه خود آمرزد خدا تعالی برای او گناهان
صد ساله او را و دیگر از آنجمله قرائت سورهٔ جحد است در کافی از امام
والامقام حضرت ابی عبد الله مأثور است که من قرء اذا اوی الی
فراشه قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون کتب الله عز و جل
له برائة من الشرک ملخص معنی آنکه هر کس خواند در وقتیکه بجانب خواب

خود

خود رفته مأوی نماید سورهٔ قل هو الله احد و سورهٔ قل یا ایها الکافرون
را نویسد خدا تعالی برائتی برای او از شرک یعنی سندی که او از
شرک مبرا و منزه است و همین مضمون در فقیه نیز مذکور است دیگر
از آنجمله خواندن سورهٔ مبارکهٔ الهیکم التکاثر است و در کافی از حضرت
اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من قرء الهیکم التکاثر
عند النوم وقی فتنة القبر یعنی هر که قرائت نماید سورهٔ الهیکم التکاثر را
در وقت خواب نگاه داشته شود از فتنهٔ قبر مراد همانا سوختن و عذاب
قبر است چنانکه در صحاح از خلیل نقل نموده که الفتن الاحراق قال الله
تعالی یوم هم علی النار یفتنون دیگر از آنجمله قرائت آیت الکرسی است
در کافی از حضرت ابا الحسن علیه السلام منقول است که من قرء آیة الکرسی
عند منامه لم یخف الفالج ان شاء الله تعالی حاصل معنی آنکه هر که قرائت کرد
آیة الکرسی را در وقت خواب ایمن شود از مرض فالج ان شاء الله و نیز در
کافی از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مأثور است که فرمودند آیا
خبر دهم شما را بآنچه رسول خدا میگفت چون بجامهٔ خواب میرفت و مأوی
میگرفت راوی گوید گفتم آری فرمود که میخواند آیة الکرسی را و میگفت بسم

امنت بالله وکفرت الطاغوت اللهم احفظ فی منامی و یقظتی محصل
معنی آنکه میخواهم باسم خدا و ایمان آوردم بخدا و کافر شدم بهر معبود
که غیر اوست خداوندا نگاه دار مرا ایمن از هر بلا و مکروهی در خواب
و بیداری من دیگر از آنجمله قرائت آیت آخر کهف است در فقیه
از اشرف عالمیان منقولست حدیثی که هر که بخواند این آیت را در وقت
خواب که قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا
لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً ساطع و بلند گردد
مر او را نوری تا مسجد الحرام در میان آن نور فرشتگان باشند که استغفار کنند
برای او تا صباح و هم در فقیه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت
نموده که ما من عبد یقرء آخر الکهف حین ینام الا استیقظ فی
الساعة التی یرید یعنی نیست هیچ بنده که خواند آخر سوره کهف را
که در حدیث سابق مذکور شد در وقتیکه میخوابد مگر اینکه بیدار کرده شود
در همان ساعتی که اراده می نماید و اینحدیث در کافی نیز مذکور است باندک
تفاوتی در عبارت دیگر از آنجمله تسبیح فاطمه زهرا است علیها السلام و آنرا
تسبیح فاطمه زهرا برای این میگویند که بوسیله آن شرف کافه انام و صدف

لوم

گوهر یازده امام امر تان وارد گردیده و حضرت اقدس نبوی صلی الله
علیه و آله بتقریب او این تسبیح را برشته بیان کشیده و تفصیل این اجمال
از روایتی مستفاد میگردد که در فقیه مذکور است و خلاصه مضمونش اینست
که قاید طریق دین و تابع نجش فقرا و مساکین یعنی والا جناب امیرالمؤمنین
بمردی از قبیله بنی سعد گفت که آیا حدیث نکنم ترا از سرگذشت خود
و فاطمه بدرستیکه فاطمه نزد من بود پس آب کشی نمود با مشک تا آنکه تاثیر
کرد در سینه وی یعنی آزار در سینه بهم رسانید و دست آسیا کرد تا اینکه دستهایش
آبله زد و رفت و روب خانه نمود تا جامههایش غبار آلود گردید و آتش
در زیر دیگ افروخت تا اینکه جامههایش سیاه شد و از اینجهت آزار سختی بوی
رسید یعنی از خدمات مذکوره که بجهة بی خدمتکاری آن بانوی حرم سرای
قناعت و سازگاری خود را بانجام آنها قیام مینمود و مشقت بسیار باحوال
وی راه یافته پیوسته در تعب و سختی بود پس گفتم باو که اگر نزد پدرت
آیی و از وی خدمتکاری مسئلت نمائی تا کفایت کند ترا از بعضی تو
در آنی از این عمل میتواند بود پس بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد
جمعی جوانان نزد آنحضرت بودند حیا کرده بازگشت پس آنحضرت دانست

که فاطمه علیها السلام برای حاجتی آمده بود بامداد بحجرهٔ ما آمد در حالتیکه ما در
زیر لحاف خود بودیم پس گفت السلام علیکم ما ساکت شدیم و شرم کردیم
از آنکه با هم در زیر لحاف بودیم پس گفت دیگر بار السلام علیکم همچنان
خاموش بودیم مرتبهٔ سیم گفت السلام علیکم پس ترسیدیم که اگر جواب
سلام نگوئیم آنحضرت باز گردد چه آداب آنحضرت آن بود که سه بار سلام
میکرد اگر اذن دخول می یافت داخل میشد وگرنه باز میگشت پس
گفتیم علیک السلام یا رسول الله داخل شو پس داخل شد و در پیش بالین
ما نشست و فرمود ای فاطمه چه بود حاجت تو دیروز نزد محمد پس ترسیدم
که اگر جواب نگویم برخیزد سر بر آوردم و گفتم بخدا قسم که من ترا خبر دهم
یا رسول الله بدرستیکه فاطمه آب کشیده با خیک چندانکه اثر کرد در سینه اش
و آسیا کرد ابقدر آنقدر که دستهایش آبله کرد و رفت و روب خانه نمود آنقدر
که جامهایش غبار گرفت و آتش افروخت در زیر دیگ تا جامهایش سیاه
شد پس گفتم او را که اگر آئی پیش پدرت پس سؤال نمائی از وی خدمت
کاری که کفایت تو کند تعب آنچه را که تو در آنی ازین عمل میتواند
بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که آیا بیاموزم چیزی که آن

بهتر است

بهتر است برای شما از خدمتکاری چون شروع در خواب کنید پس تکبیر کنید
سی و چهار تکبیر و تسبیح کنید سی و سه و حمد کنید سی و سه پس فاطمه علیها السلام
سر بر آورد و گفت راضی شدم از خدا و رسول او و در کافی از داود ابن
فرقد و او از پدرش روایت نموده که شهاب ابن عبدالله از ما درخواست
کرد که ما از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کنیم گفت بگو با آنحضرت
که شما را زنی میترساند در خواب یعنی علاج این حالت چیست بعد از
عرض آنحضرت این مضمون ادا فرمودند که بگو بوی که مسبّد لباز و تکبیر کن خدا را
سی و چهار تکبیر و تسبیح کن خدا را سی و سه بار و حمد کن سی و سه بار و بگو
لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت
ویمیت ویحیی بیده الخیر له اختلاف اللیل والنهار وهو علی
کل شیئ قدیر ده بار مخفی نماند که تسبیح زهرا علیها السلام چنانکه در وقت
خواب مستحب است بعد از نمازها نیز مستحب است و اخبار وارد در آن
نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ولیکن کیفیت آن در اخبار مختلف
است در بعضی تسبیح بر تحمید مقدم است مانند این دو حدیث که سمت ذکر
یافت و در بعضی تحمید مقدم است چنانکه در تهذیب از زهری ابن عدا فر

روایت شده که گفت من با پدرم بمجلس حضرت ابی عبدالله علیه السلام
داخل شدیم پدرم سؤال کرد آنحضرت را از تسبیح حضرت زهرا علیها السلام
آنحضرت گفت الله اکبر تا شمرد سی و چهار بار بعد از آن گفت الحمد لله
تا رسید به سی و سه پس گفت سبحان الله تا رسید بصدی شمرد آنرا
بدست خود همه را یکجا واز فقهای امامیه رحمهم الله مثل شیخ صدوق
و والد ماجدش علی ابن بابویه و ابن جنید بر طبق ظاهر دو حدیث اول
تسبیح را بر تحمید مقدم دانسته اند و جمعی دیگر احادیث معارض آنها را ترجیح
داده اند و حدیث را از ظاهر بیرون برده اند چنانکه طریقهٔ اصولیین و
اهل اجتهاد است واحتمال اینکه در وقت خواب تسبیح و در تعقیب تحمید
مقدم باشد تا اینکه احادیث همه بر ظاهر خود باقی باشند و نزد فقها
مردود است از اینجهة که خلاف اجماع مرکب است چه فریقین هر دو
متفقند که تسبیح زهرا علیها السلام در هر دو وقت بر یک کیفیت است
و ظاهرا قائل بفرق معلوم نیست اما حجیت اجماع چنین که جهة آن
دست از ظاهر اخبار باید برداشت و منشأ اتفاق ایشان همین اخبار
باشند و مستندی دیگر از خارج نداشته باشند محل تأمل است چه اجماعی

چنین

چنین را که فقها در چنین مقامها اصطلاح کرده و میگویند بحسب ظاهر نه
اجماعیست که دخول معصوم در آن معلوم باشد بلکه عبارت از نیست
که از فقها کسی معلوم نیست که خلاف این رفته باشد وقطع نظر از این مراتب
احتمال مذکور وقتی مستقیم است که در جمیع روایاتی که بخصوص وقت خواب
وارد گشته تسبیح بر تحمید مقدم باشد ولیکن چنین نیست بلکه در بعضی از آن
تحمید مقدم مذکور است چنانکه در کتاب دعای کافی در باب الدعاء عند النوم
والانتباه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است که فرمود تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلام اذا اخذت مضجعك کبر الله اربعا و
ثلثین واحمده ثلاثا وثلاثین وسبحه ثلاثا وثلثین وتقرء آیة الکرسی
والمعوذتین وعشر آیات من اول الصافات وعشر آیات من آخرها
پس احتمال این حدیثهای مذکوره بی اخراج این حدیث از ظاهر موجه نیست
و لیکن احتمال دیگر هست که با خراج این یک از اخبار از ظاهر محتاج نیست
و آن این است که تقدیم و تأخیر هر یک از تسبیح و تحمید در این هر دو وقت
تخییری باشد که هر کدام را که خواهد مقدم و مؤخر تواند داشت و جهة کی
وسعت در بعض روایات این و در بعض آن مقدم مذکور شده باشد

ولیکن این احتمال نیز خلاف اتفاق فقهاست بمعنی که مذکور شد و
اما بر طریقهٔ اخبار تبین با بر حدیث مشهور بایهما اخذت من باب
التسلیم وسعک بر ظاهر هر یک از این دو گونه خبر عمل میتوان نمود
و هر یک از تسبیح و تحمید را خواه در وقت خواب و خواه در وقت تعقیب
مقدم و مؤخر میتوان داشت والله اعلم **دیگر از جمله** مستحبات
وقت خواب تحمید است که در کافی از حضرت صادق منقول است
من قال حین یأخذ مضجعه ثلث مرات الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله
الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملك فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی
ویمیت الاحیا وهو علی کل شیء قدیر خرج من الذنوب کهیئته یوم ولدته
امه حاصل معنی آنکه هر که گوید در وقتیکه جا بگیرد در خوابگاه خود سه بار
الحمد لله الذی تا آخر بیرون رود از گناهان مانند آن حالتی که مادرش
او را زائیده بود و محصل مضمون تحمید آنکه سپاس آنکسیکه شأن او عالی است
پس بر عقوبت شان بر همه غالب است و سپاس آنکسی را که علم او باطن
هر چیز راه دارد پس دانا و آگاه است بر هر پوشیده و پنهان و سپاس
آنکسی را که مالك و خداوند هر چیز است پس بر همه قدرت دارد و
اگر

واگر قدر به تشدید دال باشد معنی این است که تقدیر همه چیز او نموده
و سپاس آنکسی را که زنده میکند مردگان را و میمیراند زندگان را و او بر همه چیز
بسیار تواناست و این حدیث در فقیه نیز مذکور است اما بجای کهیئته کیوم است
دیگر از آنجمله تعویذیست که در فقیه از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام مأثور است که لا یدع الرجل ان یقول عند منامه اعیذ
نفسی وذریتی واهل بیتی بکلمات الله التامات من کل شیطان وهامة
ومن کل عین لامة فذلك الذی تعوذ به جبرئیل الحسن والحسین علیهما السلام
ملخص معنی آنکه باید وا نگذارد و فوت نکند آدمی در وقت خواب اینکه گوید
پناه میدهم خود و اولاد خود و اهل خانه خود را بکلمات خدا آنچنان که تمام اند
از هر شیطانی و جانور گزنده و از هر چشم بدی این تعویذ را باید بخواند که
این آنست که تعویذ کرده است بآن جبرئیل علیه السلام حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلام را و مراد از کلمات الهی ممکن است که قرآن باشد چنانکه
در کریمهٔ وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا که در سورهٔ مبارکهٔ انعام است
گفته اند و از آنجمله دعائیست که در فقیه از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که چون آدمی پهلوی راست خود بر بستر گذارد و باید که بگوید بسم الله

اللهم انی اسلمت نفسی الیک ووجهت وجهی الیک وفوضت امری
الیک والجأت ظهری الیک وتوکلت علیک رهبة منک ورغبة
الیک لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت
ورسولک الذی ارسلت ثم یسبح تسبیح الزهراء علیها السلام ○ حاصل
معنی آنکه میخوابم بنام معبود من بدرستیکه تسلیم کردم خود را بتو وآوردم
روی خود را بسوی تو وواگذاشتم کار خود را بتو وتکیه دادم پشت خود را به
عنایت وحمایت تو وتوکل نمودم بر تو بنیت پناهی ومحل نجاتی از تو
مگر بسوی تو ایمان آوردم بکتاب تو که نازل ساخته وبه پیغمبر تو که فرستاده بعد از
این تسبیح حضرت زهرا علیها السلام بکند وبعد از این عبارت عبارت
دیگر هست که ممکن است تتمه کلام آنحضرت باشد اگرچه در مفتاح الفلاح
چنین نداشته وآن این است که من اصابه فزع عند منامه فلیقرء
اذا اوی الی فراشه المعوذتین وایة الکرسی حاصل معنی آنکه کسیکه
در وقت خواب او را خوفی وهراسی بهم رسد باید که سوره قل اعوذ برب
الفلق وسوره قل اعوذ برب الناس وآیة الکرسی خواند ونیز در همان
کتاب از همان عالیجناب منقول است که هرکه این کلمات را خواند

م

من ضامنم برای او که هیچ عقربی وجانور گزنده بوی نگزد وآسیبی نرساند
تا صباح کند اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر
ولا فاجر من شر ما ذرء ومن شر ما برء ومن شر کل دابة هو
اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ملخص مضمون اینکه پناه میگیرم
بکلمات خداتعالی که تمام اند یعنی که مذکور شد آن کلماتی که در نمیگذرد از
آنها هیچ نیک وبدی از شر آنچه خلق کرده وآفریده است از شر هر جنبنده
که خداتعالی گیرنده موی پیشانی آن یعنی مالک ومسخر آنست که خداوند من
بر راه راست وطریقه حق وافعال او بر منهج عدل وصواب است دیگر
از آنجمله قرائت کریمه ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا
ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا است
که در سوره شریفه فاطر است چه در فقیه از امام همام حضرت صادق علیه السلام
منقول است که اذا خفت الجنابة فقل فی فراشک اللهم انی اعوذ بک
من الاحتلام ومن سوء الاحلام ومن ان یتلاعب بی الشیطان فی الیقظة
والمنام یعنی هرگاه ترسی از جنابت پس بگو در جامه خواب که خداوندا
بدرستیکه من پناه میگیرم بتو از احتلام واز خوابهای بد واز اینکه بازی

از حضرت صادق ... منقول است که ... ناگاه ... خود را ... احتفظ ... ان ... ایة ... عاص ... در وقت اراده خواب ... آیه را خوانده ... در فقیه

منقولست که میخوانده از جمله دفع شر خوابهای ناخوش و در کافی از والاجناب بلعه عدات

کند با من شیطان در بیداری و خواب و این دعا در کافی نیز از جناب
مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست آنچه حاصل آن این است
که چون کسی خواب ناخوش بیند باید که از پهلوئیکه بر آن خفته به پهلوی دیگر
بگردد و بگوید انّما النّجوی من الشّیطان لیحزن الّذین امنوا ولیس بضارّهم
شیئا الّا باذن الله و علی الله فلیتوکّل المؤمنون این بعبارت شریفه
از آیات با برکات سورهٔ مجادله است بعد از آن بگوید که عذت بما عاذت
به ملائکة الله المقرّبون و انبیاؤه المرسلون و عباده الصّالحون من شرّ
الشّیطان الرّجیم یعنی پناه گرفتم بآنچه پناه گرفته بآن فرشتگان مقرّب
الهی و پیغمبران مرسل او و بندگان صالح او و از شرّ آنچه دیدم و شرّ شیطان
رانده شده از رحمت و در بعض تفاسیر در ذیل تفسیر آیهٔ مذکوره از حضرت
صادق علیه السّلام چنین روایت نموده که هر که خوابی هولناک بیند چون
بیدار شود این آیه را بخواند که انّما النّجوی الی آخر الآیة و بعد از آن گوید
اللّهم بحقّ محمّد و آل محمّد وقنی شرّ ما رأیت فی منامی و آن خواب را باکسی
نگوید خدا یتعالی شرّ آن خواب را از او برگرداند دیگر از الجمله سرمه کشیدن
و این از اطوار سیّد ابرار اعنی سرمه کش دیدهٔ بینش و مردم چشم آفرینش

حضرت

حضرت اشرف نبوی صلّی الله علیه و آله بوده که چون عازم فراش خواب
میگردیدند سرمه میکشیدند و در مفتاح الفلاح منقولست که من اصابه
ضعف فی بصره فلیکتحل سبع مرّات عند منامه من الاثمد اربعة فی الیمنی
و ثلثة فی الیسری ملخّص معنی آنکه کسیکه بباصرهٔ او ضعفی رسد باید که در وقت
خواب هفت میل سرمه بکشد چهار میل در چشم راست و سه میل در چشم چپ
و هم در آن کتاب از آن والاجناب روایت کرده که الکحل عند النّوم
امان من الماء الّذی ینزل فی العین یعنی سرمه در وقت خواب امانست
از آبی که نزول میکند در چشم و مرویست که در وقت سرمه کشیدن این دعا
خوانده شود که اللّهم انّی اسئلک بحقّ محمّد و آل محمّد ان تصلّی علی محمّد و آل
محمّد و ان تجعل النّور فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص
فی عملی والسّلامة فی نفسی والسّعة فی رزقی والشّکر لک ابداً ما ابقیتنی
مضمون اینکه خداوندا بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بحقّ محمّد
و آل محمّد اینکه رحمت کنی بر محمّد و آل محمّد و اینکه گردانی و جا دهی روشنائی
را در چشم و بینائی را در دین من و یقین را در دل من و اخلاص را در عمل
من و سلامتی را در نفس من و وسعت را در رزق من و شکر گذاری مر ترا

همیشه چندانکه مرا پاینده داری

مطلب چهارم

در ذکر آنچه بعد از بیداری
از خواب تا وقت نماز گذارش آن از مستحبات و آداب است بر هوشمندان
بیدار دل ظاهر است که چون آدمی در بستر خود غنود و دزد خواب متاع
عقل و هوشش را که مناط اختیار و سرمایه حرکات ارادیه است از سرای بدن
ربود و چراغ شعور از تراکم بخار فرو مرد و گل بیخ و برگ حواس از سموم ایجا
خواب بر شاخسار بدن پژمرد بحکم النوم اخ الموت آدمی در اینوقت
با مردگان برابر و هستی چنین با نیستی برادر است و چون باراده حضرت
باری السموات و خالق موت و حیات که خدای روح که از استیلای سپاه
خواب از سرای تن فراری بود در بیغوله بیکاری و بی استقلالی متواری گردیده
و غیر تعلق وی را با آن ویرانه باقی نبود دیگر بار عزم سکنای این دار نمود و
قفل خواب را بکلید حول و قوت جناب رب الارباب باز کرد و طلعت جسم
بگشود ساکنان عقل و روح در آن دیار رحل اقامت انداختند و کارکنان
حواس همچنان بشغل خود پرداختند شک نیست که اینحالت آدمی را حیات تازه
و نعمتی بی اندازه است که واهب بی منت بفضل و کرم خود عطا فرموده است
پس سزاوار آنست که بنده در اینوقت شکر این نعمت بسر کند از باین

ایراد.

بر میدارد و در درگاه او بر زمین گذارد و از سجده شکر سر قدم ساخته
طریق خاکساری سپارد و این از عادت منبع سعادت حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و آله بود که چون بیدار میشد سجده میکرد چون بنده
بسجده آن درگاه سربلند گردد و در وقت سجود یا بعد از سر برداشتن
گوید الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور الحمد لله الذی
رد علی روحی لاحمده واعبده حاصل معنی آنکه سپاس مر خدای را
که زنده گردانید مرا بعد از آنکه میرانیده بود و بسوی اوست نشور یعنی
در قیامت که خلایق زنده شوند همگی را بازگشت بحضرت اوست سپاس
مر خدای را که بازگردانید بر من جان مرا تا حمد او گویم و طریق بندگی وی
پویم و در فقیه آورده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فراش
خواب مأوی می نمود میفرمود بسمک اللهم احیا و بسمک اموت
یعنی بنام تو ای معبود من زنده شوم و بنام تو میمیرم چون بیدار میگردید
میفرمود که الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور و هم در آن
کتاب از عابجی از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که چون برخیزد احد
از شما بعد از خواب باید که بگوید سبحان الله رب النبیین واله المرسلین

در ربّ المستضعفین والحمد لله الذی یحیی الموتی وهو علی کلّ شیءٍ قدیر خلاصهٔ
مضمون اینکه پاک میدانم از نقائص و عیوب خدائی را که خداوند پیغمبرانست
و معبود فرستادگان و خداوند ضعیف شمرده شدگان و بیچارگان مراد
ائمهٔ معصومین اند یا کافهٔ اولیا اوصیا که کافهٔ فراعنه و طواغیت
هر زمان ایشانرا ضعیف شمرده زبون میگرفتند چنانکه در کریمهٔ و نرید
ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین که در سورهٔ
قصص است گفته اند و احادیث نیز بر طبق آن وارد است و اینمقام تفصیل
آن نیست و سپاس آن خدائی را که زنده میسازد مردگانرا و او بر همه چیز
توانا است که چون این را بگوید خدای تبارک و تعالی فرماید که راست گفت
بندهٔ من و شکر کرد مرا و در همان کتاب شریف کافی نیز مذکور است
که حضرت ابا عبد الله چون آخر شب بر میخواست بآواز بلند چنانکه اهل
خانه می شنیدند میگفت که اللهم اعنّی علی هول المطلع ووسّع علیّ
المضطجع وارزقنی خیر ما قبل الموت وارزقنی خیر ما بعد الموت
یعنی ای معبود من یاری کن مرا بر هول مطلع و آن عبارت است از
هراس و وحشتی که در وقت مرگ و اطلاع بر احوال آنعالم هر کس را

بهم رسد و فراخ گردان بر من خوابگاه مرا که قبر باشد و روزی کن مرا
خیر آنچه پیش از مرگ است و روزی کن مرا خیر آنچه بعد از مرگ است
و در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که چون شب از خواب بر
خاستی بگو که الحمد لله الذی ردّ علیّ روحی لاحمده واعبده ترجمهٔ این
عبارت مذکور شد پس چون آواز خروس شنیدی بگو سبّوح قدوس
ربّ الملائکة والروح سبقت رحمتک غضبک لا اله الّا انت وحدک
عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انّه لا یغفر الذنوب الّا انت حاصل
معنی آنکه خداوندا تو منزهی مقدسی خداوند فرشتگان و روحی یا ای
خداوند فرشتگان و روح پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو باین معنی که تا رحمت
و آمرزش گنجایش دارد غضب نمیکنی و نیست معبود بر حقی جز تو در معبودیت
یگانه بد کردم و ستم بر خود نمودم پس بیامرز مرا که بدرستیکه نمی آمرزد
گناهانرا کسی مگر تو پس چون برخواستی نظر کن در اطراف و کنارهای آسمان
و بگو اللهم لا یواری منک لیل داج ولا سماء ذات ابراج ولا ارض
ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا بحر لجیّ تدلج بین یدی
المدلج من خلقک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور غارت النجوم

ونامت العیون وانت الحیّ القیّوم لاتأخذک سنة ولا نوم سبحان ربّی
وربّ العالمین واله المرسلین والحمد لله ربّ العالمین   خلاصه مضمون
آنکه ای معبود من نمیپوشد چیزی را از تو شبی هیچ که پوشاننده چیزهاست
بتاریکی ونه هیچ آسمانی که صاحب برجهاست ونه هیچ زمینی که صاحب مکانهاست
همواره گسترده است ونه هیچ تاریکیها که بعضی بر بالای بعضی است واین عبارت
غلظت وشدّت ظلمت است ونه هیچ دریای عظیم پس پیش از آنکه میروی
که بطریق بندگی سر بر آید از بندگان تو باین معنی که قائد ورهنمای
شب خیزانی بسر منزل عبادت ویاری میکنی ایشان را بادراک سعادت
میدانی خیانت چشمهای را وآنچه را که پنهان میدارند سینهها یعنی برغمازیها
ونگاههای دزدیده گوشه چشم بینائی وبر اسرار ضمایر ومخفیّات خواطر
دانائی فرو رفته ستارهها وخفته چشمها وتو زنده وبامور خلایق قیام
کننده نمیگیرد ترا پینکی وخواب منزّه میدانم ترا از نقائص وعیوب خداوند
خود را که خداوند همه عالم ومعبود پیغمبران است پس بخوان پنج آیه از آخر
سوره آل عمران انّ فی خلق السموات والارض تا قول خدا انّک
لاتخلف المیعاد وبعد از آن مسواک کن ووضو ساز پس چون دست از

کذا استی بگو بسم الله وبالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین
پس چون فارغ شدی بگو که الحمد لله ربّ العالمین پس چون بنماز بر
خاستی بگو بسم الله وبالله والی الله ومن الله ما شاء الله لاحول ولاقوّة
الّا بالله العلیّ العظیم اللهم اجعلنی من زوّارک وعمّار مساجدک وافتح
لی باب توبتک واغلق عنّی باب معصیتک وکلّ معصیة الحمد لله الّذی
جعلنی ممّن یناجیه اللهم اقبل علیّ بوجهک جلّ ثناؤک ملخّص معنی اینکه
شروع میکنم بنام خدا وبیاری خدا وروی آورم بسوی خدا وبعبادت
توقیام واقدام مینمایم از جانب خدا وآنچه خدا خواست میشود وقوّت
توانائی بر کارها مگر بخدای بزرگوار ای معبود من بگردان مرا از زیارت
کنندگان خود وعمارت کنندگان مساجد خود وبگشا برای من در
توبه خود را وببند از برای من در نافرمانی خود وهر نافرمانی را حمد مر خدای را
که گردانید مرا از کسانی که با او مناجات میکنند ای معبود من بگردان رو
عنایت وشفقت خود را بمن پس بزرگ وعظیم است ثنا ووصف تو
به نیکوئی ودر مصباح شیخ طوسی طاب ثراه مذکور است که حضرت امیر
المؤمنین وحضرت علی ابن الحسین علیهما السلام پیش از نماز شب دو

رکعت نماز سبک گذاردی در رکعت اوّل الحمد و قل هو الله احد و در
رکعت دوّم الحمد و قل یا ایها الکافرون خواندی و شیخ مغفور
در کتاب مذکور و شیخ کفعمی رحمهما الله نیز در حواشی مصباح خود از
حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت نموده اند حدیثی که
حاصل معنی آن اینست که هیچ بنده نیست که شب برخیزد پس دو رکعت
نماز گذارد پس دعا کند در سجودش برای چهل کس از اخوان و یاران خود
که ذکر نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان را بکند مگر اینکه جمیع مسئولات
او مبذول گردد

مطلب پنجم در کیفیت نماز شب و آداب و
متعلقات آن بر پویندگان منهج بندگی و جویندگان منزل ابدی سعادت
و فرخندگی **مخفی نماند** که نماز شب عبارت از هشت رکعت است
که اوّلا گذارده میشود هر دو رکعت بیک تکبیر و سلام و بعد از آن
دو رکعت دیگر گذارده میشود که آنرا نماز شفع مینامند و بعد از
آن یک رکعت دیگر است که آنرا مفرده وتر میخوانند و گاهی نیز
نماز شب بر مجموع این یازده رکعت اطلاق میشود و گاه نیز مجموع
این یازده رکعت و دو رکعت نافله صبح را که سیزده رکعت باشد

نماز شب میگویند و گاه نیز مجموع دو رکعت شفع و یک رکعت وتر را
وتر میخوانند چه وتر بمعنی طاق است و این استعمال در احادیث
و عبارات قدما شایع بلکه غیر آن نادر است و وقت ادای آن
از نصف شب است تا صبح صادق و هر چند که بصبح نزدیکتر باشد افضل است
و اگر مظنون این باشد که وقت تنگ است ابتدا بشفع و وتر و
نافله صبح نماید و اگر بعد از آن ظاهر شود که وقت باقی است شش رکعت
دیگر را بآنها افزاید که مجموع یازده رکعت شود آنگاه یک رکعت وتر
و دو رکعت نافله صبح را بقول شیخ مفید و دو رکعت نافله صبح را تنها
بقول علی ابن بابویه اعاده نماید که مجموع سیزده رکعت شود و اگر
در اثنای نماز صبح دمد گفته اند که اگر چهار رکعت از آن گذارده شده
باشد باقی را نیز بنیت ادا مخفف و سبک باتمام رساند و بفاتحه
تنها اکتفا کند و الّا قضا نماید و از بعض روایات چنین مستفاد میشود
و مشهور میان علما نیز این است که اگر کسی را گذاردن این نماز در وقت
مذکور بجهت غلبه خواب یا مانعی دیگر مقدور نباشد در نصف اوّل شب
میتواند گذارد و اما قضای آن افضل است و حدود و آداب این نماز

مغفرت الهی و سعادت آغاز و متعلقات آن بر دو گونه است اعمال
ظاهری و احوال باطنی که طایر حیات را در پرواز با وج کمال بمنزلهٔ بال
اعمال ظاهریه و آن نیز بر دو گونه است مختصر و مطول که متعلقه بقدر شوق
و قوت بحسب اقتضای وقت و فرصت هر یک ازین دو طریق را
که خواهد اختیار میتواند نمود اما مختصر اینکه بعد از طهارت هشت رکعت
نماز هر دو رکعت به تکبیر احرام و سلامی چنانکه مذکور شد گذارد و در
هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و افضل این است که در رکعت
اول ازین نماز بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد و در ثانیه سورهٔ قل
یا ایها الکافرون تلاوت نماید و در مجموع این رکعات گفته اند
که بفاتحهٔ تنها نیز چون سایر نوافل اکتفا میتوان نمود و بعد از آن
دو رکعت شفع نیز بدستور و بعد از آن مفرده وتر نیز بطریق مذکور
و از دعاهای مختصر که در قنوت وتر از حضرت صادق علیه السلام
در تهذیب منقول است این است اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف
عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر یعنی خداوندا بیامرز
ما را و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را و عفو کن از ما در دنیا و آخرت

راوی این حدیث گوید که دیگر آنحضرت فرمودند که مجزیست در قنوت
سه تسبیح و اما مطول اینکه بنا بر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با ادعیهٔ مذکوره
نماید و در هر یک از دو رکعت نخستین فاتحه و سی بار قل هو الله احد بخواند
و در کتاب شریف فقیه مرویست که من قرء فی الرکعتین الاولیین
من صلوة اللیل فی کل رکعة منهما الحمد مرة و قل هو الله احد ثلثین مرة
انفتل و لیس بینه و بین الله عز و جل ذنب الا غفر له حاصل
معنی اینکه هر که قرائت کند در هر یک از دو رکعت اول نماز شب سورهٔ فاتحه
یکبار و سورهٔ قل هو الله احد سی بار منصرف و فارغ شود از آن و حال آنکه
نباشد میانهٔ او و خدا تعالی هیچ گناهی مگر اینکه آمرزیده شود بجای او و
در هر یک از شش رکعت دیگر بعد از فاتحه هر سوره که خواهد خواند و بعد از فراغ
از آنها دو رکعت شفع گذارد و آنگاه بمفردهٔ وتر برخاسته در آن نیز
بنا بر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با ادعیهٔ مقرره نماید و قرائت در دو رکعت
شفع و یک رکعت وتر بر دو گونه است یکی آنکه در هر سه رکعت بعد از
فاتحه سورهٔ قل هو الله احد قرائت نماید چنانکه در تهذیب از عبدالرحمن
بن حجاج مرویست که گفت پرسیدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام را

از قرائت در وتر آنحضرت فرمودند کان بینی و بین ابی باب و کان ابی
اذا صلّی یقرء فی الوتر بقل هو الله احد فی ثلثهن حاصل معنی آن
اینکه میان من و میان پدرم دری بود پس چون پدرم نماز میگذارد
قرائت میکرد در هر سه رکعت وتر بقل هو الله احد و هم در تهذیب
الاحکام از آن امام همام علیه السلام منقول است که کان ابی علیه السلام
یقول قل هو الله احد تعدل ثلث القران و کان یحب ان یجمعها
فی الوتر فیکون القران کلّه ملخص معنی اینکه پدرم علیه السلام میگفت
که قل هو الله احد برابری میکند یعنی در فضل و ثواب با ثلث قران
و دوست میداشت اینکه جمع کند هر سه ثلث قرآن را در وتر یعنی در
سه رکعت باین طریق که در هر رکعتی یک قل هو الله احد خواند که تمام قران
قرائت شده باشد دوّم اینکه در دو رکعت شفع بعد از فاتحه معوذتین
و در مفرده قل هو الله احد قرائت کند و در فضل و ثواب این طریق
در فقیه مرویست که من قرء فی الوتر بالمعوذتین و قل هو الله احد
قیل له ابشر یا عبد الله فقد قبل الله وترك محصل معنی اینکه
هر که قرائت کند در وتر یعنی در سه رکعت بسوره قل اعوذ برب الفلق
وقل

و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد باین معنی که در هر رکعتی یکی از
سوره ها را خواند گفته شود مر او را یعنی بزبان حال یا فرشتگان گویند
که مژده باد ترا ای بندهٔ خدا که بتحقیق قبول کرد خدا نماز وتر ترا
و مؤیّد و مبیّن آنکه در این دو حدیث شریف مراد از وتر سه رکعت
شفع و مفرده است و حدیثی در کتاب شریف تهذیب از یعقوب
ابن یقطین مرویست که گفت سألت العبد الصالح علیه السلام
عن القراءة فی الوتر و قلت انّ بعضا روی قل هو الله احد
فی الثلث و بعضا روی فی الاولیین المعوذتین و فی الثالثة قل
هو الله احد فقال اعمل بالمعوذتین و قل هو الله احد حاصل
معنی آنکه پرسیدم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را از قرائت در سه
رکعت وتر و گفتم که بعضی روایت کرده قل هو الله احد را در سه رکعت
و بعضی روایت نموده که در دو رکعت نخستین که شفع باشد معوذتین
و در رکعت سیّمین قل هو الله احد را آنحضرت فرمودند عمل کن به
معوذتین و قل هو الله احد مراد آنحضرت از امر باختیار شق ثانی
بوده اما بیان افضلیت آنست نه نهی شق اوّل پس ردّ حدیث

سابق نخواهد بود و مخفی نماند که بعض از فقها قرائت قل هو الله
احد در رکعت سوّمین وتر سه مرتبه ذکر نموده اند و مستند اخبار
از کتب مشهوره اخبار بنظر قاصر نمیرسد مگر اینکه در حدیث دوّم که از
تهذیب نقل شده لفظ وتر را حمل بر مفرده وتر کرده باشند و این خود
خلاف ظاهر و استعمال وتر در احادیث نادر است مع هذا بنا بر قاعدهٔ
اصولی اصل عدم زیادتیست و الله اعلم و بالجمله افضل اینست که
در جمیع رکعات قراءت را تعیین کند و در هر رکعت بعد از قراءت
قنوت خواند مگر در رکعت دوّمین شفع که قنوت آن همانست
که در مفردهٔ وتر است چه در تهذیب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
مرویست که القنوت فی المغرب فی الرکعة الثانیة و فی العشآء و الغداة
مثل ذالك و فی الوتر فی الرکعة الثالثة یعنی قنوت در نماز شام
در رکعت دوّمین است و در نماز خفتن و نماز صبح نیز بدستور و در وتر
یعنی سه رکعت شفع و مفرده در رکعت سوّمین است و بنا بر این روایت
حدیث القنوت فی کلّ رکعتین فی التطوع و الفریضة و حدیث
القنوت فی کلّ صلوة که از حضرت ابی جعفر علیه السلام مأثور

ودر

و در فقیه و تهذیب هر دو مذکورند مخصوص خواهند بود بما عدای
شفع و اگر هر سه رکعت شفع و مفردهٔ وتر بمنزلهٔ یک نماز باشند
چنانچه اطلاق لفظ وتر بر آن هر سه مشعر بر آنست احتیاج بتخصیص حدیث
ثانی نیست و از متأخرین فقها شیخ مؤیّد بهاء الدین محمّد علیه الرحمة متوجه
این مسئله شده در جامع عباسی فرموده که قنوت در نماز وتر در رکعت
سوّم است پس در رکعت دوّم شفع قنوت نخواند و با وجود آن در
مفتاح الفلاح دعوی اتفاق نموده است بر اینکه در هر رکعت دوّمین
قنوت مستحب است خواه در فرائض و خواه در نوافل و در رکعت دوّمین
شفع را استثنا نکرده است و ظاهر اینست که غافل شده باشد
چه اگر منظور عدم اعتبار حدیث مذکور بودی بالبتّه که در جامع عباسی
فتوی بآن نداد و پوشیده نماند که در قنوت وتر دعاهای موجز
و مطوّل را از ائمّهٔ صادقین و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین بسیار مأثور است و در کتب اعمال و ادعیه مذکور و
در فقیه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست
که اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة فی الموقف

حاصل مضمون اینکه قنوت هرکس از شما در سرای دنیا طولانی تر باشد
راحتش در روز قیامت در مقامی که خلایق ایستند طولانی تر خواهد بود
و چون این کتاب بمقام این نیست که ذکر آنها بتمام شود بایراد
تمامی آن نمی پردازد و بجهة اینکه طالبان را تا وقتیکه رجوع بکتب نمایند
فی الجمله کارسازی تواند شد انطباق این اوراق بالکلیه نیز از آن
خالی نگذاشته بذکر چند دعای موجز و متوسط مزین میسازد از
آنجمله دعائیست که در فقیه مذکور است حضرت رسالت پناه و آن
سرور مقربان درگاه صلی الله علیه و آله در قنوت وتر میخوانده و آن
اینست که اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی
فیمن اعطیت وقنی شر ما قضیت فانك تقضی ولا یقضی علیك
سبحانك رب البیت استغفرك واتوب الیك واومن بك واتوکل
علیك ولا حول ولا قوة الا بك یا رحیم   محصل معنی اینکه ای معبود
من هدایت کن مرا در میان آنها که دوست داشتی و برکت ده
مرا در آنچه عطا نمودی و نگاه دار مرا از شر آنچه قضا فرمودی یعنی
حکم کردی و مقرر نمودی از سوانح و وقایع چه بدرستیکه تو قضا و حکم

و هدایت کردی و عافیت ده مرا در میان آن کسانی که عافیت دادی و دوست دار مرا در میان آنانکه کم

مکن

مکن بر خلق و کسی حکم و قضائی نمیکند بر تو مقدس میدانم ترا از هر
نقص ای خداوند خانه کعبه طلب آمرزش میکنم از تو و توبه و باز
گشت می نمایم بسوی تو و ایمان آورم بتو و توکل میکنم بر تو و قوت
و توانائی نیست کسی را بر کاری مگر بیاری تو ای رحم کننده بربندگان
و از آنجمله دعائیست که عالیجناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام
در قنوت وتر میخوانده و در فقیه مذکور است و آن اینست که
اللهم خلقتنی بتقدیر و تدبیر و تبصیر بغیر تقصیر واخرجتنی
من ظلمات ثلث بحولك وقوتك احاول الدنیا ثم ازاولها
ثم ازایلها واتیتنی فیها الکلا والمرعی وبصرتنی فیها الهدی فنعم
الرب انت ونعم المولی فیا من کرمتنی وشرفتنی ونعمتنی
اعوذ بك من الزقوم واعوذ بك من الحمیم واعوذ بك من
مقیل فی النار بین اطباق النار فی ظلال النار یا رب النار
اللهم انی اسألك مقیلا فی الجنة بین انهارها واشجارها
واثمارها وریحانها وخدمها وازواجها اللهم انی اسئلك
خیر الخیر رضوانك والجنة واعوذ بك من شر الشر سخطك

والنّار هذا مقام العائذ بك من النّار این فقره را سه بار گفته
میفرمود اللّهمّ اجعل خوفك فی جسدی كلّه واجعل قلبی اشدّ مخافةً
لك ممّا هو واجعل لی فی كلّ یوم ولیلة حظّاً ونصیباً من عمل بطاعتك
واتباع مرضاتك اللّهمّ انت منتهی غایتی ورجائی ومسئلتی وطلبتی
اسئلك الهی كمال الایمان وتمام الیقین وصدق التوكّل علیك
وحسن الظنّ بك یا سیّدی اجعل لی حسناتی مضاعفاً وصلوتی تضرّعاً
ودعائی مستجاباً وعملی مقبولاً وسعیی مشكوراً وذنبی مغفوراً ولقّنی
منك نضرةً وسروراً وصلّی اللّه علی محمّد وآله خلاصهٔ مضمون این
این دعای شریف كه از جداول فقراتش زلال بلاغت روان و
از نواحی كلماتش انوار استجابت تابان است اینكه ای معبود من
آفریدی مرا بتقدیری وتدبیری وتوضیحی عظیم ممكن است مراد این باشد
كه نفس مرا با خامهٔ صنع بر صفحهٔ هستی چنان نگاشتی كه حسن تدابیر كه
در هر عضوی از اعضای من بكار رفته و فوایدی كه در هر جزوی از
اجزای من تعبیه گشته ظاهر و واضحست و در آن تغییر و كوتاهی نكردی و
بیرون آوردی مرا از سه تاریكی كه یكی تاریكی عدم است وتاریكی صلب

پدر و تاریكی رحم مادر بقدرت و توانائی خود قصد دنیا میكنم بعد از آن
جنبش و جوش آن میخوانم بعد از آن جدا میكردم حاصل اینكه بعد از
آنكه از آن سه ظلمت بروشنائی وجود بر آمدم طالب دنیا و مباشر
تحصیل آن میشوم و بعد از آن بمرگ از آن مفارقت مینمایم و
دادی مرا در دنیا گیاه و چراگاه تا چهار پایان خود را در آن
چرانم و واضح و روشن گردانیدی برای من در آن هدی یعنی
راه راست و دین حقّ را پس خوب خداوندی تو و نیكو مولا
و آقائی پس ای آنكسیكه كرامی و مشرف ساختی مرا و نعمت دادی
بمن پناه میگیرم بتو از زقّوم و آن درختی یا میوهٔ درختیست
كه در قعر جهنّم رسته و شاخهای آن بجمیع دركات رسیده و آن
میوه در غایت كراهت و كمال تعفّن است و خوراك دوزخیان
است و پناه میگیرم بتو از حمیم و آن آبیست در غایت گرمی
كه چون تشنگی بدوزخیان غلبه كند از آن آب بایشان دهند
و چون آن آب را بنزدیك لب آرند گوشت روهای ایشان از حرارت
آن پخته شود و چون بیاشامند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد

و پناه میگیرم به تو از خوابیدن در آتش و میان طبقهای آتش
در سایه های آتش روزیکه گنهکاران با آتش روند ای خداوند
آتش ای معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از تو خوابیدن
در بهشت را میان جویهای بهشت و درختان آن و میوه های آن
و خدمتکاران آن و زنان انجابه آن ای معبود من بدرستیکه
من درخواست میکنم از تو بهترین هر چیز را که آن رضای تست
و بهشت و پناه میگیرم از بدترین هر شرّی که در آن خشم تست و داخل
این ایستادن من در خدمت تو ایستادن کسی است که پناه گیرنده است
او بتو از آتش ای معبود من بگردان ترس خود را در همه جسد من
و بگردان دل مرا خوفناک تر و بگردان برای من در هر روزی و شبی
بهره از عمل بطاعت تو و پیروی رضای تو ای معبود من تو منتهای
فائدهٔ من و امید من و سؤال من و طلب منی یعنی که در امور
مذکوره چون از خلایق یأس حاصل شود عاقبت رجوع بتو میشود
یا اینکه حاجت گذاری مخلوقات نیز بیاری و الهام و مشیت
تست مسئلت می نمایم از تو ای معبود من اینکه کامل سازی ایمان

مرا و تمام گردانی یقین مرا و صادق کنی توکّل مرا بر تو و نیکو گردانی
ظنّ مرا بتو ای سیّد من بگردان نیکوکاری مرا دو چندان یا بیشتر
و نماز مرا و تضرّع و زاری مرا و دعای مرا مستجاب و عمل مرا قبول
و سعی مرا در بندگی پسندیده و گناه مرا آمرزیده و پیش آور مرا
از جانب خود شکفتگی در رو و شادمانی در دل این عبارت مقتبس است
از کریمهٔ ولقّیهم نضرة و سرورا که در سورهٔ شریفهٔ هل اتی است
مخفی نماند که در این قنوت چهل مؤمن را یکان یکان نام
بردن و برای ایشان استغفار کردن و طلب مغفرت نمودن شایع
و مشهور و در کتب اعمال مذکور است و از تتبّع اخبار چنین مظنون
میگردد که این از آداب مختصّه قنوت وتر نیست بلکه در مطلق
اوقات دعا مستحسن و مستحب است چه مستندی در این باب بنظر نرسیده
غیر حدیثی که در کتاب دعای کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
منقول است که من قدّم اربعین من المؤمنین ثمّ دعا استجیب له
یعنی کسیکه مقدّم دارد در دعا چهل کس را از مؤمنان بعد از آن
دعا کند یعنی برای خود همه مستجاب میشود برای او و احادیث دیگر

در فضل و ثواب دعا کردن برای برادران مؤمن غائبانه وارد گردیده
است و در هیچ یک تخصیص بقنوت وتر و عدد چهل مؤمن نشده و در
روایتی که شیخ کفعمی رحمه الله در حواشی مصباح ذکر نموده چنانکه مذکور
شد اما مخصوص بوقت سجود است مجملاً احوط این است که دعا چهل
مؤمن را از آداب وتر نشمارد و بقصد اینکه از مستحبات و آداب
مطلق دعاست بآن قیام نماید و از جملهٔ آداب وتر استغفار است
چنانکه در فقیه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که فرمودند
که استغفر الله فی الوتر سبعین مرة تنصب یدک الیسری و تعد بالیمنی
الأستغفار حاصل اینکه استغفار کن از خدا تعالی در نماز وتر
هفتاد بار باین کیفیت که دست چپ خود را نگاه میداری یعنی
در پیش رو چنانکه در قنوت مقرر است و میشماری بدست راست
استغفار را و حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله استغفار میکرد
در وتر هفتاد بار و میگفت که هذا مقام العائذ بک من النار هفت
بار و حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وتر میگفت سیصد بار
العفو العفو و در کتاب شریف کافی مذکور است که از حضرت ابی عبد الله

علیه السلام

علیه السلام پرسیدند که در قنوت وتر چیزی موقت است یعنی عمل
مقرر که در آن وقت باید کرده شود و گفته شود است فرمودند نه ثنا
کن بر الله تعالی و صلوات فرست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و استغفار
کن برای گناه عظیم خود بعد از آن فرمودند که هر گناهی عظیم است
یعنی هر چه نافرمانی جناب سبحانی است آنرا سهل و کوچک نمیتوان
شمرد و بعذر خواهی و استغفار طریق تدارک آن باید سپرد و در فقیه
از جناب مستطاب جعفری علیه السلام مرویست که من قال فی وتره اذا
اوتر استغفر الله ربی و اتوب الیه سبعین مرة و واظب علی ذلک
حتی یمضی سنة کتبه الله عنده من المستغفرین بالأسحار و وجبت
له المغفرة من الله عز و جل حاصل معنی اینکه هر که
گوید در نماز وتر خود استغفر الله ربی و اتوب الیه هفتاد بار و مداومت
کند باین تا اینکه یکسال بگذرد بنویسد خدا تعالی او را نزد خود از
جملهٔ استغفار کنندگان در سحرها و واجب گردد برای او آمرزش
از جانب خدا تعالی عبارت کتبه الله عنده من المستغفرین بالأسحار
که در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران است و بکریمهٔ و بالأسحار هم یستغفرون

که در سورهٔ شریفهٔ ذاریات است چنانکه مذکور شد مجملاً قنوت
وتر از مظان اجابت دعوات و غفران و سیئات است چندانکه
الحاح و اکثار در دعا و استغفار در آن بیشتر شود بهتر خواهد بود
مگر اینکه وقت وسعت نداشته باشد پس چون از آن پرداز دست بدود
دعا و استغفار دامان حیات را بقدر مقدور از خس و خار معاصی
خالی وار ز نگین گلهای فضل و ثواب پر سازد رکوع و سجود بطریق
معهود نموده تشهد خواند و سلام دهد و بعد از هر دو رکعت از نماز
شب و همچنین بعد از شفع و وتر دعاها و اورادهای بسیار در جزر و
عقود آن فرائد پر فوائد در صنادیق کتب اعمال و ادعیهٔ مجمعه
و مدخر صاحب توفیق که خاطر اخلاص بیشه اش کردن خواهش
با دراک فضل و ثواب آنها کشد و مشاطهٔ شوق جمال حسن اعمال را
بهر صفت فیض آنها نیز خواهد که آراسته بخشد رجوع بآنها میتوان
نمود و اما احوال باطنی که اصل در عبادات آن و در قالب اعمال
بمنزلهٔ جان است اینکه اولاً چون دست توفیق کلاب آگاهی
بر چهره اش افشانده از خواب چشم گشاید و خود را زنده مشاهده

نماید

نماید آنرا نعمتی بزرگ دانسته بشکر آن قیام فرماید چه بسا ساکنان
که همان شب در فراش خواب چنان غنوده اند که دیگر بدنیا
بازگشت ننموده اند و چون ظلمت شب را بیند خود را بیاد تاریکی
گور اندازد و بفکر تحصیل چراغی برای آن وحشت سرای پر مار و مور
پردازد و چون سر از بالین برداشته در میان جا نشیند یاد کند آنرا
که در بستر لحد ویرا زنده ساخته خواهند نشانید و نکیر و منکر با هیبت
تمام بسؤال من ربک و من نبیک ویرا مخاطب خواهند گردانید
و چون از جامهٔ خواب برخاسته و وضو ساخته توفیق توجه
بمقام نماز یافت بخاطر رساند روزی را که بحکم فاذا هم من الاجداث
الی ربهم ینسلون از بستر خواب لحد بموقف هولناک جزا خواهند
شتافت و چون در مقام نماز ایستاده رو بقبله آورد اندیشه
وقتی نماید که ویرا در مقام خطاب و عتاب الهی خواهند وا
داشت و از خجلت آثام و دهشت آن مقام سر بالا نتوانند برداشت
و چون الله اکبر گوید خاطر پر اندیشهٔ نسیان پیشه را متذکر معنی
آن گرداند و از یاد عظمت و کبریای الهی دل غفلت نهاد و ملاهی را

برخود لرزانند وچون زبان بقراءت گشاید روزی را که الیوم
نختم علی افواههم زبانها صامت وجوارح باعمال خود ناطق
خواهند گردید یاد نماید وچون فاتحه وسوره خواند معانی آنرا خاطر
نشان خود گرداند وچون باوراد واذکار پردازد ازآن معانی
ونکات بلفظ وحرف وازآن قند ونبات بگلستانه وظرف
خود را تسلی ندهد واز رکوع وسجود چون شاخ نورس برگ وبار
هوا وهوس ازخود ریزد ودر قیام وقعود دل دردمندش مانند
سپند درآتش شوق بندگی نشیند وخیزد چون دست بقنوت
برآورد دست ازهمه چیز جز خدای خود بردارد ودر وقت استغفار
کردهای ناهنجار خود را بیاد آورد وشمار استغفار را الصد دانه
قطرات اشک نگاه دارد بهر استغفر الله که گوید دل سیاه را به
ندامت وترک گناه یکدل کند وبهر العفو که بر زبان آرد
سرانگشت مژگانش از سبحهٔ گریه دانه افکند در حال قیام شمع
صفت با سوز وگداز دمساز باشد ودر حین رکوع آتش زنه دار
هر لحظه اشک گرمی از دیده پاشد یکدمت عمری که با این امر مشغول
است

است لوح دل را از نقوش اندیشهای باطل دنیای بی‌حاصل ساده
سازد وخاطر غفلت آئین را از منجلاب کدورتهای این سرای
کلفت آگین برآورده در بحر بیکران یاد حضرت رب العالمین اندازد
واز همه ضرورتر اینکه چون این نماز بانجام رسید وسعادت گذارش
آن فایز گردید بآن عُجب نورزد واز صرصر سموم آن چنار برگ
بید پیوسته برخود لرزد چه لبی زاهدان پرهیزکار وعابدان شب
زنده دار که در طریق سلوک قوافل نوافل وطاعت شان
چون امواج دقایق وساعات از اول شب تا صبح درراه بلکه
لیالی بهای دراز برقامت طول عبادت ونماز شان کوتاه بود
سیمای اثر سجود شان در جبهه چون رنگ در گل وکیفیت فیض
طاعت شان در ریشها مانند بو در سنبل سر پرشورشان را جز خاک
سجده گاه بالین نبودی ودامن قامت راکع شان غیر حاصل
بندگی از کشت زار لیل ونهار نه رویدی دیدهٔ تر شان چون
چشم ژاله همه شب بیدار وصفحهٔ رخ شان مانند برگ لاله
از اثر سجود داغدار کام وزبان شان از شهد شهادت همیشه

بهره ور و نای حلقوم شان از حلاوت تلاوت پیوسته چون نی بر
شکر بنیان قیام شان به سیلاب ضعف گاهی از هم ریختی و سبحهٔ
تواتر تسبیح و تهلیل شان بکشاکش زور خواب از هم گسیختی با این سعی
موفور و جهد نامحصور آخر الامر شقاوت قرین احوال شان گشته دست
از این طریقه و اندوختهٔ طاعات چندین سالهٔ خود برداشته اند
و با غوای شیطان غرور و اضلال نفس مغرور از شاهراه هدایت
سر به بیابان غوایت گذاشته اند مصداق این مقال احوال
خسران مآل خوارج نهروانست لعنهم الله که جمعی زهاد و عباد
جهان برمنهج صلاح و سداد بودند عمری غاشیهٔ فرمان امام و راهنمای
بر دوش و در مواعظ و نصایح دلفروز هدایت آموزش در گوش
کشیده بلوازم بندگی قیام نمودند بیکبار بشبههٔ پوچی چنان دست زده
پا از طریقهٔ آزادگی بیرون نهادند و شعلهٔ خس ایمان شان در
دو روز فروکشته به پشت گرمی فسون شیطان بر روی امام خود
ایستادند در ارشاد القلوب دیلمی بروایتی آورده که محصل مضمون
آن اینست که چشم و چراغ اهل یقین جناب مستطاب امیر المؤمنین

علیه السلام

علیه السلام شبی از مسجد کوفه برآمده بسرای سعادت بنای خود میرفت
و قریب به ثلث یا ربعی از شب گذشته بود و کمیل ابن زیاد که از
خیار شیعهٔ آن هادی طریق رشاد و قدر و قیمتش در میزان نظر آن
حضرت از اکثر مردمان زیاد بود بسعادت ملازمت فایز بود بدر
خانهٔ رسید که مردی بصوت حزین قرآن میخواند و این آیه بر زبان میراند
که امّن هو قانت آناء اللیل ساجداً او قائماً یحذر الآخرة
و یرجو رحمة ربّه قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون
انّما یتذکّر اولوا الالباب کمیل را حسن تلاوت او خوش افتاد
و از حال وی که در وقت چنان بقراءت قرآن اشتغال داشت
عجب آمد ولیکن اظهار آن نکرد و سخن بر زبان نیاورد و آن مردم
دیدهٔ اولوا البصایر و آن صاحب سواد نسخجات ضمایر ملتفت وی
گشته فرمودند یا کمیل لا تعجبک طنطنة الرّجل انّه من اهل النّار
و سأنبئك فیما بعد یعنی که باید به عجب نیاورد ترا آواز قرآن
خواندن این مرد چه بدرستیکه او از اهل جهنّم است و زود باشد که ترا
بحقیقت این سخن مخبر سازم پس کمیل از آگاهی آنحضرت و آگهی

گواهی وری

در خاطر او خطور کرده بود متحیّر و از جهنّمی بودن مردی چنان قاری و شب
زنده دار متعجّب و متفکّر گردید مدّتی مدید اینچنان در تعجّب و تفکّر می بود
تا وقتیکه خروج نهروان و مقاتلهٔ آنسرور جهان دین با آن اهل بغی و خوارج
عدوان روی نمود پس در آنروز بعد از آنکه امر قتال فیصل یافته
و جان پلید هر یکی از آن قوم نابکار الّا معدودی چند بدار البوار
شتافته بودند و سرهای آن سرکشان را بریده در پهلوی هم بر زمین
چیده بودند و سرور مردان شمشیر خونچکان در دست داشت و کمیل
مذکور در پیش وی ایستاده بود آن امیر کبیر در اینوقت نوک شمشیر بر
سری از سرهای بریده گذاشته فرمود یا کمیل امّن هو قانت آناء
اللّیل ساجداً و قائماً یعنی این سر آن شخص است که در آن شب این
آیه می خواند و ترا از حال او عجب آمده عاقبت از خوارج گردیده
کارش باینجا رسید کمیل بن زیاد در قدم آنحضرت افتاده پای مبارکش را
بوسه داد و از آن تعجّب و استبعاد زبان باستغفار گشود و نظایر
این حکایات حیرت افزا عبرت فرما در مجلس نهم باب اوّل که در
مذمّت ریا و عجب است نگارش یافته ای اهل تاجران بندر دنیا

وبار

و بار بستگان ایمان و تقوی را از این قماش خطرها در راه و راه
زنی چون شیطان پیوسته در کمینگاه است پس اصلاً تا آن متیقّن
و مغرور نباید بود و بار خانهٔ عمل را تا از کریوهٔ اجل بسلامت نگذرانی
خاطر جمع نباید نمود با اینکه شب رکعتی چند نماز ناقص گذاری چندین
مناز و از اینکه شبی بعبادت خیزی اینهمه پشت امید گرم مساز
و از اینکه لحظهٔ چند چشم از خواب کشی اینقدر بر خود مپسند و با اینکه
قطرهٔ چند اشکی از دیده ها باری چندین بروی خود مخند رکوع و
سجود جلد جلد خود را چابکی در عبادت مشمار و بیداری مرده مردهٔ
خویش را شب زنده داری مپندار بلکه در هر حالی از احوال خود را
مقصّر دانسته از کردهای خود خجل و بر درگاه صمدیت از اورادهای
خویش منفعل باید بود لمؤلّفه

زاد ره مرگ گریه و آه سحر
از بیم گنه روی چون کاه ببر
ره چون نبرد طاعت حق واعظ
باری بگناه خویشتن راه ببر

خداوندا رحمی و ما را از آلایش سینه
و نوم بپیرا جلّ شأنه کافهٔ شب خیزان و اشک ریزان را از خواب
غفلت بیداری و از شراب غرور هشیاری عطا نماید و تحفهٔ نالایق

طاعت جملهٔ خلایق را آبروی عرق خجالت و گریهٔ ندامت شایستهٔ
قبول کرامت فرماید دیگر از جملهٔ نوافلی که وقت خاص برای آن
معین است نماز غفیله است که آنرا نماز غفلت و نماز ساعت غفلت نماز غفیله
نیز میگویند از اینجهت که در میانهٔ شام و خفتن گذارده میشود و آنرا
ساعت غفلت مینامند برای اینکه ابلیس لعین در این ساعت
و ساعت مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب لشکریان خود را در میان
خلایق پراکنده میگرداند که ایشانرا غافل سازند و در مهالک اندازند
و لهذا سید ابرار و آن غمخوار صغار و کبار امت را در این دو ساعت
باکثار ذکر الهی و پناه جستن بخدای عز و جل از شر ابلیس و جنود
او امر فرموده و بحفظ و حراست اطفال و کودکان وصیت نموده
و این نماز دو رکعت است باین کیفیت که در رکعت اول بعد از فاتحه
آیهٔ و ذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی
فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا
له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین بخواند پس رکوع و سجود
بطریق معهود کرده در رکعت دوم بعد از فاتحه آیهٔ و عنده مفاتح

الغیب

الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة
الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی
کتاب مبین تلاوت فرماید و آنگاه دست بقنوت بردارد
و این دعا خواند که اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها
الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا یعنی حوائج
خود را از درگاه عالمیان پناه جناب الهی مسئلت نماید بعد از آن
بگوید اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی و تعلم حاجتی
فاسئلک بحق محمد و ال محمد علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی
و حوائج خود را عرض نماید پس رکوع و سجود بدستور نموده تشهد خواند
و سلام دهد و وقت این نماز بقول شیخ طوسی رحمه الله در مصباح
میانهٔ شام و خفتن است و بنابراین تا نماز خفتن نگذارده ادای
آن باقی است و بقول شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه در مفتاح مابین
وقت شام و وقت خفتن است چه ظاهر لفظ ما بین المغرب و العشاء
که در حدیث است این است و بنابراین چون سرخی مغربی برطرف
شود این نماز قضا میگردد و در فضل این نماز از حضرت ائمه

اسم مضمون منقول است که هر که این دو رکعت را در میان شام و خفتن
گذارد و این دعا خواند حاجت خود را مسئلت نماید هر چه سؤال کند
خدای تعالی بوی عطا فرماید **دیگر از الجمله** نماز وصیت است — نماز وصیت
و تسمیهٔ آن بدین اسم بدین جهة است که قدوهٔ آدمیان و قبلهٔ عالمیان صلی الله
علیه و آله بآن وصیت و سفارش نموده و در فضل و ثواب آن فرموده
اند که هر که گذارد این نماز را در هر سالی از جملهٔ نیکوکاران باشد
و اگر گذارد آنرا در هر ماهی از جملهٔ متقیان باشد و اگر گذارد آنرا در
هر جمعه از نماز گذاران باشد و اگر گذارد هر شب نزدیک من باشد
در بهشت و شمار در نمی آورد کسی ثواب آنرا مگر خدای تعالی و این
نماز دو رکعت است و وقت آن نیز میانهٔ شام و خفتن است
باین کیفیت که در رکعت اولی بعد از حمد اذا زلزلت سیزده بار و
در رکعت ثانیه بعد از حمد قل هو الله احد پانزده بار بخوانند
دیگر از الجمله نماز اوّابین است یعنی نماز بازگشت کنندگان — نماز اوّابین
بخدای تعالی و این چهار رکعت است و وقت آن نماز نیز میانهٔ
شام و خفتن است باین کیفیت که هر دو رکعت بتکبیرة الاحرامی

وسلامی

و سلامی گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پنجاه بار قل هو الله
احد خوانند و در فضل این نماز در مصباح شیخ طوسی و کفعمی نیز روایتی
مذکور است که حاصل آن این است که هر که این نماز گذارد هیچ گناهی
میان او و خدای تعالی نباشد مگر اینکه آمرزیده شود و در فقیه نیز این
نماز بهمین کیفیت و ثواب مرقوم و بنماز فاطمه علیها السلام نیز موسوم است
و لکن در آن اختصاص بمیانهٔ شام و خفتن مذکور نیست **دیگر**
از الجمله نماز حاجت است که در فقیه از حضرت مقدس علی بن — نماز حاجت
الحسین علیهما السلام منقول است که آنحضرت را مهمی پیش می آمد
یا غمی رو میداد جامهٔ از غلیظ ترین و درشت ترین جامهای خود
میپوشید بعد از آن دو رکعت نماز در آخر شب میگذارد و در سجدهٔ
آخرین این نماز هر یک از تسبیحات اربعه را صد بار میگفت بعد از
آن هم در سجده اعتراف بگناهان خود میکرد بدین طریق که هر چه
در خاطر داشت ذکر مینمود و آنچه نداشت در آن اجمال میفرمود
بعد از آن دعا میکرد و زانوها را بر زمین مس می نمود ظاهراً
مراد این است که برهنه می ساخت که بخاک برسد چه این در

نماز هدیه برسول و ائمه

آداب دیگر نماز حاجت دیگر هم که در فقیه مذکور است و نمازهای
حاجت در کتب اعمال بسیار مذکور است و اینجا حاجت بذکر جمیع
آنها نیست دیگر نماز هدیهٔ حضرت اشرف رسالت و اهل
بیت عصمت و طهارت شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح فرموده و شیخ
کفعمی نیز در حواشی مصباح خود آورده آنچه حاصل آن این است
که روایت کرده اند از ائمه علیهم السلام که بنده باید که روز آدینه
هشت رکعت نماز گذارد چهار از آن هدیه فرستد برسول خدا صلی الله
علیه و آله و چهار رکعت هدیه فرستد بفاطمه علیها السلام و روز شنبه
چهار رکعت نماز کند و هدیه نماید بامیر المؤمنین علیه السلام و همچنین هر
روز چهار رکعت نماز گذارد و هدیه کند بامامی دیگر تا روز پنجشنبه
چهار رکعت کند و هدیه سازد بجعفر بن محمد صادق علیه السلام بعد از
آن باز روز جمعه هشت رکعت نماز گذارد و چهار رکعت آن را هدیهٔ
حضرت رسول و چهار دیگر را هدیهٔ حضرت بتول گرداند و همچنین
روز شنبه چهار رکعت هدیهٔ حضرت موسی ابن جعفر و هر روز
بعد از آن چهار رکعت گذارده هدیهٔ امامی نماید تا پنجشنبه هدیهٔ

حضرت

حضرت صاحب الزمان کند و در میان هر دو رکعتی ازین نماز گوید
اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یعود السلام حیّنا
ربنا منک بالسلام اللهم ان هذه الرکعات هدیة منی الی
ولیک فلان و نام مبارک آنکه این بقصد هدیه گذارده میشود مذکور
سازد فصل علی محمد و آل محمد و بلّغها ایاها و اعطنی افضل املی
و رجائی فیک و فی رسولک صلواتک علیه و آله و فیه
و دعائی نیز که خواهد کند محصل مضمون بر سبیل اجمال اینکه ای معبود
من تو سلامی یعنی که در ذات و صفات از هر عیب و نقص
سالم و مبرائی و از جانب تست سلامت و بسوی تو بر میگردد سلامت
باقی دار مارا ای خداوند ما از جانب خود بسلامت ای معبود من این
رکعتها هدیه ایست از جانب من بسوی دوست تو فلان پس رحمت
فرست بر محمد و آل او و برسان بوی این رکعات را و عطا کن
بمن بهترین آرزوی من و امید مرا که در تست و در رسول تو و در
ولی یعنی آنکس که این نماز هدیه اوست دیگر از الجمله نماز هدیه
اموات مؤمنین و مؤمنات است و وقت آن شب اول قبر است

نماز هدیه میت

و آن دو رکعت است و در رکعت نخستین الحمد و آیة الکرسی و در
دوّمین الحمد و انّا انزلناه ده بار و بعد از سلام این دعا بخواند که اللّهم
صلّ علی محمّد و آل محمّد و ابعث ثوابها علی قبر فلان و نام آن میّت برد
یعنی ای معبود من رحمت فرست بر محمّد و آل او و بفرست ثواب این
نماز را بقبر فلان و در ترغیب این نماز و ثواب آن از سیّد سادات
و غمخوار احیا و اموات حضرت اقدس نبوی صلّی الله علیه و آله
مأثور و در حواشی مصباح کفعمی نیز بود است که فرموده اند آنچه ملخّص
مضمون آن اینست که نمی آید بر میّت زمانی سخت تر از شب اوّل قبر
پس رحم کنید بر مردگان خود بصدقه یعنی در راه خدا بفقرا چیزی دهید
و ثواب آنرا بمیّت هدیه کنید پس اگر نباشد یعنی تصدّق مقدور
نباشد پس باید نماز گذارد احدی از شما دو رکعت به کیفیّتی که مذکور
شد بدرستیکه خدا تعالی میفرستد همان ساعت هزار فرشته بقبر او
که با هر فرشته جامه و حلّه باشد و وسیع گرداند خدا تعالی قبر ویرا
از تنگی تا روزیکه دمیده شود در صور و عطا فرماید بآن نماز گذارنده
بعدد آنچه تابنده است بر آن آفتاب حسنات و بلند گرداند

برای

نماز حق والدین

برای او چهل درجه و در روایت دیگر کیفیّت این نماز بدینگونه
است که در رکعت اولی بعد از حمد قل هو الله احد دو بار و در
ثانیه بعد از حمد سورهٔ تکاثر ده بار و بعد از آن دعای مذکور خواند
و این هر دو روایت را کفعمی از موجز شیخ ابن فهد رحمه الله نقل
فرموده است دیگر از انجمله نماز ادای حق پدر و مادر است
در مصباح کفعمی و در انیس العابدین نیز از سرور عالم صلّی الله
علیه و آله و سلّم منقول است که هر که دو رکعت نماز گذارد و در
شب پنجشنبه میانهٔ شام و خفتن در هر رکعت یک الحمد و آیة الکرسی
و چهار قل هر یک پنج بار بخواند و چون سلام دهد پانزده بار استغفار

نماز حفظ اهل و مال

کند و ثواب آنرا به پدر و مادر خود دهد بتحقیق که ادای حق ایشان
کرده خواهد بود دیگر از انجمله نماز حفظ اهل و مال و دین و
دنیا است و در انیس العابدین از حضرت کاظم علیه السّلام این
مضمون مرویست که هر که هر روز چهار رکعت نماز گذارد در وقت
زوال و بخواند در هر رکعت الحمد و آیة الکرسی نگاه دارد خدا تعالی او را
از هر گزنده و نقصان در اهل و مال و دین و دنیایش دیگر

از جملهٔ نمازهای نوافل موقته نمازهای مخصوص

شب جمعه است و مختصرترین آنها دو رکعت است و در هر یک
الحمد یکبار و اذا زلزلت پانزده بار در مصباح شیخ طوسی رحمه الله
از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هر که این
نماز کند خدا تعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر و هولهای روز
قیامت دیگر از الجمله نمازهای مختصهٔ روز جمعه است و از جملهٔ آنها
نماز اعرابی است و تسمیهٔ آن باین اسم از این جهت است که اعرابی
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بعرض رسانید که پدر
و مادرم فدای تو باد ما دوریم از مدینه و هر آینه بجمعه نمیتوانیم رسید
مرا عملی بیاموز که با آن فضل نماز جمعه را دریابم و چون به قبیلهٔ
خود روم ایشان را نیز با آن اخبار نمایم آنسرور هر قوادی و بدوی
صلی الله علیه و آله فرمودند که چون روز جمعه وقت چاشت شود
دو رکعت نماز کن و بخوان در رکعت اول الحمد یکبار و قل اعوذ
برب الفلق هفت بار و در رکعت دوم الحمد یکبار و قل اعوذ برب
الناس هفت بار و چون سلام دهی آیة الکرسی هفت بار بخوان

نماز اعرابی

آنگاه

آنگاه برخیز و هشت رکعت دیگر کن بدو سلام و بخوان در هر رکعتی
الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار
و چون از نماز فارغ گردی هفتاد بار بگو سبحان الله رب
العرش العظیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدان خدائی
که برگزیده به نبوت که هیچ مؤمن و مؤمنه نباشد که این نماز
گذارد روز جمعه مگر اینکه من ضامنم برای او بهشت و برنخیزد او
از جای نماز تا آنکه آمرزد خدا تعالی گناهان پدر و مادر او را
دیگر از نمازهای روز جمعه نمازیست که از اهل بیت اطهار علیهم
السلام منقول است که هر که بعد از نماز پیشین روز جمعه دو رکعت
نماز کند در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد هفت بار بخواند
و بعد از سلام بگوید اللهم اجعلنی من اهل الجنة التی حشوها
البرکة و عمارها الملائکة مع نبینا محمد و ابینا ابراهیم علیهما السلام
ای معبود من بگردان مرا از اهل بهشت که آنچه در آن آکنده برکت
است و ساکنان او فرشتگانند با پیغمبر ما محمد و پدر او ابراهیم
علیهما السلام که چون این نماز کند هیچ رنج و بلیه و فتنه باو نرسد

تا جمعهٔ دیگر و خدای تعالی جمع کند میان وی و میان محمد و ابراهیم ع
علیهما السلام در بهشت دیگر از جملهٔ آنها نماز طلب فرزند است
از بحر زاخر و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر که خواهد که زنش بارور گردد باید که دو رکعت نماز کند

نماز طلب فرزند

بعد از نماز ظهر روز جمعه و رکوع و سجود آنرا طول دهد و بعد از سلام
که اللهم انی اسئلك بما سئلك به زکریا اذ ناداك رب لا تذرنی
فرداً و انت خیر الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة انك سمیع الدعاء
اللهم باسمك استحللتها و فی امانتك اخذتها فان قضیت لی فی رحمها
ولداً فاجعله غلاما مبارکا زکیا ولا تجعل للشیطان فیه نصیبا ولا
شرکا حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستیکه من سؤال میکنم تو
را بآنچه سؤال کردند ترا بآن زکریا علی نبینا و علیه السلام چون ندا
کرد ترا که ای خداوند من مگذار مرا تنها یعنی فرزندی مرا کرامت فرما
و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارثی نباشد باکی نیست این ثناییست
که زکریا علیه السلام حق تعالی را در این مقام نموده است بصفت بقا
و این آیه تا اینجا در سورهٔ ابراهیم است ای معبود من ببخش مرا از نزد تو
واولاد

و اولادی پاکیزه بدرستیکه تو شنوائی دعا را این آیه در سورهٔ
آل عمران است ای معبود من باسم تو حلال دانستم او را یعنی زوجهٔ
خود را و در امانت تو فرا گرفتم وی را پس اگر قضا نمودهٔ و مقرر فرمودهٔ
بجای من در رحم او فرزندی پس بگردان آن فرزند را پسری مبارک
پاکیزه روزگار و مگردان برای شیطان در آن بخشی و شرکتی دیگر
از نمازهای موقته نوافل ماه مبارک رمضان است و این بیش از
آنست که تنگنای این مختصر گنجایش ذکر همهٔ آنها در رشته باشد و در بعضی
کتب اعمال بگلهای گوناگون تفاصیل آنها مشتمل است و از آنجمله که
نگارش آن اینجا شاید و گذارش آن بر دوش طبیعت کاهلان
نیز گرانی زان ننماید نمازیست که جناب مستطاب علوی از حضرت
اشرف نبوی صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند که هر که در شب
از ماه رمضان بعد از نماز خفتن تا جمع دو رکعت نماز کند و در
هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد سه بار بخواند و بنابر بعضی روایات
بعد از فراغ هفتاد بار استغفار نماید بحق آنکسیکه مرا بحق براستی فرستاده
و این قسم را شش نوبت فرمودند که خدای تعالی هشت هزار فرشته را

امر فرماید که برای او حسنات نویسند و سیئات محو کنند و درجات
بلند نمایند تا آمدن ماه رمضان دیگر و درختهای فواکه نشانند و
قصرها بنا نمایند در بهشت و نویسند برای او ثواب هفتاد هزار حج و
ثواب آزادی هفتاد بنده دیگر از الجمله نماز عید رمضان و عید
قربان است و این نماز در عصری که امام زمان از نظرها نهان و
آفتاب عالم آرای وجود مبارکش در سحاب غیبت پنهان باشد
بنا بر مشهور از جملهٔ مستحبات است و وقت گذاردن آن روز عید
بعد از طلوع آفتاب است تا زوال و سزاوار آنست که مرد آگاه در این
روز شریف عزیز متذکر احوال روز رستخیز گردد چه این روز نهایت
شباهت باحوال و اوضاع آن عرصهٔ هوش ربا دارد مثلاً چون صدای
الصلوة مؤذن شنود کریمهٔ یوم ندعو کلّ اناس بامامهم را بزبان
حال خواند و ندای منادی روز قیامت را که آیهٔ واستمع یوم ینادِ
المنادِ من مکان قریب از آن مخبر است بگوش هوش رساند و چون
لباس در بر کرده عزم بیرون رفتن از سرای خود کند روزی را که
عریان و برهنه از سرای خاک بآن عرصهٔ هولناک خواهد شتافت

یاد نموده

یاد نموده دل را از لباس رنگارنگ هوا و آرزوهای دنیا عریان
سازد و چون از خانه برآید و مردم را مشاهده نماید که فوج فوج متوجه
عید گاه هستند بیاد آورد از وقتیکه بحکم یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجاً
خلایق چون مور از رخنهای گور برآمده گروه گروه متوجه آن مقام
پر اندوه خواهند گردید و چون اختلاف اوضاع طبقات و
اصناف خلق را ببیند که اغنیا از دارائی بقباهای حریر و دیبا
و دستارهای زرتار گران بها متلبّس گردیده و فقرا از بینوائی بکهنه
جامهای کرباسی خود تن در داده از زیب و زینتها چشم پوشیده اند
بخاطر رساند اختلاف احوال خلایق را در آن روز که جمعی حلّهای سندس
و استبرق در بر و تاج وتاج کرامت بر سر لعبد بها و نور خندان و مسرور
بریاض جنان خواهند فرا رسید و برخی لباسهای قطران بر تن و سلاسل
و اغلال بر گردن سیاه رو و شرمنده و از زشتی اعمال سر افکنده
روانهٔ مقر سقر خواهند گردید و چون از شهر بصحرای هموار بی درود یوار
برآید متذکر کریمهٔ فیذرها قاعاً صفصفا لا تری فیها عوجاً و لا امتاً
گشته صحرای قیامت را بچشم دل مشاهده نماید و چون برانتظار خلایق

در صحرا نظر اندازد و مضمون کأنهم جراد منتشر را گوش کش نفس اماره
سازد و چون صفها بسته گردد بفکر معنی وجاء ربك والملك صفاً
صفاً پردازد و چون مردمان بنماز ایستند بخاطر رساند آنرا که
بحکم یوم یقوم الناس لرب العالمین مردمانرا جهة باز خواست
و پرسش نزد حضرت احکم الحاکمین خواهند داد ایستاد و چون از
نماز فارغ گشته بمنازل خود مراجعت نماید اندیشه کند در آنکه
نیکوکاران بحکم وینقلب الی اهله مسروراً بدرجات جنان و عاصیان
باقتضای یصلی سعیراً بدرکات نیران رو خواهند گذاشت
الحاصل هوشمندان صاحب احوال و اوضاع ایام عید را تقریب
یاد روز قیامت میتوانند ساخت و ازین راه نفس غفلت شعار را
بفکر تدارک و تهیهٔ آنروز صعب دشوار میتوانند ساخت لیکن غایت
بیشعوری و بیدردیست که کسی روزی چنین مبارک را بشامت نفس
اماره بر خود کش گرداند و آنرا بغفلت و نافرمانی حضرت رب العزة
گذراند در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از قرة العین نبی و
ولی حضرت حسن ابن علی علیهما السلام روایتست که آنحضرت در

نماز عیدین

روز عید فطر جمعی از مردمانرا دید که بازی میکنند و میخندند آنوالاجناب
التفات بایشان نموده باصحاب خود گفت و دُر در این مضامین
بمنقبت بیان دلنشین سفت که بدرستیکه خدای تعالی گردانیده است
ماه رمضانرا میدانی از برای خلقش تا سبقت جویند در آن به
یاری طاعت او بسوی رضا و خشنودی او پس سبقت گرفتند در
آن قومی که بفوز و فیروزی رسیدند و تخلف ورزیدند قومی دیگر
خائب و زیانکار گردیدند پس عجب است کل عجب از کسیکه بخنده و بازی
مشغول باشد در چنین روزی که ثواب مییابند در آن نیکوکاران
و زیان میکنند در آن تقصیرکاران و قسم بخدا که اگر پرده برداشته
شود یعنی حقیقت کار ظاهر یا احوال آن نشأه معاینه دیده شود
هرآینه مشغول گردد نیکوکار به نیکوکاری خود و بدکار به بدکاری خود
یعنی از فکر و اندیشهٔ آن خودرا غافل نتواند ساخت و بلهو و
لعب نتواند پرداخت و کیفیت این نماز و سنن و آداب آن
بنابر مشهور این است که اهل هر شهری بصحرائی یا مکانی گشاده بیرون
رفته بجماعت گذارند غیر اهل مکهٔ معظمه که در مسجد الحرام میگذارند و

گذاردن این نماز در خانه بستر خود نیز تجویز نموده اند و در رفتن
به نمازگاه پیاده و پابرهنه و با سکون و وقار باشند و ذکر کنند
و اسلحه با خود نداشته باشند مگر اینکه ضرور باشد و چون بمصلی رسند
اولی این است که سجاده و فرش نگسترانند و نماز بر روی زمین گذارند
و بجای اذان و اقامت سه بار الصلوة گفته شود و بعد از آن تکبیر احرام
گفته بعد از فاتحه بنابر اشهر سورهٔ سبح اسم قرائت کند آنگاه تکبیر
گفته قنوت خوانند و باز تکبیری دیگر و قنوت دیگر تا پنج تکبیر و پنج
قنوت خوانده شود بعد از آن تکبیری دیگر گفته برکوع رود و بعد از
رکوع و سجود بطریق معهود برکعت دیگر برخیزد و بعد از فاتحه بنابر
اشهر سورهٔ والشمس تلاوت فرماید پس تکبیر دیگر گفته قنوت خواند
و باز تکبیری و قنوتی تا چهار تکبیر و چهار قنوت خوانده شود و بعد از
آن تکبیری دیگر گفته برکوع رود و بعد از رکوع و سجود و تشهد خوانده
سلام دهد و بعد از آن دو خطبه خوانده شود بطریقیکه در کتب فقهیه
مذکور است اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت
واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلك بحق هذا

الیوم

الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله
ذخراً وکرامةً ومزیداً ان تصلی علی محمد وال محمد وان تدخلنی
فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وال محمد وان تخرجنی من کل سوء
اخرجت منه محمدا وال محمد صلواتك علیه وعلیهم اللهم انی اسئلك
خیر ما سألك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذ
منه عبادك المخلصون یعنی ای معبود من ای شایستهٔ بزرگی و عظمة
و بخشش و بزرگواری معانی کبریا و عظمت و جبروت نزدیک بهم و ای
شایستهٔ درگذشتن از جرائم عباد و رحم نمودن و ای شایستهٔ ترسیدن بندگان
از تو و آمرزیدن تو ایشان را درخواست مینمایم از تو بحق این روز
که گردانیده آنرا برای مسلمانان عید و برای محمد صلی الله علیه وآله
کرامت و ذخیره و زیادتی شرف اینکه رحمت فرستی بر محمد و آل
محمد و اینکه داخل کنی مرا در هر خیری که داخل کردهٔ در آن محمد و آل
محمد را و اینکه بیرون آوری مرا از بدی که بیرون آوردهٔ از آن
محمد و آل محمد را ای معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از تو
بهترین آنچه را که درخواست کردند آنرا بندگان صالح تو و پناه میگیرم

بتو از آنچه پناه جستند از آن بندگان مخلص تو دیگر از جمله نمازهای
موقّته نماز عید غدیر است اگرچه ضابطهٔ کتاب مقتضی آنست
که سالک خامهٔ سخن طراز که گرم سیر و درود راز است درین منزل
نیز مقام ننموده بذکر نماز مذکور اکتفا کند و درگذرد و لیکن بندهٔ
اخلاص شعار مدایح نگار که عمرها بثناگوئی و مدحت سرائی جناب مستطاب
امیرالمؤمنین علیه السلام عادت کرده و مغز استخوانش بنعمت تذکار فضائل
اهل بیت اطهار علیهم السلام پرورده و فضای زبانش نمک سودهٔ شور این
این گفتگو است و طوطی بیانش حبهٔ شکرخائی این گفتار پیوسته
بهانه جو هرگاه در طریق سخنوری بغدیر خم رسیده باشد و حجت مدحت
سرائی تو بی چنین یافته گردیده باشد که دل از آن میتواند برداشت
و شکاری چنین بر سر تیر قلم آمده را چگونه مفت از دست میتواند
گذاشت و لهذا در این مقام بقدر مقدور قدم اهتمام فشرده مجملی از حکایات
غدیر خم و مناسبات آن بر صحیفهٔ بیان می نگارد و فکر و امانده عمر
مرکب قلم را از غدیر ذکر این مطلب دلپذیر دم آبی بر لب زده رو براه میگذارد
بحمدالله و المنة از مردم نکته سنج نغمهٔ سخن شناس آنکه مضراب خامه را

در ساز

در ساز این مقام سر و در دارند و در قانون تصنیف خارج آهنگ
نشمارند اگرچه این نوای راست بر السنهٔ مخالف و موافق نه چنان
دایر گردیده و این آوازهٔ رسا و زمزمهٔ سرآهنگ در هر گوشه
باستماع کوچک و بزرگ عرب و عجم نه چندان رسیده است که احتیاج
باز گوئی آن باشد و لیکن لمؤلفه قند باشد این سخن در کام جان
قند اگر گردد مکرر چه زیان خطیب خوش بیان شیرین گفتار در
عیدگاه مجمع مؤمنان اخلاص شعار بر منبر بلند پایهٔ اندیشه برآمده
چنین بر سر این مطلب می آید و با زبان خامهٔ بی گزاف دور از خلاف
از اصداف کتب اسلاف بر دامن سامعهٔ برادران ایمانی بدینگونه
دُر فشانی می نماید که عید غدیر که هجدهم شهر ذیحجه باشد اعظم اعیاد
و در فضل و شرف از سایر ایام شریفه زیاد است چنانکه بر زبان
صادق بیان جناب مستطاب جعفری علیه السلام جریان یافته که
یوم الغدیر عید الله الأکبر و ما بعث الله نبیاً الّا و عرفه حرمته
و انّه عید فی السماء و الأرض یعنی روز غدیر عید بزرگتر خدا است
و مبعوث نگردانیده است خدای تعالی هیچ پیغمبری مگر اینکه شناسانیده است

با و حرمت اینروز را و بدرستیکه این روز عید است در آسمان و زمین
و شیخ صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال از حسین ابن راشد
حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست که گفتم بحضرت
حضرت ابیعبدالله ع که فدایتو گردم مسلمانانرا عیدی غیر از دو
عید هست فرمودند آری ای حسین عیدی دیگر هست عظیمتر و
شریفتر از آنها گفتم آن کدام است فرمودند روزیست که امیرالمؤمنین
علیه السلام در آن منصوب شده علم گردید برای مردمان که باو
هدایت یابند گفتم فدایتو گردم آن چه روز است فرمودند
انّ الایّام تدور و بروایتی دیگر فرمودند که الایّام تدور و بروایتی
دیگر فرمودند که الایّام تختلف و حاصل همه این است که روزها
میگذرند و مختلف میشوند و آنروز هیجدهم است از ذی الحجّه گفتم فدای
تو گردم چه عمل سزاوار است برای ما که در آنروز کنیم فرمود روزه
میگیری و بر محمّد و آل محمّد صلوات میفرستی و بیزاری میجوئی بسوی خدا
تعالی از کسیکه ظلم برایشان کرده و انکار حق ایشان کرده چه بدرستیکه
پیغمبران علیهم السلام امر مینموده اند اوصیای خود را که عید کنند آنروز را
که در آن

که در آن وصی قائم میشد یعنی بوصایت قایم و منصوب میگردید
گفتم چه ثواب است برای کسیکه روزه دارد این روز را از ما شیعیان
فرمودند ثواب روزه شصت ماهه و هم در آنکتاب شریف مذکور است
که از امام والاجناب علیه السلام پرسیدند که مؤمنانرا غیر از دو
عید و جمعه عیدی دیگر هست آنحضرت اینمضمون ادا فرمودند که آری
عیدی دیگر هست عظیمتر از اینها و آن روزیست که امیرالمؤمنین ع
را در آنروز بامامت وا داشته و قلادهٔ ولایت او بر گردن مردمان
گذاشته شده در غدیر خم راوی گوید پرسیدم آن چه روز است فرمودند
که ایّام مختلف میشود و آنروز هیجدهم است از ذیحجّه بعد از آن فرمودند
که عمل یعنی عبادت در اینروز برابری میکند با عمل هشتاد ماه و سزاوار
آنست که بسیار کنید در اینروز ذکر خدای تعالی را و صلوات فرستید
بر محمّد و آل او و توسعه دهید در آن بر عیالش یعنی در ماکولات
و مشروبات و غیر آن و نیز هم در آنکتاب از امام عالیجناب منقولست
که روزهٔ روز غدیر خم کفّارهٔ شصت ساله است و نیز شیخ صدوق طاب
ثراه در امالی از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایتی

معون ذکر نموده که هر که روزه دارد هجدهم ذی الحجه را نویسد خدا تعالی
برای او روزهٔ شصت ماهه و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب الاحکام
از امام همام والا مقام حضرت ابی عبد الله علیه السلام حدیثی ذکر نموده
که محصل معنی آن اینست که روزهٔ روز غدیر خم برابری میکند با روزهٔ
عمر دنیا یعنی اگر کسی زنده ماند چندانکه دنیا باشد روزه دارد ثواب
کسیکه این روز روزه دارد همچنان است و روزهٔ امروز برابری میکند
نزد خدای عز و جل در هر سال با صد حج و صد عمره که همه نیکو و پسندیده
باشد و این عید بزرگترین عیدهای خدا است و مبعوث نگردانیده است
خدای عز و جل هیچ پیغمبری را مگر اینکه بعبادت اشتغال نموده است در
امروز و شناخته است حرمت آنرا و نام امروز در آسمان یوم العهد
المعهود است یعنی روزیکه پیمان در آن بسته شده و خلایق با امامت
حضرت امیر المؤمنین ع بیعت نموده اند و در زمین یوم المیثاق
المأخوذ والجمع المشهود و معنی این نزدیک بآن است و هر که نماز
گذارد در امروز دو رکعت باین طریق که غسل کند پیش از زوال
بنصف ساعت و بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و ده بار قل هو الله

احد و ده بار آیة الکرسی و ده بار انا انزلناه برابری کند این نماز
نزد خدای عز و جل با صد هزار حج و صد هزار عمره و سؤال ننماید
از خدای عز و جل هیچ حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت مگر اینکه روا
شود هر حاجتی که باشد پس اگر فوت شود از تو این نماز و دعای مقرره
یعنی از وقت مذکور در گذرد قضا کن آنرا بعد از آن و هر که افطار
نماید در امروز مؤمنی را مانند کسی باشد که اطعام کرده باشد فیامی را
و فیامی را پس همچنین می شمرد تا اینکه عقد نمود بدست خود ده عقد
یعنی این لفظ را که بمعنی جماعت است میفرمود و با انگشتان مبارک
می شمرد تا ده بار بعد از آن فرمود که آیا میدانی فیام در شمار چند است
گفتم نه فرمود که هر فیامی صد هزار است و باشد او را ثواب
کسیکه اطعام کند بعدد آن از پیغمبران و صدیقان و شهیدان در حرم
خدای عز و جل و آب آشامانیده باشد ایشان را در روزیکه خلایق گرسنه و
تشنه باشند و هر که در این روز تصدق کند یکدرهم را یعنی چون در
راه خدا دهد برابری میکند با هزار هزار درهم بعد از آن فرمودند
که لعلک تری ان الله عز و جل خلق یوما اعظم حرمة منه لا و الله

لا واللّه لا واللّه حاصل سخن آنکه شاید تو خیال کنی که خدای عزّ وجلّ
آفریده است روزی عظیم‌تر بحسب قدر و شرف این روز نه بخدا قسم
نه بخدا قسم نه بخدا قسم بعد از آن فرمودند که بجا بیاید باشد از قول شما چون
ملاقات کنید یعنی چون شما شیعیان بهم برخورید اینکه گوئید الحمد للّه
الذی اکرمنا بهذا الیوم وجعلنا من الموقنین بعهده الینا ومیثاقه
الذی واثقنا به من ولایة ولاة امره والقوام بقسطه ولم
یجعلنا من الجاحدین والمکذّبین بیوم الدّین ملخّص مضمون
اینکه حمد خدا را که اکرام نمود ما را باین روز و گردانید ما را از وفا
کنندگان بعهد و پیمان او که با ما قرار داد از ولایت والیان امر
او که امامت باشد و قیام کنندگان بعدل او که احکام شریعت باشد
و نگردانید ما را از منکران و تکذیب کنندگان روز دین که روز جزا
باشد یا همان روز غدیر که بکم الیوم اکملت لکم دینکم در آن روز دین
اسلام کمال یافت و این ماه ظلمت کفر گاه بدر کامل گشته پرتو سعادت
بر ساحت احوال عالمیان تافت بعد از آن آنحضرت فرمودند که
باید که باشد از دعاهای تو بعد از این دو رکعت نماز اینکه گوئی ربّنا

انّنا

انّنا سمعنا منادیا ینادی للایمان تا آخر و این دعا مشهور و در کتب
معتبره مذکور است و بجهة طول آن خامهٔ بیان بذکر آن رطب
اللّسان نگردید و از اینگونه احادیث و اخبار که فقرات بشاراتش
در بیان فضل و شرف این روز بزرگوار هر یک زبانی و نکات
پر اشارتش بر شرف عبادات باین حیز دلپذیر هر کدام هزار
دستانی است بسیار ورود یافته و اگر در این باب هیچ خبر وارد نباشد
جز اینکه هیچ روزی شریفتر از این روز نیست همین بس است و این
روز عید اکبر و در قدر و شرف از سایر ایّام بزرگ‌تر که در این روز آفتاب
جهانتاب ظهور امامت حقایق از وراء جبال عوالی طالع گشته
پرتو سعادت بر عالم انداخت و سیّد الرّسل جان از دل و جان
پذیرای فرمان یا ایّها الرّسول بلّغ ما انزل الیک گشته بدست دعا
وحی بیان لوای والای من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه بر
تارک مبارک حضرت امیر المؤمنین افراخت و تاج سرکردگی
امامت بر فرقدان سای آنحضرت گذاشته شد و تخت جانشینی
آنشاه دنیا و دین بپای آن امام گزین معین گشته خطبهٔ خلافت

کبری بنام نامی آن امام معلی بر منبر هدایت وارشاد علی رؤس الاشهاد
خوانده گردید وسکهٔ قبول واذعان فرمان فرمانی باسم سامی آن
پسندیدهٔ حضرت خالق در دار الضرب توفیق بر نقود بنقش دلهای
مؤمنان خاص زده شد بازوی ولایت آنشاه بتعویذ دعای اللهم
وال من والاه قوت گرفت منشور امامت آن جهان پناه بعنت
نامهٔ وعاد من عاداه مؤکد گردیده مبشران اخبار صادقه جهة
رسانیدن این بشارت عظمی باطراف عالم شتافته واز مؤمنان
پاک نهاد صافی اعتقاد مژدگانی تسلیم وانقیاد یافته توضیح این
عبارات وتصریح این عبارات [اشارات] بر سبیل ایجاز آنکه چون آفتاب
عالمتاب وجود اشرف محمدی صلی الله علیه وآله در آسمان حیات
بافق غروب وفات نزدیک رسیده ومسافر هستی آن برگزیدهٔ
ربانی قطع مسافت زندگانی نموده در مرحلهٔ آخرین از مراحل سنین
منزل گزیده شوق ادراک ثواب عمره وحج خاطر انورش را بعزم سفر
حجاز تحریک نموده وجذبهٔ توفیق وعنایت سبحانی آن حبیب برگزیده را
برسم مهمانی بخانهٔ خود دعوت نموده با خلقی کثیر از درویشان واشراف

ازاهل

ازاهل مدینه واطراف که از آن اراده اطلاع یافتند وبملازمت
شتافته بودند ودر بیست وپنجم ذیقعده از مدینهٔ مبارکه روانهٔ آن
سفر فیض اثر گردید وبعد از وصول بکعبهٔ مقصود وحصول آن
فضل وثواب نامعدود معاودت نموده در هیجدهم ذی الحجه بغدیر
خم رسید وخم موضعی است میانهٔ مکه ومدینه نزدیک جحفه وآنجا
غدیری بوده یعنی گوی که آب باران در آن جمع میگشته وآنرا غدیر
خم از آنجهة میگفته اند وقبل از آن مکرر حضرت جبرئیل علیه السلام
نزول نموده آن حضرت را امر فرموده بود که والا جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام را خلیفهٔ خود سازد و ویرا بامامت وپیشوائی امت
معین نموده وقلادهٔ وجوب اتباع وفرمان برداری ویرا برگردن
کافهٔ خلایق اندازد ولیکن چون امر فوری نبود آنحضرت میدانست
که اکثر آن قوم منافقند وبجهة اینکه عزیزان ایشان در معارک
جهاد دین بشمشیر برق نظر آن سرور مجاهدین بر خاک مذلت افتاده
بودند با وی در مقام خلاف وستیز واز بغض وعداوت او دل
پر ولبریز اند اندیشه مینمود که مبادا از قبول این امر امتناع نموده

یکبارگی پرده از روی کار براندازند و پشت بر پشت هم داده بر در آن
حضرت علانیه علم مخالفت برافرازند لهذا در این باب تأمل مینمود
و در تبلیغ این بمردمان تأخیری مینمود تا در اینوقت که آن سرزمین
با بوس آن راحلهٔ سعادت قرین آنسرور مشرف گردید و غبارش
از گذار آن موکب همایون سر افتخار بر فلک نیلگون رسانید حضرت
جبرئیل دیگرباره فرود آمده این آیه آورد که یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس حاصل مضمون اینکه بیان و دیگر تأخیر مکن آنچه
فرو فرستاده شد بسوی تو از جانب خداوند تو یعنی تعیین نمائی
ابن ابیطالب علیه السلام را بامر خلافت و اگر تبلیغ این امر نکردی
و اهمال ورزیدی پس نرسانیده خواهی بود رسالت او را و ادا
نکرده خواهی بود حق پیغمبری خود را خدا یتعالی نگاه میدارد ترا
از شر مردمان یعنی بگو و اندیشه مکن پس چون این امر فوری بود
و دیگر تأخیر نمیتوانست نمود در آن میانهٔ روز که آتش گرما فروزان
و زمینها تفنده و سوزان بود بحدیکه مردمان رداهای خود را بزیر

پا میگرفتند نزول در آن وقت معهود و آن مکان نه منزلگاه
متعارف نبود آن آفتاب خاور انور خانهٔ زین را مانند جرم قمر
در آن ماه از پرتو وجود خود خالی ساخته و آسمان مثال سایهٔ نزول
اجلال بر آن سرزمین انداخته پس بلال را فرمودند تا تکبیر گفته جلالیان
جمع گشتند و پیش رانندگان بازگشتند و درگذشتند و در پای درختان
مغیلان مکانی اختیار کردند و از خس و خار رفته فرش صفا گستردند
و جهازها و پالانهای شتران بالای هم نهادند و بدانگونه منبری
ترتیب دادند و آن والاجناب چون دعای مستجاب بر آن صعود
نمودند و مانند سحاب مدرار بر گهربار گفتار که کریمهٔ و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی بر صدق آن ناطق و گویا است
باران نصایح بلیغه و مواعظ بالغه بر اراضی قلوب حضار ریزش
فرمودند لمؤلفه چنان شد تند در دل موج زن دریای عرفانش
که بر دامان حشر افتاد مروارید و مرجانش وخطبهٔ که در آن روز
بر زبان مبارک آنحضرت جاری گشته در کتب معتبره بچندین روایت
مذکور است و محصل مضمون هدایت مشحون بعضی از فقرات

با برکات و حبارات پر اشارات آن که این اوراق ایراد آنرا
مشتاق و خامهٔ بیان را از ذکر آن منع نمودن التکلیف مالا یطاق
است این است که آن سرور اولاد آدم و روان کالبد عالم بعد از
خبر وحشت اثر قرب وفات خود خاک اندوه بر فرق دلها افشانده
فرمودند که یا قوم خبر مرگ من رسیده وقت است که از میان شما بروم
و بتحقیق که مرا خواندند نزدیک است که اجابت کنم و بدرستیکه من
میگذارم بعد از خود در میان شما دو چیزی که اگر دست بآن زنید
هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا است و عترت من که اهل بیت
من اند و بدرستیکه خدای لطیف و خبیر خبر داده است مرا که این دو چیز
از هم جدا نمیشوند تا آیند نزد من در کنار حوض کوثر بعد از آن فرمودند
که اللهم هل بلغت بارالها آیا رسانیدم آنگاه فصلی دیگر بپرداختند
پس از آن فرمود که علی از من بمنزلهٔ هرون است از موسی جز اینکه
بعد از من پیغمبری نیست اللهم هل بلغت بارالها آیا تبلیغ کردم پس
فصلهای دیگر فرمود و در آخر هر فصل شمه از فضل علی ابن ابیطالب
بیان مینمود و بعد از آن فرمودند که اللهم هل بلغت تا اینکه آن رفیع

مقام را

مقام را بیالای منبر خوانده بازویش گرفت و بلند ساخت و در نظر
هر دور و نزدیکش جلوه داد تا مجال هیچگونه شبهه نماند و نگویند که
ندانستیم کرا گفت و مراد کدام علی بود آنگاه فرمود که الست
بکم اولی من انفسکم آیا نیستم بشما اولی از شما یعنی نه بیش از شما در اختیار
شما دارم مردمان گفتند بلی چنین است پس فرمود که من کنت مولاه
فهذا علی مولاه هر که من مولای اویم پس این علی مولای او است
حاصل معنی آنکه هرکس که من ولی امور و فرمان فرمای اویم این
علی نیز چنین است اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر
من نصره واخذل من خذله و در بعض روایات این نیز تتمهٔ این
دعا است که ادر الحق معه کیف دار یعنی بارالها دوستی کن با هر که
دوستی کند با علی و دشمنی کن با هر که دشمنی کند با علی و نصرت ده
هر که نصرت دهد او را و مخذول ساز هر کس که خذلان او کند
و بگردان حق را با وی بهر نحو که او گردد یعنی در هیچ حالی حق را
از او جدا مگردان آنگاه باز گفت که اللهم هل بلغت بعد از آن
خطاب باصحاب کرده فرمود که شنیدید آنچه خدا تعالی گفت رسانیدم

گفتند آری فرمود که اللهم اشهد علیهم بار الها گواه باش بر ایشان و
خطبهٔ روز غدیر بر لب ری از اینگونه تصریحات و مبالغات شامل
و منصفان عاقل را از همین قدر نیز مطلب حاصل است آنگاه
آن سرور از منبر فرود آمده هنوز جمعیت مردم از هم نپاشیده بود
که آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی الی نزول نمود آن
حضرت تحمید و سپاس آن قیام نمود و بعد از آنکه نماز ظهر گذارد
بخیمه تشریف برده امیر المؤمنین را امر فرمود که بخیمهٔ دیگر که در مقابل خیمهٔ
وی زده بودند رود و صحابه را فرمان داد که آمده بر آن امام همام
با میر المؤمنین سلام کنند و تهنیت نمایند پس جمله مردمان حتی زنان
فرمان پذیرفتند و فوج فوج آمده بلفظ یا امیر المؤمنین سلام کردند
و مبارکباد گفتند و از جملهٔ منافقان بدبخت دل سخت که با جگرهای
لخت لخت آمده اظهار رضامندی و استبشار و بر ولایت امیر المؤمنین
اقرار کردند عمر ابن الخطاب بود که آمده گفت بخ بخ یا ابن ابیطالب
اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة و در بعض کتب مخالفین
بجای بخ بخ هنیئاً لک حاصل هر دو این است که خوش باد ترا
ای

ای پسر ابو طالب صباح کردی بر حالیکه مولای من و مولای هر مؤمن
و مؤمنه و حسان بن ثابت انصاری که از شعرای آن زمان ممتاز و به
شرف بندگی حضرت اقدس نبوی سرفراز بود بعد از آنکه از آنحضرت
دستوری یافته بود در اینباب بیتی چند گفته و دُری چند سُفته
بر بلندی بر آمده بآواز بلند خواندن آن ابیات رطب اللسان
گردید و از آن درگاه جایزهٔ قبول بتشریف دعای یا حسان
لا تزال مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانک مشرف گردید و
این دو بیت از آنجمله است شعر فقال له قم یا علی فاننی رضیتک
من بعدی اماماً و هادیا هناک دعا اللهم وال ولیه وکن
للذی عادی علیاً معادیا شعرای دیگر نیز در اینباب فکرها
کردند و این مطلب را بنظم در آوردند مؤلف بی بضاعت نیز بجهة آنکه
خود را در سلک خریداران این یوسف حسن مآب منتظم سازد
و در روز حساب در میان مدیح سرایان آن جناب کردن امیدواری
افزاید باین دو سه بیت شکسته بسته خود را خوشدل ساخت
لمؤلفه سرور مردان که باشد پیش ارباب عقول آنکه او داد

از طلاق ایشان مهر بتول   کیست بر منبر روا بعد از رسول
آنکه خود روز غدیرش برد بر منبر رسول   میرسد بر منبر احمد
صعود او راکه کرد بلّغ و تأکید ان لم تفعل از بهرش نزول   طاعت
حق از حد شمای شکست عهدش   در غدیر خم بگفتا ان هم خدا و هم رسول
از بصیرت نیست پیش دیده ور در حصن دین   داشتن چشم نگهبانی
ز کوران ای فضول   کی بود غیر از بیابان مرگ کشتن منزلش
کاروانی را که باشد کاروان سالار غول   گر دار از اندیشهٔ محشر
کرباز احتلام   هر که واعظ دست زد بر دامن آل رسول

القصّه بعد از وقوع این امر رایات نور پرچم متوجه مدینهٔ مشرّفه
گردیده جمعیکه از اطراف و جوانب ملحق شده بودند رفته رفته
جدا میگشتند و هر گروهی براه خود میرفتند و این خبر حالت نواز
و دشمن گداز روز بروز در قبایل منتشر گردید و بدوست و دشمن
میرسید تا بحارث ابن نعمان فهری که برشتهٔ آتش عداوت
و کینه وری و سرشتهٔ آتش آب و گل ناپاک [illegible] بد گهری بود رسیده
آتش حسادش در کانون باطن کفر نهادش بصرصر آن خبر اشتعال

یافت

یافت و چون دود سیاه از جا جسته بر راحلهٔ شتر خود برنشسته بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شتافت تا بآن موکب اجلال رسیده
شتر خود را خوابانید و از شتر فرو جسته و زانوی آنرا البته خود را
بحضرت رسانید و جمعی از اصحاب کبار که در حوالی آن مردم دیدهٔ
اولوالالباب را احتجاج داشتند پس آنگاه پیش رفت و زبان بهرزه مال
بیهوده مقال گشوده گفت ای محمد امر کردی ما را از جانب خدا که گواهی
دهیم بر آنکه هیچ معبود برحقی نیست بغیر از خدا و اینکه تو فرستادهٔ خدائی
و این را از تو قبول کردیم و فرمودی ما را که پنج نماز گذاریم پذیرفتیم
و فرمان دادی ما را که یکماه روزه گیریم گرفتیم و حکم کردی که زکوة
مالهای خود را دهیم اطاعت نمودیم و مأمور ساختی که حجّ خانهٔ کعبه
کنیم تن در دادیم و ما را امر بجهاد نمودی گردن نهادیم بعد از آن
باینها راضی نگشتی و اکتفا نکردی تا اینکه بازوی پسر عمت را گرفته
بر در داشتی و او را بر ما تفضیل داده بر سر ما افراشتی و گفتی که هر که من
مولای اویم پس علی مولای اوست این خبریست از جانب تو یا از
جانب خدا آنحضرت فرمودند که قسم بآنکسیکه نیست الهی جز او که بدرستیکه

این از جانب خدا است پس حارث ملعون پشت کرد بسیره متوجه
راحلهٔ خود گشت و میگفت الهی اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله میگوید حق است پس باران
بر ما سنگی یا بفرست بما عذاب دردناک پس حضرت قاضی الحاجات دست
ردّ بر سینهٔ مراد وی ننهاده دعایش مستجاب گردانید و او را آرزوی
خودش رسانید هنوز براحلهٔ خود نرسیده بود که سنگی بر سرش آمده
چنانکه از مقعدش بیرون رفت و جان ناپاکش بمالکان جهنم سپرد
و این آیه نازل شد که سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له
دافع و امثال حارث ملعون در میان صحابه بسیار بودند که بجهت وجهی
که مذکور شد خارخار کین حضرت امیر المؤمنین در جگر و هوای انکار
و مخالفت صریح امر غدیر در سر داشتند ولیکن چون جناب الهی بنابر وعدهٔ
والله یعصمک من الناس برعب و خوف قلوب ایشان را از آن متقاعد
میساخت تا حضرت سید کاینات در حیات بود از اظهار آن در بیت
بر خاطر میگذاشتند اما بعد از رحلت آنحضرت مجلس غدیر و اقرار صحت
مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة را بر کنار گذاشته کردند آنچه کردند
و در منع و دفع حضرت امیر از منصب امامت تقصیر ننموده آنچه توانستند

بعمل

بعمل آوردند علی ابن ابراهیم در تفسیر کریمهٔ ولقد صدّق علیهم ابلیس
ظنّه فاتّبعوه الّا فریقاً من المؤمنین که در سورهٔ سبا است از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام حدیثی روایت نموده که محصل مضمون آن این است
که چون خدا تعالی امر کرد پیغمبر خود را که نصب کند امیر المؤمنین برای مردمان
شیاطین پیش ابلیس بزرگ آمدند و خاک بر سر پاشیدند ابلیس گفت که
شما را چیست گفتند امروز یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امروز عقده
بست یعنی امری قرار داد که تا روز قیامت واشود ابلیس گفت کلّا
یعنی چنین نیست که آن عقد واشود و برهم نخورد آنکه تکیه بر گرد او بند
یعنی منافقین اصحاب با من وعده در این باب کرده اند که هرگز خلاف
آن نخواهند نمود الحدیث و آن وعده عبارت از تمهید است که
آن قوم عینه در خلوت با هم میکردند و میگفتند که اگر محمد صلی الله علیه و آله علیرا وصّی
خود کرده باشد ما کی گذاریم که آن صورت گیرد و مشیّت پذیرد و چون
بخدمت حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله آمدند اظهار رضا و خوشنودی
از وقوع آن امر میکردند و در حق ایشان نازل شد که و من الناس
من یقول آمنّا بالله و بالیوم الآخر وما هم بمؤمنین یخادعون

الله والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا چنانکه در تفسیر منسوب بحضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بتفصیل مذکور است و از جملهٔ منافقانیکه چشم
از دین حق پوشیدند و در اطفاء این چراغ خدا افروز کوشیدند چهار
نفر بودند که بجهة کتمان شهادت در اینباب جناب مستطاب امیر المؤمنین
علیه السلام ایشانرا نفرین کردند تفصیل این اجمال از روایتی مستفاد
میگردد که شیخ صدوق طاب ثراه هم در امالی و هم در خصال از جابر بن
عبد الله انصاری ذکر نموده و حاصل آن این است که امیر المؤمنین
بالای منبر خطبه خوانده بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که در پیش این منبر
شما چهار نفر اند از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله انس ابن مالک و براء بن
عازب و اشعث ابن قیس کندی و خالد ابن یزید بجلی بعد از آن
متوجه انس گشته اینچنین فرمود که یا انس اگر تو شنیدهٔ از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه و
امروز گواهی ندادی برای من بولایت من نمیراند ترا خدای تعالی
تا اینکه مبتلا گرداند ترا ببرص که عمامه آنرا نپوشاند و اما تو ای اشعث
اگر

اگر شنیدی از رسول صلی الله علیه و آله که میگفت من کنت مولاه فهذا
علی مولاه پس شهادت ندادی برای من امروز پس نمیراند ترا خدای
تعالی تا اینکه هر دو چشم ترا کور گرداند و اما تو ای خالد ابن یزید
اگر شنیدی از رسول خدا ص که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ادای شهادت ننمودی
برای من امروز بولایت من پس نمیراند ترا خدای تعالی مگر مردن بر رسم
جاهلیت و اما ای براء بن عازب اگر شنیدی از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که میگفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه پس گواهی ندادی امروز برای ولایت
من پس نمیراند ترا خدای تعالی مگر در آن جائیکه از آن هجرت کرده بدیار
اسلام آمده جابر بن عبد الله انصاری گفت بخدا قسم که هر آینه بتحقیق
که دیدم انس بن مالک را که پیس شده بود چندانکه میخواست
آنرا در زیر عمامه پنهان کند و پنهان نمیشد و هر آینه بتحقیق که دیدم
اشعث ابن قیس را که هر دو چشمش کور شده بود اما خالد ابن یزید مرد و
در خانه اش قبر کنده ویرا دفن کردند و قبیلهٔ کنده شنیده اسبان

و شتران آوردند و بر در سرای وی بچه کردند همانا این رسم زمان جاهلیت
بوده پس بر رسم و آئین جاهلیت مرد چون قبیلهٔ کلب و کنده هر دو
از یمن بودند همانا بجهت این ربط قبیلهٔ کنده این کار کردند و امّا براء
بن عازب معویه او را والی یمن کرد و در آنجا مرد و از آنجا هجرت بدیار
اسلام کرده بود مخفی نماند که حکایت حارث مذکور را ثعلبی که از
علماء اهل خلاف و از رؤساء مفسّرین و محدّثین آن قوم بی انصاف
است از سفیان بن عیینه در تفسیر آیهٔ سئل سائل که مذکور شد
روایت کرده و نقّاش نیز که از علماء ذیشأن ایشان است
صورت این واقعه را در تفسیر خود تحریر نموده است که والفضل ما
شهدت به الأعداء بر متتبّعان اخبار و آثار پوشیده نیست
که حکایت خم غدیر و روایت این خبر دلپذیر نه مخصوص شیعه بلکه عالم
گیر است کتب مخالف و موافق برین خبر شامل و السنه اقلام هر دوست
و دشمن بر این سخن قائل است نقل این واقعه در هر عصری زبان زد
فریقین گشته و طرق واردهٔ آیات آن از مرتبهٔ تواتر نیز گذشته
است و اگر بعضی از کیفیات و جزئیات انعقاد آن مجلس یا بعض از

عبارات و اشارات خطبهٔ مذکوره آنموقف متواتر نباشد
اصل مطلب متواتر است و با این وضوح و ظهور بتوجیهات از عقل
و انصاف دور و در مقام انکار و دفع آن بودن بر چراغ آفتاب
پف نمودن است حق صریح را بکافرماجرای باطل نمیتوان گردانید
و روز روشن را بچشم پوشیدن شب نمیتوان ساخت زنجیر محکم
متین قدرتی چنین بکمند زور عصبیت پاره نمیتوان کرد و شجر طوبی
نظر این خبر همه جا رسیدهٔ عالمگیر را بارّهٔ دندان کند تا و بلدت سنت
از پا نمیتوان در آورد یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله
الّا ان یتم نوره و لو کره الکافرون بخرد قومی که در طریق این
مقصد بفریب سراب شبهات سر در گم دست از امواج تواتر غدیر
خم برداشته اند و بشأمت تعصب آباد پیروی اسلاف از شاهراه
نص الامامت و انصاف قدم زبان و قلم بمسالک پرمهالک
و ضلالت بی راه گذاشته اند مأخذ شارح مواقف که از عدم وقوف
و اطلاع یا از غلبهٔ تعصّب انکار موقف غدیر نموده و چون شارح مقاصد
که از برگشته بختی روا از مقصد حق تافته طریق خلاف آن نموده

ملا علی قوشچی خردش این خورده گیر طبع نارسا را تماقه اغماض عین
گرفته بشکار اسهطب برنگ انداخته و بانچه مخلب و منقار عقابان
اقلام محققان ساخته است و امثال این مردم نامتدین که جهت
پوشیدن امری چنین ظاهر و بین از تار عنکبوت سخنان سست
پردها بافته و از تنگ مایگی انصاف چون قرضدار مفلس ترش‌روی
عبرهاش دانکار نیافته اند اگرچه ذکر روایات محدثین مخالفین و عبارات
مورخین ایشان که متضمن اقرار برین مدعاست و ایراد مباحثات
و مقالات فریقین که حق و باطل آنها نزد هر منصف باشعور باندک
تاملی از هم ممیز و هویداست درین اوراق مناسب بود لیکن جهت
وفا بوعده ایجاز دست از آن سخن دور و دراز برداشته و نیز
چون علمای فرقهٔ ناجیه امامیه قدس الله ارواحهم کخصوص مبحث امامت
کتابهای بسیار تصنیف نموده و بدشنهٔ زبان قلم صدق رقم مخالفان
بی مغز را چنانکه باید پوست کنی فرموده اند تفصیل و تطویل اسهطب
درین مقام پر ضرور نیست حضرت باری عز شانه کافهٔ عباد را از
شوب تعصب و عناد بری و ضعیف چشمان دیدهٔ بصیرت را بعصاکشی لطف

وعنایت

و عنایت خود بطریق مستقیم حق راهبری نماید دیگر از جملهٔ نمازهای
موقته نماز روز بیست و چهارم ذی الحجه است و آن روزیست که سرحلقهٔ
زمرهٔ اتقیا و نگین خاتم دلها جناب مستطاب امیرالمؤمنین در رکوع
انگشتر صدقه نمود و کریمهٔ انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون در
شأن وی نزول یافت و حکایت آن بتفصیل در مجلس دوازدهم
باب اول مذکور گردیده و این روز بقول اکثر و اظهر روز مباهله
نیز هست و بقول بعض روز مباهله بیست و پنجم است و مباهله بمعنی
لعن و نفرین کردن یکدیگر است و این روز را از جهت روز مباهله
میگویند که میانهٔ حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله و نصارا
نجران وعده شده و قرار یافته بود که درین روز در حق یکدیگر
نفرین و طلب عذاب نمایند اگرچه بوقوع نه پیوست و مجمل
این حکایت اینکه سید انس و جان ج نامهٔ نصارای نجران که از بلاد
یمن است نوشته ایشان را باسلام خوانده بود و نجرانیان بجهت تحقیق
احوال و اطوار آن سید ابرار جمعی را که در میان ایشان معتبر

وبصفت عقل و هوش موصوف بودند از میان خود انتخاب کرده
فرستاده بودند و از آنجمله یکی را عاقب میگفتند که از امراء نامدار
و در مشورتها مرجع اهل آن دیار بود دیگری را سید مینامیدند و او نیز
صاحب رجال و بزرگ اهل ضلال بود و دیگری ابو الحارث نام
داشت و او از علما و پیشوایان نصاری بود و چنین کسی را اسقف
میگویند و چون آن قوم ضلالت قرین بمجلس بهشت آئین سعادت
آگین آن سرور دنیا و دین بار یافتند اسقف گفت یا محمد چه میگوئی
در شان عیسی آنحضرت فرمودند که او بنده و مخلوق خدا بود و حق
تعالی او را برگزیده و پیغمبر گردانید اسقف گفت که او را پدر بود
فرمودند گفت پس چگونه میگوئی که او بنده و مخلوق بود و کدام مخلوق
بی پدر باشد پس در جواب این سخن کریمهٔ ان مثل عیسی عند الله
کمثل آدم تا آخر که در سورهٔ آل عمران است نازل گردید محصل آنکه
بدرستیکه مثل عیسی نزد خدا تعالی چون مثل آدم است که پدر و
مادری نداشت و او را از خاک بامر کن آفرید صانعی که
آدم را بی صلب و رحم ایجاد تواند نمود از آفریدن عیسی بی پدر

عاجز نخواهد بود القصه آن قوم بیدین با وجود نزول آیهٔ چنین که
شبههٔ ایشان را دافع و رشتهٔ سخن شان را قاطع بود همچنان از حرف
خود بر نمیگردیدند و بر عقیدهٔ باطل خود اصرار کردند تا آنکه حضرت
اقدس نبوی بحکم کریمهٔ فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من
العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
که بعد از آیه مذکور است آن جماعت را بمباهله خواند و حاصل معنی
آن این است که پس کسیکه جدل کند در باب عیسی بعد از آنچه آمد بتو
از بیانی که مفید علم و مزیل شک است پس بگو که بیائید تا بخوانیم
و حاضر گردانیم ما و شما فرزندان خود و نفسهای خود را بعد از آن
مباهله کنیم باین طریق که گوئیم لعنت خدا بر دروغگویان یعنی دعا کنیم
از ما و شما هر کدام در دعوی خود کاذب باشد به لعنت خدا و غضب او
گرفتار باشد القصه ایشان مهلت خواستند که در آن باب با هم مشورت
کنند و بعد از آن مشاورت قرار دادند که فردا آیند و مباهلت
نمایند و بروایتی آن روز پنجشنبه بود و مباهله بروز شنبه قرار یافت

و آنحضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام را فرمود که در آن
چند روز روزه دارند و بر هر تقدیر روز موعود سید لولاک باتفاق
آن چهار تن پاک بوعده گاه تشریف حضور ارزانی داشتند و جماعه
نصاری نیز حاضر گردیدند و اسقف بقوم خود گفته بود که نظر کنید
اگر محمد با اهل و اولاد خود بیاید از وی حذر کنید و با وی مباهله
منمائید و اگر با اصحاب و اتباع آید مباهله کنید و باک مدارید چون
نظر کردند مصطفی و مرتضی را دیدند مهر و ماه دست بدست و دوش
بدوش و آن دو برگزیده چون نور دو دیده پیشاپیش و زهرای
ازهر مانند گیسوی معنبر از قفا می آیند اسقف پرسید که ایشان چه کسانند
گفتند آن یک پسر عم و داماد وی و دوست ترین خلایق است نزد
وی و آن دو نوجوان دختر زادگان اویند که ایشان را از جان
دوستتر میدارد و آن دختر وی است که او را پاره بدن خود
خوانده اسقف بقوم خود گفت که محمد صلی الله علیه و آله با اهل و فرزند
خود آمده قسم بآن خدائیکه جان من در قبضه قدرت اوست که من روها
می بینم که اگر از ایزد تعالی درخواست کنند که کوه از زمین برکنده شود

برکنده

برکنده میشود با وی مباهله مکنید که اگر ایشان لب بدعا گشایند در
عالم از ما اثر نمیماند پس اولی این است که با او مصالحه نمائید و بدیار
خود باز گردید مجملا از مباهله امتناع نموده از در مصالحه در آمدند
و هر سال دو هزار حله که قیمت هر حله چهل درهم باشد و سی اسب و
سی زره جزیه بر گردن گرفته بدیار خود معاودت نمودند
و جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که قسم بآنکسیکه
جان من بدست اوست که اگر این قوم با من ملاعنه میکردند
هر آینه مسخ میشدند بصورت بوزینگان و خوکان و افروخته
میگردید میان دو کوه برایشان آتش و سال بر نصاری نمیرفت تا اینکه
همه ایشان هلاک میشدند و مخفی نماند که مراد از انفسنا در این
آیه شریفه بیشک علی ابن ابیطالب است چه خواندن خود بمباهله
بمعنی حقیقی صورتی ندارد پس باید دیگری و آن دیگر باتفاق مخالف
و موافق غیر علی ابن ابیطالب علیه السلام نبود از این تعبیر منصف حق
پذیر ادراک می نماید که یگانگی و اتحادی میان آن دو هادی طریق
رشاد تا چه غایت بوده و بر طبق این آیه است آنچه از حضرت

رسالت ﷺ منقول است که سائلی از وی احوال اصحاب پرسید
آنحضرت وصف هر یک میفرمودند تا آنکه گفت فعلی یعنی توصیف
علی نفرمودید آنحضرت گفت انما سألتنی عن الناس ولم تسألنی
عن نفسی یعنی تو احوال مردمان را از من پرسیدی نه احوال خود را
مراد اینکه علی بمنزلهٔ من است و میان ما جدائی نیست و حدیث
شریف لحمک لحمی ودمک دمی و روحک روحی نیز براین مدعا
شاهد و از غایت شهرت نه مجال انکار مخالفان معاند است
و مؤلف در یگانگی آن دو سرور و مقتدا قطعهٔ مشتمل بر تشبیه
رسا گفته اگرچه در دیباچهٔ باب اول گذارش یافت اما چون
اهتمام تشبیه تذکار آن است تکرار آن طی هر گز قصوری ندانسته باشد

لمؤلفه ره
نبی و ولی هر دو نسبت بهم — دوتا و یکی چون زبان قلم
دو سر چون قلم لیک از جان یکی — زبان شان دوتا و سخن شان یکی
قلموار بودند زانسر بسر — که بود در میان شان نکتهٔ دگر
خط شرع گردیده ناخوان از آن — که گنجینهٔ غیری چو بود در میان

مجملاً شرافت امروز بغایت عظیم و کثیر و نماز آن در فضل و ثواب

دو

وقت و کیفیت بعینه مانند نماز عید غدیر است که مذکور شد
دیگر از انجمله نماز سلمان است و آن سی رکعت است و وقت نماز سلمان
آن اول و میان و آخر ماه رجب المرجب است بطریقی که در اول ماه ده
رکعت گذارد و در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد و قل یا ایها
الکافرون هر یک را سه بار خواند و چون سلام دهد تحلیل برای بعد از
هر دو رکعت است دست بسوی آسمان بر داشته گوید لا اله الا
الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی
لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت
ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بعد از آن دست
بر روی فرود آورد و در میان ماه نیز ده رکعت بهمین کیفیت گذارد و بعد از
سلام دست بر داشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر الهاً واحداً احداً صمداً لم یتخذ
صاحبة ولا ولداً بعد از آن دست بر روی فرود آورد و در آخر ماه
نیز ده رکعت بهمین طریق گذارد و بعد از سلام دست بر آورده گوید

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت
و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و صلی الله
علی محمد و آله الطاهرین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و بعد از آن دست بر فرود آورد و حوائج خود را مسئلت نماید
که روا میگردد و این نماز را بجهة این نماز سلمان میگویند که حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله سر حلقه مخلصان درگاه سلمان فارسی
رحمه الله را بسعادت تعلیم این نماز فایز گردانیده و بوساطت این
فیض بغایت را بر امت رسانیده و در فضل و ثواب آن
ایشان ادا فرمودند که چون این نماز گذاری گرداند خدا تعالی
میان تو و میان جهنم هفت خندق که عرض آن مانند بعد میانه آسمان
و زمین باشد و نویسد بهر رکعتی هزار هزار رکعت و نویسد برای تو برائتی
از آتش و نوشته برای گذشتن بر صراط و محو گرداند از گذارنده این
نماز هر گناهی که کرده است در صغر و کبر یعنی در جوانی و پیری و عطا کند
او را از اجر مثل اجر کسیکه روزه داشته باشد تمام این ماه را و
نوشته شود از نماز گذارندگان تا سال آینده و رفع شود بلا از

او

نماز جعفر طیار

او یعنی بعالم بالا برده شود هر روز عمل شبیه ای از شبها بدر وی فرموده
که با سلمان این نماز شعار یست میانه مؤمنان و منافقان چه بدرستیکه
منافقان این نماز را نمیکردند **فصل دوم** در نمازهای مندوبه
که بوقتی اختصاص ندارد و جویای فضل و ثواب بجمیع نیز در منه گذارش
آنرا در هر قطعه از قطعات حدیقه عمر که خواهد میگذارد دیگر نماز
جعفر طیار است و آنرا نماز تسبیح نیز میگویند از جهة که اکثر اذکار
و آداب آن تسبیحات اربعه است و نماز حبوة نیز که بمعنی عطا است
می نامند برای اینکه حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنرا بجعفر
طیار تعلیم نموده و این نعمت بی قیمت و الا را که در نظر مردم دیده ور
بسی پر بها تر از ملک و مال فانی دنیا است بوی عطا فرموده است
چنانکه در تهذیب الاخبار از سر حلقه اخیار جناب صادق جعفر
علیه السلام روایت نموده که مردی با آنحضرت گفت که جعلت
فداک ایلتزم الرجل اخاه یعنی فدای تو گردم آیا میتواند بود
که مردی دست در گردن برادر مؤمن خود کند یعنی آیا این
نیکو و مستحسن است یا نه فرمود آری بدرستیکه رسول خدا صلی الله

علیه و آله روزیکه فتح خیبر کرد خبر رسید که جعفر آمد یعنی جعفر ابن ابیطالب
فرمود و الله که نمیدانم بکدام ازین دو بیشتر خوشحالم با آمدن جعفر یا بفتح
خیبر پس درنگ ننمود یعنی زمانی چندان نگذشت که جعفر آمد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از جای جسته دست درگردن وی
کرده و میان دو چشمش را بوسید آنگاه گفت که چهار رکعتی که بمن
رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله جعفر را بگذاردن آن امر
نموده چگونه است آن والد جناب ابیمخون ادا فرمودند که چون
جعفر آمد آنسرور بوی گفت یا جعفر الا اعطیك الا امنحك
الا اَحبُوك حاصل معنی اینکه آیا بتو عطا ننمایم و انعام و بخشش
در حق تو ننمایم پس مردمان مشتاق و منتظر گردیدند که ببینند
چه عطا بوی خواهد شد و گمان کردند که طلائی یا نقره با و خواهد
داد جعفر گفت بلی یا رسول الله فرمود چهار رکعت نماز بگذار هر وقت
که گذاری آمرزیده شود برای تو گناهانی که میانه هر دو نماز از تو
صادر شده باشد اگر توانی هر روز بگذار و اگر نه هر دو روز یا
هر جمعه یا هر ماه یا هر سال چه بدرستیکه خدا تعالی می آمرزد برای
تو

یکفارده بعی

تو آنچه میانه هر دو نماز کرده باشی جعفر گفت چگونه گذارم این چهار
رکعت را فرمود افتتاح نماز میکنی یعنی تکبیر احرام میگوئی بعد از
آن قرائت میکنی و همچنان ایستاده پانزده بار میگوئی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس چون رکوع کردی
نیز همین تسبیحات را ده بار میگوئی و چون راست ایستادی همچنان ده
بار و چون سجده نمودی ده بار و چون سر از سجده برداشتی ده بار و
چون سجدهٔ دویم کردی ده بار پس اینمجموع هفتاد و پنج تسبیحات از یک
میشود و در چهار رکعت سیصد تسبیحات ارایع پس مجموع اینها هزار و
دویست تسبیح خواهد بود و میخوانی در هر رکعت قل هو الله و قل یا ایها
الکافرون مراد بعد از فاتحه است و قرائت سورهٔ در این نماز
در روایت ابراهیم بن ابی البلاد که هم در تهذیب مذکور است
بدینگونه است که ابراهیم مذکور گفت که گفتم بابی الحسن یعنی
حضرت امام موسی کاظم ع که چه ثواب است کسی را که نماز جعفر
گذارد فرمود که اگر بکشد بروش ریگ عالج که موضعی است بکثرت
ریگ مشهور و مانند کف دریا گناهان هر آینه آمرزد او را خدا

تعالی گفت این برای ما شیعیان است فرمود پس برای کیست
غیر شما شیعیان خاص یعنی این مخصوص شما است و مخالف را از
آن بهره نیست آنگاه پرسید که چه میخوانی در این نماز یعنی از
سوره ها گوید گفتم که اعترض القرآن هما مراد این است
که از سوره های قرآن هر چه رو دهد میخوانم فرمود نخوان در این
نماز اذا زلزلت الارض و اذا جاء نصر الله و انا انزلناه
فی لیلة القدر و قل هو الله احد مراد بحسب ظاهر این است
که بخوان در هر رکعتی یکی از این چهار سوره را بترتیب مذکور و در
روایت ابراهیم بن عبد الحمید از آنحضرت که نیز در تهذیب مذکور است
همین است که قرائت میکند در رکعت اولی اذا زلزلت و در
دوم والعادیات و در سوم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله
احد و در روایت ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت ابی جعفر یعنی
امام محمد باقر علیه السلام که در فقیه مذکور است تسبیحات اربع در حین
قیام بر قرائت مقدم است و در ترتیب تسبیحات نیز الله اکبر
مقدم است و در قرائت نیز تعیین سورهٔ خاص نشده بلکه

فرمود

فرمود که میخوانی فاتحه و سوره و برکوع میروی الی صل کیفیت این
نماز در احادیث مختلف است و بنا بر طریقهٔ اخباریین عمل بهر یک
از آنها جایز است و قصوری ندارد و در حدیث ابوحمزهٔ ثمالی بعد از
بعد از ذکر کیفیت نماز در بیان ثواب آن فرموده است که فی الاربع
الرکعات الف و مائتا تسبیحة یضاعف الله تعالی و یکتب لک بها
اثنی عشر الف حسنة الحسنة منها مثل جبل احد بل و اعظم منها
مراد این است که عدد تسبیح در مجموع این چهار رکعت هزار و دویست
میشود خدا تعالی آنرا بر کریمهٔ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها یکی زیاده کرده مینویسد برای تو
بآن دوازده هزار حسنه که هر حسنه از آن مثل کوه احد و بزرگتر از آن
باشد و در فقیه و تهذیب هر دو مذکور است که از حضرت ابی عبد الله
پرسیدند که کسیکه نماز جعفر گذارد آیا نوشته میشود برای او نیز از
اجر مثل آنچه حضرت پیغمبر برای جعفر گفته بود فرمود آری که قسم
و در فقیه حدیثی آورده که ملخص مضمون آن اینست که اگر کسی دو رکعت
از نماز جعفر گذارده باشد بعد از آن او را حاجتی رو دهد که از آن

ناچار باشد میتواند دو رکعت دیگر واگذاشته از پی آن حاجت رود
بعد از قضاء آن حاجت باز گشته مابقی را گذارد و هم در فقیه از حضرت
مقدس جعفری علیه السلام این مضمون منقول است که هرگاه شتاب داشته باشی
بگذار نماز جعفر را مجرد یعنی بی تسبیحات و بعد از آن تسبیحات را قضا کن
و نیز در آن کتاب از آن عالیجناب این مضمون منقول است که بگذار
نماز جعفر را هر وقت که خواهی از شب یا روز اگر خواهی حساب بکنی
آنرا از نافلهای شب و اگر خواهی حساب بکن از نافلهای روز که محسوب
میشود و آن برای تو یعنی نزد خدای تعالی هم بنوافل یومیه و هم بنماز
جعفر است و در فقیه روایت که در سجدهٔ آخرین این نماز گوید
یا من لبس العزّ والوقار یا من تعطّف بالمجد وتکرّم به یا من
لا ینبغی التسبیح الّا له یا من احصی کلّ شیء علمه یا ذا النعمة والطول
یا ذا المنّ والفضل یا ذا القدرة والکرم اسئلك بمعاقد
العزّ من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك وباسمك الاعظم
الأعلی وکلماتك التامات ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان
تفعل بی کذا وکذا ملخص مضمون این دعای فیض مشحون مستجاب مقرون
آنکه

آنکه ای آنکسیکه پوشیده جامهٔ عزّت و وقار روای آنکه افکنده
ردای بزرگی و متعلّی بآن حاصل اینکه متّصفی باین صفات
وکمال ای آنکه نمیشاید تسبیح مگر ترا ای آنکه شمرده است هر چیزی را
علم تو یعنی عدد همهٔ اشیاء ترا معلوم است ای خداوند نعمت و منّت

مجلس چهارم

در فضل دعا و استغفار و سایر اوراد و اذکار
که آن نیز از اشرف مصارف حیات مستعار و از احسن ذخایر
زندگانی ناپایدار است بر خداوندان عقل و هوش معلوم است که هر
موجودی که از مشیمهٔ نیستی زاده و از مطمورهٔ عدم بمعمورهٔ وجود قدم نهاده
محتاج و فقیر و بزنجیر عجز و ناتوانی مقیّد و اسیر است نه جامهٔ احوال
هر ممکنی از دنس نقص منزّه و مبرّا و هیکل هستی هیچ آفریده از لباس
این صفت معرّا نیست اسیر آب و نان را کی آن آزاده که بجود
محض حیات یافته و بستهٔ زمان و مکان را دعوی بی نیازی فرض محال
بندهٔ خاک نژاد که باشد که بخودی خود متکفّل احوال خود تواند
بود و انسان شکسته بنیاد چه یارا که بحول و قوّت خود بار مایحتاج
و ضروریات خود تواند نمود پس در هر امری از امور کافّهٔ بندگان

را ناچار ضرور است که مطالب خود را بدرگاه خداوندی عرضه
دارند و حوائج خویش را بر دامن عطای کریمی گذارند که بر انجاح
مآرب خلایق قادر و توانا و ردای کبریائی از وصمت عجز و
احتیاج مقدس و مبرّاست درگاه اجابتش روز و شب بر روی
دعوات ارباب طلب گشاده و منادی کرمش بندای ادعونی استجب
لکم کافهٔ کامجویان را بر سر خوان حاجت گذاری صلاح عالم در داده
دست قدرتش بنیان امتنان بحکم کل یوم هو فی شأن پیوسته در
کره حوائج بندگان گشودن است و دورِ شکر تقدیرش بصیقل حسن تدبیر
بمقتضای وکذالک ننجی المؤمنین همیشه در زنگ کلفت از آینهٔ
دلها زدودن و نیز بر عالمیان روشن است که این دار غرور خانهٔ
پر شر و شور است و این کهن ویرانهٔ بی نور پر از مار و مور فتنها و شرور
امواج ساعاتش چون چین جبین همه قهر آلست و امتداد زمانش
مانند نیش گژدمان سراسر زهر هر صبح و شامش از کوه سختی
روزگار بقصد جان ناتوان خشمگین پلنگ است و هر بند و بست
اوضاعش در قلزم خونخوار ایام در شکست کشتی وجود اره پشت نهنگی

ناچیاد

ناچیاد و قدر را ابلق لیل و نهار در تک و تاز و جوارح حوادث در انداز
پرواز است طایر جان را هوس فراغبال از طریقهٔ عقل بغایت دور
است و حکم انداز قضا را تا کمان فلک پر کش و خدنگ بلا و ترکش آیت
آدمی بیچاره را در آماجگاه عالم خاک آسوده نشستن محض سفاهت
و غرور پس دیده وران پیش بین را در سر منزلی بُردبار رعب و جلال او
و دامن نبرد و غولهٔ حوادث ایام در کارخانهٔ ابداع حضرت او کارکنان
فرمان پذیر و آتش برق جهانسوزی از مزرع احوال سیه روزی بتحریک
دست ارادهٔ او نیرزد در رود و صرصر حادثهٔ غم افزائی از خرمن جمعیت
بی برگ و نوائی بی دستیاری مشیت او برگ کاهی نتواند ربود دیدهٔ
کوکب بی اشارهٔ او بسوی کسی تند نتواند دید و گردش فلک بی فرمان
وی بگرد احدی نتواند گردید عاجزان بی پناه را بندای غم زدای
ففروا الی الله بامن آباد پناه خود خوانده و ملتجیان خطیرهٔ توکل را
باشارت بشارت فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم
سوء بر مسند امن و امان نشانده لمؤلفه کجا روم که بجز درگهت
پناهی نیست ز حادثات جهانم گریزگاهی نیست وچیزیکه

آدمیرا از شرور و فتن مذکوره بکنف حمایت خداوندی چنین میتواند
رسانید و از آسیب نوائب و مکاره روزگار میتواند رهانید دعا و راد
و استجاره بحفظ جناب باری دلیست و شیخ ابن فهد رحمه الله از همین راه
بر وجوب دعا در این مطلب استدلال نموده و این مضمون ادا فرموده است
که دنیا دار بلا و آدمی پیوسته در معرض ابتلاست و حفظ نفس و دفع
آن از خود بر هر احدی واجب و آن بدعا صورت می پذیرد پس همه
کس را مواظب دعا بودن و باین سپر محکم خود را از سهام بلاها محافظت
نمودن واجب خواهد بود و نیز پر ظاهر است که آدمی بی پروا که سر
بهوا بسته هوسها و لذتها اسیر و سلطان نفس اماره را از دل و جان
مطیع و فرمان پذیر است گاه و بیگاه در تحصیل دلخواه نفس گمراه کمر
سعی بر میان جان بسته دارد و وقت و بیوقت در تهیه اسباب
عیش و عشرت این زشت سیرت قدم اهتمام میفشارد از غلبه
وله و استغراق در لذات نفسانی بی حاصل سامان سفر آخرتش
معوق و باطل میماند و در نظم و ترتیب مهرهای کودک فریب
زینتهای دنیا دامان دل را از ثمین لآلی ذکر و فکر خداوند خود بالمره

فراموشی

فراموشی ساخته تا رفته رفته سرمایه عمر گرامی بالکلیه ضایع و تباه و صحیفه
زندگانی بمشق جنون هوسهای نفسانی سیاه میگردد و وقتی خبردار میشود
که وقت رحیل رسیده و دست اجل گلوگیر گردیده و مرغ فرصت از
قید حیات جسته و دست کوشش از دامن تدارک گسسته است عیشها
رانده و عقوبتها مانده عشرتها بار بسته و حسرتها بجای آن نشسته و در این
هنگام بیچاره آدمی را جز با آتش جانسوز عذاب الهی تن در دادن و بجای
امانی و آمال خسران مآل سلاسل و اغلال جهنم گردن نهادن چاره
نخواهد بود پس مرد پیش بین میباید که پیش از ورود قاصد اجل برق
رفتار و انسداد باب تلافی و اعتذار خود را از این طریقه ناصواب
که منتهی بدیار شقاوت و سوء مآلیست باز گردانیده چند روزی
که از عمر باقی باشد اصلاح حال خود را وجهه همت سازد و بقدر
مقدور بتدارک گذشتها پردازد و آن عبارتست از توبه
و استغفار و طلب رحمت و مغفرت را از خداوند آمرزگار ارقام
سیئات را در صحیفه حیات به پیچ و تاب غصه مافات حلقه کردن
و بدست دعا و استغفار دامان عفو و رحمت الهی را بدست آوردن

غرض ازین تمهیدات و نتیجهٔ این مقدمات آنکه در هر امری از امور خواه
دنیویه و خواه اخرویه چنانکه بتفصیل سمت ذکر یافت بنده را از مداومت
بر اوراد و اذکار و مواظبت بر دعا و استغفار ناچار است و با این ضرورت
و احتیاج خود را از آن معارف داشتن و کمند وسیله چنین را که صید وحشی
غزالان مرادات دو جهانی بآن ممکن است از دست گذاشتن محض شقاوت
و ادبار و لهذا حضرت عزت برگزیدگان و خواص آن حضرت کافهٔ
بندگان را تأکید تمام بآن امر نموده و بمبالغه بیش از پیش بمواظبت
آن ترغیب فرموده اند و ذکر آنها قدری شایسته و آنچه متعلق باین مطلب
درین مجلس که بجهة آن موضوع گشته درکار بلکه از آن ناچار است
بنابراین قلم سخن سرای محفل آرای این مجلس را بچند مطلب مرتب گرداند

مطلب اول

در ذکر بعضی از آیات بابرکاتیکه درین باب شرف نزول ارزانی داشته

مطلب دوم

در ذکر بعضی از احادیث و اخباریکه اقلام السنهٔ ائمهٔ صادقین درین مقصد بر صحیفهٔ بیان نگاشته

مطلب سوم

در ذکر

در ذکر بعضی از غرائب دعاهای مستجاب که از انبیا و اوصیا و سایر مؤمنین
و اولیا بظهور رسیده اما **مطلب اول** در ذکر بعضی آیات کثیر
البرکات قرآنی قال الله تعالی فی سورة المؤمن و قال ربکم
ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین حاصل معنی اینکه و گفت خداوند شما که دعا کنید و بخوانید
مرا یعنی در طلب مقاصد و مدعیات خود تا مستجاب گردانم برای شما بدرستیکه
آنکسانیکه کبر و غرور ورزیده سر بعبادت من فرود نمی آرند زود باشد
که داخل گردانیده شوند یا داخل شوند بدوزخ برحالیکه خوار و ذلیل باشند
و در کافی از جناب اطهر ابی جعفر علیه السلام منقول است که مراد از عبادت
درین آیه دعاست و هم در کافی از حنان بن سدیر و او از پدر خود روایت
نموده که گفت بحضرت ابی جعفر علیه السلام گفتم که کدام عبادت بهتر است
فرمودند که هیچ چیز نزد خدای تعالی افضل ازین نیست که از او سؤال کنند
و طلب نمایند از آنچه نزد اوست یعنی از عفو و رحمت و رزق و نعمت و هر
گونه مراد و دلخواهی که در خزانهٔ فضل و کرم او بهم و نامتناهی است و هیچ
امری دشمن تر نیست بسوی خدای عز و جل از کسیکه استکبار و کردن

کشی کند از عبادت او و سؤال ننماید آنچه را که نزد اوست لمؤلفه
بر در حق جز خضوع و عجز پیشه عادت مکن   بنده‌ای جز خاک ره زینت استغنا مکن
سبحان الله آدمی تیره روان کار خود مدان بجهة مطلبی سهل عمری
بر در دونان که همیشه بقفل نا امیدی بسته و هرگز مرادی از آن درها
بحصول نه پیوسته است تردد و تگ و پو مینماید و آب روی که تاب
زندگی برابر و از گنجهای عالم پربها تر است ریخته از روی عجز و انکسار
جبین عزت و اعتبار بر خاک مذلت میساید هر دم از پی وسیلهٔ و از
دنبال شفیعی میدود و هر لحظه بدربان ترش روی بدخوی چین بر ابرو
صدگونه تملق و خوش آمد نموده هزار قسم درشت میشنود و معهذا
متأثر و مأیوس نگشته همچنان کار پای ابرام و اصرار میساید و دست
طلب از آن مطلب بر نمیدارد و هرگز بخاطرش نمیرسد که غیر این درگاهها درگاهی
بسته کشاده نما درگاهی است که چین ابروی دربان ندارد و احدی حاجب
منع پیش راه عرض مطلبی نمیگذارد و جز این امیر و وزیر که خود را ملاذ
و ملجاء خلائق خوانده و همگی بکار خود نیز درمانده از خداوند مالک
الملکی است که بر هر حالی دانا و بر هر امری توانا است که خود از غایت فضل

وکرم

وکرم کافهٔ خلق عالم را بدعا و رفع حوائج امر نموده و باستجابت آن
وعدهٔ صریح فرموده است و گفتن او بکردن شئون و وعدهٔ او
بوفا مقرون است و ورود قوافل فضل و احسانش از خزانهٔ کن
فکان تا شهرستان حوائج بندگان از ام نگسیخته و وعدهٔ انجاح
مطالبش چون وعده‌های خلایق بشوب کذب و خلاف بیامیخته و
آدمی بعقل با وجود آن ظهور اینمعنی بصدگونه دلیل و برهان طریق
ملازمت کسان میپوید و مراد خود را از درهای ناکسان میجوید و نمیداند
که اگر فرضاً احدی از مخلوقات ارادهٔ کارسازی کسی نماید و در صدد
یاری و در مقام حاجت گذاری درآید تا مشیت سبحانی بآن تعلق
نگیرد آن کار صورت نه پذیرد بلکه اصل ارادهٔ کارسازی آنشخص نیز
منوط باراده و مشیت حضرت مقلب القلوب است جل شأنه که سررشتهٔ
مهام در دست حکمت کاملهٔ او و دلهای کافهٔ انام در قبضهٔ قدرت
شاملهٔ اوست بی تأثیر گرم روئی آفتاب رحمتش کسی را بر کسی دل نسوزد
و بی تحریک دامان تألیفش آتش عطوفت در کانون دلها نیفروزد پس
دامان کرم خداوندی چنین که هر عطا و کرمی از محیط فضل و احسان

اومی‌بایست از دست دادن و حوائج خود را بر دامن کفایت ضعیفی عاجز
هرزه کار نهادن غایت سفاهت و نهایت بلاهت است لمؤلفه

دل الفضل فضول خلق مبند ❊ دل در او بند و اره از غم و بند
کار تو جز خدای نگشاید ❊ که اگر ز خلق هیچ آید
پیش توحید او نه کهنه نه نو است ❊ همه هیچند و اوست هر چه که اوست

قال الله تبارك وتعالى في سورة الأعراف انّ الّذين تدعون
من دون الله عباد امثالكم ملخص سخن اینکه بدرستیکه آن
کسانیکه میخوانید شما ایشان را بجز خدای تعالی بندگانند مانند شما ایشان
نیز چون شما بنده و در کار خود عاجز و درمانده اند و هم در سورهٔ
عنکبوت فرموده است که مثل الّذين اتّخذوا من دون الله
اولياء كمثل العنكبوت اتّخذت بيتا وانّ اوهن البيوت
لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون الی صل جناب بکمالی در این
آیهٔ شریفهٔ هدایت بنیانی دوستی و یاری خود را از بتان با عامهٔ
مخلوقات در سستی و بی‌اعتباری تشبیه بخانهٔ عنکبوت فرموده که
چیزی با آن بسته و کنبش هوای از هم گسسته است پس دل با آن بستن

وار

وار حبل المتین کرم الهی گسستن نشان ضعف خواهد بود چه شبیه است
اطوار این قوم سست اعتقاد که روی امید از درگاه حضرت ربّ العباد
تافته دیده طمع بر دست این خلق لا یضرّ ولا ینفع دارند باطوار بت
پرستان که خالق جماد و نبات و خداوند ارضین و سموات را گذاشته
نزد بتان جبین تذلّل بر خاک می‌سایند و حوائج خود را از سنگ و چوب
چند طلب مینمایند چه خلق عالم جملگی چون بتان در چاره کار ما بیچاره و در
تمشیت امور هیچکاره اند پس این قوم جاهل با عبدهٔ اصنام بغایت مماثل
و در خطاب پر عتاب اتدعون بعلا وتذرون احسن الخالقين داخل اند
شیخ سعدی حکایتی نظم کرده و در این مقام ذکر نمودن مناسب است

حکایت

مغی در بروی جهان بسته بود ❊ بتی را بطاعت میان بسته بود
پس از چند سال آن نکوهیده کیش ❊ قضا حالتی صعبش آورد پیش
بپای بت اندر بامید خیر ❊ بغلطید بیچاره بر خاک دیر
که درمانده‌ام دستگیر ای صنم ❊ بجان آمدم رحم کن بر تنم
بزارید در خدمتش بارها ❊ که هیچش بسامان نشد کارها
بتی چون برآرد مهمات کس ❊ که نتواند از خود براند مگس
برآشفت کای پای بند ضلال ❊ بباطل پرستیدمت چند سال
مهمی که در

پیش دارم برار   وگرنه بخواهم ز پروردگار   هنوز از بت آلوده
رویش بخاک   که کامش برآمد ز یزدان پاک   حقایق شناسی که در
این حیره شد   بر وقت صافی براو تیره شد   که سرگشته گمره بت پرست
هنوزش سر از جهل بیگانه نیست   دل از کفر و تن از جنابت نشست   خدا پیش
برآورد کامی که جست   فرو رفت خاطر درین مشکلش   که پیغامی آمد بگوش
دلش   که پیش صنم پیر ناقص عقول   لبی گفته و قولش نیامد قبول   گر
از درگه ما شود نیز رد   پس آنگه چه فرق از صنم تا صمد   دل اندر صمد
باید ای دوست بست   که عاجزترند از صنم هرچه هست   و پوشیده
نماند که آنچه سمت تحریر پذیرفت که در طلب حوایج دو جهانی جز بر فضل و
کرم جناب سبحانی وثوق نباید داشت منافات ندارد با اینکه بعضی
از کارها بدست بعضی از مخلوقات صورت گیرد چه مراد این است که
سازندهٔ کارها و برآرندهٔ حاجتها در حقیقت خداوند عالم و سررشتهٔ همه
رتق و فتق امور بدست اراده و مشیت حضرت اوست هرچند
که در ظاهر از عمرو زید تمشیت پذیرد چنانکه نوشتن نه کار قلم بلکه
کار خطاط است و دوختن نه کار سوزن بلکه کار خیاط است و مؤید

القیاس

القیاس عادتهٔ خلایق در سرانجام مهام وسیلها و آلات و دستگاه چند
پیش نهند لمؤلفه   ز لطف حق شمر با خویشتن احسان مردم را   کند چون
ابر ریزش خواجه رو تو شکر دریا کن   و حدیث اطلبوا الحوائج الی ذوی
الرحمة من امتی ترزقوا   و امثال آن که دلالت بر جواز رفع حاجت
بمخلوق میکند محمول بر این معنی است که در ظاهر توسل بخلق جهة مدعا
خود را بر طبق اظهار گذارد نه اینکه در باطن نیز ایشان را حاجت گذار خود
دانسته است دست امید از دامن کرم خداوند عالم بردارد و عبارت
بلاغت مشحون لطافت مقرون یا منتهی مطلب الحاجات و یا من عنده نیل
الطلبات که در صحیفهٔ کامله وارد است و امثال آن مبین این کلام و
مؤید این مقام است و چه صریح است در اینکه حاجتها را از هر که طلب
نمایند باو منتهی میگردد و از او بحصول می پیوندد لمؤلفه   ز اهل جود
چو منت دهنده یزدان است   نه نورها نه ز روزن ز مهر تابان است
و نیز حضرت قاضی الحاجات و مجیب الدعوات جهة ترغیب بندگان بدعا
و امیدواری حاجتمندان بانجاح مطلب و حصول مدعا در سورهٔ مبارکه
بقره میفرماید که و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب

دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون
مرویست که عربی بدوی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید
که آیا خدای ما بما نزدیکست تا آهسته با وی سخن رانیم یا از ما
دور است او را بآواز بلند خوانیم پس آیهٔ مذکوره نزول یافت و
ملخص مضمون آن اینکه و چون سؤال کنند ترا ای محمد صلعم بندگان من از
من پس بگو بدرستیکه من نزدیکم بایشان اجابت میکنم دعای دعا کننده
را چون دعا کند خواند مرا پس باید که استجابت نمایند بندگان مرا
یعنی چنانکه من اجابت ایشانرا میکنم در دعوات ایشان نیز باید که اجابت
من کنند و طاعات و اعمال صالحه مطلقا یا در دعا که ایشانرا بآن خوانده و
ترغیب نموده ام و باید که ایمان آورند بمن که معبود خداوندم یا قادرم
بر استجابت دعوات و قضاء حاجات ایشان مع اختلاف
الاقوال که شاید بطریق حق و نجات رسند دماغ شعور از شرطیهٔ
اذا دعان که در این آیهٔ شریفه مذکور است استشمام رایحهٔ اینمعنی
میتواند نمود که دعای بنده وقتی بشرف اجابت میرسد که در واقع
جناب الهی را خواند و مطلب خود را از آن درگاه عالم پناه روا داند
نه اینکه

نه اینکه عادت از رسم بزبان یا رب و اللهم گوید و در دل حاجت خود را
از زید و عمرو جوید شعر   رحمت بدر که حق دل امیدوار زمردم
چنانکه بود در مسجد نظر بحق گدا را   گویند قاضی بیضاوی چون تفسیر مشهور را
نوشته اتمام یافت نسخهٔ از آن برگرفته بدرگاه پادشاه آن زمان شتافت
که بنظر وی رساند و آنرا وسیلهٔ کارسازی گرداند درویشی آگاه که
بدادهٔ حق ساخته و جز درگاه او دری نشناخته بود بوی رسید و بر
ارادهٔ وی مطلع گردید گفت در سورهٔ مبارکهٔ فاتحه کریمهٔ وایاک
نستعین را تفسیر کردهٔ گفت بلی گفت بدینگونه که از تو یاری میخواهم
شرمت باد که ببنان این نویسی و بزبان چنین گوئی و کلام
مجید الهی بر کف گرفته نزد مخلوق ایستی و مطلب خود را ازوی جوئی
الحاصل اهل دعا باید که چون اللهم انی اسئلک گویند در آن صادق
و دلشان با زبان یار و موافق باشد تا دعای شان در آن
حضرت دخول وا ز آنجناب خلعت استجابت و قبول تواند یافت
لمؤلفه   تا باب از همه روسوی حق که ساختی واعظ   بقبلهٔ نجتی
روشناس قبلهٔ نمارا   و پوشیده نیست که قرب جناب سبحانی به بندگان

که در آیهٔ مذکوره و امثال آن چون کریمهٔ ونحن اقرب الیه منکم
ولکن لا تبصرون که در سورهٔ واقعه است وکریمهٔ ونحن اقرب
الیه من حبل الورید که در سورهٔ قاف است بمعنی احاطه بحسب
علم است یعنی همیشه بر ظاهر و باطن بندگان دانا و بینا و بر دقیق و جلیل
احوال جمیع بینا و بصیر است قرب و بعد مکانی از خواص ممکنات و
برایا و ذات پاک حضرت واجب از امثال این نقائص منزّه
و مبرّاست و قطع نظر از دلائل عقلیّه و براهین قطعیّه این احتمال
معتقد جمعی از اهل ضلالت است و دفع شبهات ایشان در احادیث
و اخبار ائمهٔ اطهار بسیار است از آنجمله در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله
مذکور است حدیثی که محصل آن اینست که از سیّد سرور حضرت موسی
بن جعفر علیهما السلام پرسیدند که چرا خدا تعالی پیغمبر خود را عروج فرمود
آسمان و از آنجا بسدرة المنتهی و از آنجا بحجابهای نور برد و در آنجا
با او مخاطبه و مناجات نمود و خدا تعالی را خود مکانی نباشد
آنحضرت فرمودند که خدای تبارک و تعالی موصوف بمکانی نیست
و زمانی بر او جاری نمیگردد نیز از زمان و مکان منزّه است لیکن

خواست

خواست که مشرّف سازد با آنحضرت فرشتگان و ساکنان آسمانهای
خود را و مکرّم گرداند ایشان را بدیدن او و نماید بوی از عجایب
عظمت خود آنچه اخبار کند خلق را بآن بعد از نزول و این عروج
فرمودن او از آنجمله نبود که اهل تشبیه میگویند سبحان الله و
تعالی عمّا یشرکون و هم شیخ صدوق رحمه در کتاب شریف
توحید حدیثی روایت فرموده که ملخّص و مجمل آن اینست که دو
نفر از یهود بودند که با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طریق
صداقت مینمودند بموسی علی نبیّنا و علیه السلام گرویده بخدمت جناب
اقدس محمّدی هم رسیده سخنان از آن حضرت شنیده بودند و توریت
و صحف ابراهیم و موسی را خوانده و علم بکتب پیشین داشتند بعد از وفات
آنحضرت برای تفتیش خلیفهٔ او روانهٔ مدینه گشته میگفتند که هیچ پیغمبری
وفات ننموده مگر اینکه او را خلیفه بوده باین صفت و این صفت
و چون داخل مدینه شدند پرسیدند که جانشین پیغمبر کیست مردمان
ایشان را بابی بکر راهنمائی کردند و چون ابا بکر را دیدند گفتند این
آنکس نیست که ما در طلب اوئیم چه شکل و شمایل خلیفهٔ پیغمبر آخر الزمان

درکتبها دیده و بصورت وی را می شناختند بعد از آن از او پرسیدند
که ترا با پیغمبر چه خویشی است گفت از عشیرت اویم بعد از آن خویشم
و او داماد من است گفتند غیر این دیگر قرابتی هست گفت نه
گفتند این خویشی نیست بعد از آن گفتند که خبر ده ما را از رب تو کجاست
گفت بالای هفت آسمان گفتند غیر این جوابی داری و سخنی هست
گفت نه گفتند ما را دلالت کن بکسیکه از تو اعلم باشد که تو آنمرد
نیستی که ما می یابیم صفت او را در توریة که وصی پیغمبر است ابو بکر
ازین سخن غضبناک گشته قصد قتل یا آزار ایشان کرد بعد از آن
ایشانرا به عمر راهنمائی نمود القصه نزد عمر نیز رفته میان ایشان همین
سؤالات و جوابات گذشت پس عمر ایشانرا بحضرت امیر المؤمنین
و محیط علوم اولین و آخرین علیه السلام دلالت کرده چون بشرف
خدمت آنجناب یافتند با هم گفتند که این آنمرد است که صفت
او را در توریة می یابیم و وصی و خلیفه این پیغمبر و شوهر دختر او
و پدر سبطین است و قائم بحق است بعد از او بعد از آن خطاب
بآن عالیجناب کرده گفتند ترا به پیغمبر صلی الله علیه و آله قرابت است

فرمود

فرمود او برادر من است و من وارث و وصی اویم و من اول
کسی ام که بوی ایمان آورده ام و من شوهر دختر او فاطمه ام گفتند
این قرابت نیکو و منزلت نزدیک است این صفتی است که در توریة
می یابیم اکنون بگو که رب تو در کجاست آنحضرت فرمود که اگر خواهید
اخبار کنم شما را بآنچه در زمان پیغمبر شما موسی ع واقع شده و اگر خواهید
خبر دهم شما را بآنچه در عهد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بود یعنی اگر خواهید
بنای جواب شما را بر آن گذارم اگر خواهید برین ایشان گفتند خبر ده
ما را بآنچه در زمان پیغمبر ما بود فرمود که چهار فرشته بهم بر خوردند یکی
از مشرق و یکی از مغرب و دیگری از آسمان و دیگری از زمین آنکه از مشرق آمده
بود از آن یکی که از مغرب آمده پرسید که از کجا آمدی گفت از نزد خداوند
خود همچنین آنکه از مغرب آمده بود از آنکه از مشرق آمده بود پرسید که تو
از کجا آمدی او نیز گفت از نزد خداوند خود و آنکه از آسمان نازل
شده از آنکه از زمین بر آمده بود پرسید که از کجا آمدی گفت از
نزد خداوند خود و آنکه از زمین بر آمده بود نیز همین پرسید او نیز
گفت از نزد خداوند خود یعنی جمیع اماکن و جهات نسبت بذات

پاک جناب الهی یکسان است این آنچه در زمان پیغمبر شما بود اما آنچه
در عهد پیغمبر ما بود قول خدای عزّ وجلّ است که در محکم کتاب مجید فرموده
که ما یکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم ولا خمسة الّا هو سادسهم
ولا ادنی من ذالک ولا اکثر الّا هو معهم اینما کانوا حاصل
مضمون اینکه هیچکس با هم راز نگویند مگر اینکه خدا ایشان را چهارم ایشان
است و هیچ پنج کس نگویند مگر اینکه او ششم ایشان است و نه کمتر از
این و نه بیشتر مگر اینکه او با ایشان است در هر جا که باشند یهودیان
گفتند چه مانع است ابابکر و عمر را که جای ترا که تو شایستهٔ آنی بتو گذارند
قسم بآنکسیکه فرو فرستاد توریة را بموسی که تو خلیفهٔ حقّا می یابیم صفت
ترا در کتابهای خود و میخوانیم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که قدّمها
واخّرا وحسابهما علی الله عزّ وجلّ یوقفان ویسئلان یعنی
خود را مقدّم و مرا مؤخّر داشته و حساب ایشان را در موقف قیامت
خواهند داد و از آنچه کردند سؤال خواهد فرمود و نیز خداوند
مهربان و بر آرندهٔ حوائج بندگان جلّ شانه در سورهٔ شریفه فرقان فرموده
که قل ما یعباء بکم ربّی لولا دعاءکم محصّل معنی بر قول مشهور اینکه

بگوای محمّد صلعم بندگان را که چه پروای شما و اعتنا بشأن شما داشته
باشد خداوند من اگر نه حضرت او را خوانید و بزبان دعا و استغاثه
مطالب خود را در آن درگاه بموقف عرض رسانید مرویست که از
حضرت امام ابا جعفر علیه السلام پرسیدند که قرائت افضل است یا
کثرت دعا بعد از آن این آیه را تلاوت نمودند که قل ما یعباء
بکم ربّی لولا دعاءکم

مطلب دوّم

در ذکر اخبار و آثار که در فضل
و ثواب دعا ورود یافته و آن بیش از آن نیست که جملگی در این
مجلس که مختصری در این مطلب است مذکور توانند گردید و فوائد فوائد
آن در کتب معتبره مبسوطه خزائن که در این باب تألیف یافته زیاده از آن
که جملگی در اطباق این اوراق توانند گنجید و لهذا قلم جواهر نگار بعضی
از آنها اختصار می نماید از آنجمله در کافی از منبع زلال حقایق حضرت
جعفر بن محمّد صادق علیه السلام مرویست قال رسول الله صلّی
الله علیه و آله الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدین و نور
السّموات والارض یعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده
اند که دعا یراق جنگ و ستون دین و نور آسمانها و زمین است

وهم در آن کتاب از آن والاجناب منقول است که قال امیر المؤمنین
احبّ الأعمال الی الله عزّ وجلّ فی الأرض الدّعاء یعنی جناب
مستطاب امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده اند که محبوبترین عملها بسوی
خدای عزّ وجلّ در زمین دعاست و نیز در کافی از حضرت مقدّس
رضوی علیه السّلام مرویست که باصحاب خود میگفت که علیکم بسلاح
الأنبیاء یعنی بر شما باد بسلاح پیغمبران گفتند چیست آن فرمود
دعا وهم در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام مأثور است که الدّعاء
انفذ من السّنان الحدید یعنی دعا کارگرتر است از سر نیزهٔ آهنین
و نیز در کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که الدّعاء
ترس المؤمن یعنی دعا سپر مؤمن است و در همان کتاب از آنجناب علیه السّلام
منقول است که الدّعاء یردّ القضاء بعد ما ابرم ابراماً فاکثر من
الدّعاء فانّه مفتاح کلّ رحمة ونجاح کلّ حاجة ولا ینال ما عند الله
عزّ وجلّ الّا بالدّعاء وانّه لیس باب یکثر قرعه الّا یوشک ان
یفتح لصاحبه حاصل مضمون اینکه دعا بر میگرداند قضا را بعد از آنکه
محکم شده باشد پس دعا بسیار کن بدرستیکه دعا کلید باب هر رحمت و واسطهٔ

وصول

وصول هر حاجتی است و دریافته نمیشود آنچه نزد خدای عزّ وجلّ است
مگر بدعا و بدرستیکه هیچ دری نیست که کوفته شود بسیار مگر اینکه
نزدیک است گشوده شود برای آنکسیکه میکوبد مخفی نماند که صفات
جناب الهی بر دو گونه است یکی صفات ذات که لازم ذات خداوند
متعال و تغییر و تبدیل از آنها محال است چون علم و قدرت و امثال
آنها دوّم صفات فعل که مخلوق و حادث است و قضا و قدر از این
جمله اند و برگردیدن آن ممکن است چندانکه امضاء آن نشده است
و این گفتگو دور و دراز و ذکر آن در اینمقام خلاف ایجاز است
و مجمل این دو حدیث اینکه از پیشوای اصاغر و اعاظم حضرت امام موسی
کاظم علیه السّلام مأثور و هم در کافی مذکور است علیکم بالدّعاء فانّ
الدّعاء والطّلب الی الله یردّ البلاء وقد قدّر وقضی فلم
یبق الّا امضاؤه محصّل معنی اینکه بر شما باد بدعا چه بدرستیکه
دعا که اقسام ردّ بلا میکند و حال آنکه بتحقیق قضا و قدر بآن تعلّق
گرفته باشد و هیچ از آنچه موقوف علیه آنست نمانده باشد مگر امضاء
آن و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام روایت نموده

که علیک بالدّعا فانّه شفاء من کلّ داء یعنی بر تو باد بدعا
که بدرستیکه شفاست از هر دردی و هم در آن کتاب از آن رفیع
جناب علیه السلام منقول است که ما ابرز عبد یده الی الله
العزیز الجبّار الا استحیی الله عزّ وجلّ ان یردها صفراً حتی
یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یردّ
یده حتی یمسح علی وجهه و رأسه ملخص معنی آنکه هیچ بنده دست
بنیاز در بسوی خدا تعالی یعنی بجهة دعا مگر اینکه شرم کند خدا ایعزّ و جلّ
اینکه آن دست را خالی برگرداند تا گرداند در آن از فضل و رحمت خود
آنچه خواهد پس چون دعا کند احدی از شما باید که بر نگرداند دست
خود را تا اینکه بمالد بر رو و سر خود و در رفقیه بعد از نقل این حدیث
فرموده که در خبر دیگر چنین وارد است که بمالد دست خود را بر رو
و سینهٔ خود لمؤلّفه از در رش نومید هرگز مشو لائی برگشت
خالی از او هان او دست دعائی برگشت و نیز در کافی از حضرت
مقدّس جعفری علیه السلام مرویست که من لم یسأل الله عزّ
وجلّ من فضله افتقر حاصل اینکه هر کس سؤال نکند خدای عزّ

وجلّ را

وجلّ را از فضل او فقیر و محتاج گردید و هم در آن کتاب از والاجناب
امیر المؤمنین صلوات الله علیه مأثور است که الدّعا مفاتیح
النّجاح و مقالید الفلاح و خیر الدّعا ما صدر عن صدر
نقیّ و قلب تقیّ و فی المناجاة سبب النّجاة و بالاخلاص یکون
الخلاص فاذا اشتدّ الفزع فالی الله المفزع خلاصهٔ معنی
اینکه دعا کلیدهای ابواب کامکاری و درهای رستگاریست و بهترین
دعاها دعائیست که صادر گردد از سینهٔ پاک و دل ترسناک و دعا
از مناجات سبب نجات است و با اخلاص سبب خلاص است پس هر
وقت که خوف بسیار شدید و ورطهای هولناک پیش آید باید که
بخدا تعالی التجا نماید و ایضاً در کافی از حضرت صادق ع روایت
نموده که هل تعرفون طول البلاء من قصره یعنی آیا میشناسید
و میدانید که کدام بلا دور و دراز میکشد و کدام زود رفع میشود
راوی که هشام بن سالم است گوید گفتم نه فرمود که اذا الهم
احد بالدّعاء عند البلاء فاعلموا انّ البلاء قصیر یعنی چون
ملهم شود احدی بدعاء در وقت بلاء یعنی خدا تعالی در دلش اندازد

که دعا کند و رفع آن بلا را از درگاه الهی مسئلت نماید پس بدرستیکه
بلا کوتاه است و زود رفع میگردد و در عدة الداعی از جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که ولا تملّ من الدعا
فانّه من الله بمکان یعنی ملول و دلگیر مشو از دعا که آن از پیش خدای
تعالی قدر و منزلت عظیم است و نیز در عدّة الداعی از پیشوای کافهٔ
خلایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که بمیسر بن
عبد العزیز خطاب نموده فرمودند ادع ولا تقل قد فرغ منه
انّ عند الله منزلة لا تنال الّا بمسئلته ولو انّ عبداً سدّ
فاه ولم یسأل لم یعط شیئاً فاسئل تعط حاصل مضمون آنکه
دعا کن و مگو که کار مفروغ گردیده یعنی بقلم تقدیر نوشته شده و دیگر
بر نمیگردد دیگر را دعا کن چه بدرستیکه نزد خدای تعالی منزلتی و مرتبه‌ایست
که آنرا نمیتوان دریافت مگر بدعا یعنی ممکن است که حصول آن مراد
مشروط و موقوف بدعا باشد و اگر بنده دهن خود را ببندد و سؤال نکند
عطا داده نشود چیزی پس سؤال کن تا عطا داده شوی و در بحار الانوار
از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله منقول است که الدّعاءُ

مخّ العبادة یعنی دعا مغز عبادت است و نیز در عدّه از آنسرور
امت پرور صلی الله علیه و آله این معنی ماثور است که دو کس داخل
بهشت کردند که هر دو یک عمل میکرده باشند یعنی در دنیا طاعات و
حسنات هر دو مثل هم باشد پس یکی آن دیگری را بالاتر از خود ببیند
گوید یا رب بچه چیز این مرتبه را بوی عطا فرمودی و عمل ما هر دو
یکی بود الله تبارک و تعالی فرماید که او از من سؤال میکرد و تو نمیکردی
بعد از آن آنحضرت فرمودند که سلوا الله واجزلوا فانّه لا یتعاظمه
شیءٌ حاصل اینکه طلب کنید از خدای تعالی مطلبها و بسیار طلب کنید
که بدرستیکه هیچ چیز پیش او عظیم و بسیار نیست یعنی هر چند مطلب
عظیم و بسیار باشد در پیش جود و کرم او حقیر و بیمقدار است الحاصل
اقلام السنهٔ وحی ارقام اهلبیت کرام صلوات الله علیهم اجمعین
از اینگونه احادیث در فضل و ثواب دعا و فواید دنیویه و اخرویه
آن بر صحیفهٔ بیان بسیار رقم گردانیده و گوش و زبان راویان
صادق البیان جواهر امثال این اخبار و آثار را از آن معادن
علوم و حکم پیش از پیش فرا گرفته دست بدست باین روزگار

رسانیده اند تا عامهٔ خلایق را در هر حالی از احوال بکار آید و هر
بیچارهٔ بکار خود درمانده در احتیاج خود را بآن مداوا نماید فقیران
تنگ روزی باین کلید ابواب نعمت و فیروزی بروی خود گشایند
و اسیران اندوه و غم باین مصقل زنگ کلفت و الم از آینهٔ خاطر
زدایند قرض داران ازین خزانهٔ عامره قرض خود را مؤدی سازند
و بیماران درین دار الشفا بمعالجهٔ مرض خود پردازند محبوسان بدست
زور دعا خود را از زندان حکام جور بیرون کشند و مظلومان
بیاری آن خود را از چنگ ظلم ستمکاران رهائی بخشند ضعفا به
حمایت آن از شر دشمنان قوی فارغ شده امان یافته و غربا
بکفایت آن محنت غربت خلاص گشته براحت آباد وطن مألوف شتابند

لمؤلفه دعا درخت بهشت و یقین و اخلاص است که هر ثمر که کشد
دل توان از آن چیدن

مطلب سوم

در ذکر بعضی از
دعاهای مستجابه که انبیا و اوصیا و سایر مؤمنان کرده اند و آثار
غریبه بر آنها مترتب گردیده و نقل حکایاتی که متضمن این مطلب است
و غرض از ایراد این مطلب آنست که جاهلان سست نهاد و ناقصان
سست

سست اعتقاد را معلوم گردد که دعا مثمر چه قسم ثمرها و مورث
چگونه فائده ها و اثرها میتواند بود و مؤمنان اخلاص شعار چه عقده
های سخت بآن گشوده و از چه ورطه های صعب خود را نجات داده
اند و درین مطلب پنج فصل است

فصل اول

در ذکر بعضی از
دعاهای مستجابه که انبیا و اوصیاء سابقین و صلحای امم سالفه
صدور یافته است **ازانجمله** دعا کردن حضرت آدم صفی رب
ذو الجلال ابتلا بآن محنت تا دویست سال ربنا ظلمنا گفتن
و نالیدن و سوز و زاری اشک حسرت از دیدگان باریدن
روزی بخاطر حزین محنت قرینش رسید که پنج اسم بر ساق عرش
دیده بودم و جبرئیل مرا بحفظ آنها سفارش کرده و گفته بود که
از آنها فایده خواهی دید اکنون باید بآن اسماء توسل جویم
که شاید از برکت آنها صحیفهٔ سیئهٔ خود را بآب عفو و مغفرت شویم
پس روی عجز و نیاز بدرگاه کریم بنده نواز آورده زبان استغاثه
گشود و این مضمون ادا نمود که یارب بحق محمد ص و علی ع و فاطمه و حسن
و حسین که توبهٔ مرا بپذیر و گناه مرا بیامرز خداوند جواد و بخشنده

جرائم عباد عز شانه برحمت بی‌نهایت خود توبهٔ اورا قبول و مسئول
اورا مبذول داشته جبرئیل امین را فرو فرستاد که این بشارت
بوی رساند و خاطر محزونش را از آن اندوه و محنت برهاند چنانکه
کریمهٔ فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم
که در سورهٔ بقره است بر آن ناطق است چه در بسیاری از احادیث
و اخبار وارد است که کلماتی که در این آیهٔ شریفه مذکور است
سبب استجابت دعا و قبول توبهٔ آدم گردید اسماء جان پرور
زنگ‌زدای دل یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بود و
این حکایات چون بسیار مشهور و جهة تذکر این مطلب بیش از ذکر
مجمل از آن نه ضرور بود لهذا بتفصیل آن نپرداخت دیگر دعای
حضرت ادریس بود که بر جبری از جبابره و کفار روزگار خود نمود
از اینجهة که پادشاه ایشان طمع در ملک یکی از مؤمنان آن زمان
کرده بود و او بجهة معیشت اهل و عیال که احتیاج بآن داشتند
در دادن مضایقه مینمود زن پادشاه که اورا دوست میداشت
و از غایت اعتقاد برأی و عقل آن ملعونه کارها را براه مشوره

او میکرد گفت پادشاه را در این باب بسیار دلگیر دیده بجهة رفع
ملال آن بدبخت خسران مآل جمعی از ازارقه را که از قوم او بودند
فرستاده بر آن مؤمن شهادت دادند که او از دین پادشاه بری است
و بدین علت آن بیگناه را بقتل رسانیدند ملکش را بتصرف
پادشاه داد پس خداوند حی قیوم که عدل داد رسش متعهد انتقام
هر بیچاره و مظلوم است حضرت ادریس علی نبینا و علیه السلام را نزد
آن پادشاه جبار فرستاده باین مضمون پیغام داد که بندهٔ مؤمن مرا
کشتی و بهتان را فزون شد و ملکش را متصرف گشتی و عیالان اورا
محتاج و گرسنه گذاشتی بآن قسم بعزت خودم که هر آینه انتقام
میکشم برای او از تو در آخرت و هر آینه سلب و انتزاع میکنم
از تو پادشاهیت را و هر آینه البته شهرت را ویران میکنم و عزت
را مذلت میگردانم و گوشت بدنت را طعمهٔ سگان میسازم چون
حضرت ادریس تبلیغ این رسالت نمود آن شقی حضرت ادریس را
از مجلس اخراج فرموده نزد زن فرستاد و اورا از ماجرا آگاهی
داد زن گفت مبادا از پیغام اله ادریس بترسی که من میفرستم

کینه ادریس را بقتل رسانند و گفتهای او را باطل گردانند القصه
آن ملعونه تیغ کین بقصد قتل آن نبی گزین بفغان دل سیاه
خارا مثال خود تیز کرده چهل مرد از ازارقه بقتل وی فرستاد جمعی
از اصحاب حضرت ادریس که نور حق بر دل شان تافته و توفیق ایمان
یافته بودند واقف گشته آنحضرت را خبردار کردند و از آن قریه
گریزانیدند و چند کسی نیز از ایشان با او رفاقت کردند پس حوالی
وقت سحر شدن آن نبی معظم متوجه درگاه حضرت حق تعالی
گشته لب بمناجات گشود و عرض احوال خود نمود وحی رسید بآنمعصوم
که خود را از او و از شهر خود دور دار و مرا او را بگذار که بعزت
خودم که هر آینه امر خود را البته در او نافذ و قول ترا البته در او
صادق بگردانم پس حضرت ادریس از غایت آزردگی که از اهل
آن قریه داشت دعا کرد که بر آن قریه و حوالی و اهل آن باران
نیاید تا او مسئلت ننماید پس دعا باجابت مقرون گشته اصحاب
مؤمنین خود را با خبر و مأمور بخروج از آن کشور گردانید پس جمیع
مؤمنین آن قریه که در عدد بیست مرد بودند از آنجا جلاء و در قریهٔ
دیگر

دیگر سکنی نمودند و حضرت ادریس خود در غاری که بر کوه بلندی بود
متواری گردید و روزی بتوسط ملکی بوی میرسید تا آنکه خداوند
احد و مجازی اعمال هر نیک و بد آن پادشاه جبار را بحسب الوعد
بدار البوار رسانید و شهرش را ویران و زنش را طعمهٔ سگان گردانید
و بعد از او جبار نابکار دیگر بر آن دیار مستولی گشته فرمانفرما شد
و بسبب دعای حضرت ادریس علیه السلام باران بر آن دیار نمیبارید
و از آن جهت قحط و تنگی بهم رسید و کارشان بسختی کشید تا بیست سال
بر همین منوال گذشت چون طاقتشان بپایان و کاردشان به
استخوان رسید با هم اجتماع نموده در مقام چاره جوئی و توبه و استغفار
و استرضاء خواطر حضرت ادریس در آمدند چه دانسته بودند که این
بلا اثر دعای اوست ولیکن هرچند در طلبش میشتافتند راه بآن
راهی نمی یافتند و هرچند پای سعی شان بسختی کشیدند تا بیست سال
بهره در دست نرسید و ید امیدشان بر دامن آنکوه مجد و معالی نرسید
تا آنکه حضرت ادریس بفرمان خداوند یگانه و صورت ده مرادات
آشنا و بیگانه جل شانه از مقام خود نزول نموده بدهی آمد که از

اهل آنجا او را شناخته فریاد برآورد که مژده باد شما را که حضرت ادریس
پیدا شد و شهری که جبار سابق در آنجا ویران و تباه شده بود حضرت
ادریس بر آن تل برآمده نشست اهل آن قریه چون وی را شناختند
پروانه وار برگرد آن چراغ هدایت انوار جمعیت کرده بعجز در استغاثه
پرداختند ادریس فرمود که باران برای شما طلبیم تا این پادشاه
جبار شما با جمیع اهل قریه پیاده و پا برهنه نزد من بیایند و از من سؤال
دعای باران ننمایند چون این خبر بآن جبار رسید چهل مرد فرستاد
که حضرت ادریس را گرفته نزد وی برند و آنحضرت ایشان را به تیغ
خونریز دعا گذرانیده هلاک ساخت پادشاه دیگر بار پانصد مرد
فرستاد ادریس گفت ایشان یاران خود را ببینید که افتاده اند
یعنی از ایشان عبرت گیرید گفتند یا ادریس پنجاه سال ما را در گرسنگی
کشتی و اکنون میخواهی ما را بدعا کشی آیا ترا رحمی نیست ادریس گفت
من بسوی این جبار نخواهم رفت و از خدای تعالی نخواهم سؤال نمود
که بر شما باران باراند تا پادشاه جبار شما و اهل قریه شما پیاده و پا
برهنه نزد من آیند پس ایشان برگشته نزد جبار رفتند و سخن ادریس را

بوی

بوی گفته و از او درخواست نمودند که با ایشان نزد ادریس آید
پادشاه با جمیع اهل قریه پیاده و برهنه پا آمده در پیش او از روی
خضوع ایستادند و طلب دعای باران کردند ادریس گفت امّا الآن
فنعم یعنی اکنون که باین مذلت تن در دادید و بطوق فرمان برداری
گردن نهادید سؤل شما را مبذول میگردانم حضرت ادریس متوجه
درگاه عالم پناه جناب الهی گشته برای ایشان و قریه و نواحی آن طلب
باران نمود و حضرت حکیم علی الاطلاق بدست دعای وی شربت
درد زدای باران عطا از قدح ابر جهانگیر مرحمت بی منتها در کام
روزگار بیمار ریخته مرض مزمن چندین ساله ویرا بشفا و عافیت
کرامت فرمود الحاصل آن نبی بزرگوار بی لشکر و اعوان و انصار
بدستیاری دعا از قوم پر کین تمرد آئین خود بدین گونه انتقام
کشیده مغلوب خود ساخت و سرکشان آن روزگار را که سر بغوغا
آفریدگار خود فرود نمی آوردند بزور دعا اینچنین با لهنگ عجز و
تسلیم برگردن انداخت این است معنی تحقیق حدیث الدعاء
سلاح المؤمن و حدیث الدعاء ترس المؤمن و امثال آنها

که در مطلب دوم سمت ذکر یافت دیگر از الجمله دعای حضرت
نوح علی نبینا و علیه السلام که بر امت کرد بعد از آنکه از جفای
ایشان بجان رسیده و از ایذا و آزار شان طاقتش طاق گردیده
بود چنانکه بضرب چوب و سنگ بدن مبارکش را مجروح ساخته
و پهلوش و بر سر راهها می انداختند تا فرزندانش خبردار گشته می آمدند
و ویرا برگرفته بخانه میبردند و چون بهوش می آمد بخبر رسید که برادر کی
زدند میگفتند در فلان محله و فلان کوچه پس بر میخاست و بمحله دیگر
میرفت و ایشانرا دعوت میکرد و میفرمود که در کار حق تعلل جایز
نیست و ایشان نیز بدستور بعضی ویرا میزدند و جمعی استهزا میکردند
و قومی دشنام میدادند و فحش میگفتند و گاه بود که جسم لطیفش را میخستند
و استخوانهای پیکر شریفش را درهم میشکستند و از درد و آزار آن
می نالید و حضرت جبرئیل امین آمده پر خود بر آن میمالید و بهبود
می یافت و باز برخاسته در پی آنکار میشتافت القصه سالها
و قرنها باین محنت و تعب بسر میبرد و همچنان در دعوت و ارشاد
آنقوم بد نهاد قدم اهتمام میفشرد تا عاقبت دانست که سخن در
ایشان

در ایشان در نگیرد و احوال آن فرقه دیوشکال اصلاح پذیر نیست
پس طوفان قهر و غضب از تنور حوصله اش جوشیده بر آنقوم
نفرین کرد که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا خداوندا
مگذار بر روی زمین از کافران ساکن سرائی یا گردنده یعنی
هیچکس را پس جبار السموات والارضین طوفان بر آنقوم بیدین
فرستاده بتازیانه امواج طوفان همه را بدار البوار شتافته و اهل یقین
هفتاد یا هشتاد نفر که از موج خیز کفر و طغیان بسفینه دین و ایمان
در آمده با حضرت نوح در کشتی بودند از آن مهلکه نجات یافتند
و این حکایت از آن مشهورتر است که احتیاج بذکر آن باشد
دیگر دعای همان حضرت بود در وقت اشتداد طوفان
و تلاطم آب و غلبه خوف و دهشت بر مؤمنان سعادت مآب
که بآن طوفان آرمید و سبب سکون کشتی و اطمینان خواطر ایشان
گردیده دیگر دعای رسول عظیم القدر جلیل الشان حضرت
ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام بود در وقتیکه او را باتش
می انداختند و آن آتش بر او گلستان گردید دیگر از جمله خواص

دعاهای مستجاب دعای حضرت هاجر بود والدهٔ ماجدهٔ حضرت
اسماعیل علی نبینا وعلیه السلام در وقتیکه خاطر عاطر ساره حرم محترم
حضرت ابراهیم علیه السلام از او منحرف گشته ابراهیم را گفت که هاجر را
با فرزندش از پیش من ببر بجائیکه نه آب باشد ونه آبادانی حضرت
ابراهیم چون آنرا ناروا واز مروت دور میدانست خواست
که از قبول آن امر امتناع نماید حضرت جبرئیل نازل گشته فرمان
رسانید که آنچه ساره میگوید چنان کن که او را بر تو حقهاست پس
حضرت خلیل فرمان پذیر گشته هاجر واسماعیل را برداشت به
موضعیکه امروز مکه است وآنجا نه آب بود ونه گیاه رسانیده گذاشت
وچنانکه ساره وصیت کرده بود از شتر فرود نیامده ایشانرا وداع
کرد وبا دل بریان ودیدهٔ گریان از آنجا مراجعت فرمود ایشان
نیز یکسو از فرقت حضرت خلیل الله ویکسو از غربت آن وادی
پر وحشت بی آب وگیاه گریان ونالان بودند وما نند موج سراب
بیتابی واضطراب مینمودند تا یک شبانروز حال بدینمنوال گذشت
آتش عطش از کانون درون هر دو زبانه کشیده وجود ارجمند
شان

شان مانند سپند از آتش آرام سوز تشنگی بیقرار گردید پس هاجر
دست سؤال بدرگاه کریم متعال برآورده زبان بدعا گشود
از آن بحر بیکران جود وکرم که خلق عالمرا همگی ابر طلبها از آن
پر نم وکشت حاجتها از آن خرم است طلب آب نمود هاجر استغاثه
میکرد ومینالید وحضرت اسماعیل از بیقراری پای مبارک بر زمین
میمالید که ناگاه بفرمان کریم علی الاطلاق ومجری انهار وعیون
ارزاق از زیر پای وی چشمهٔ آب جوشیدن گرفت پس هاجر
واسماعیل از آن نوشیده کلش حیات را که از سموم تشنگی پژمرده
بود سیراب ساخته وزلال حمد وسپاس از سرچشمهٔ دل حق شناس
در جویبار زبان روان کرده بآبیاری بوستان شکرگذاری
پرداخته وآن چشمه همین زمزم است که بحکم الهی اکنون
فرورفته وچاه شده ومبدء آبادی مکهٔ معظمه آن بود الحاصل
حضرت هاجر ببرکت دعاء خود فرزند گرامی را از مخمصهٔ چنان
رهانیده منشاء چنین اثر عظمی گردید که تا غایت خلق عالم از
برکات آن بهره مند گشته وخواهند گشت دیگر دعای حضرت

یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام بود که برای زلیخا کرد در وقتیکه
سرو قامتش از صرصر پیری شکسته و دو تا نرگس جهان بینش
نابینا گشته بود روزی بر سر راه یوسف آمده گفت که الآن الصبر
والتقی صیّر[۲] الملوک عبیداً یعنی بدرستیکه صبر و تقوی بندگان را
به پادشاهی رسانیده و حرص و هوی پادشاهان را بنده گردانیده حضرت
یوسف پرسید این کیست گفتند زلیخاست متوجه وی گردیده فرمود
ای زلیخا این چه حال است زلیخا چون آواز یوسف شنید بیهوش شد
و افتاد آنحضرت بر سر وی رفته از مشاهدهٔ آن حال گریان گردید
و بعد از آن مکالمات دیگر در میان ایشان گذشته از ضعیف
نالیهای زلیخا حضرت یوسف بنهایت متأثر شده و فرمود تا
ویرا بخانه آوردند آنگاه فرمود ای زلیخا حاجت تو چیست بگو
تا من دعا کنم و روا شود و گفت حاجت من اینکه جوانی و بینائی
و زیبائی من بحال اول باز گردد و در خدمت تو باشم پس آنحضرت
در حق او بدینگونه دعا فرمود و فی الفور باجابت رسید و زلیخا
بعد از پیری برنا و بعد از کوری بینا گشته در سلک ازواج حضرت
یوسف

۲ العبید ملوکاً وان الحرص و الهوی صیّر

یوسف منتظم گردید دیگر دعای حضرت شعیب بود علی نبینا
و علیه السلام که بر اهل مدین کرد بسبب اینکه خیانت در کیل و وزن
را شیوهٔ خود کرده کفر و فسق را از حد میبردند و بمنع و نصیحت
حضرت شعیب ممنوع نگشته همچنان در ارتکاب آن قدم اصرار میفشردند
تا اینکه آن نبی گزین برایشان نفرین کرده جبار سموات و ارضین
جبرئیل امین را فرمان داد که برایشان صیحه زد چنانکه از هیبت
آن زهره باخته و از نقد حیات کیسهٔ قالب تهی ساختند
چنانکه در سورهٔ شریفهٔ هود حکایت شده که والی مدین اخاهم
شعیباً تا آیهٔ واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم
جاثمین و اما در سورهٔ اعراف کیفیت هلاک آن قوم ناپاک
بدینگونه مذکور است که واخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم
جاثمین محصل مضمون این است که بنیان زندگانی اهل مدین
بزلزله انهدام یافت و در رفع توهم تناقض میانهٔ این دو کلام
صدق نظام که کذب بحذافیرها احتمال در هیچکدام نیست
چنین گفته اند که از شدت صیحه زلزله شد و همه بلرزه در آمدند

و هلاک گردیدند تا اینکه صیحه مقدمهٔ زلزله است و پی آن نیز باشد
و مخفی نماند که اهل مدین چنانکه مذکور شد بصیحه و زلزله هلاک
گردیدند و اصحاب ایکه بعذاب یوم الظُّلّة بجزای خود رسیدند
چنانکه در سورهٔ شعرا مذکور است که کذّب اصحاب الأیکة المرسلین
تا آیهٔ فاخذهم عذاب یوم الظّلّة انّه کان عذاب یوم عظیم
در اصل لغت بمعنی سایه بان است و در اینجا عبارت از ابری یا
کوهی است که بمثابهٔ سایه بان بر سر ایشان سایه انداخته بود
و آتشی از آن جسته ایشان را در هم سوخت مجمل آن حکایت اینکه
چون آن قوم بد نهاد کفر و عناد را با حضرت شعیب از حد گذرانیدند
گفتند فاسقط علینا کسفا من السّماء ان کنت من الصّادقین
یعنی پس فرود آر بر ما یعنی خدای خود را بگو که فرود آورد بر ما و ما را
بآن هلاک کند اگر هستی از راستگویان حق جلّ و علا هفت
شبانروز گرمای سخت بر آن قوم تیره بخت گماشت چنانکه آب
چشمها و چاهها بجوش آمد و نفس کشیدن برایشان دشوار گردید ناچار
از خانهها رو به بیشهٔ که در آن حوالی بود نهادند و در پای درختان افتادند

که ناگاه

که ناگاه ابری سیاه پدید آمده برایشان سایه انداخت و نسیمی
خنک از آن وزیدن گرفت آن قوم نادان از آن خرّم و شادان
گشته جمیع در سایهٔ آن ابر اجتماع نمودند پس آتشی از آن جسته
خاشاک وجود ایشان را بیکدرهم سوخت و بعضی چنین آورده اند
که خداوند قهّار بعد از آنکه هفت شبانروز گرمای چنان برایشان
گماشت کوهی را که در آن نواحی بود بقدرت کامله از جا کنده
در هوا داشت و در سایهٔ آن هوای خنک و آبهای سرد و درختان
میوه دار بدیدهٔ آن قوم روسیاه برافراشت چون از آن آگاه
گردیدند سایه صفت خود را به پناه آن کشیدند چنانکه در شهر و
ولایت هیچکس نماند پس بفرمان الهی آن کوه برایشان فرود آمده
جمیع بدار البوار رسیدند مجملاً ظاهر از آنچه سمت ذکر یافت
که اهل مدین و اصحاب ایکه هر یک جمعی علیحده باشند چنانکه
بعضی نیز روایت کرده اند که حق تعالی حضرت شعیب را بدو گروه
فرستاد یکی اهل مدین که بصیحهٔ جبرئیل طریق فنا پیمودند دیگر
اصحاب ایکه که بعذاب ظلّه در جهنّم ماوی نمودند ممکن است

که اهل مدین بدین عبارت مراد از اهل شهر باشد واصحاب ایکه عبارت
از مردم نواحی وقری که باغ بسیار داشته باشد چه ایکه موضعی را
گویند که مشتمل بر درخت بسیار و اما بعضی از مورخین چون صاحب
حبیب السیر وغیره اهل مدین واصحاب ایکه یک فرقه دانسته
در کیفیت هلاک ایشانرا بدو گونه عذاب چنین ذکر نموده اند
که اهل مدین از شدت گرما از شهر بصحرا گریخته بعذاب ظله چنانکه
مذکور شد راه جهنم سپردند وجمعی دیگر از ضعفاء ایشان که از شهر
مانده بودند بصیحه جبرئیل جان بمالکان دوزخ سپردند و این سخن
بظاهر روایت مذکوره وبا آنچه سمت ذکر یافت که اصحاب ایکه
همه از شهر بیرون رفته در خانها ومسکنها هیچکس نماند راست نمی آید
والله اعلم دیگر از الجمله دعای حضرت کلیم الله بود علی نبینا
وعلیه السلام که بر فرعون لعین وقبطیان شقاوت قرین کرد
چندگونه بلا برایشان نازل شد چنانکه خداوند عالم عز شانه
بکلام بی کذب وخلف در سوره شریفه اعراف از آن خبر داده
که فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع
والدم

والدم ایات مفصلات یعنی پس فرو فرستادیم برایشان
طوفان و آن چنین بود که هفت شبانروز برایشان باران
بلکه دریای آب فرو ریخته چنانکه تمام مصر پر آب وهمه خانها خراب
گشته دیگر مفری نیافتند ومشرف بر هلاک گشته نزد فرعون بایکدیگر
شتافتند که ما را از این بلا برهان فرعون گفت که اینکار موسی است
نزد او روید وتضرع وزاری کنید وگوئید که اگر این بلا را از ما دفع
کنی بدین وفرمان تو گردن نهیم وبنی اسرائیل را بتو باز دهیم
پس پیش حضرت موسی رفته وزاری بسیار کرده این سخنان گفتند
آنحضرت دعا کرده باران ایستاد بگرمی روی آفتاب در اندک روز
زمینها خشک گردیده روزگار رو بخوشی نهاد آنقوم سست بنیاد
اعتقاد چون از آن بلا رستند دیگر باره روزگار خود را خوش
دیدند بوعده خود وفا نکردند همچنان در کفر خود اصرار ورزیدند
پس الله تعالی برایشان ملخ فرستاد بنوعیکه آفتاب را پوشیده
در صحرا کشت وزرع ایشانرا از تر وخشک بالتمام خوردند وفانی
ساختند وبعد از آن بشهر ریخته بخوردن درها وچوب وسقف خانها

پرداختند و تا هفت شبانه روز بدینگونه بودند و بخانه های بنی
اسرائیل دخل نمی نمودند تا دیگر باره قبطیان پیش فرعون رفته
استغاثه کردند و فریاد برآوردند آن ملعون رؤسا و بزرگان
شهر را فرمود که نزد موسی روید و گوئید آنجماعت عوام بودند
که بوعده وفا ننمودند و اکنون ما خواهیم اگر این بلا را از ما دفع
کنی بتو ایمان آریم و بنی اسرائیل را بتو سپاریم القصه حضرت
کلیم باز دعا کرد و بقول بعضی بعصا اشارت فرمود ملخها را از آنجا
چنان راند که اصلا اثری از آنها نماند و چون این بلا رفع شد قبطیان
همچنان فرمان حضرت موسی نبردند و در کفر و ضلال خود قدم اصرار
فشردند پس حقتعالی شپش را بجان ایشان انداخت چنانکه
ایشان را مضطرب و بی آرام ساخت باز نزد فرعون رفته
آن بدنهاد این بار سرهنگان و خواص خود را نزد حضرت موسی
فرستاد زبان بمعذرت گشودند و بایمان آوردن بنی اسرائیل
وعده نمودند دیگر باره حضرت موسی دعا کرد آن بلا مندفع گردید
چون از این بلا نیز نجات یافتند گفتند ای موسی معلوم شد که تو

ساحری و در آن فن بغایت ماهری بعزت فرعون که ما توبه
نکردیم و بنی اسرائیل را بتو ندهیم بعد از آن حق سبحانه بر ایشان
وزغ گماشت بنحویکه تمام شهر از خانه و بازار و کوچه و محله از آن
پر شد و در دیگ و کاسه و کوزهٔ ایشان میریختند چنانکه اکل و شرب
نمیتوانستند نمود و در رخت و جامهای ایشان از آن پر شد بنحویکه
در بستر نمیتوانستند آسود و چون از این بلا نیز بجان رسیدند نزد
فرعون نابکار دویدند گویند این مرتبه خود بخدمت کلیم الله رفت
گفت این باری بتو عهد میکنم و نقض عهد از ملوک روا نیست
که اگر این نوبت نیز این عذاب را دفع کنی بدین تو درآیم و بنی
اسرائیل را تسلیم نمایم باز حضرت موسی قلم عفو بر خلف وعدهٔ
ایشان کشید و بدعا آن قوم دغا را از ورطهٔ بلا رهائی بخشید
و بعد از آن کس نزد فرعون فرستاد که اکنون بعهد خود وفا کن
آن بدبخت دل سخت جواب داد که من هرگز اطاعت تو نخواهم کرد
و بفرمان تو سر فرو نخواهم آورد پس خداوند بیچون اینمرتبه آبهای
ایشان را خون کرد چنانکه رود نیل و چشمها و چاهها با تمام خون شدند

و لیکن چون بنی اسرائیل بیاشامیدند آب بود و برای قبطیان خون
وگفته اند که اگر در یکظرف آب بخوردند طرف اسرائیلی آب بود
و جانب قبطی خون القصه فرعونیان بجان درآمدند و آن ناپاک
مشرف بر هلاک گردید و از تشنگی پوست درخت تر میمکید تا آنکه باز
آنجمیع از اعلا و ادنی متفق بخدمت حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
رفته بدستور عجز و استغاثه نمودند و در تجدید وعده طوع و ایمان و تاکید
قواعد و پیمان بیش از پیش طریق مبالغه پیمودند چنانکه آنحضرت را
باز برایشان رحم آمده لب بدعا گشوده وایشان را از ورطه خونخوار
جهان خلاص داد چون آن بلا نیز رفع شد ایشان بر سر کفر و انکار
خود رفته از آن بهانه گوشمال اصلا متنبه نگردیدند تا آنکه در این نزدیکی
همگی در دریا غرق گشته از راه آب بحفره هستی بآتش جهنم کشیدند
دیگر از آنجمله دعای حضرت کلیم الله بود برای بنی اسرائیل
در تیه بعد از آنکه چهار ماه سرگردان گردیدند و زاد و راحله ایشان
بالتمام بر طرف و هلاک گشته خود را نیز در آن بیابان بی آب و علف
مشرف بر هلاکت و تلف دیدند ناچار نزد حضرت موسی آمده زبان

بالتماس

باستغاثه گشودند و از مخالفت و نافرمانی که بسبب آن بلا و سرگردانی
شده بودند اظهار پشیمانی نمودند آنحضرت را بر ضعیف نالی و پریشان
حالی ایشان رحم آمده استدعا نمود پس خداوند کریم بدعای حضرت
کلیم سایه بان بر سر ایشان کشید که از سوزش آفتاب در سایه آن بیاسایند
و من و سلوی بر او فرو فرستاد که بآن تعیش نمایند چنانکه در سوره
شریفه بقره فرموده که فظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم المن و السلوی
من عبارت است از ترنجبین یا مانند آن و سلوی عبارت است
از مرغی که مثل کبک و بعضی گفته اند که از کبوتر کوچک و از گنجشک
بزرگتر است و چون اسرائیلیان غذا یافتند شکایت آب نمودند
آنحضرت بدرگاه احدیت باز مسئلت آب نمود جناب اقدس الهی
موسی را فرمان داد که اکنون بزن عصای خود را بر سنگ و بعضی
گفته اند که آن سنگ بود معهود که حضرت جبرئیل از بهشت
برای آدم علیه السلام آورده و از او بشعیب رسیده و وی آنرا
با عصا بموسی بخشیده بود پس آنحضرت عصا بر آن سنگ زده
دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل برای هر سبط چشمه

از آن جوشید و روان گردید چنانکه کریمهٔ واذ استسقی موسی لقومه
فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا در سورهٔ
بقره از آن خبر میدهد و چون جامهای ایشان مندرس شد نزد موسی
آمده جامه میخواستند و او دعا کرده برای ایشان جامه از آسمان در آمد
مجملاً بدینگونه زندگی میکردند تا وقتیکه از تیه خلاص گشتند دیگر از
آنجمله دعاء حضرت موسی بود بر قارون ملعون در وقتیکه او را باداء
زکوة تکلیف نمود و آن بدبخت جان بخت از فرط تعلق دنیا از آن
امتناع نمود بجهة حط مرتبت آن عزیز کرده آله مکری باخت و دامان
عفاف آن محیط پاکی را بآلایش ارتکاب زنا متهم ساخت آنحضرت
از آن گریان گشته بسجده افتاد و گفت پروردگارا روا میداری
که این نابکار در حق من این گوید سر از سجده نگیدارم تا او را بمن گذاری
فرمان آمد که زمین را بفرمان تو کردیم تا هرچه خواهی با او کنی پس آن
آسمان شرف و برتری زمین را حکم کرد که او را با گنج و تابعان بنکبت
گرفت و فرو برد و این حکایت چون مفصلاً در مجلس دوازدهم
باب اول گذارش یافت در اینمقام احتیاج بتفصیل آن نیست
دیگر

دیگر از آنجمله دعای قوم حضرت یونس بود علی نبینا و علیه السلام
که بآن خود را از بلای مبرمی چنان رهانیدند بیان این اینکه
چون حضرت یونس برایشان مبعوث شد اطاعت او ننمودند و گوش
هوش بصدای درای مواعظ بالغهٔ آن دلیل طریق هدی ندادهٔ پیوسته
بقدم جهالت طریق ضلالت می پیمودند تا آنکه از غایت تورط
در عصیان و گمراهی مستوجب عذاب الهی گشته آن نبی گزین بر ایشان
نفرین کرد و وحی آمد سه روز یا چهل روز دیگر بر ایشان عذاب نازل
شد حضرت یونس ایشان را از آن خبر داده خود آزرده و خشمناک
از میان آن قوم ناپاک بیرون رفت و چون سی و پنج روز بنابر
قول ثانی دودی سیاه از هوا پیدا شده چنانکه آفتاب پوشیده
و شهر ایشانرا فرو گرفت دانستند که این تیرگی و دود مقدمهٔ آن عذاب
موعود است جز دعا و استغفار و رجوع از آن افعال و اطوار
مفری نیافتند و همگی از پادشاه و رعیت با عیال و اطفال سر و پا
برهنه از شهر بیرون شتافته بر بلندی بر آمده طفلانرا از مادران
و حیوانات را از بچه های آنها جدا ساخته و از روی اخلاص و

واعتقاد درست جمیع آغاز دعا و استغاثه نموده از ناله وافغان
ولوله در آن بیابان انداخته پادشاه روی عجز بر خاک مالیده و
بزبان صدق نالیده گفت خداوندا ما یونس را می خواستیم که وسیله
عرض حاجت خود سازیم اکنون وی بشامت عصیان ما از میان
ما بیرون رفته پس بدرگاه تو آمدیم و بصدق تمام بوحدانیت تو ایمان
آوردیم پس برحمت واسعهٔ خود و بقدر منزلت یونس که در درگاه
تو دارد که این عذاب را از ما رفع کن و بعضی گفته خدایا یونس مارا
خبر داده بود که خدای من فرموده که بندگان بخرید و آزاد کنید ما
بندگان تو ایم مارا آزاد گردان و دیگر گروهی چنین نالیدند که خداوندا
یونس میگفت که پروردگار من گفته که سائلان را رد مکنید و محروم مسازید
ما سائلان بی چیز رو بدرگاه تو آورده ایم مارا رد مکن و محروم مساز
مجملاً چندین روز حال بدینمنوال میبود و هر یک بزبانی و مقالی زاری
و ضعیف نالی مینمودند مرویست که از غایت اخلاص که در توبه و انابت
داشتند چنان بر رد مظالم و ابراء ذمهٔ خود از حقوق یکدیگر همت
میگماشتند که مردی سنگی از مال غیر در اساس خانهٔ خود بکار گذاشته
بود.

بود آن خانه را شکافت و آن سنگ را بر آورده بصاحبش باز داد
تا بعد از چندین دعا و نالهٔ پرسوز ایشان باجابت مقرون و توبه و
انابت شان بقبول مشحون گشته عذاب از ایشان رفع گردید آورده اند
که بتعلیم پیری از بقایای علما که در میان ایشان مانده بود و روبیل
نام داشت خدا را خواندند و این کلمات بابرکات بر زبان راندند
که یا حیّ یا قیوم یا حیّ حین لا حیّ و یا محیی الموتی یا حیّ لا اله الا
انت ببرکات این کلمات از آن بلا نجات یافته الی حصول قدوم
حضرت یونس بدعا و استغفار بلای مبرمی چنین را از خود باز
گردانیدند و زورق جان را با این بادبان از طوفان مهلکه بسا
حل امن و امان رسانیدند دیگر از آنجمله دعای حضرت زکریا
بود علی نبینا و علیه السلام برای طلب فرزند در وقتیکه پیر و ناتوان
گشته و نخل وجود مبارکش را وقت ثمر دادن گذشته بود و حرم محترمش
عاقر و نازاد صدف پاکش گوهر سفتن را نه قابل و سزا بود چنانکه
گفته اند که در آن وقت نود و نه سال و بقول بعضی دیگر زکریا صد و
بیست سال داشت و حلیلهٔ جلیله اش نود و هشت ساله بود در

چنین وقتی که بهم رسیدن فرزند بغایت مستبعد بلکه از خوارق
عادات بود از درگاه الهی طلب فرزند نمود که فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی الخ و دعا باجابت مقرون گشته از بوستان
چشمهٔ خداداد ثمر مراد چشید و گرامی فرزندی چون حضرت یحیی در
آغوش اشتیاق کشید دیگر دعای حضرت عیسی روح الله بود
علی نبینا و علیه السلام در طلب نزول مائده و این در شهر مغرب در
زمین اندلس بوقوع پیوست که خلق بسیار در خدمت آن آیه
پروردگار بودند و از فقدان نان و طعام جان شان بر لب رسیده
و کارشان بهلاکت کشیده بوساطت حواریین تا از آن نبی
گزین استدعاء نزول مائده از آسمان نمودند پس آنحضرت
جامهٔ پشمین پوشیده و نماز حاجت گذارده دعا کرد و گفت
اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء الی آخر الآیه در سورهٔ مبارکه
مائده است و خلاصهٔ مضمون آن این است که ای معبود بر
حق وای خداوند ما فرو فرست بر ما خوان طعامی از آسمان تا باشد
برای اول ما و آخر ما یعنی آنانکه اکنون هستند و آنانکه بعد از

این

این خواهند آمد و تا باشد علامتی از علامات قدرت تو و روزی
ده ما را که تو بهترین روزی دهندگانی پس دست دعای آن برگزیده
نبی از خوان کرم بی منتهای ربانی نعمت استجابت گرفته ناگاه
در قطعهٔ ابر سفید یکی بر بالای آن دیگر پیدا شد و در میان هر دو
خوانی بود سرخ و بتدریج فرود میآمد تا بزمین رسیده در پیش حضرت
عیسی و حواریین گسترده گردید و آن مشتمل بود بر ماهی بریان کرده
در نهایت بزرگی و فربهی و چربی و خوشبوئی و بر جانب سر آن
طبقچه بود از نمک سوده و در طرف دُم آن ظرفی از سرکه و بر گرد
آن انواع سبزیها غیر سیر و پیاز و گندنا و دوازده گرده نان
و بعضی گفته اند پنج قرص بود بسیار بزرگ و زیتون و عسل و روغن
و غیر اینها نیز گفته اند پس حضرت روح الله بشکر گذاری قیام
نموده صلای عام درداد و آن خلق کثیر از صغیر و کبیر جمع گشته
همگی از آن نعمت سیر خوردند و آن همچنان بود و آخر روز باز
بآسمان معاودت نموده و چند گاه نازل شد بعضی گفته اند
سه روز آن مائده بر همین دستور می آمد و آن خلق از آن میخوردند

وباز بآسمان میرفت القصّه بدعای حضرت عیسی علیه السّلام آن
جمع کثیر از مخمصه نجات یافتند ولیکن بعضی از ایشان بسبب کفران
آن نعمت وانکار آن قدرت بعذاب مسخ گرفتار گشته بعد از سه
روز بدرکات جهنّم شتافتند وانتقام تفصیل آن بسیار است وهم از دعای
آن آیت ربّانی این بود که از جناب تبارک وتعالی مسئلت نمود که حضرت
یحیی بن زکریّا را برای او زنده گرداند وبرسر قبر آن نبیّ دین پرور آمده
ویرخواند پس حضرت یحیی جواب وی گفته از قبر بیرون آمد وگفت
از من چه میخواهی یعنی مراد از احیای من چیست گفت میخواهم که مونس
من باشی چنانکه بودی در دنیا فرمود یا عیسی ساکن نشده است از من
حرارت مرگ وتو میخواهی که باز گردانی مرا بدنیا وباز گردد بمن حرارت
مرگ یعنی دیگر باره الم مرگ چشم پس وی را گذاشت وبقبر باز گشت

فصل دوّم در ذکر نبذی از دعوات مستجاب حضرت سیّد
کائنات صلّی الله علیه وآله بر سبیل ایجاز واختصار پوشیده نماند
که چنانکه انبیاء سلف در وقتیکه از جور وجفای امّت بجان میرسیدند
از ایمان واطاعت ایشان مأیوس میگردیدند زبان بدعا میگشودند

ابتر

وتیشهٔ نفرین قلع وقمع نخل وجود اعادی دین میفرمودند حضرت سیّد
الأنام ونقباء کرام او را نیز در درگاه الهی اینقدر ومنزلت بود
که اگر لب بدعا می جنبانیدند شهرستان حیات ظلمه وطواغیت
روزگار خود را زیر وزبر میگردانیدند چنانکه در مجلس سابق گذارش
یافت که در روز مباهله اسقف که عالم نصاری بود چون حضرت
مصطفی را با آل عبا در مقام مباهله دید بقوم خود گفت که با این جماعة
مباهله نکنید من از ایشان روهائی میبینم که اگر از حق تعالی درخواهند
که کوهها از زمین کنده شود میشود واگر لب بدعا گشایند در عالم از
ما اثر نمی ماند وسایر آل اطهار ایشان نیز بر همین دستور وجمعی چراغ
یک نور بودند ولیکن از چند جهت در ایذا وآزار ایشان بردباری
واز نفرین شان خودداری میفرمودند اوّل از جهة عطوفت وشفقتی
که بر امّت داشتند چنانکه در روزیکه مشرکین ناپاک مستحقّ سیّد
لولاک گشته شجر هدایت ثمر وجود گرامی آنسرور را سنگباران کردند
وابوجهل لعین بدکنش پیشانی مبارک آن نور جبههٔ آفرینش را
بسنگ جفا شکسته خون از آن روان گردید وآن رسول کریم

سالک طریقهٔ الفراد مما لا یطاق من سنن المرسلین گشته
خود را بکوه کشید و با جبههٔ خونبار مانند ابر مدرار بر فراز کوهسار
برآمده زمانی تکیه نمود لاله صفت با چهرهٔ گلگون پر خون و خاطر
مکدر محزون ساعتی استراحت فرمود که ناگاه جبرئیل امین رسید
و آنحضرت را غمگین و گریان دیده سبب گریه و ملال پرسید
آنحضرت از جفای امت شکایت نمود و آنچه با وی کرده بودند از
ضرب و شتم و اهانت حکایت فرمود جبرئیل او را تسلی داده بساطی
که از بهشت با خود آورده بود بر بالای آنکوه گسترد و آن مسند آرای
بارگاه کرامت بر آن اجلاس فرمود پس فرشتگان آسمان و زمین
و بکار یکیک بر آمدند و بر آن حضرت سلام میکردند و میگفتند که
حق تعالی ما را بفرمان تو کرده اگر هلاک این قوم خواهی حکم کن
و ببین که با ایشان چه میکنیم آنحضرت فرمود که نیست عذاب امت
اما من برای رحمت مبعوث گشته‌ام نه جهت زحمت مرا با قوم رها
کنید که ایشان نادانند و اگر دانا میبودند این نمیکردند بعد از آن
جبرئیل و فرشتگان رفته جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام

و خدیجه

و خدیجه که نان و آب برگرفته با کوه کوه اندوه در طلب آنحضرت
وادی بوادی کوه بکوه میگشتند رسیدند و او را بدینگونه دیدند و
گفتند یا رسول الله این چه حالت است فرمود غم نیست چون حق
با ما است و خدیجه دید که آن برگزیدهٔ سبحانی بجامه خون از پیشانی
نورانی پاک میکند گفت یا رسول الله جامه خون آلود مکن و بگذار
که بر زمین رود فرمود میترسم که چون قطرهٔ از این خون بر زمین
چکد خداوند قهار بر این قوم غضب نماید هیچ متنفسی را از ایشان ابقا
نفرماید و مفصل این حکایت در مجلس چهاردهم باب اول تحت
تحریر یافت اگر کسی خواهد بآن رجوع میتواند نمود و نیز در
غزای احد چون لب و دندان وحی بیان آنحضرت مصطفی را بسنگ
جفا خستند و گوهر رخشان دندان مبارکش را در درج دهان شکستند
کوه شرفی چنان را در مغاک انداختند و جسم شریف لطیفش
در زیر سنگ پنهان ساختند جمعی از مؤمنین گفتند یا رسول الله
دعا کن که خدای تعالی این قوم را هلاک گرداند آن برگزیدهٔ خدای
الجلیل در چنان وقتی با آن حال لب گلبرگ مثالش بنوای مقال

گویا گردید که من برای آن آمده ام که خلایق را از جهنم رهانم چون
هلاکت ایشان خواهم دیگر آنکه از آنجهة که سید السلسله که یگانه گوهر
از اهل ایمان در اصداف اصلاب ایشان بودیعت است و ظهور
هر یک در گرد وقتی است که در آن برشتهٔ وجود کشیده خواهد شد
و هلاک آن اسلاف موجب تضییع اخلاف ایشان میگردد و بهذا
آزار از درگاه الهی مسئلت ننموده دیگر از این جهة که نامهٔ مشتمل
بر دستور العمل چند بر حضرت سید الثقلین و اهل بیت مصطفین
او صلی الله علیه وآله نزول یافته بود که هر یک از ایشان تا زنده
و مسند فرمان فرمای بوجود گرامیش نازنده بود بدانچه در آن مأمور
بود عمل مینمود و در وقت رحلت بدیگری که قائم مقام او بود
تسلیم میفرمود و بر همین دستور دست بدست میرسانیدند تا بحضرت
قائم علیه السلام رسید چنانکه در کتاب الحجة کافی در اینباب تصریح
بآن شده و نیز مؤید آن اخبار است اینکه روایت کرده اند
که روزی مردی و زنی بجهة دعوی و نزاعی که باهم داشتند بمحکمهٔ
علیهٔ علویه آمده بقطع و فصل آنرا بردامن محاکمهٔ آن ممیز حق و باطل
گذاشتند

گذاشتند و مرد بلند و بی ادبانه سخن میگفت و او از خوارج بود آن
حضرت فرمود اخسأ یعنی دور شو ای سگ فی الحال سر او مانند سر
سگ شد مردی از حضار گفت یا امیر المؤمنین با آنکه بر این مرد
زدی سر او چون سر سگ شد پس ترا چه مانع است از دفع معویه
فرمود ویلک اگر میخواستم که معاویه بر تخت یا بر جنازه نزد من حاضر
شود پس از خدا تعالی مسئلت میکردم و چنان میشد ولیکن ما
خازنان خدائیم نه بر زر و سیم بلکه بر اسرار تدبیر و بعد از آن سخنان
دیگر گفته فرمود که اگر مرخص بودیم در نفرین کردن بر معاویه در آن
تأخیر نمیکردیم الحاصل چون بنفرین است مأمور بر سبیل عموم بنمودند
لهذا طریق ارتکاب آن نمی نمودند و در وقت ضرورت بنفرین شخص
معین یا جمعی خاص اکتفا میفرمودند چنانکه بعضی از ایشان مذکور میگردد
و از آنجمله دعای اجابت قرین حضرت سید المرسلین و خاتم
النبیین صلی الله علیه وآله بود بر سراقة ابن مالک در وقتیکه از غار
ثور بر آمده متوجه مدینهٔ مبارکه بودند بیان این آنکه چون حضرت
سید انس و جان از جفای مشرکان بجان رسیده از جناب الهی مأمور شد

که از مکه بمدینه هجرت نماید و آفتاب وجود نورش از آن برج
باین برج تحویل فرماید در شبیکه صنادید ایشان از بیگانگان و
خویشان بر ارادهٔ قتل آنحضرت اتفاق و بر حوالی سرای آن سید را
اجتماع نموده بودند و چنانکه مشهور است جناب مستطاب امیر المؤمنین را
بر فراش خود خوابانیده از خانه بیرون آمد و سورهٔ مبارکهٔ یس
تلاوت میکرد و در وقت عبور از ایشان بکریمهٔ وجعلنا من
بین ایدیهم سدّا ومن خلفهم سدّا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
رسیده بود این خوانده و مشتی خاک برگرفته بر ایشان افشاند پس
چشم ظاهرشان نیز چون دیدهٔ باطن بسته گشت خفاش صفت
آن مهر عالم افروز را ندیدند تا از ایشان درگذشت و از مکه بیرون
رفته در غار ثور متواری گشت و مشرکان چون واقف شدند
در طلبش بهر جانب شتافتند و حق تعالی آن مردم دیدهٔ بینش را
در پردهٔ عنکبوت محافظت نموده راه بر او نیافتند و آنحضرت
سه روز در غار مقام نموده روز چهارم از آنجا برآمده بجانب مدینه
توجه فرمودند ناگاه سراقة ابن مالک که از مشرکین معاندین و در

تفحص

تفحص آن سرور دنیا و دین بود برخورده آنحضرت چون دید که دشمن
رسید بحکم علیکم بسلاح الانبیاء دست زبان پاکش از ترکش خاطر
دردناک خدنگ اخلاص بر اجابت اثر مضمون این دعا کشیده
بر آن کفر کیش بد اندیش انداخت که الهی بدانچه دانی سراقه را
کفایت کن در حال دست و پای اسبش بر زمین فرو رفته همانجا زمین
گیر گردید سراقه پیاده گشته گفت ای محمد دانستم که این کار تو
نیز از دعاء اجابت آثار تست اکنون دعا کن که خلاص شوم و باز
گردم و هر که را نیز از دنبال تو آید باز گردانم و تیری از ترکش خود
بتو دهم که هر جا بشتران و گوسفندان من رسی هر چه خواهی از آن
نشان برگیری آنحضرت فرمودند که مرا بآن احتیاج نیست پس دعا
کرده آن بلا از دست و پای اسبش گشوده گشته سراقه از همانجا باز
گردید و نیز در همان سفر تمام ظفر موکب همایون آن سرور بر خیمهٔ
ام معبد عاتکه خزاعیه گذر فرمود و او زنی بود فرزانه و در شیوهٔ همت
مردانه همواره سفرهٔ کرم گشادی و مسافر را بقدر مقدور طعام
دادی از وی شیر و خرما خواستند گفت معذور دارید که بسبب

خشکی حال و تنگی احوال نزد من چیزی از خوردنی یافت نمیشود آن
حضرت در جانب خیمه گوسفندی بیماری دید که بسبب ناتوانی از گله
باز مانده بود فرمود رخصت میدهی که این را دوشم گفت پدر و مادرم
فدای تو باد اگر شیر در آن بیابی بدوش آنحضرت دست مبارک
بر پستان آن مالیده فی الفور پر شیر شد و از کثرت شیر پاها را از هم
دور گذاشت پس ظرفی بزرگ دوشید تا پر شیر شد آنرا آشامیدند
و سیر گردیدند و دیگر بار دوشیدند چندانکه ظرف پر گشته و آنرا به
ام معبد داد پس آب طیبه دست و دهان مبارک شسته و در پای
درختی خشک که بر جانب خیمه بود در ریخته و از آنجا روان گردید و از
برکات آن کف دریا مثال آن گوسفند همه ساله زاییده و صبح و
شام شیر میداد و آن درخت خشک از فیض آب دهان آنحضرت
که سرچشمهٔ آب حیات و منبع زلال برکات بود سبز و بالیده شده و میوهٔ
لطیف شیرین تر از شهد و خوشبو تر از عنبر بار آورد و هر گرسنه
و تشنه که میخورد سیر و سیراب میگردید و هر خسته که از آن اکل مینمود
صحت می یافت و هر گوسفندیکه شیر میداد شیرش وافر میشد

و اگرنه در رفتار قوی و توانا میگردید و آن درخت را شجرهٔ مبارکه
نام کرده بودند و چند سال بر همین منوال بود و خلق از میوهٔ آن
میخوردند و از آن فیضها میبردند ناگاهی دیدند میوهٔ آن فرو ریخته
و برگ آن ضعیف و کوچک گردیده بعد از چند روز خبر رسید که
نشئهٔ ممات شجر حیات حضرت سید کاینات را از پای در انداخته
و نخل ماتم آن سرور بمرارت ثمر این خبر وحشت آور عالمیان را تلخ کام
ساخته و بعد از آن سی سال دیگر بدینگونه بود و لیکن ساز برگ و بار
مینمود که ناگاه دیدند پر خار گردیده و بارش فرو ریخته پس خبر وفات
حضرت امیرالمؤمنین ع رسید و بوستان خواطر دوستان از سموم آن خبر جانسوز
پژمرده گردید و پس از آن دیگر میوه در آن ندیدند و اهلش از برگ
آن منتفع میگردیدند تا بعد از مدتی دیدند که از لباس برگ سبز عریان
و از ساق آن خون روان گشته پس از اندک روزی خبر شهادت
حضرت امام حسین ع و لوله در آن بوم و بر انداخت و خنجر آن ستم
خوناب حسرت از دل و دیده خلق عالم روان ساخت و دیگر آن
درخت سبز نشد دیگر از آنجمله دعای آنحضرت بود در جنگ بدر

که چون قلت مؤمنین وکثرت مشرکین را مشاهده نمود دست نیاز
بر دامن استغاثه ودعا که در هر حالی از احوال مستمسک عجزه وضعفاست
زده طلب فتح ونصرت فرمود پس حضرت عزت جنود ملائکه را بامداد
آنحضرت فرستاد ولشکر اسلام را با آن ضعف وقلت که از سیصد وسیزده
تن بیش نبودند ودرمیان ایشان از دو اسب بیش نبود بر سپاه
اعدا که با آن عدت وکثرة که قریب هزار مرد جنگ بودند وصد
اسب داشتند نصرت داد چنانکه کریمهٔ اذ تستغیثون ربکم فاستجاب
لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین که در سورهٔ شریفهٔ انفال
است از آن اخبار میفرماید دیگر دعائی بود که آنسرور در
همان معرکهٔ کارزار بر ابو جهل لعین نابکار کرد که از غایت انکار
واستکبار آنحضرت اورا فرعون این امت میخواند وچون اصرار
آن ملعون در حمایت کفر واطفاء نور حق بیشتر وخاطر اقدس نبوی
از خار آزار آن شقی رنجیده بود براو نفرین علیحده نمود که خدایا
خلاصی مباد فرعون این امت را وآن زبان بریده در میدان
جولان میکرد وآنحضرت را ناسزا میگفت که دو نوجوان از سپاه

نصرت

نصرت پناه اسلام براو دویدند وبر هم پیشی میجستند تا هر دو بوی
رسیدند وهر یک شمشیری براو آختند وآن سر بدبخت نزار از پای
درانداختند وبعضی گفته اند که معاذ ابن عفرا وبرادرش حمله کرده
اورا بشمشیر زدند وخود نیز بضربت آن شقی را بشمشیر زده بیکبارگی
از سر منزل این سرای بجانب اسفل السافلین کوچانیدند وسر
آن عنید را از تن پلید جدا ساختند چون از گرانی نمیتوانست
برداشت بر زمین کشان بخدمت سالار حق کیشان آوردند وآن
سرور از آن خوشحالیها نمود وبسجدهٔ شکر آن قیام واقدام فرمود
دیگر دعائی بود که آنحضرت هم در آن معرکه بر نوفل ابن خویلد کرد
وآن ملعون نیز از اعاظم مشرکین وباطن ظلم آگینش پر از بغض
وکین بود آنحضرت را چشم براو افتاد وفرمود که اللهم اکفنی
نوفلاً وآن ناپاک بدسگال در معرکهٔ قتال سواره وسلاح بجد
شکوه مانند لخت کوه ایستاده بود واحدی جرأت اقدام بحرب
او نمینمود که حضرت شیر خدا وریشه کن نخل وجود اعدا رو بوی
آورد وشمشیری در کار او کرد واو با آن حضرت درآویخته تبلدش

در آمد پس آنحضرت قبا چاک کرده خود را از اوجدا ساخت و ضربت
دیگر بر او زده با تمام کارش پرداخت و چون مراجعت نمود شنید که
حضرت اشرف نبوی میفرمود که آیا کسی میداند که حال نوفل بکجا
رسید حضرت امیر المؤمنین گفت یا رسول الله بهمت و برکت تو او را
بقتل رسانیدم پس آن اشرف هر صغیر و کبیر تکبیر گفته بشکر حضرت واهب
العطایا قیام نمود و گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه سپاس
مر خدای را که اجابت کرد دعای مرا که در باب نوفل نموده بودم و نیز
در روز بدر که کار جنگ بدان فیصل یافت و ابر فتنه باران قتال
به تندباد باری حضرت ذو الجلال منکشف گشته یکبارگی پرتو خورشید
نصرت بر ساحت احوال مؤمنان شیر صولت تافت که آن حضرت
مشتی سنگریزه برگرفته شاهت الوجوه بر زبان مبارک راند و به
جانب کفار انداخت و صفوف ایشان یکبارگی از آن پریشان گشته خذلان آثار
پشت دادند و رو بهزیمت نهادند و هفتاد کس از ایشان بقتل رسیدند
و هفتاد دیگر بکمند اسیری گرفتار گردیدند دیگر از جمله دعوات حضرت
سید کاینات صلی الله علیه و آله دعای باران بود که در سال ششم

از هجرت نمود و ازرک ابر سؤال کشت معاش بی برگان پریشان
احوال را سیراب فرموده کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه در آن
سال قحط غلائی شد که کار مردم مدینه بسختی کشید و از هجوم فقر
و احتیاج راه معاش بر خلایق تنگ گردید از غلات جز تسعیر آتش
قوت نمی نداشت و از خاک کشت زار آن سبزه غیر غبار رفته گردن
نشو و نمائی افراشت ریشه درختان از بی آبی چون لیقه دوات
پیکاران یابس و سبزه حبوبات از دم سردی ایام مانند زنگار در زیر
مالش لب جویبار چون لب زحمتها بداروی پیوست خشک بند
گردید و کلوی چاهساران را از قلیب نفس دلو و رسن بر لب نتوانستی
رسید نخیل و اشجار از حیرت احوال روزگار بر جا خشک مانده و صحاری
و جبال از خشک سال دامن بر حیات خود افشانده نامید از غلطت
مرکب باده مدسره نتوانستی کشید و قوت جاذبه از نما تولید دم
آب بر لب خشک طفلان شاخ نتوانستی رسانید اصناف حیوان را
از لاغری مانند کمان شکم به پشت چسبیده و پستان انعام از بی مایگی
چون چشم کور بی نور شیر گردیده مجملاً اهل آن دیار احوال خودکنات

آنحضرت عرضه داشتند و بتوقع دعای باران از آن والاجناب
تخم امیدواری در دلها کاشتند فرمود که مردمان سه روز روزه دارند
و صدقه دهند و از شهر بیرون آیند تا دعای باران کنیم القصه در روز
موعود آنحضرت با وقار و سکینه باتفاق اهل مدینه بصحرا رفته نماز
استسقا گذارد پس روی بجانب خلایق آورده بعد از تحویل ردا و
گذارش اذکار مقرره بدعای باران رطب اللسان گردید و هنوز دعا
باتمام نرسیده بود که سحاب رحمت نامتناهی از دریای بی پایان کرم
الهی برخاسته بر سر شهر و نواحی سایهٔ برکت انداخت و آغاز باریدن
کرده هفت شبانه روز باطفاء آتش عطش آن کشور و تسکین غبار
اضطرار مردم آن بوم و بر پرداخت تا آنکه از کثرت باران بنیان
طاقتشان منهدم گشته از خرابی عمارات و ابنیه متوهم شدند
دیگر باره بآن درگاه جهان پناه شتافته مستدعی دعا بجهة تخفیف باران
گردیدند آنحضرت از آن گفتار متبسم و از سرعت ملال بنی آدم
متعجب گشته دست بدعا برداشت و گفت اللهم حوالینا ولا علینا
یعنی بارالها بر حواشی و اطراف ما بباران و بر ما مباران پس ابر شکافته
شد

شد و از محاذات مدینه برکنار گشت چنانچه در شهر اصلا باران
نبود و در بیرونها و نواحی همچنان بارش می نمود دیگر دعای حضرت
سید عالم بوصلی الله علیه و آله که بر کسری پادشاه عجم نمود در وقتیکه
نامه باو نوشته بود و ویرا باسلام دعوت فرمود آن مغرور جبار
از قبول آن امتناع و استکبار نموده بدست جرأت آن نامهٔ سرا
پا هدایت را درهم درید و از آن حرکت رقم بطلان بر صحیفهٔ زندگانی
خود کشید چون این خبر بحضرت آنسرور رسید برو نفرین کرد تیر دعا
بهدف اجابت رسیده شیرویه پسر کسری با جمعی از اعوان آن ملعون
را مانند آن نامهٔ هدایت مقرون پاره پاره ساختند و جبرئیل علیه السلام
نازل گشته آنحضرت را از قتل وی در فلان ماه و فلان وقت
اعلام نمود و آنسرور دو نفر رسولان حاکم یمن را که در آنوقت
بدرگاه جهان پناه بودند از آن واقعه اخبار فرمود و حاکم یمن
گماشته و نائب کسری بود رسولان چون مراجعت کردند ویرا
از آن خبر غیبی که شنیده بودند خبر دادند وی گفت این نه سخن
ملوک است اگر صدق این خبر ظاهر شود در نبوت او شکی

نخواهد ماند و در همان زودی مکتوب شیرویه بوی رسید نور ظهور
صدق آن بر ساحت خاطر ایشان افتاد و حاکم یمن باتفاق
جمعی از اهل فارس که در یمن بودند بشرف اسلام دریافتند دیگر از آنجمله
دعای بارانی بود که آنحضرت در سفر تبوک فرمود در منزلی که
جنود اسلام و ملازمان رکاب آن اشرف کرام آب نداشتند بخدمت
حضرت آمده اظهار تشنگی کردند آنحضرت رو بقبله کرده دعا نمود پس
بفرمان کریم بنده پرور سقایان تردست قضا و قدر راویه های
سحاب بر پشت بارکشان امواج هوا حمل نموده بآن لشکرگاه کشیدند
و باران باریدن گرفت چندانکه راویه ها پر آب و خلایق و شتران
همگی سیراب گردیدند دیگر از آنجمله دعای آن سرور بود که بآن شق
قمر فرمود کیفیت آن اینکه شبی ابوجهل لعین با مردی از یهود بمهر
سپهر وجود حضرت اشرف محمدی صلعم رسیدند و آن شب چهاردهم
ماه بود ابوجهل گفت یا محمد صلعم بر طبق دعوی خود آیتی بمن بنما و اگر
نه بشمشیر سرت را بردارم آنحضرت فرمود چه معجزه میخواهی ابوجهل
که محمد صلعم ساحر است و هرچه از او خواهیم بعلم سحر بما مینماید یهودی گفت
بگو

بگو ماه را بشکافد که سحرها را در آسمان تأثیری نیست و چون از
آن عاجز شود او را بقتل رسان ابوجهل بتعلیم یهودی گفت یا محمد صلعم
ماه را برای ما شق کن پس آن صدر کبیر و بدر منیر متوجه درگاه احد
گشته دعا نمود و بانگشت سبابه اشاره بقرص ماه کرده معجز نگار رقم
انشقاق بر ورق قرص ماه ثبت فرموده چنانکه نیمهٔ آن بجای خود
ماند و نیمهٔ دیگر بطرف دیگر رفت و زمانی همچنان بود و بعضی گفته اند
که کوه حرا را در میان دو پارهٔ ماه دیدند ابوجهل گفت باز آنها را
منضم ساز آنحضرت دیگر باره بانگشت مبارک اشاره کرد بهم پیوستند
پس یهودی را زنگ کفر و ظلمت بمصقل آن سرانگشت قمرشکاف
از آینهٔ خاطر زایل گشته صورت حقیقت دین محمدی صلعم را معاینهٔ
در آن دیده دیگر اخفای حق حین از اظهار هری چنان جایز ندانسته
از روی انصاف مسلمان گردید و ابوجهل کوردل همچنان بر طریق
باطل خود ایستاده گفت که محمد صلعم چشم ما را بسحر بسته و از آن جهة
ماه را دو پاره دیدیم و معهذا آن بدبخت دل سخت ایمان نیاورده
باز مشرکین آنرا بر سحر حمل نمودند و کریمهٔ اقتربت الساعة

وانشق القمر وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر
بنا بر قول اکثر مفسرین حکایت از این واقعه است و بعض گفته
اند که شق قمر در مکه دو بار وقوع یافته است دیگر از آنجمله نفرین
بود که آن جامع شرافت حسب و نسب بر عتبه ابن ابی لهب نموده بدینگونه
که هلاک کناد ترا سگی از سگان خدای پس روزی آن ولد الحرام
با جمعی از احباب از مکه برآمده و در کنار بیشه‌زاری نزول فرموده بودند
که عتبه مذکور کاردی برگرفته بقصد اینکه غافل خود را بآنحضرت
رسانند و او را ناچیز گرداند از دنبال آمده نزدیک ایشان در گوشه
خزید که چون شب پرده ظلمت اندازد بتحصیل مراد پردازد غافل
از اینکه پاسبان حفظ الهی از کمین آن لعین آگاه و تیر تأثیر دعای سید
لولاک بقصد جان آن ناپاک در راه است پس چون شب شد شیری
آمده عتبه سگ روباه باز را از میان آن جمع در ربود و بانگ بلند
کرد چنانکه آن جماعت شنیدند و گفت که این عتبه ابن ابی لهب است
که از مکه پنهان بقصد سید عالمیان آمده بود پس او را درهم درید و
انداخت و جسد ناپاکش را همچنان برجا گذاشته بخوردن آن

نپرداخت

نپرداخت دیگر از آنجمله این بود که عامر ابن طفیل و اربد بن ربیعه
بمجلس خلد آیین فیض آگین حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله
باراده فتنه و با هم توطیه کرده بودند که عامر آنحضرت را بسخن مشغول
خود سازد و اربد شمشیر کشیده بقتل وی پردازد القصه عامر آنحضرت
را بسخن مشغول کرد و اربد خواست که شمشیر از نیام کشد و هنوز یک
وجب نکشیده بود که دست وی خشک شد آنحضرت آن حرکت را در
یافته آن لعین را نفرین کرد و فرمود الهی او را بهر چه خواهی کفایت
کن در حال صاعقه از آسمان بر او نازل شد و روح ناپاکش بجهنم
واصل گردید و عامر گریخت و میخواست لشکری جمع کرده بر سر آنحضرت
آید بر پشت اسب آماس کرده ترکید و او نیز روانه درک اسفل گردید
و بعضی حکایت عامر و اربد را بر وجهی ذکر نموده اند که سابق در شأن
نزول سوره مبارکه اخلاص سمت تحریر یافت آن بود که یکی از
کفار مسلمان گشته سالک طریق نجات گردید و باز مرتد شد از
شارع مستقیم دین مبین بدیار کفر و الحاد رمانند بخت خود برگردید
پس حضرت اقدس نبوی درباره آن مدبر شقی فرمودند که زمین او را

قبول نکنند ظاهر این است که آن حضرت این عبارت را بر سبیل
تعزیر فرموده باشند و ذکر این حکایت در این مقام مبنی بر دلالت
و اگر چه احتمال جبر نیز دارد القصه چون آن ملعون مرد جسد پلیدش را
در هر جا که دفن میکردند زمین بتن بر نمیداشت و بیرون می انداخت
دیگر آن بود که در چشمهٔ تبوک که بچشمه رسیدند و آن چشمه بود بغایت
کم آب که دو کس یا سه کس را پیش کفایت نمیکرد آبش چون نور باصرهٔ
پیران ضعیف و ناتوان و مانند رشتهٔ روزی فقیران باریک و پیچان
گفتی که چشم شکسته ایست که گاهی اشکی میبارد و یا رودی خجلت زده
که آب عرق بر روی کار می آرد دم شمشیری بود که آبی در آن بنظر
نمود یا زخم ناسوری که احیاناً لب بترشح میگشود جریان آبش چون رفتن
رنگان خفی و ناپیدا و فیضان زلالش مانند عطای دون همتان
بی فیض کم و نارسا حرکات امواجش چون جوهر آینه ظاهر نبودی
و رطوبت اجزایش مانند آب آینهٔ جذب هوا را لبی تر نشنود
جملةً آب چشمه در کمال قلت و لشکر اسلام در نهایت کثرت بودند
و آن حضرت فرموده بودند که اگر کسی پیشتر تا آن چشمه رسد از آن

بر ندارد و نخورد چهار نفر بقولی دو نفر پیشتر تا آن آب رسیده
مخالفت فرمان ورزیده بودند چون آنحضرت رسید و بر آن واقف
گردید در آن باب بایشان عتاب نموده بر سر چشمه نزول فرمود
و دست مبارک در آب نهاده نگاه داشت تا آب در کف همایون
جمع شد پس دعا خواند و آب را افشاند آب پر زور شد چندانکه
آن خلق کثیر را کفایت نمود دیگر آنکه حضرت سید لولاک از علو شأن
عالمی او را لبریز فرمان و در مهمان سرای آفرینش نه آسمان او را طفیلان
بودند چند روز از فقر و فاقه چیزی غیر آب نخورده و گرسنه بسر
برده بود تا آنکه بحجرهٔ طاهرهٔ فاطمه تشریف برده آن بضعهٔ گرامی
و شوهر نامی او هر دو خفته بودند ایشان را بیدار کرده فرمود که من
دعا میکنم و شما آمین گوئید آنگاه گذارش ثنای الهی نموده فرمود
که اللهم انزل علینا مائدة من السما فقد علمت حاجتنا
و قد علمت انا نشکرک ولا نکفرک پس الهی فرو فرست بر ما
روزی از نزد خود که بتحقیق دانسته احتیاج ما و بتحقیق دانسته اینکه
ما شکر تو میکنیم و کفران تو نمی ورزیم آنگاه حضرت زهرا بخانهٔ

[illegible]

دیگر داخل گشته شکفته و شادمان بیرون آمد آنحضرت پرسید
که چه دیدی گفت کاسه دیدم در آن خرمای تر و انگور و انجیر و
میوه‌های دیگر که نمی‌شناسم فرمود بیار و ام السلمه نیز حاضر بود
متوجه او گشته فرمود که از طعام ما نخورد مگر کسیکه باشد از ما اگر افشای
این نخواهی کرد اینجا بباش والا بسلامت برو و ام السلمه عهد مؤکد
بقسم نمود که افشای آن ننماید پس آن والاجناب ام السلمه را فرمود
که دست بشوید و نام خدا برده او را حمد گوید دیگر از این نیز بجهت آن نعمت
امر فرمود پس مشغول خوردن شدند آنحضرت دیگر بار فاطمه را امر کرد
که بآن خانه رو و آنچه بینی بیار حضرت فاطمه بآن خانه رفته قدحی
دید از آبگینه شیر از کف سر سفیدتر پر شیر و مسکه آنرا بیرون آورد
و قدری نیز از آن مسکه با رطب اکل نمودند و از شیر تناول فرمودند
پس حضرت مصطفی صلعم گویا گردیده ایشان نظر در کاسه کردند مرغی
بر آن دیدند با چهار گرده سه در زیر و یکی در بالای آن و آن نانها نه
از گندم بود و نه از جو و نه از ارزن پس قدری از آن نیز صرف
نمودند حضرت زهرا خواست که قدری از آن بردارد و جهت فرزندان
کاهی

گاهی نگاه دارد آنحضرت فرمودند که چه بر میداری که این همیشه
خواهد بود مادام که ام السلمه افشای آن ننماید پس ایشان از آن
میوه و طعام پست و دو روز میخوردند و ام السلمه نیز صبح و شام
بدان مائدهٔ غیبی حاضر میشد تا روزی رابع آل عبا حضرت حسن
مجتبی نزد ام السلمه رفته گفت ای مادر چرا امروز نزد ما بطعام خوردن
نیامدی اکنون بیا عایشه نیز در آنجا حاضر بود گفت چه طعام فرمود
نان و مرغ و میوه و ذکر شیر و کاسه نکرد پس آنچه در کاسه بود
بر طرف شد کاسه خالی با قدح و شیر و مسکه باقی ماند و هنوز نیز
باقی در نزد حضرت قائم علیه السلام است و آن از آیات و دلایل
امامت آنحضرت خواهد بود دیگر نوشتن آنوالاجناب بود
بمسیلمهٔ کذاب در وقتیکه آن مرتد شقاوت سرشت نامه
بآنحضرت نوشت باین مضمون که نصف زمین از ماست و نصف
دیگر از قریش و قریش از حق خود تعدی میکنند و این سخن
مبنی بر این بود که آن لعین با حضرت خاتم النبیین در نبوت
دعوی شرکت میکرد آنحضرت در جواب این مضمون قلمی فرمود که زمین

از آن حق تعالی است بهر که خواهد میدهد و ان العاقبة للمتقین
و اهل بصره را هلاک ساخت خدایا لی ترا و تابعان ترا هلاک سازد
و عاقبت چنانکه بر زبان قلم صدق رقم سید عالم گذشته بود او و
اتباعش هلاک و روی زمین از لوث وجود آن ناپاک پاک گردید

فصل سوم

در ذکر بعض از دعوات اجابت قرین جناب مستطاب
امیر المؤمنین علیه السلام **از آنجمله** دعائی بود که بر طلحه و زبیر کرد و بنیان
حیات آن دو بی آبروی پیمان شکن را با آن سیل دمان از پای در
آورد بیان آن بر سبیل اجمال اینکه چون عثمان دغا از دار دنیا
بدستیاری شمشیر جان ستان جمعی از مسلمانان رحل رحیل بست
و روح ناپاکش با کاروان جهان جهان طعن و طرد بدار البوار پیوست
و مسند خلافت بوجود گرامی حضرت امیر المؤمنین مزین گشته
حق بجای خود قرار یافت و آفتاب دولت خداداش از حجب
ممانعت اهل نفاق و عناد بر آمده پرتو برکات آن بر عالم و عالمیان
تافت خلایق فوج فوج می آمدند و بیعت مینمودند و بستن آن
عقد زنار تمرد و سرکشی که داشتند از گردن میگشودند طلحه و زبیر

نیز بدستور در کمال رضامندی و سرور آمده عقد بیعت مؤکد بشرط
وفا و مقید بعدم مخالفت و جفا بستند و در اندک روزی بجهت مطلب
دنیا و توقعات بیجا که ایشان را بود و صورت حصول آن در آیینه
حق نمای اطوار آن سرور احرار جلوه نمینمود بیعت را شکستند و تحامی عثمان
را بهانه کرده عایشه و خلق را از شرور از نزدیک و دور با خود متفق ساختند
در بصره سی هزار کس جمع کرده با آن لشکر بیکران دیگران شتاب اجل در
زیر ران بجنگ سرور مردان علم نکونساری پرچم بر افراختند چون
خبر این حرکت سراپا شامت بعرض باریافتگان سرادق امامت
رسید نامه مشتمل بر وعظ و پند و محتوی بتوبیخ و نکوهش آن حرکت
ناپسند بطلحه و زبیر نوشت و نیز آنحضرت فرموده بود که اگر ترک این
اراده نمی نمائید مرا می شناسید که من از محاربه عاجز نیستم و از کشته
شدن نمی ترسم چه قتل افضل از موت است کجا اینکه جان علی در
قبضه قدرت او است که اگر هزار شمشیر بر آن بر من فرود آید نزد
من آسانتر است از آنکه در فراش بمیرم و نامه دیگر نیز نصیحت
آمیز بعایشه نوشته بود این هر دو نامه صدق مضمون را با آن سه

بدبخت مطعون فرستاد ایشان در جواب نوشتند که یا ابن ابیطالب
کار از آن گذشته دیگر این سخنان فایده ندارد و ما هرگز اطاعت
تو نخواهیم کرد آنچه خواهی کن چون جواب ناصواب بعرض آن والا
جناب رسید زبان حق مقال بنفرین آن دو بدسگال گشوده این
مضمون فرمود که الهی طلحه بیعت مرا شکست او را هلاک کن و مهلت
مده و زبیر قطع قرابت من کرده و برای دشمن بیعت مرا شکسته
الهی بهر چه خواهی شر او را از من کفایت کن و این دو تیر خارا گذار
دعا که از شست پاک زبان مبارک حضرت شاه اولیا جست
بر سینهٔ پرکینهٔ آن دو منافق دیرینه آمده تا پر نشست و در روز
جنگ جمل هر دو بر خاک هلاک افتادند اما طلحه بدین نحو که تیر
هوائی در صف قتال بر او خورد و جان پلید بمالکان دوزخ
سپرد و اما زبیر بعد از آنکه شهسوار میدان لافتی بمیان هر دو
صف راند و او را طلبید و در میان ایشان مکالمات وقوع یافت
برگشته از میان معرکه بیرون شتافت و میرفت تا بقومی از بنی تمیم
که در آن حدود سکنی داشتند رسیده مهمان ایشان گردید و کاظم

جمع مختصه مردی از ایشان که او را عمرو بن جرموز میخواندند بقتل او
پرداخته او را نیز با طلحه در راه جهنم رفیق گردانید دیگر از آنجمله
اینکه روزی حضرت مرتضوی در مسجد قضا بر مسند کوفه نشسته و مضمون
صدق مشحون حدیث لو ثنیت لی الوساده در آیینهٔ وقوع یافته
که سیاهی را دست بسته آوردند و گفتند دزدی کرده است آنحضرت
فرمود یا اسود دزدی کردی گفت آری یا امیر المؤمنین فرمود قیمت
آنچه دزدیدی یک دانگ و نیم میشود گفت زیاده است فرمود که بار
دیگر از تو سؤال نمایم اگر اقرار کنی حد برابر تو اجرا کرده دست
راستت را قطع فرمایم مجملاً بعد از سؤال و اقرار دیگر فرمود تا دست
راستش بریدند و وی آن دست بریده بدست دیگر گرفته روان
شد و چون از آن مجلس عبدالله ابن الکوا برخورده از وی
پرسید که دست تو که برید گفت امیر المؤمنین و سید الوصیین
و قائد الغر المحجلین و اولی بر مردمان به پیغمبر زوج فاطمه و پدر
حسن و حسین مؤید بجبرئیل و منصور بمیکائیل مولای من
و مولای همه خلایق بعد از رسول رب العالمین علی ابن ابیطالب

سیاه دزد دست بریده نقل

عبد الله گفت او دست تو بریده و تو در حق او این میگوئی گفت
چرا نگویم که دوستی او بگوشت و خون من آمیخته و دست من
جز بحق نبریده است پس عبد الله بخدمت آن حضرت آمده آنچه دیده
و شنیده بود بعرض رسانید امیر المؤمنان از آن گریان گشته فرمودند
که در میان دشمنان ما کسی باشد که اگر عسل بگلوی او ریزیم جز
دشمنی ما نیفزاید و در میان دوستان ما کسی باشد که اگر اورا پاره پاره
سازیم غیر دوستی ما زیاد ننماید آنگاه قرة العین خود امام حسن ع را
باحضار وی فرمان داد چون حاضر شد اسود را فرمود یا اسود
من دست ترا بریده ام و تو اینهمه بر من ثنا میکنی گفت یا امیر المؤمنین
پدر و مادرم فدای تو باد چرا نگویم که دوستی تو بگوشت و خون من
آمیخته است و دستم جز بحق نبریدی خدای تعالی ترا جزای خیر
دهاد چنانکه تو مرا از عذاب آخرت نجات دادی پس آنحضرت
درگاه بپیچید و مداوای جراحات در وی و بیرون آن دست بریده
از وی گرفت و بجای خود منضم ساخت و ردای شریف خود بر
آن انداخت و برخاسته دو رکعت نماز گذارد و دعائی کرد که مردمان

نیافتند

نیافتند که چه گفت و در هوا آواز بلند آمین میگفتند و مردم میشنیدند
و کسی را نمیدیدند چون فارغ شد فرمود که ردا از آن بردارند چون برداشتند
دیدند که بهم در روزهای اندکا که از حقه آنکه بود و کنار آن بجی گویا
برآمده بود و ببودی یافته و بهم چسبیده چنانکه گویا هرگز قطع نگردیده است
دیگر از آنجمله این بود که وقتی نور دیدهٔ اولیا حضرت امام حسن ع
رنجور بود از والد بزرگوار طلب انار نمود آنحضرت دست مبارک
بستون مسجد دراز و لب گوهرفشان وحی ترجمان بدعا باز کرد و شاخی
از ستون رست و چهار انار بر آن بود دو از آن بحضرت امام
حسن و دو بحضرت امام حسین علیهما السلام داد و فرمود که این از
میوه های بهشت است حضار گفتند یا امیر المؤمنین تو بر آن
قادری یعنی تصرف در میوهٔ بهشت ترا مقدور است فرمود آخر
نه منم قسیم بهشت و دوزخ میان امت محمد ص دیگر از آنجمله روزی
کنیزی از قصابی گوشت بخرید و قصاب بی ملاحظه میزان عدل و
انصاف را راست نگه نداشت کنیز بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع
شتافته از وی شکایت نمود آن عالیجناب با او نزد قصاب

آمده زبان مبارک به لعیب او کشود و او را براستی و امانت وصیت
فرمود آن بی بصیرت چون آنحضرت را نشناخت دست بدست
بجانب وی حرکت داده گفت که ای مرد برو آن کوه علم و بردبار
از حرکت بی ادبانه آن مرد بازاری از جا در نیامده راه خود گرفت
قصاب چون بعد از آن باعلام مردمان دریافت که آنمرد که بود
و آن حرکت چه بود کارد کشید و دست خود برید و بدست دیگر
آنرا برگرفته از دنبال خود را بآنحضرت رسانید و زبان بعذر خواهی
کشوده آنرا دست آویز طلب عفو گناه گردانید آنحضرت آن دست
بریده را برجا گذاشته دعا نمود و حق تعالی آنرا بهم اتصال داده
بهبودی کرامت فرمود دیگر از آنجمله دعائی بود که بآن ام فروه
را بعد از قتل زنده و چراغ حیاتش را پس از انطفا روشن و
تابنده ساخت تفصیل این اجمال آنکه زنی بود از الصفا ام فروه
نام در دانستن حق فرزانه و در شیوهٔ دینداری مردانه همواره
مردمان را به بیعت ابی بکر ملامت می نمود و بر بیعت امیر المؤمنین ع
تحریص میفرمود تا آنکه ابابکر شنیده او را طلبیده و گفت توبه کن

قبول

قبول نمود گفت ای دشمن خدا مردمانرا بر نقض بیعت من حریص میسازی
و سنگ تفرقه بر اجتماع مسلمانان می اندازی چه میگوئی در امامت
من گفت تو امام نیستی گفت پس من کیستم گفت تو امیر قوم خودی
که ترا اختیار کرده اند و اگر ترا خواهند معزول سازند و امام مفترض
الطاعه کسی است که از جانب خدا و رسول بآن مخصوص و منصوص
باشد و بر ظاهر و باطن عارف و بر حوادث مشرق و مغرب واقف
بود جایز نیست امامت کسی را که بت پرستیده و بعد از کفر مسلمان
گردیده باشد ابابکر گفت من از آن امامانم که خدا ایشان را اختیار کرده باشد
ام فروه گفت کذبت که دروغ گفتی اگر چنین بودی ذکر خود در کتاب
خود فرمودی و اگر تو امام برحقی خبر ده مرا از نام آسمان اول
و دوم تا هفتم ابوبکر درماند و گفت نام آسمانها را خدا تعالی میداند
که آنها را آفریده است ام فروه گفت که اگر زنان را تعلیم کردن
روا میبود هر آینه من آنها را بتو تعلیم میکردم ابوبکر گفت نامهای
آنها را یکیک میگوئی والا ترا بقتل رسانم گفت مرا بقتل تهدید
میکنی بخدا قسم که باک ندارم که قتل من بدست تو وقوع یابد

ولیکن ترا خبر دهم پس انگشت آسمان را یکیک نام برد ابوبکر و عمر از آن
حیران ماندند پس گفتند چه میگوئی در حق علی ابن ابیطالب گفت او
امام و وصی انبیاء و اوصیاء است و او کسی است که بنور او آسمان
و زمین نورانی است و آن کسی است که تمام نیست توحید مگر بحقیقت
معرفت او ولیکن تو ای ابابکر شکستی بیعت خود را و دین دیگر
گرفتی ابوبکر گفت بکشید او را که مرتد شد پس او را بقتل رسانیدند
و در آنوقت جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام بمزرعهٔ که در
وادی القری داشت رفته بود چون باز گردید و واقعهٔ امّ فروه را شنید
قدم مبارک بر سر قبر وی رنجه داشت و بآن لطف و کرم آن کشتهٔ
تیغ ستم را از خاک بر داشت و نزد قبر وی چهار مرغ سفید
و سرخ منقار دید که هر یک را دانهٔ اناری در منقار بود مرغان
چون آنحضرت را دیدند بال بر بال زده چیزی گفتند آنحضرت با ایشان
سخنی شبیه بکلام ایشان گفته فرمود که میکنم انشاء الله تعالی پس بر کرانهٔ
قبر او ایستاد و دستهای مبارک بآسمان بر داشت و فرمود یا محیی
النفوس بعد الموت و یا منشئ العظام الدارسات احیی

[illegible]

ام

ام فروة واجعلها عبرة لمن عصاک یعنی ای زنده کنندهٔ نفسها
بعد از مردن و ای نو کنندهٔ استخوانهای مندرس کشته زنده ساز ام
فروه را و بگردان او را عبرت از برای کسیکه نافرمانی کرد ترا که
پسر ابوقحافه است پس قبر شکافته شد ام فروه چادر سبز از
سندس در بر مانندهٔ سبزهٔ تر بباران آن دعای اجابت اثر
از خاک بر آمد و گفت یا امیرالمؤمنین پسر ابوقحافه خواست نور
خدا فرونشاند پس ابا کرد خدای تعالی از اینکه نور او فرونشیند پس خبر
احیای آن نیک زن و وقوع این حال چنین مبین و روشن بابابکر
و عمر رسیده از آن تعجب نمودند سلمان رضی الله عنه بایشان گفت
اگر قسم دهد ابوالحسن بر خدای تعالی اینکه زنده گرداند مردگان از اولین
و آخرین هر آینه خدای تعالی چنین کند و امّا احوال ام فروه بنا بر
روایتی اینکه همچنان بر حالت اوّل عود کرد و گور بهم آمد و آنحضرت
گاهی بزیارت وی توجه مینمود و بفیض قدوم سعادت لزوم
او را مشرّف میفرمود و بر روایتی دیگر آن والا جناب او را بشوهری که
داشت ردّ کرد و برای او دو پسر آورد و شش سال و یا شش ماه

نیز شیعه اختلاف الأقوال بعد از آنحضرت نیست دیگر از آنجمله
دعائی بود که بآن آفتاب باز گردید مخفی نماند که ردّ شمس در این
امّت بنابر روایت شیخ صدوق رحمه الله در فقیه دو بار وقوع یافت
و هر دو از برای جناب مستطاب امیر المؤمنین ع بوده و لیکن بار
اوّل بدعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله واقع شده و
بار دوّم بدعای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امّا اوّلین بدینگونه
که روزی سرور عالم خفته و سر مبارک بر کنار حضرت امیر المؤمنین ع
نهاده تا آفتاب فرو رفت و امیر المؤمنین علیه السلام نماز نکرده بود
پس حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله بیدار شده دعا کرد که اللهم
انّ علیّا فی طاعتك وطاعة رسولك فاردد علیه الشمس
یعنی بدرستیکه بار الها علی در فرمان برداری تو و فرمان برداری پیغمبر
تو بود پس باز گردان بر او آفتاب را پس آفتاب بعد از آنکه غروب
کرده بود طلوع کرد چنانکه بر همه کوهها و زمینها تافت تا آنکه امیر المؤمنین
علیه السلام برخاسته وضو ساخته و نماز را دریافت بعد از آن
فرو رفت و امّا دوّمین برای وجه بوده که چون آنسرور مردان

از جنگ

از جنگ نهروان مراجعت نموده بزمین بابل رسید وقت نماز
عصر شد فرود آمد و مردمان را نیز فرمان داد تا فرود آمدند و
فرمود ای مردمان این اوّل زمینی است که در آن بت پرستیده شده
و این زمینی است ملعونه و سه مرتبه برای این زمین عذاب نازل شده
و در روایت دیگر چنین است که دو بار بر این زمین عذاب نازل
شده و متوقّع سوّمین است و این یکی از شهرهای قوم لوط است
که سرنگون شده و در اینجا که بت پرستیده شده و بدرستیکه حلال
نیست پیغمبری و وصی پیغمبری را که در این نماز گذارد پس هر که خواهد از
شما که نماز کند جانب یمین و یسار نماز کند پس مردمان از راه
بیرون رفته از دو جانب نماز میگذاردند و آنحضرت بر استر حضرت
رسول خدا سوار شده روانه گردید جویریه که راوی این حدیث است
گوید که من گفتم بخدا قسم که هر آینه من تابع امیر المؤمنینم و نماز خود را
امروز بگردن او می اندازم و من نیز از دنبال آنحضرت رفتم پس
بخدا قسم که از پل سورا که موضعی است نگذشته بودیم که آفتاب
غروب کرد پس مرا از آن شکّی در دل افتاد آنحضرت ملتفت من گشته

فرمود که آیا سؤال کردی ای جویریه گفتم آری یا امیر المؤمنین پس آنحضرت
برکنار جاده در جانبی فرود آمد و وضو ساخت بعد از آن برخاسته بکلامی
ناطق گردید که من خوب درنیافتم غیر اینکه دانستم که بزبان عبرانی بود
پس بخدا قسم که آفتاب را دیدم در میان دو کوه برآمد و آنرا آوازی بود
پس آنحضرت نماز عصر گذارد و من هم با او گذاردم چون فارغ شدیم
باز شب شد چنانکه بود پس آنحضرت ملتفت من شده گفت یا جویریه
ابن مسهر بدرستیکه خدای عزّ و جلّ میگوید فسبّح باسم ربّک العظیم
و بدرستیکه سؤال کردم از خدای عزّ و جلّ بنام عظیم او پس باز گردانید
برمن آفتاب جویریه را از ظهور آفتاب این چنین روشن و ظاهر
طلعت شک و ریب از ساحت خاطر زایل گشته گفت تو وصی
پیغمبری برب کعبه و بعض حکایت ردّ شمس را بر وجهی ذکر نموده اند که
حاصل آن اینست که حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام
در بابل روزی مشغول کاری گشت تا وقت نماز عصر از وی درگذشت
و نزدیک بغروب آفتاب شد در آنوقت مردی آمد و عرض نمود
که یا امیر المؤمنین من و اولاد و عیالم همه از گرسنگی هلاک شدیم فرمود

چرا گفت مزرعهٔ دارم که قوت من و اهل عیالم هر سال از آن بود
سه سال است که شیری در آنجا مقام نموده و هر برزگری که آنجا میرود
طعمهٔ شیر میشود و از ترس هیچ برزگری دیگر آنجا نمیرود و از این جهة آن
آن مزرعه بی بر و ما بی برگ مانده ایم فرمود که آن کجا است گفت
باینجا نزدیک است آنحضرت انگشتر خود را بعمار یاسر داده فرمود
که با این مرد برو و چون شیر را بتو نماید نزدیک شو و این انگشتر باو
بنما و بگو که حیدر ترا میفرماید که دیگر در این صحرا مقام مکن عمار گفت
آن شیر شنیده از آن بغایت خائف بود و مخالفت شیر خدا نمیتوانست
نمود ناچار ترسان و هراسان با آنمرد رفت تا نزدیک آنجا رسید
آنمرد گفت شیر در پس این پشته است و من پیشتر نیایم برو چنانکه
مأموری و خود بگوشهٔ خراب که آنجا بود رفت عمار گوید که چون بر آن
پشته برآمدم شیری دیدم خفته چون گاومیشی ترسیدم و مضطرب
شدم و چون مرا دید دُم بر زمین زد و روی بمن نهاد پس انگشتری بوی
نمودم و پیغام آن حضرت را گذاردم و هنوز تمام نکرده بودم که شیری
که مثل گاومیشی بود مانند سگی شد یعنی از تذلل و فروتنی بر زمین

افتاد و روی بر خاک مالید و چیزی گفت و برگشت و رفت چنانکه جز
گرد وی ندیدیم پس از آن تعجب کرده چیزی از خاطرم گذشت که از آن
حضرت استفسار نمایم پس بخدمت آن حضرت آمدم وقت فرو رفتن
آفتاب بود پس آنحضرت بر خاست و دست بآسمان بر داشت و لب
بدعا حرکت داد و اشارت بآفتاب فرمود و آفتاب بجای عصر آمد
پس آن امام همام علیه السلام با مردمان نماز بجماعت گذارد و چون
سلام داد و دعا کرد بمن نگریست و فرمود یا عمّار اگر کار نیز سحر بود این
هم سحر است گفتم یا مولای یا امیر المؤمنین چیزی بر خاطرم خطور کرده بود
از آن توبه کردم و آنحضرت فرمود انّ النّفس لامّارة بالسّوء
الّا ما رحم ربّی دیگر از آنجمله این بود که در وقتیکه همای لوای فتح
نشان در هوای عزیمت غزای صفّین بال افشان بود در عرض راه آن
والاجناب در بیابانی بیآب نزول فرمود مالک اشتر که بمزید قرب
ممتاز و بسپهسالاری آن لشکر سرافراز بود بعرض رسانید که یا امیر المؤمنین
اینجا آب نیست فرمود یا مالک خدای تعالی ما را اینجا آبی دهد خوشتر از
شهد و نرمتر از مسکه و سردتر از برف و صافیتر از یاقوت آنگاه اشتر
دادلیت

درو ست و رو از دنبال کشان آمد تا بر زمینی هموار ایستاده و مالک
و اصحابش را بکندن آن فرمان داد چون کندند سنگی سیاه عظیم پیدا شد
و حلقهٔ بر آن نصب بود مانند سیم درخشان فرمود این سنگ را بردارید
و ایشان صد مرد بودند و هر چند خواستند نتوانستند برداشت پس
حضرت امیر المؤمنین و آن سیراب سرچشمهٔ یقین علیه السلام دست برداشت
دعائی بر زبان مبارک جاری ساخت و آن سنگ را کشیده چهل گز
دور انداخت آبی چنانکه آنحضرت وصف کرده بود از زیر سنگ
ظاهر شد مردمان از آن آشامیدند و چهارپایان را سیراب گردانیدند
باز سنگ را بجای خود گذاشته فرمود تا خاک بر آن ریختند و از آن
مقام کوچ کردند چون اندک مسافتی رفت پرسید که کیست از شما
که موضع آن چشمه را شناسد گفتند ما همه شناسیم پس عنان بجانب
آن چشمه تافتند و هر چند جستند اثری از آن نیافتند پنداشتند
که آنحضرت تشنه است بطلب آب در اطراف و جوانب میگردیدند
ناگاه بصومعهٔ راهبی رسیدند که از پیری موی ابرویش بر چشمها افتاده
گفتند هیچ آب داری که صاحب ما را شربتی دهی گفت آب شیرین

دارم که از دور وز باز نگاه در رسته‌ام و چون آورد آبا بود تلخ و
ناخوش گفته که این آب را شیرین و خوشمزه می‌شماری اگر آنکه صاحب
ما را داد میدیدی ذوق آن را هرگز فراموش نکردیدی و قصّه آن
چشمه گفتندی گفت صاحب شما پیغمبر است گفته نه و لیکن وصیّ پیغمبر است
پس راهب با وحشتی که سخت از آن داشت از صومعه فرود آمده التماس
نمود که او را بخدمت آنحضرت برند پس چون بخدمت آنحضرت بردند
و آنحضرت او را دید فرمود شمعون است راهب گفت آری شمعون این
نامیست که مادرم بر من نهاده و جز خدا تعالی کسی را بر آن اطلاع نیفتاده
تو از کجا دانستی آنگاه احوال آن چشمه و نام آن پرسید فرمود این
چشمه را حوما است و از بهشت آمده است سیصد و سیزده وصی از این
آب خورده‌اند و من آخرین ایشانم راهب گفتم چنین یافتم در جمیع
کتب انجیل گواهی میدهم که جز خدای تعالی خدایی نیست و محمّد رسول
اوست و تو وصی محمّدی پس ملتزم رکاب ظفر انتساب آن رفیع جناب
گشته در آن سفر او را ملازمت نمود و در معرکه جهاد صفّین
اوّل کسیکه بسعادت شهادت فایز گردید او بود دیگر از آنجمله

نفرین

نفرین آنحضرت است در انس ابن مالک و براء ابن عازب و اشعث
ابن قیس کندی و خالد ابن یزید بجلی بجهة اینکه در شنیدن کلام
نبوی من کنت مولاه فهذا علی مولاه کتمان شهادت نمودند بدینگونه
که انس به برص مبتلا شود که عمامه آن را بپوشد و براء در موضع هجرت
خود بمیرد و اشعث کور شود و خالد بمیته جاهلیت میرد و همه
چنان شدند که آنحضرت نفرین کرده و تفصیل آن در حکایات غدیر
مرقوم خامه صدق تحریر گردید دیگر از آنجمله این بود که روزی
آن والاجناب با چندین از اصحاب از شهر بیرون رفته بودند
گرسنگی بر ایشان غالب شد آنحضرت دو رکعت نماز گذارد و بعد از
آن نشسته گفت یا الله یا دائم یا قائم یا حیّ یا قیّوم یا فرد
یا بارّ یا رحیم یا ذالجلال والاکرام ارزقنی وارزق اصحابی راوی
گوید که بخدائی که هنوز منصرف نشده بود که ناقه دیدیم که می‌آمد
بار آن خرما و چون بآنحضرت رسید خوابید آنحضرت قدری
از آن برداشت و ناقه را رها کرد و ما ندانستیم که آن ناقه از آسمان
آمد یا از زمین دیگر از آنجمله این بود که وقتی آب فرات طغیان

نمود چنانکه اهل کوفه خایف گشتند که شهر را فرو گیرد و غرق نموده هلاک
گرداند پس بجناب مستطاب امیر المؤمنین ملتجی گشته از آن ملاح سفینه
نجات استغاثه نمودند آنحضرت بر استر رسول خدا صلی الله علیه
و آله سوار شده با مردمان بلب آب فرات تشریف بردند و فرود
آمده بعد از اسباغ وضو و گذاردن نماز دعا کرد بدعائی چند که مردمان
شنیدند و بعد از آن نزدیک آب رفته چوب دستی که در دست
مبارک داشت بر روی آب زد و فرمود انقص باذن الله تعالی
و مشیته یعنی کم شو بدستوری خدا تعالی و خواهش او پس آب کم شد
و فرو رفت چنانکه ماهیان در قعر فرات پیدا شدند و بر آنحضرت
سلام کردند و بسیاری از آن که آنها را جری و مارماهی و زمار گویند
سلام نکردند پس مردمان از آن تعجب نمودند و پرسیدند که چرا بعضی
سلام کردند و بعضی نکردند فرمود که خدا تعالی گویا گردانید آنچه را که
پاک یعنی حلال ساخته از ماهیان و خاموش و دور کرد از من آنچه را
که حرام و پلید گردانیده است

فصل چهارم

در ذکر بعضی از ادعیه اجابت آثار اهلبیت اطهار علیهم السلام بر سبیل اجمال و
اختصار

و اختصار از آنجمله نفرین حضرت زهرای ازهر بود بر عمر ابن الخطاب
بنابر اینکه چون سرور عالمیان و بهتر آدمیان صلی الله علیه و آله
ازین دار فانی بسرای جاودانی سفر کرد و ابوبکر قحافه بتعدی و جلافت
تخت خلافت را از صاحبش گرفته بتحت تصرف در آورد و فدک
را از حضرت بضعة الرسول غصب نمود و کس فرستاده کاشته و ضابط
اورا اخراج فرمود حضرت خیر النساء نزد ابوبکر رفته درینباب سخنان
گفت و حقیقت خود را بحجج و دلایل قاطعه بر همگنان ثابت و روشن
ساخته غبار شبهات از ساحت خاطرها رفت و تفصیل آن گفت
و شنید و خطبه که آنحضرت در آنمجلس خوانده در کتب معتبره مذکور
و ایراد آن درین مقام از طریقه ایجاز دور است القصه ابوبکر
در آن بحث ملزم و در جواب آن ابکم گردیده ناچار سندی در آن
باب نوشت گفت که فدک حق فاطمه است باید که کسی متعرض
آن نشود حضرت خیر النساء سند گرفته بیرون آمد عمر ابن خطاب
خانه خراب برخورده احوال پرسید که منازعت شما با خلیفه بکجا
رسید فرمود این است نوشته او که فدک حق مالست کسی در آن

دخل نشاید عمر برآشفته دست تعدی بازید آن نوشته از دست
وی کشیده درهم درید آن معصومهٔ مظلومه از آن حرکت محزون
و دلفکار گشته با جان خسته و دل شکسته زبان بنفرین آن پلید
گشود و فرمود که یا ابن الخطاب مزقت کتابی مزق الله بطنک
یعنی تو کتاب مرا پاره کردی خدای تعالی شکم ترا پاره کناد پس خنجر غدار کلاز
این دعای اجابت اثر کارگر گشته آن سر اهل ستم را عاقبت شکم دریدند
و روح ناپاکش بقعر سقر رسانیدند دیگر از دعای مستجاب مقبول آن
بضعة الرسول این بود که وقتی حضرت سید الثقلین و صاحب سعهٔ
موائد و فوائد دارین صلی الله علیه و آله گرسنه بود چنانچه سه روز
بود که طعامی تناول نفرموده بود پس بحجرهٔ طاهرهٔ حضرت فاطمه آمد
آن تازه گل گلشن عصمت را شکسته رنگ و ضعیف دید چون از سبب
آن پرسید گفت ای پدر سه روز است که طعام نخورده ایم و حسن
و حسین از گرسنگی رنجور و بیتاب شدند تا عاقبت خفتند سید ابرار
آن دو نور دیده را بیدار کرده خواند یکی را بر ران راست و دیگری را
بر چپ نشاند و فاطمه را در پیش خود جا داده دستهای مبارک خود را بر

گردن

گردن مبارک حسن و حسین حمایل ساخت و حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام نیز در آمده در قفا دست بر گردن حضرت انداخت چون
آن برگزیدهٔ جناب باری مانند گل و لاله بر گرد آن کوه مجد و بزرگواری
برآمده آن سرور بجانب آسمان نظر کرده گفت الهی و سیدی و مولائی
اینان اهلبیت من اند رجس و آلوده گی از ایشان دور گردان
پس حضرت خیر الله برخاسته بخانهٔ دیگر که آنجا بود رفت و دو رکعت
نماز گذارده دستها بسوی آسمان برداشت و باین مضمون دعا نمود که
الهی و سیدی اینک محمد پیغمبر تو و اینک علی پسر عم پیغمبر تو و اینک
حسن و حسین دو نوادهٔ پیغمبر تو خدایا فرو فرست بر ما مائدهٔ چنانکه
فرو فرستادی بر بنی اسرائیل و ایشان خوردند و بآن کافر شدند
و بر ما فرو فرست که ما بآن ایمان آورده ایم هنوز دعا بانجام نرسیده
بود که کاسهٔ بزرگ دید که بوی خوشتر از بوی مشک اذفر از آن
دمید فاطمه آن کاسه را برداشت و آورده نزد آن صدر نشینان
محفل سرای وجود گذاشت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که این
از کجاست حضرت اشرف نبوی م فرمود که بخور و مپرس یا ابا الحسن

حمد خدایرا که مرا نمیرانید تا فرزندی داد مثل مریم بنت عمران که هرگاه ذکریّا نزد او رفتی در محراب پیش او روزی یافتی گفتی یا مریم کجاست ترا این گفتی از نزد خدا است خدا تعالی روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب پس طعام خوردند و آنحضرت بیرون آمد دیگر از دعای مستجاب قرة العین مصطفی و مرتضی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام این بود که وقتی جمعی از مردمان بآن حضرت گفتند که چرا از معویه رنج و محنت کشیدی فرمود که این در حقیقت محنت نیست چه اگر من دعا کنم خدا تعالی عراق را شام و شام را عراق گرداند و مرد را زن و زن را مرد سازد مردی از حضّار از روی تعنّت و انکار گفت که اینکار که تواند کرد آنحضرت فرمود برخیز شرم نکنی که در میان مردان نشینی مرد چون متوجّه خود شد دید که زن گردیده و آلت مردی رفته و فرجی بهم رسیده و نیز ویرا خبر داد که زن تو مردی شده و با هم بشام روید و در راه با تو مقاربت نماید و تو از او آبستن شوی و فرزندی خنثی آوری و آنچه آنحضرت خبر داده بود جمیع امور واقع و نور صدق آن گفتار ساطع و لامع گردید و بعد از آن

بحضرت

بحضرت آن حضرت آمده بجهة اینکه بحالت اولی عود کنند استدعای دعا نمودند و آن حضرت دعا کرده باز چنان شدند که بودند دیگر از جملهٔ دعاهای اجابت اثر آن گل برومند حدیقهٔ حسن سیرت این بود که وقتی با یکی از اولاد زبیر همسفر بودند در منزلی از منازل آن راه در نخلستان خشکی نزول فرمودند و خادمان بجهة هر یک از ایشان در پای نخلهٔ خشکی نزدیک بهم فرش گستردند ابن زبیر گفت کاش بر این نخله خرما بودی تا از آن تناول نمودمی آنحضرت فرمود میل خرما داری گفت آری دست بدعا برداشته در زیر لب سخنی گفت در حال از برکت زلال آن دعا که از چشمه سار آن لب و دهان مبارک جوشید نخلهٔ در آن نخلستان سبز گشته بخرما بارور گردید پس بر آن نخله بر آمده خرماهای آنرا چیدند و همگی از آن خورده سیر گردیدند دیگر از آنجمله دعاهای گوهر دریای سعادت و لالهٔ بوستان شهادت نور دیدهٔ بتول و ولی حضرت امام همام حسین ابن علی علیهما السلام این بود که در معرکهٔ غم اندوز کربلا در وقت اشتعال آتش عالم سوزان محنت و بلا که لشکر اعدا چند و مرد هر لحظه

از جانبی هجوم آورده بودند و سیلاب صفت در تخریب بنیان خاندان
نبوت و امامت از هر طرف ازدحام و حیز که مینمودند آنحضرت
بجهت احتیاط فرمود که بر اطراف خیمه که حرم سرای آنحضرت بود خندق
کندند و از هیزم پر کرده آتش در آن افکندند که تا جنگ از یک
طرف باشد ملعونی یحیی بجنگ شمشیر و نیزه اکتفا نموده تیغ زبان ملامت
نیز آخت و به آزار زبانی خاطر انور آن سرور پرداخت و گفت
یا حسین لقد عجلت فی الدنیا قبل الآخرة یعنی شتاب کردی
باتش دنیا پیش از عقبی آنحضرت را از نیش آن گفتار آزار دل
بدرد آمده زبان بنفرین آن لعین گشوده فرمود اللهم احرقه بالنار
فی الدنیا قبل الآخرة یعنی بارالها بسوزان او را در آتش در دنیا
پیش از آخرت هنوز آن امام همام دعا تمام نکرده بود که اسب
آن ملعون شوخی و توسنی کرده سرنگونش در آن خندق آتش
انداخت و جان پلیدش بالقعر آتش جهنم روانه ساخت
دیگر از الجمله این بود که در همان معرکه بلا که آنحضرت را با تشنگی
جفا بشربت شهادت می چشانیدند از التهاب آتش جگر که از تشنگی

جرعهٔ آبی طلبیده و هنوز آن آب بلب و دهان مبارکش نرسیده
بود که ملعونی تیری انداخت و بر کام آنحضرت آمده از آب خوردنش
باز داشت آن حضرت خون بکف مبارک گرفته بجانب آسمان افشاند
و فرمود خدایا تو او را تشنه گردان راوی گوید که حکایت کرد مرا
کسیکه در وقت مردن آن پلید حاضر بوده که آن سگ میمرد و فریاد
میکرد و از حدت حرارت و از شدت برودت آتشدان در پیش
و پشت وی گذاشته بودند و از تشنگی بنالید و آب مطلبید پس قدحی
بزرگ پر آب و شیر که پنج کس را سیراب میساخت باو میدادند و میآشامید
و همچنان فریاد میکرد که تشنگی مرا هلاک گردانید و حالش بر همین
منوال بود تا آنکه شکمش ترکید و بجهنم واصل گردید دیگر از دعاهای
اجابت انتهای سرور دنیا و دین حضرت امام زین العابدین علیه السلام
دعائی بود که بآن حجر الاسود گویا گشته بر امامت او ادای شهادت
نمود مفصل این مجمل آنکه چون حضرت امام حسین علیه السلام درجهٔ
شهادت یافت و روح پاکش از محنت سرای عالم خاک باعلی
علیین شتافت محمد ابن حنفیه در خلوت کبریت حضرت سجاد

آمده گفت کای پسر برادر بتحقیق که دانستی حضرت رسول خدا صلعم
وصایت و امامت را بعد از خود بامیر المؤمنین علیه السلام داد و
بعد از او بحضرت امام حسن ع و بعد از آنحضرت امام حسین علیه السلام
و پدر تو رضی الله عنه کشته شد و وصیت ننمود یعنی احدی را بوصایت
و امامت تعیین نفرمود و من عم توام و با پدر تو چون دو شاخ از
اصل یکیم و در سن از تو بزرگترم و بوصیت و امامت تعیین نفرموده
برای امر از تو سزاوارترم پس در این باب با من منازعه و محاجت
مکن یعنی دست از آن بدار و بمن گذار آنحضرت در جواب این
مضمون ادا فرمودند که یا عم از خدا بترس و ادعا مکن چیزی را که حق
تو نیست انی اعظك ان تکون من الجاهلین بدرستیکه پند
میگویم و احتراز میفرمایم ترا از اینکه بوده باشی از جهالت پیشگان
بدرستیکه پدرم صلوات الله علیه وصیت کرد بمن پیش از آنکه
متوجه عراق شود و عهد نمود با من در آن امر بیک ساعت
پیش از آنکه شهید گردد و اینک سلاح رسول خدا است صلی الله
علیه و آله که نزد من است پس متعرض این امر مشو که من میترسم

بر تو از نقصان عمر و پراکندگی حال بدرستیکه خدای عز و جل گردانیده
است وصیت و امامت را در فرزندان حسین ع پس اگر خواهی که این
را دانی بیا تا نزد حجر الاسود رویم و داوری بسوی او بریم و او را ازین
سؤال کنیم و این گفتگو میان ایشان در مکه بود پس نزد حجر الاسود رفتند
حضرت امام علیه السلام محمد ابن حنفیه را گفت که تو ابتدا کن و بخدای
تعالی زاری کرده از او سؤال نما که حجر را برای تو گویا گرداند بعد از آن
از او بپرس پس محمد ابن حنفیه در دعا تضرع نموده بعد از آن حجر را خواند
جواب وی نگفت آنحضرت گفت ای عم اگر تو وصی و امام میبودی هر آینه
جواب تو میگفت محمد ابن حنفیه گفت اکنون تو دعا کن و سؤال نمای
پس آن امام حق و آن مشهور صامت و ناطق علیه السلام متوجه درگاه
الهی گشته آنچه خواست دعا نمود و بعد از آن خطاب بحجر کرده فرمود
که سؤال میکنم ترا به آن خدائی که گردانیده در تو عهد و میثاق انبیا
و اوصیا و همه مردمان را که خبر دهی ما را که بعد از حسین ابن علی وصی و
امام کیست پس حجر بحرکت در آمد چنانکه نزدیک بود که از مکان خود
زائل گردد و بعد از آن خدای تعالی آنرا بزبان عربی واضح گویا گردانید

گفت بدرستیکه امامت و وصیت بعد از حسین بن علی پسر فاطمه بنت
رسول الله صلی الله علیه و آله مر تراست پس محمد ابن حنفیه بامامت
و ولدیت آن حضرت قائل و معترف شد و باز گردید دیگر از جمله
فاز المراد
سهام دعاهای آن پیشوای صغار و کبار آن بود که منهال بن عمرو که
از اهل کوفه بود و بشر ابن غالب در مدینه مشرفه بسعادت ملازمت
حضرت علی ابن الحسین علیه السلام فائز گشته آنحضرت احوال حرملة
ابن کاهل را از ایشان پرسید بشر بعرض رسانید که او هنوز زنده است
آنحضرت دستها برداشته آن لعین را نفرین کرد که اللهم اذقه حر
الحدید اللهم اذقه حر النار یعنی بار الها بچشان او را گرمی آهن الهی بچشان
او را گرمی آتش و این حرمله همان ملعون است که در معرکه کربلا تیر
پیکان آن دو سر بر حلق تشنه علی اصغر زد و فیکه بر روی دست پدر
بزرگوار خود بود و آن حضرت او را وداع میفرمود القصه منهال
بن عمرو گوید که بکوفه آمده بدیدن مختار رفتم وقتی رسیدم که مختار از
خانه خود بر آمده بجائی میرفت من نیز با او رفاقت کردم تا بکناسه
آمده موضعی است در کوفه و آنجا ایستاده همانا انتظاری داشت و او خود

بطلب

بطلب حرمله فرستاده بوده که جمعی آمده گفتند که بشارت باد ترا
ای امیر که حرمله گرفتار شد پس چون آن ملعون را آوردند و چشم
مختار بر او افتاد گفت الحمد لله الذی امکننی منک یعنی حمد خدا
را که مرا بر تو دست داد پس فرمود تا جزار طلبیدند و هر دو دست و هر
دو پای آن سرکرده اشقیا را بریدند بعد از آن امر کرد تا آتشی افروختند
و آن پلید را همچو سرگین سوختند پس من چون این دیدم گفتم سبحان
الله سبحان الله مختار گفت که تسبیح همه وقت نیک است ولیکن در این
وقت چه عجب دیدی که بآن گویا گردیدی من آنچه از حضرت امام زین
العابدین علیه السلام در نفرین حرمله شنیده بودم برای او حکایت نمودم
مختار گفت ترا بخدا قسم میدهم که تو از آنحضرت شنیدی که چنین گفت
گفتم آری بخدا قسم پس از مرکب فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد و سجود را
در نهایت طول داد بعد از آن برخاسته و سوار شد و من نیز سوار شده
روانه شدیم چون برابر خانه من رسید گفتم ایها الامیر اگر نزد من فرود
آمده مرا مشرف سازی میتواند بود گفت ای منهال تو مرا اعلام مینمائی
که علی ابن الحسین علیه السلام دعائی نموده و خدای تعالی آنرا بدست من

مستجاب فرموده است و با وجود این مرا بطعام میخوانی امروز روزی
است که مرا باید بشکرانهٔ این روز روزه داشت گفتم احسن الله
توفیقک دیگر از دعاهای اجابت آثار خازن علوم اوائل و اواخر
حضرت امام محمد باقر علیه السلام این بود که جوانی از اهل شام بمجلس
فیض آگین حضرت آن سرور دنیا و دین آمدی و بسیار نشستی روزی
بآنحضرت گفت که آمدن من بمجلس تو و بسیار نشستن نه از اینجهت است
که ترا دوست میدارم بلکه از جهة فصاحت و فضل تست که از آن
خوشدارم آنحضرت ازاین سخن برآشفت اما هیچ نگفت و بعد از
آن چند روز گذشت که نیامد آنحضرت احوال او پرسید گفتند بیمار
است تا روزی خبر آوردند که او وفات یافت و وصیت نموده که تو بروی
نماز گذاری آنحضرت فرمود که چون وی را شوئید بر سریر گذارید و کفن
مکنید تا من نزد شما آیم آنگاه برخواسته وضو ساخت و دو رکعت
نماز گذارد و دعا نمود و سجدهٔ طولانی کرد آنگاه نعلین پوشید و بردا
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملبس گردیده رفت تا بجانه که آن جوان
نشسته بر سریر خوابانیده بودند و فرمود ای فلان و نام آن جوان برد

جوان

جوان گفت لبیک و سر برداشت و نشست آنحضرت شربتی از سویق
خواسته از آن بوی داد و پرسید که حالت چون است گفت روح
من قبض کردند و در آن شکی ندارم و بعد از آن آوازی شنیدم که
از آن خوشتر نشنیده بودم که روحش با و بازدهید که محمد ابن علی او را
از ما خواسته است دیگر از الجمله این بود که آن امام همام علیه السلام در میانه
مکه و مدینه بمردی از حجاج بیت الحرام رسید که دراز گوشش مرده و بار
و متاعش متفرق افتاده بود و آن مرد میگریست چون آنحضرت را
دید رو بوی آورده گفت یا ابن رسول الله دراز گوشم مرده و در راه
مانده ام دعا کن که دراز گوشم زنده شود آنوالاجناب مسئول او را
مبذول داشته در آن باب دعا نمود و خلاق موت و حیات آن دراز
گوش را احیا فرمود دیگر از الجمله که آن امام معلی و قائد طریق هدی در
سفر حج بیت الله با جابر جعفی همگاه و همراه بود سحرگاهی جابر را فرمود
که فرود آمده مهار شتر را گرفت و خود نیز فرود آمده بدست راست
راه رفت و در ریگستانی که آنجا بود ریگ را برکنار کرده میفرمود هزایا
مارا آب ده ناگاه سنگی سفید مربع پیدا شد آنرا کندند چشمهٔ آب صافی ظاهر

گردید و باجابر از آن وضو ساخته و آش میدهند و روانه گردیدند
بعد از آن بدهی رسیدند که درختان خرما در آن بود و آن نخل حدیقهٔ
سبحانی و آن متمم اثمار فواید دو جهانی نزد درختی خشک رفته فرمود
ای درخت ما را اطعام ده درخت بارور گشته شاخ خود فرود داشت تا
از میوهٔ آن چیدند و خوردند اعرابی آنرا دیده گفت هرگز چنین ساحری
ندیده ام آن حضرت فرمود که بر ما اهل بیت دروغ مگوی که در میان
ما ساحر و کاهن نباشد ولیکن اسمی چند از اسماء الهی بما آموخته اند که با آن
میخواهیم میدهد و میدهند و دعا میخوانیم و اجابت میکنند دیگر از جملهٔ دعوات
عجیبهٔ غریبهٔ آن امام که زین و آن سررشته دار امور دنیا و دین آن بود
که چون طاغیان و یاغیان بنی امیه اخزاهم الله بجبر و ظلم امر خلافت
را متولی و بر شیعیان و محبان خاندان کرامت و امامت مستولی گشتند
دست تعدی بقتل مؤمنان برآوردند و بر بالای منبر تا نسبت بجناب مستطاب
امیر المؤمنین علیه السلام ناسزا میگفتند و سب میکردند حتی اینکه در مسجد
پیغمبر و بر منبر شریف آن سرور از خدا و رسول شرم نکردند مرتکب این
امر شنیع میبودند و اگر کسی معارض ایشان میشد و منع میکرد تیغ کین

کشیده

کشیده بقتل ایشان مبادرت مینمودند و شیعیان پاک اعتقاد از این
جور و بیداد بجان رسیده تن بترک خانمان دادند و از وطن مألوف
جدا نموده رو بدیار غربت نهادند تا آنکه جمعی از شیعیان بخدمت حضرت
سیدالساجدین رفته بزبان ضعیف نالی شکایت گشودند و از جور و کین
آن قوم لعین شمهٔ عرض نمودند آن حضرت چون این سخنان از ایشان
استماع نمود نظر بجانب آسمان کرده فرمود سبحان الله ما احلمك
واعظم شأنك حاصل معنی اینکه چه بسیار است حلم تو و چه عظیم است
شأن تو که ایشان را مهلت دادهٔ بعد از آن فرزند ارجمند خود حضرت
امام محمد باقر علیه السلام را خوانده [illegible] فرمود که فردا بمسجد رسول الله
رو و رشته که جبرئیل آنرا برسول خدا فرود آورده بگیر و حرکت ده آنرا
بنرمی و آهستگی نه بشدت که همه هلاک شوند جابر بن یزید جعفی
که راوی این روایت و ناقل این حکایت است گوید که من از این
سخن متعجب گشتم و سحرگاه که هنوز قدری از شب باقی بود بدر خانهٔ آن
حضرت رفتم و در آن درگاه جهان پناه بودم که حضرت ابو جعفر علیه السلام
بیرون آمد و سلام کردم جواب سلام گفته فرمود که چه چیز ترا در این وقت

آورده ای جابر گفتم مرا کن امام علیه السلام آورده که دیروز بتو گفت که بگیر
رشته را که جبرئیل علیه السلام آورده بمسجد حضرت رو و آنرا حرکت
ده با آهستگی نه بشتاب که همه مردمان هلاک شوند یعنی برای رسیدن
بحقیقت آن آمده ام آنحضرت اینچنین فرمودند که والله اگر وقت
مقرر و اجل محتوم مقدر نبودی هر آینه این خلق در یک چشم زدن به
زمین فرو رفتندی ولیکن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم
بامره یعملون این کلام از آیه کریمه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول
وهم بامره یعملون که در سوره انبیا است اقتباس شده و مراد امام
این است که ما از جمله آن بندگان گرامی خداایم که سبقت نمیگیریم
بر خدا تعالی بسخن و بفرمان او عمل میکنیم یعنی تا که خدا تعالی مقرر فرموده
رضا داده و امر او را گردن نهاده ایم جابر گوید که گفتم یا سیدی چرا
با مردمان این کار میشود یعنی سبب تحریک رشته و نزول بلا بر مردمان
چیست آنحضرت فرمود که دیروز حاضر نبودی که شیعیان پدرم شکایت
میکردند از آنچه می بینند و میکشند از این ملاعین مرا فرمود که ایشان را
ترسانم که شاید از آن اعمال باز ایستند گفتم چگونه ایشان را میترسانی

وایشان

وایشان بیش از حد و حصرند آنحضرت فرمود با ما بیا بمسجد حضرت تا
قدرتی از قدرتهای الله تعالی بتو نمایم که ما را بآن اختصاص داده
و از مردمان ما را بآن منت نهاده جابر گفت پس با آنحضرت بمسجد رفتیم
و دو رکعت نماز گذارده و روی خود بر خاک نهاده بکلامی متکلم گردید
بعد از آن سر برداشت و رشته از آستین خود بیرون آورد بوی
مشک از آن دمید و فرمود ای جابر طرف این رشته را بگیر و اندک
برو و مبادا که آنرا حرکت دهی پس طرف آن رشته گرفتم و اندکی رفتم
فرمود بایست ای جابر ایستادم بعد از آن حرکت داد رشته را حرکت
دادنی سبک بعد از آن فرمود طرف رشته را بمن ده اندکی دادم گفتم
چه کار کردی یا سیدی فرمود ویلک بیرون رو و ببین که حال مردم
چیست جابر گفت که بیرون رفتم دیدم که مردمان از هر طرف فریاد
میکنند و در مدینه زلزله عظیمی شده و اکثر خانهای مدینه خراب شد
و بیش از سی هزار کس از مرد و زن هلاک گشتند و مردمان را دیدم
که بمسجد پیغمبر پناه میبردند و میگفتند چون خدا تعالی ما را ببلای خسف و
زلزله هلاک نکند که ما امر بمعروف و نهی از منکر را ترک کرده ایم و فسق

وجور وظلم بر آل رسول در میان ما آشکارا گردیده جابر گفت پس من متحیر
ماندم مردمان را دیدم که حیران وگریان بودند مرا نیز از گریه ایشان
گریه گرفت وایشان نمیدانستند که از کجا باین بلا گرفتار گشته اند پس بخدمت
حضرت باقر علیه السلام باز گشتم ومردمان در مسجد پیغمبر بگرد وی در آمده بودند
ومیگفتند یا بن رسول الله نمی بینی چه بلا بما فرود آمد پس برای ما دعا کن آنحضرت
فرمود که پناه برید بنماز ودعا وصدقه بعد از آن آنحضرت دست مرا گرفت
روانشد وفرمود که چیست حال مردمان گفتم مپرس یا بن رسول الله خانها
ومسکنها خراب شد ومردمان هلاک گردیدند برایشان رحم کن فرمود خدای
تعالی برایشان رحم بکناد ودیگر از دعاهای اجابت انتمای خازن کنوز معارف
وحقایق حضرت ابا عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام نفرینی
بود که بر داود بن علی عباسی نمود که عم سفاح ومنصور دوانیقی واز
قبل ایشان حاکم مدینه بوده است تفصیل این اجمال آنکه داود بن علی مذکور
معلی بن خنیس را که از موالی وخدام حضرت صادق علیه السلام بوده واو
بقدم اخلاص وارادت طریق بندگی وخدمتگذاری آن مهر سپهر فرخندگی
وسعادت می پیمود بقتل رسانیده بر دار کشید واین حرکت زشت

از آن

از آن لعین بر خاطر مبارک آن امام گزین بغایت گران آمده در این
باب با داود درشتی وعتاب کرده باین مضمون فرمود ای داود مولای
من وقیم مرا بچه جرم کشتی گفت من نکشتم پس فرمود که کشت گفت نمیدانم
فرمود دروغ نیز میگوئی بخدا ایکه بعد از آنکه اورا بظلم وعدوان بقتل
آوردی راضی بآن نگشته بردارش نیز کردی بخدا ایکه وی نزد خدای تعالی
مرتبه از تو بلندتر واز تو گرامی تر وارجمندتر است وترا از خدای تعالی
موقفی باشد برای او یعنی در روز قیامت برای دیوان دادخواهی
او پس به بین چگونه از او رهائی خواهی یافت بخدا ایکه خدایرا خوانم
وترا نفرین کنم داود مردود گفت که مرا از دعای خود میترسانی نفرین
کن چون شب در آمد آن امام مطهر غسل نموده جامه دعا در بر کرد وروی
عجز ونیاز بدرگاه خداوند دوست نواز ودشمن گداز آورد وبتضرع
وزاری گفت پروردگارا تیری از تیرهای خود بر داود زن که دلش را
بشکافد بعد از آن غلام خود را گفت گوش کن وبه بین که کسی بزاری
فاسق فریادی یعنی نوحه وشیون میکند در این بودند که فریاد ما بلند
شد پس آنحضرت بسجده افتاد ودیگر ایستاد تا صبح دمید ودر سجده میگفت

شکراً للعزیز شکراً للکریم شکراً للدائم القائم الذی یجیب المضطر و
یکشف السوء چون روز شد خبر رسید که داود مرده جان بمالکان
دوزخ سپرده است و در کتاب شریف کافی کیفیت نفرین آنحضرت
بر آن خون گرفته جانی چنین مذکور است که آنحضرت آن شب پیوسته
راکع و ساجد میبود و چون سحر شد در سجده بدینگونه دعا مینمود که اللهم
انی اسألک بقوتک القویة وبجلالک الشدید الذی کل خلقک
له ذلیل ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تأخذ داود الساعة
الساعة محصل اینکه بارالها بدرستیکه من سؤال میکنم از تو بقوت
قوی تو و عظمت سخت تو که همه خلق ذلیل آنند یعنی خدای را اتباع
از آن مقدور نیست اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه بگیری داود را
همین ساعت همین ساعت راوی گوید که آنحضرت سر از سجده برنداشت
تا اینکه فریاد شنیدیم در خانهٔ داود بن علی پس آنحضرت سر برداشته فرمود
که بدرستیکه دعا کردم بر او بدعائیکه برانگیخت خدای عز و جل بر او فرشته
که کوبید از آهن زده مثانه اش شکافته شد و مرد و دیگر از آنجمله
این بود که وقتی معزور دل سخت جان سخت منصور دوانیقی بدبخت

لعنة الله

لعنة الله بر قتل امام مکرم مجید حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام کمر عزیمت
بسته کس باحضار آنسرور را اخیار فرستاده بود و از غایت جد و حرص
بر آن در آنحال این مقال بر زبان پلید آن بدسگال میگذشت که خدای
مرا بکشد اگر من زمین را از خون وی آب ندهم که ناگاه سرهنگان
آمدند و آنحضرت را آوردند و پس از آنکه پرده بردارند و آن سید و سرور
قدم بپارگاه شوم آن ابتر گذارند دیدند که لبهای مبارک آنحضرت
حرکت میکرد و سخنی در زیر لب میگفت و چون داخل مجلس شد منصور با این
شدت و غلظت که نخست وی را بود چون او را دید آغاز تعظیم و تکریم
نمود و گفت مرحبا یابن رسول الله و او را نزدیک میخواند تا بر مسند خودش
نشاند و چون خوان گستردند و طعام آوردند منصور بدست خود لقمه
بر میداشت و در دهان مبارک آنحضرت میگذاشت آنگاه لقضای
حوائجش پرداخت و وی را مرخص و روانه ساخت عبدالله بن ابی لیلی
که ناقل این حکایت است گوید که چون آنحضرت بیرون آمد گفتم
فدای تو کردیم دوستی و تولای من بتو بر تو ظاهر است و من پیش از این
تو سخن این مرد شنیدم که دربارهٔ تو چه میگفت و چون تو بوی رسیدی

لب مبارک جنبیده گشت نگفتم که سخنی گویا گردیدی و بعد از آن
دیدم آنچه وی از اعزاز و اکرام با تو کرد استدعا آنکه اگر صواب دانی
در من آموزانی که هر وقت پیش ایشان روم و آن گویا شوم که من با
ایشان گفتار و از رفتن نزد ایشان مجبور و ناچارم فرمود آری گفت
ماشاء الله ماشاء الله لا یأتی بالخیر الا الله ماشاء الله
ماشاء الله لا یصرف السوء الا الله ماشاء الله لا حول و لا قوة
الا بالله دیگر از آنجمله آنست که محمد اسقنطوری وزیر دوانیقی حکایت
نموده و او با مامت حضرت صادق علیه السلام قائل بود و همواره
بقدم اخلاص طریق محبت آن مقتدای عام و خاص می پیمود گفت
روزی نزد خلیفه رفتم وی را متفکر دیدم سبب تفکر پرسیدم گفت از بنی
فاطمه بیش از هزار کس کشتم و سید و امام ایشان را گذاشتم گفتم او کیست
گفت جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و من دانسته‌ام که تو با مامت
وی قائلی بدرستیکه او امام من و امام همه خلایق است و لیکن
همین ساعت از او فارغ کردم یعنی وی را بقتل رسانم و خاطر خود را
از دغدغهٔ او رهانم چون این سخن شنیدم گویا دنیا در نظرم تاریک

شد

از خم پس سوره خوانده است و بعد از فراغ از اکل حاجب را فرمود تا مردمان
را بیرون کرد و من تنها نزد وی ماندم پس جلادی طلبید و با و گفت
همین ساعت جعفر بن محمد را حاضر کن من او را بسخن مشغول سازم و چون
عمامه از سر برگیرم تو گردن وی بزن پس من بخبر خود را بجلاد رسانیدم
و گفتم پسر رسول خدا را خواهی کشت گفت نه و الله گفتم پس چه خواهی
کرد گفت چون دوانیقی عمامه بردارد گردن دوانیقی خواهم زد و باک
ندارم که کارم بکجا انجامد پس آن حضرت را حاضر ساختند و من در پرده
اول بوی رسیدم میگفت یا کافی موسی من فرعون اکفنی شره و چون
به پردهٔ دیگر که میان او و دوانیقی بود رسید میگفت یا دائم یا دائم
آنکه لبها برهم نهاد ندانستم که چه گفت و سقف عمارت را دیدم که به
حرکت آمد چون کشتی در دریا و دوانیقی را دیدم لرزه بر اعضا افتاده پیش
دوید و بازوی آنحضرت را گرفته بر تخت خود نشاند و خود چون بندگان
در پیش وی نشست و گفت ای مولای من بچه کار آمدی فرمود تو مرا خواندی
گفت مرا امر کن بدانچه خواهی فرمود از تو این میخواهم که مرا نخوانی تا من
خود پیش تو آیم گفت فرمان بردارم آنگاه آنحضرت برخاست و بیرون

رفت و منصور دوانیقی خوابید و لحافهای سمور و سنجاب پوشید و
میلرزید و بیدار شد تا نصف شب و چون بیدار شد گفت این امر عجیب
دیدی بخدای که چون جعفر ابن محمد ع داخل شد این قصر خود دیدم که به
تموج و حرکت در آمد چون کشتی در دریا و اژدهائی دیدم دهن گشاده
و لب زیرین در نشیب این قصر رفته و لب بالا بر فراز آن نهاده و بزبان
تازی واضح میگفت که ای منصور خدا تعالی مرا فرموده است که اگر حرکتی کنی
ترا با همهٔ اهل این کوشک فرو برم چون این شنیدم عقلم زائل شد
و دست و پایم لرزیدن گرفت راوی گوید گفتم سحر خواهد بود گفت خاموش
شو نمیدانی که جعفر بن محمد خلیفهٔ خدا است دیگر از آنجمله این بود که
روزی در مکه معظمه در سرای خود طعام تناول میفرمود غلام خود را فرستاد
که از زمزم برای وی آب آورد غلام دیر کرد و چون آمد آب نیاورد
آنحضرت از سبب آن سؤال کرد غلام گفت صاحب زمزم از من پرسید
که تو غلام کیستی گفتم غلام جعفر ابن محمد علیه السلام گفت خدای اهل
عراق یعنی آن جعفر که اهل عراق برای او مرتبهٔ الوهیت قرار داده
اند آن والاجناب از آن گفتهٔ ناصواب بر آشفت و بقبله کرده

و دست

و دست برداشته دعائی بر زبان مبارک آورد آنگاه غلام را فرمود
که برو و به بین حال وی چگونه گشته غلام رفت و دید که او مرده است
و مردمان او را بیرون میآورند و گفتند که او ایستاده بود و همچنان
بر سر پای مرد القصه آن ملعون بی ادب بکیفر آن سوء ورزی که با حضرت
امامت منصب از پای در آمده بدار البوار رسید و دیدهٔ چشمهٔ زمزم
از روی آن ملعون صافی گشته دامن ساحتش بآب دعای آنحضرت
از لوث ملاقات آن سگ پلید پاک گردید دیگر از آنجمله آنست
که علی ابن ابی حمزه روایت کرده و حاصل مضمون آن این است
که در خدمت آن امام همام بقصد حج بیت الله الحرام میرفتیم در راه
در پای نخلی نشستیم آن حضرت لب مبارک را حرکت داده دعائی
کرد که من فهم آن نکردم آنگاه خطاب بآن درخت کرده فرمود که
ای نخل ما را طعام ده از آنچه خدا تعالی در تو پدید کرده از روزی
بندگانش پس درخت را دیدم بجانب آنحضرت میل کرد و برگ
و خرمای تر آورد فرمود که بنام خدا تعالی بخور پس از آن خوردیم
خوب شیرین و پاکیزه ترین رطبی بود اعرابی آن امر دیده گفت سحر

ازین عظیم‌تر ندیدم آنحضرت ایمعون ادا فرمودند که ما ورثهٔ انبیائیم
درمیان ما نه ساحر باشد نه کاهن بلکه هزاز احوائیم و او ما را اجابت
فرماید اگر خواهی خدای را خوانم تا ترا سگ گرداند و بخانهٔ خود و نزد
اهل خود روی و در پیش ایشان دم جنبانی و تملق کنی اعرابی از سر
جهل گفت بلی میخواهم آنحضرت دعا کرده اعرابی در ساعت سگ شد
و رفت و من بفرمودهٔ آنحضرت از دنبال او رفتم تا بقبیله و خانهٔ
خود رسید در پیش اهل خود دم لابه مینمود و ایشان عصا برگرفته
او را بیرون کردند و من بخدمت آنحضرت بازگشته وی را از آن
خبر دادم ما در آن سخن بودیم که آمده پیش حضرت ایستاد و اشک
از چشمهایش روان گردید و فریاد میکرد و بر خاک میغلطید آنحضرت
بر او رحم آمده دعا کرد تا اعرابی بصورت اول خود عود نموده دیگر
بار از گریبان جامهٔ انسانیت سر برآورد دیگر از جملهٔ دعاهای
آن محرم اسرار غیوب و حیات بخش اموات قلوب علیه السلام
آن است که مردی بود از اهل خراسان صاحب مکنت و مال و مخزن
باطنش از نقد محبت اهلبیت پیغمبر مالامال صورت احوالش

حظ

حظ و خال محاسن خصال موسوم و صحیفهٔ حیاتش با رقام محامد صفات
مرقوم پیوسته طریق ادراک سعادت حج میپیمودی و هر سال
هزار دینار از مال خود بسرکار فیض آثار پیشوای خلایق حضرت
امام جعفر صادق ع برسم هدیه تسلیم فرمودی دختر عمش را که او
نیز در ثروت و تمول جفت وی بود و در صلاح و سداد و حسن اعتقاد
پیروی او می‌نمود در حبالهٔ نکاح داشت سالی از وی استدعا نمود
که او را نیز بسفر فیض اثر حج با خود برد تا هم ذمت خود را از فرض
حج فارغ ساخته خود را بآن سعادت عظمی رسانیده هم زیارت
مدینهٔ مشرفه و ادراک خدمت حضرات حرم سرای جناب مقدس
جعفری نموده از خالص مال خود قدری برای ذخیرهٔ عقبی بدیهٔ ایشان
گرداند القصه مرد ملتمس زن را پذیرفته روانه شدند تا بمدینهٔ طیبه
رسیدند و به آرزو یکه داشتند فایز گردیدند و مرد هزار دینار
مقرر سرکار آنحضرت همراه برداشته و با کیسه در صندوقچه که زرینه
آلات زن در آن بود گذاشته بود در اینوقت بجهة تسلیم آن وجه
بر سر صندوقچه رفته بعد از ملاحظهٔ قفل و مهر آنرا گشوده هر چند جست

اثری از آن مال نبود در آن امر حیران گشته با آن‌قدر زرینه آلات
زن را نزد یکی از رفقای هم‌شهری خود مرهون ساخته هزار دینار قرض
کرد و بعوض آن‌وجه بخدمت آنحضرت برده قصه را بموقف عرض در آورد
آنحضرت فرمودند که باکی نیست آن بما رسیده است مرد گفت که چگونه بشما
رسیده که جز من و دختر عمم بر آن اطلاع نبود آنحضرت فرمودند که
ما را دست تنگی رو داده بود فرستاده آنرا آوردیم مرد در آن امر
لغایت متحیر و در طریق دین بیشتر از پیشتر متبصر گشته آن زر را به
صاحبش باز داد و مرهون خود را گرفت و هم در آن اوقات آن
مرد بجهة کاری از خانه بر آمده چون باز گردید زن را در حالت نزع
دید و گفتند که اورا درد دلی عارض گشته چنین شده مجملاً زن وفات
نموده مرد چشم وی و دهانش بسته در جامهٔ پیچید و متوجه تهیهٔ کفن
و حنوط و قبر گردید پس بخدمت مراعی شیوهٔ سرافرازی و مجی دوست
نوازی یعنی امام همام علیه السلام رفته استدعا نمود که تفضل کرده
قدم مبارک رنجه دارد و بدان زن نماز گذارد آنحضرت دو رکعت
نماز گذارده دست بر داشته دعا نمود آنگاه فرمود که بمنزل

خود

خود رو که اهل تو نمرده است و تو اورا در منزل خود یابی که امر و نهی
میکند و بسلامت باشد مرد چون بخانه رفت حال بر آن‌منوال دید که آنحضرت
فرموده بود پس خدا را حمد کرد و مراسم شکر آن نعمت بجا آورد و بعد از
آن روانهٔ مکهٔ معظمه شدند و در همان عام آن قبلهٔ خواص و عوام
علیه السلام نیز متوجه بیت الله الحرام گردید و در اثنای طواف چشم زن
بر آن بدر فلک امامت افتاد که مردمان هاله صفت بگرد وی در آمده
بودند شوهر خود را پرسید که این کیست گفت اینست حضرت جعفر
بن محمد علیه السلام زن گفت بخدا قسم که این همان کسیست که ویرا
دیدم که دست در ساق عرش زده بود و شفاعت مینمود تا خدای عز و جل
روح مرا بتن باز گردانید و از جملهٔ دعوات با برکات دعائی بود
که مانند آب حیات از چشمه‌سار دل و زبان آن خضر طریق نجات
جوشیده محمد ابن حنفیه را بآن زنده ساخت تفصیل این اجمال
و تبیین این مقال آنکه ابو هاشم اسمعیل بن محمد حمیری که در کتب
رجال در عداد ثقات مسطور است در بدایت حال باعتقاد
کیسانیه بود که محمد ابن حنفیه را امام میدانسته و میگفته که او

نموده است واز جمله حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ او فرمودند
که او بر راه حق نیست یعنی اعتقادی صحیح و مذهبی درست ندارد و این
باسمعیل مذکور رسیده بخدمت آنحضرت آمد و معروض داشت
که یا بن رسول الله شنیدم که در حق من چنین فرموده اید من عمر خود
در هواداری شما گذرانیده ام و بجهة ولای شما از مردمان کناره گزیده
ام آنحضرت فرمودند که تو میگوئی محمد ابن حنفیه در شعب رضوی است
یعنی اعتقاد تو این است که زنده است و در آنجا است شیری بر دست
و پلنگی بر چپ وی بامداد و شبانگاه روزی او بدو میآورند وای
بر تو بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی و حسن و حسین علیهم السلام
ازو بهتر بودند و شربت مرگ چشیدند اسماعیل گفت که بر وفات
محمد بن حنفیه دلیلی هست فرمود آری بدرستیکه پدرم مرا خبر داد
که بر او نماز گذارد و ویرا دفن نمود من آیتی بتو نمایم آنگاه دست
اسماعیل گرفته بسر قبری برد و دست بر قبر زده دعائی کرد پس قبر
شکافته شد و مردی ظاهر گشت موی سر و محاسنش سفید و خاک
از سر و روی خود میافشاند و میگفت یا ابا هاشم مرا میشناسی

اسمعیل

اسماعیل گفت نه گفت منم محمد ابن علی و ابن الحنفیه بدرستیکه امام بعد
از حسین علی ابن الحسین است و بعد از او محمد ابن علی و بعد از او
ایمرد پس سر بگریبان خاک کشیده و قبر همچنان پوشیده گردید
دیگر از آنجمله این بود که منصور دوانیقی است ملعون عبدالله
بن ابی العلاء را گرفته محبوس ساخته بود و محمد بن عبدالله بن الحسین
که صدیق و یار وی بود در آن سال بحج رفته در عرفات ادراک شرف
ملازمت حضرت صادق علیه السلام نمود آنحضرت احوال عبد الحمید
از وی پرسید بعرض رسانید که او در حبس منصور است آنحضرت دست
مبارک ساعتی بدعا بر داشت و بعد از آن فرمود یا محمد قد خلص
والله صاحبک یعنی بخدا قسم که مصاحب تو از حبس رهائی یافت
و بعد از آن چون محمد ابن عبدالله از آن سفر مراجعت کرده با عبد
الحمید ملاقات نمود از وی پرسید که در چه ساعت منصور ترا از
زندان بر آورد گفت روز عرفه بعد از عصر دیگر از آنجمله این بود
که حماد بن عیسی از آن حضرت استدعا کرد که از خدا تعالی مسئلت
نماید که روزی کند او را مالی که حج بسیار بآن گذارد و دیهای خوب

و سرای نیکو و زنی از خاندان شریف و فرزندان نیکوکار بوی کرامت
فرماید آنحضرت متوجه دعا گشته این مضمون ادا نمود الهی روزی کن
حماد را ضیاع خوب و زن صالحه از قوم کرام و فرزندان نیکوکار
یکی از حضار آن مجلس حکایت کرد که سالی در بصره بخانهٔ حماد بن عیسی
رفتم گفت که بخاطر داری دعای حضرت صادق علیه السلام را که برای
من کرد گفتم آری گفت این سرای من است و درین شهر مثل این سرای
نیست و دیه‌های من بهترین دیه‌ها است و زوجه که دارم از قوم
کریم خواسته ام و فرزندان من اینانند که میشناسی و چهل و هشت
حج گذارده ام راوی میگوید که حماد دو حج دیگر بعد از آن کرد که پنجاه حج او
بر طبق دعای آنحضرت تمام باشد و بعد از آن بقصد حج پنجاه و یکم
بیرون رفته چون بجحفه رسید بمیان وادی رفت که غسل کند سیلی
او را برد غلامانش از پی شتافتند و ویرا گرفته چون بر آوردند
مرده اش یافتند و ازین جهت حماد را بعد از آن غریق الجحفه میگفتند
دیگر از آنجمله آن بود که در سفر حج از ادعیه اجابت اثر امام رهبر
آفتاب انور حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام یکی آن بود که روزی

در منی

در منی ابر زنی گذر نمود که ماده گاوی از او مرده و وی گریان و افتاده
بود و کودکانش نیز بر گرد وی میگریستند آن امام مهربان و چاره جوی
بیچارگان نزد آن زن آمده سبب گریه پرسید گفت کودکان یتیم دارم
و ماده گاوی داشتم که معاش من و ایشان از آن بود و آن مرده و
ما بی برگ مانده ایم فرمود یا الله خواهی که آن گاو را برایتو
زنده گردانم گفت آری آنحضرت بیکسو رفته دو رکعت نماز گذارد
و دست بر داشته لبهای مبارک را حرکت داد آنگاه پیش گاو رفته
پای مبارک بر آن زد گاو برخواست و راست ایستاده چون زن
آن امر عجیب مشاهده کرد فریاد بر آورد که عیسی بن مریم است بخدای کعبه
پس آنحضرت بمیان مردمان رفت دیگر روزی از مدینه بر آمده
مردی مغربی دید که خرش مرده و بارش افتاده و او میگریست آنحضرت
احوال پرسید گفت با جمعی بحج میرفتم خرم اینجا مرد و از رفقا باز ماندم
و بار بردار دیگر ندارم فرمود ممکن است مرده نباشد گفت بر من رحم
نمیکنی و استهزا میمنمایی پس آنحضرت نزدیک خر رفته دعا کرد و چوبی
افتاده بود برداشته بر آن زد و نهیب داد خر برخاسته صحیح سالم

بر پای ایستاد آنحضرت فرمود در این هیچ استهزاء مکن ببینی برو تا بیابی آیات
رستی دیگر از انجمله آن بود که در سفر حجّ بر سر چاهی رفت که آب
بر دارد و رکوه که عبارتست از حبینی یا مطهره است از دست وی در چاه
افتاد پس رو بسوی آسمان کرده گفت توئی سیراب من چون تشنه شوم
و توئی قوّت روان من چون گرسنه کردم یا سیّدی مرا ظرفی دیگر
غیر این نیست در حال آب بالا آمد تا لب چاه رسید و رکوه بر روی
آب افتاده بود دست مبارک دراز کرده رکوه را بر داشت و پر
آب کرده وضو ساخت و رکعتی چند نماز گذارد بعد از آن قدری ریگ
بر داشته در رکوه ریخت و آنرا می جنبانید و میآشامید راوی گوید
که نزدیک آن حضرت رفته سلام کردم و گفتم از نعمتی که خدای تعالی
بتو داد بمن نیز عطا کن پس آن رکوه بمن داد چون نظر کردم قند و
سویق بود و هرگز چیزی از آن لذیذتر و خوشبوتر ندیده بودم و
نخورده بودم دیگر از انجمله آن بود که سه روز پیش از آنکه از کاس
ستم طاغیان بنی عبّاس شربت شهادت نوشیده از جور و جفای
آن ملاعین فراغت یابند و یوسف جانش از زندان پر محنت

جهان

جهان رهائی یافته در بارگاه قرب بر سریر مقعد صدق عند
ملیک مقتدر نشیند مسیّب ابن زهیر را که زندانبان و بر
حراست آنحضرت موکّل بود و دعوی تشیّع و ولای آنحضرت مینمود
خوانده فرمود ای مسیّب امشب بمدینه خواهم رفت تا با پسر خود علی گویم
آنچه پدرم با من گفته و او را وصی و خلیفه نمایم مراد آن جناب از
این سخن همانا تجدید عهد و تاکید وصیّت بوده چه قبل از آن نیز
تصریح بآن فرموده بود چنانکه بسیاری از اخبار در کافی و غیره
ادای شهادت بر آن مینماید مسیّب پنداشت که غرض آنحضرت
آنست که وی درها را گشاید و در آن حرکت یاری ادا نماید گفت
یا مولای چگونه من درها و قفلها گشایم و پاسبانان با من اند آن
حضرت فرمود یا مسیّب یقین است ضعیف تو در خدای عزّ و جلّ
و درها بعد از آن ایمضمون ادا فرمود که بدرستیکه من خدا را خوانم
بآن اسم بزرگ که آصف او را بدان خواند و تخت بلقیس را کمتر از
طرفة العینی به پیش سلیمان رساند تا خدای تعالی میان من و پسرم علی در
مدینه اجتماع دهد مسیّب گوید پس آنحضرت دعا میکرد ناگاه از نظر

خود غایب شد و ویرا ندیدم و من ایستاده بودم تا که دیدم بجای خود آمد
و بند را همچنان بر پای خود گذاشت پس بسجده افتادم و خدای را شکر
نمودم برین نعمت که مرا بوی شناسا گردانیده است و اما دعوات
اجابت سمات عالم علوم زمین و آسمانی و سحاب باران فیوضات
سبحانی قرة العین مصطفی و مرتضی حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام
یکی دعای بارانی بود که حسب الاستدعاء مأمون ملعون نمود و کیفیت
آن مجملاً این است که چون مأمون ملعون آن پسندیدهٔ حضرت
بیچون را ولیعهد خود ساخت و ردای آنکار را باکراه و اجبار بر
دوش اهتمام آن امام همام انداخت در آن سال باران نبارید
بعضی از حسّاد و معاندین گفتند که این شأمت رضا است این سخن
به مأمون رسیده بر خاطرش گران آمد و از آن حضرت استدعاء
باران نمود آنحضرت قبول کرده بروز دوشنبه وعده فرمود دوشنبه
با خلایق بصحرا رفته بر منبر چون دعای اجابت اثر خود صعود کرده خدا را
حمد و ثنا نمود زبان فیض بار حق گفتار بمضمون این دعا گشود که بار
الها خداوندا تو عظیم گردانیدی حق ما اهلبیت را پس متوسل شدند
مردمان

مردمان بما چنانکه فرمودی و آرزوی فضل و رحمت تو کردند و توقع
احسان و نعمت تو نمودند پس باران ده ایشان را بعد از برگشتن
ایشان باشد بمنزلها و آرامگاههای خود راوی گوید که قسم بآنکسیکه
برگزید محمد را بحق پیغمبری که هر آینه بتحقیق بادها و ابرها در هوا برانگیخته شد
و رعد و برق پدید آوردند و مردمان بحرکت در آمدند که از باران
خود را الطرف کشند پس آنحضرت فرمود که بر حال خود باشید ای مردمان
که این ابر برای شما نیست برای اهل فلان شهر است پس آن ابر گذشت
و بعد از آن ابری دیگر با رعد و برق آمد مردمان باز در حرکت آمدند
و آن حضرت فرمود بر حال خود باشید این ابر از شما نیست برای
اهل فلان شهر است و بر همین گونه ابر آمد و گذشت و هر بار مردمان
حرکت مینمودند و آنحضرت ایشانرا تسکین میداد تا ابر یازدهم آمد
پس آنحضرت فرمود که یا ایها الناس این ابر را خدای عز و جل برای
شما فرستاده است پس شکر کنید مر خدای تعالی را بر تفضّل او و بر شما
پس برخیزید و بسوی منزلها و آرامگاههای خود روید که این ابر بر
سمت رأس شما آید و بر شما نمی بارد تا شما داخل خانهای خود شوید

بعد از آن خواهد آمد شما را از خیر آنچه لایق کرم و بزرگی الله تعالی باشد
این سخن فرمود و از منبر فرود آمد و مردمان باز گشتند و ابر همچنان ایستاده
و بارش نمی‌نمود تا به خانهای خود رسیدند بعد از آن باران به بارانی
سخت چنانکه وادیها و حوضها و غدیرها و صحراها پر شد و مردمان
میگفتند که گوارا باد فرزند رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم کرامتهای
الهی بعد از آن آنحضرت بیرون آمده جمعی کثیر بحضورش شتافتند و شرف
خدمتش دریافتند و آنحضرت بخطبه که مشتمل بود بر امر ترغیب ایشان
بشکرگذاری نعمتهای الهی بفراخی رطب اللسان و از زنگ ابر کهربار گفتار
هدایت آثار باران لب موعظ بالغه و فرمان برداری او در اوامر
بر اراضی قلوب حضار باریدن گرفت و چون این حکایت بطول و با
تتمه آن که مشتمل است بر بدگوئی حاسدان و معاندان نزد مأمون
و آن ملعون احمق را بوادی اهانت آن عزیز کرده حق انداختن
و باشارت آن امام کبیر دو صورت شیر که بر مسند مأمون بی‌خرد
منقوش بود حیات یافته لعین سگ صفتی را که تعرض استخفاف
آن حضرت مینمود طعمه خود ساختن این جمله مفصل در مجلس هفتم

باب

باب اول نگارش یافت لهذا در اینمقام از آن بذکر آنچه مناسب
این کلام بود بر سبیل ایجاز و اختصار اکتفا نمود دیگر از آنجمله
نفرینی بود که آل برمک را کرد چنانکه مرویست که آن حضرت را در عرفه
دیدند که دعائی میکرد از آن پرسیدند فرمود دعا میکردم بر برامکه
بسبب آنچه کردند بر پدر من علیه السلام یعنی از دشمنی پس خدا تعالی مستجاب
گردانید برای من امروز پس چون از آنجا برگشت زمانی چند نگذشت
که هرون بر جعفر و یحیی متغیر گردید و فراش قضا بساط دولت ایشان را
درهم نوردید بدینگونه که جعفر مقتول و یحیی محبوس و معزول گشته
او نیز از زندان بکوی نیران با رحیل بسته و به تیغ مکافات
پدر را بتر خود پیوست دیگر از آنجمله نفرینی بود که بر بکار بن عبدالله
بن مصعب نمود بسبب ظلمی که در بعضی از امور بر آنحضرت کرده بود و
در همان وقت نفرین بکار نابکار از قصر افتاده و گردنش شکست
دیگر از دعاهای عرش ارتقا و عالم ماضی و مابقی امام محمد تقی علیه
السلام آن بود که محمد ابن حسن را درد چشم عارض گشته نزدیک شد
که قطع نظر از بینائی نماید که نزد حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام

رفته احوال خود را عرض نمود و دیدهٔ توقّع بر چاره گری آن مردم
دیدهٔ بینش گشود آنحضرت رقعه نوشته پیچید و مهر فرمود و بوی
داده گفت نزد ابا جعفر یعنی امام محمّد تقی علیه السلام رو و این مکتوب
با و داده خود را باو بنما و درخواست کن که ترا دعا کند پس محمّد بن
حسّان بخدمت آن نوگل بوستان جود و احسان رفت و آنحضرت
در آن وقت شانزده ماهه و در آغوش دایه بود رقعه بوی رسانید
رو و چشم خود بوی مالید و چشمداشت خود را معروض گردانید آنحضرت
دست بر داشته رو بسوی آسمان کرد و زمانی طویل ساکت بود و
سخنی از وی مسموع نمیگردید محمّد مذکور گوید که بخدا دست و چشم از آسمان
بر نتافت تا آنکه چشم من باز روشن گشته بهبودی و صحّت یافت
دیگر از انجمله دعائی بود که محمّد بن واقد رازی حکایت نموده باین
مضمون که من و برادرم بخدمت آنحضرت رفتیم و برادرم تتابع نفسی داشت
شدید یعنی نفسش تند و شدید بیرون میآمد از آن آزار و علّت
با آن سرور دین و ملّت شکایت کرد و فرمود عافاک الله ممّا
تشکو یعنی عافیت دهد ترا خدای تعالی از آنچه شکایت میکنی پس ما

از نزد

از نزد آنحضرت بیرون آمدیم بتحقیق که برادرم از آن عافیت یافته بود
تا زنده بود دیگر آن مرض عود ننمود محمّد مذکور گفت مرا نیز هر هفته
در تهیگاه دردی بهم میرسید و چند روز شدید میبود پس از آنحضرت
درخواست نمودم که دعا کند که آن از من زائل گردد پس آنحضرت
در حقّ من نیز آن دعا کرد تا غایت آن آزار عود ننمود دیگر از انجمله
این بود که معتصم بدکیش برای حفظ ملک شوم و دولت پرحوزهٔ خویش
کمر عزیمت بر قتل حضرت جواد علیه السلام بسته منتظر فرصت میبود
و بجهة ارتکاب آن امر شائت مآب پیوسته طلب بهانه می نمود تا آنکه
آن لعین با جمعی از وزرای بیدین خود بنائی توطیه نمود که آنحضرت را
بداعیه خروج متهم سازند و جمعی در آن دعوی ناحق باداء شهادت
پردازند بعد از تمهید مقدّمات مذکوره آنحضرت را خوانده در آن
باب با وی آغاز عتاب کرد آنحضرت فرمود بخدائی که من این
داعیه نکرده ام گفت که فلان و فلان بر این گواهند فرمود تا ایشانرا
حاضر ساختند و آن قوم بی سعادت بر این سخن شهادت دادند و
گفتند آری چنین است و امّا این نامه ها و نوشتها از غلامان تو

گرفته ایم آنحضرت دست بدعا برداشته گفت خدایا اگر بمن دروغ
گفته اند ایشان را بگیر پس دیوار و سقف آن مکان در جنبش آمد و هر
کدام از ایشان که بر میخاست می افتاد معتصم از سرعت قبول آن دعا
و نزول آن بلا مضطرب و هراسان و بنیان طاقتش متزلزل و لرزان
گشته بدر روی عجز باب توبه زده گفت یا ابن رسول الله توبه کردم از
خدای تعالی درخواه که این را ساکن کند آن دریای عفو و کرامت
و امام مرحمت شیم معذرت پذیر گشته دیگر باره دعا نمود و آن حرکات
ساکن گردید واما از دعاهای عرش سای اجابت انتمای حکمت
هر سعید و شقی حضرت امام علی النقی علیه السلام یکی آن بود که متوکل
گمراه وقتی عرض سپاه خود میدید فرمان داد که هر سواری از ایشان
توبره اسب خود را از خاک پر کرده بیاورند در موضعی معین
بر سر هم بریزند پس چنان کردند تلی عظیم مانند کوهی در آنجا پدید
آمد و آنرا تل مخالی میگفتند پس بر فراز آن تل برآمده حضرت
ابوالحسن علی النقی علیه السلام را نیز خواند و گفت ترا برای آن طلب
کردم که سواران مرا مشاهده نمائی و ایشان برگستوانها بر اسبها بسته
بودند.

بودند و مسلح و مکمل و با عدت و زینت تمام از نظر عبور می نمودند
و غرض آن ملعون ازین تمهیدات آن بود که کثرت سپاه خویش
و عدت و شدت ایشان را ظاهر سازد و کسانی را که هوای خروج
در سر داشته باشند از دیدن آن دل شکسته گردیده خمیرشان را باین
تدبیر از آن داعیه پردازد و اندیشه آن لعین از آن امام گرامی
بود که مبادا احدی را از علویین و اقارب خود امر و ترغیب بخروج
نماید آن سالار جنود غیبی فرمود که آیا من عرض کنم بر تو لشکر خود را
گفت آری پس آنحضرت دعا کرده خدای سبحانه و تعالی را خواند متوکل
دید که مابین آسمان و زمین از مشرق تا مغرب از ملائکه تمام مسلح
پر گردید متوکل از دهشت آن بیهوش گشت و چون بهوش آمد
آنحضرت فرمود که ما در دنیا با شما منافسه نمیکنیم چه بدرستیکه ما مشغول
آخرتیم پس باکی نیست بر تو از آنچه گمان میکنی دیگر از آنجمله
این بود که وقتی متوکل ناپاک ملعون بر آنحضرت غضبناک و متغیر
گشته بر قتل او عازم و بر اطفاء آن چراغ خدا افروز جازم گردید
و کس باحضار آنحضرت فرستاد چهار نفر از اجلاف طایفه تمکر

باشان داد و فرمود که چون آنحضرت داخل گردد ویرا بقتل رسانند
و آن ناپاک بیدین از شدت خشم و کین سوگند خورد که چون ویرا
بقتل رساند جسد نورانیش را بسوزاند راوی گوید پس آنحضرت داخل
شد و بپای مبارکش حرکت نکرد و پروای و بیتابی نداشت متوکل چون
آنحضرت را دید خود را از تخت انداخت و ویرا در بر کشید و میان
هر دو چشمش را و دستهای مبارکش را ببوسید و میگفت یا سیدی یا ابن
رسول الله ای بهترین خلق خدا ای پسر عم ای مولای من یا ابا الحسن
چه چیز ترا در اینوقت آورده است آنحضرت فرمود که فرستادهٔ
تو آمد گفت دروغ گفته است باز گرد ای سید من و جمعی از مقربان
خود را فرمود که مشایعت آنحضرت نمایند و آن چهار غلام که ایشان را
شمشیرها داده و مهیای قتل آنسرور داشته بودند چون آنحضرت را دیدند
همگی بسجده افتادند بعد از رفتن آنحضرت متوکل ایشان را طلبید گفت
که چرا شما را آنچه فرمودم نکردید گفتند از شدت هیبت او و بر گرد
او بیش از صد شمشیر دیدیم و نتوانستیم معلوم کرد که چه کسان بودند
و دلهای ما از خوف و رعب پر گردیده دیگر از آنجمله این بود که مردی

از اهل سامره بعلت برص گرفتار و از آنجهة زندگانی بروی ناگوار
گردیده بود ابو علی فهری چاره وی در آن دید که خود را بخدمت
ابو الحسن علیه السلام رساند و از آنجناب استدعای دعا نموده با من
وادی در روزدا آن علت را از خود زایل گرداند پس روزی آنمرد
بجهة انجاح این مرام بر سر راه آن امام همام علیه السلام نشست تا آن
حضرت رسید مرد چون ویرا دید برخاسته بجانب وی روان گردید
آنحضرت فرمود که تنح عافاك الله یعنی دور شو عافیت دهد ترا خدای
و بدست مبارک بسوی وی اشارت نموده این عبارت را دوبار دیگر
اعاده فرمود مرد بر جای خود ماند و نزدیک نتوانست رفت پس
باز گردیده بفهری ملاقات کرد و کلام آنحضرت را برای او حکایت
نمود فهری گفت پیش از آنکه تو سؤال نمائی او برای تو دعا کرده است
برو که بزودی عافیت خواهی یافت آنمرد رفت و صباحش ویرا
صحت حاصل و آن علت از وی زایل گردیده بود دیگر از آنجمله
آنکه مردی عبد الرحمن نام در اصفهان بود و بقدم اعتقاد سالک
طریقهٔ تشیع گشته بر امامت حضرت امام علی النقی ع اعتراف مینمود

سبب اختیار این مذهب از وی پرسیدند گفت از آن حضرت دیده
ام چیزی که موجب اعتقاد من گشت من مردی فقیر بودم و در
گفتگو زبانی و جرأتی داشتم سالی مردم اصفهان مرا با جمعی بجهة تظلّم
و دادخواهی بدرگاه متوکّل فرستادند روزی در خانهٔ متوکّل بودیم
که امر شد که علیّ ابن رضا را علیهما السلام حاضر سازند پرسیدیم که این مرد
کیست که امر باحضار او شد گفتند مردی علویست که رافضیان او را امام
میدانند چنین میدانیم که متوکّل او را برای کشتن طلبیده من گفتم
که از اینجا نمیروم تا او را ببینم که چگونه مردیست پس وی آمد بر اسبی
سوار و مردمان بر راست و چپ او صف کشیده نظارهٔ وی مینمودند
من چون او را دیدم دوستی او در دلم افتاد با خود او را دعا کردم
که خدا یتعالی شرّ متوکّل را از و دفع گرداند و او میآمد و نظرش
بر یال اسب میبود و بطرفی التفات نمینمود و من همچنان دعا میکردم
چون بمن رسید رو بمن کرده باین مقاله قایل گردید که استجاب
الله دعائك وطوّل عمرك وكثّر مالك وولدك یعنی خدا یتعالی
دعای ترا مستجاب و عمر ترا دراز و مال ترا و فرزند ترا بسیار گرداناد

ولی

ومن از شنیدن این سخن لرزیدم و در میان یاران خود افتادم
گفتند ترا چیست گفتم خیر است و اینرا از آن اخبار نکردم بعد
از آن باصفهان باز گشتیم و خدا یتعالی از چندین جهة ابواب حصول
مال بر روی من گشود تا آنکه الکنون قیمت آنچه در خانهٔ من است هزار هزار
درهم میشود غیر آنچه در خارج است و ده فرزند مرا روزی گردید و عمر من
بمیانهٔ هفتاد و هشتاد سال رسیده و من قایل و معتقد بامامت
چنین کسی گشتم برآنچه در دل من بود مطّلع شد و خدا یتعالی دعای او را
برای من مستجاب گردانید و امّا از دعاهای ایشان فزای چشم دل
گشاده افسر تارک سروری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنست
که محمّد بن حسن شمعون حکایت نمود و حاصل مضمونش این است که کتابت
حضرت ابی محمّد علیه السلام عریضه نوشتم و استدعا کردم که برای من دعا
کند که از درد چشم من رفته و کور گشته و چشم دیگر نیز مشرف بر کوری
گردیده بود پس آنحضرت بمن نوشت که حبس الله عینك یعنی نگاهدارد
خدا یتعالی بر تو چشم ترا حاصل اینکه برای هر دو چشم دعا نکرده بود لیکن
آن چشم بینا بحال خود آمد و در آخر آن مکتوب نوشته بود که آجرك الله

و احسن ثوابک یعنی اجر دهد ترا خدای تعالی و نیکو گرداند ثواب ترا پس
من ازین غمناک شدم یعنی ازین جهة که این عبارت مشعر بر وقوع
مصیبتی بود و نمیدانستم که کسی از اهل من مرده باشد پس بعد از چند روز خبر
وفات پسرم آمد و دانستم که آن تعزیه برای این واقعه بوده است
مخفی نماند که خوارق عادات از آن منبع سعادات بیش از پیش مأثور و در
کتب معتبره مذکور است ولیکن حکایتی که متضمن دعای صریحی باشد در کتب
متداوله بنظر قاصر نرسیده و لهذا بحکایت مزبور که در کتاب شریف کافی
مذکور است اکتفا گردید و اما از دعاهای اجابت اثر خلف منتظر امام
پنهان و پیدا چراغ فانوس اختفا آب و رنگ گلشن امکان حجت
قائم حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه و علی آبائه آنست که محمد بن
یونس حکایت نموده که مرا بقعد ناصوری بهم رسید و آن عبارت است از
علت ناسور پایین که مقعد بود و سرایت یا ماده دیگر آنرا با طبا نمودم و
بر آن مال خرج کردم گفتند که ما برای این علت دوائی نمی‌شناسیم پس رقعه
نوشتم یعنی بناحیه مقدسه و وکلای حضرت قائم علیه السلام و از آنحضرت
درخواست دعا نمودم پس وی علیه السلام بمن نوشت که البسک الله لباس

العافیة

العافیة وجعلک معنا فی الدنیا والآخرة یعنی بپوشاند ترا خدا تعالی
لباس عافیت و گرداند ترا با ما در دنیا و آخرت پس بر من جمعه تمام نگذشت
تا اینکه عافیت یافتم و آن موضع مثل کف دست هموار شد پس طبیبی از اصحاب ما
یعنی از شیعیان خواندم و آنرا بوی نمودم گفت ما دوای این ندانسته و نشناخته ایم
اللهم بلغ مولانا الامام الهادی المهدی القائم بامرک صلوات الله علیه و علی
آبائه الطاهرین عن جمیع المؤمنین والمؤمنات فی مشارق الارض و مغاربها
اللهم ارنا الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل نواظرنا بنظرة منی الیه
وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه

مخفی نماند که این کتاب مستطاب دوم ابواب الجنان از مصنفات عالم عامل بحر
لا ساحل ذی الجاه المنیع مولانا میرزا محمد رفیع الواعظ القزوینی که نسخه آن
خیلی کمیاب بود فلهذا عالیجناب رتبت گردون بین منزلت علم العلماء العظام
الطائف حول البیت وحرم رسول الانام سمی عیسی علی نبینا و علیه السلام
مولانا الحاج وثوق الاسلام که در نزد امثال و اقران در علم و فضل
یگانه دوران بود نصف این کتاب مستطاب را تحریر و ترقیم فرموده بود
که در اواخر سنه یکهزار و سیصد و بیست هجرت در بهبوههٔ شبابی مرغ

روحش پر و بال شوق بجنة الماوی گشاده رضوان الله علیه و على آبائه
و اجداده بندهٔ کمترین تراب نعال الذاکرین غلامحسین التبریزی از آنی
لمولی الکونین ابی عبد الله الحسین علیه السلام نصف دیگر این کتاب را بعد از
المرحوم نوشت که باقیات صالحات شد با بامغفور و استدعا از ناظرین
و مطالعه کنندگان این است اگر در وقت مطالعهٔ
این کتاب یاد و ایر تلاوت قران مجید یا با
فاتحهٔ خیری روح المرحوم را یادم
و شاد فرمایند بندهٔ
کمترین هم التماس دعا
دایم و السلام
م م م

قد فرغ التحصیل من تحریر هذا الکتاب بعون الله الملك الوهاب فی شهر ذیقعدة
سنه ۱۳۲۱ هجری
الحرام من شهور الحادی والعشرین وثلثمائة بعد الالف من الهجرة
صفحه ۳۴۶ النبویة على هاجرها صفحه ۳۴۷
خط جناب مستطاب الف الاف التحیة خط جناب مستطاب
آقای حاجی میرزا عیسی والثنا آقا میرزا غلامحسین الحاج
وثوق الاسلام مرحوم الذاکرین سلمه الله تعالی
طاب ثراه است است